



سازمان انتشارات نجمن امامی

۱۳۳

کیمی خاب نیر

منقبة الشجر

تألیف

ذکر سید ضیاء الدین سجادی

استاد و دانشگاه تهران

کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعراء



سلسله انتشارات انجمن آثار ملی

۱۳۳

کوی سخاوت تبریز

مقبره الشعراء

تأليف

دکتر سید ضیاء الدین سجادی

استاد دانشگاه تهران

از این کتاب ۲۰۰۰ نسخه در چاپخانه مطبعه مازگرافیک
بچاپ رسید

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۱۷۹ مورخ ۳۶/۷/۱۱

سیرِ غایت

سپاس از خدا این در بنمای که از کاف و نون کرد گیتی بپای
 تن زنده را در جهان جای زاوست خُم چرخ کردنده برپای از اوست
 (گر شایسته نامنه است)

با سکرگزاری بی پایان به آستانه کبریا بی آفریدگار بزرگ جهان و جهانیان
 و درود فراوان بر واپسین پیامبران حضرت محمد (ص)، و دودمان او. در پرتو
 غمایت همیشگی ذات نجسته علیحضرت بهایون محمد رضا پهلوی شاهنشاهی
 آریا مهر کتاب کومی سه خاب تبریز و مقبرة الشعراء به معرض انتشار و ستفاه
 علاقه مندان گذارده میشود.

دلبستانان مطهر علی و مبینی ایران و دلباختگان فرهنگ و زبان
 پارسی از دیر باز با نام کومی سه خاب و گورستان آن در شهر سراسر مشحون از
 حماسه و افتخار تبریز آشنائی کامل دارند و میدانند که علاوه بر بقعه تبرک سید حسره،
 خوابگاه ابدی گروهی از سرانیدگان نامی ایران همچون سیدی طوسی، قطران

تبریزی، مجیرالدین بلیقانی، خاقانی شیروانی، ظهیر فاریابی، شاهپور بن محمد،
 شیرالدین خسیکتی، مانی شیرازی، اشهر سبزواری، بهام تبریزی، و بسیاری
 از بزرگان دیگر ادب ایران در خاک آنجا نهان است و کالبد را در دوشهید دروا
 ثقه الاسلام تبریزی هم نزدیک آن بقعه به خاک سپرده شده است و آرامگاه
 میرزا عیسی قائم مقام فراهانی مشهور به میرزا بزرگ پدر میرزا ابوالقاسم
 قائم مقام و مجموعه بناهای مربوط به آرامگاههای خاندان مولوی و شخصیتها
 و خانواده های قدیم دیگر در همانجا واقع گشته است چه بسیار نامداران دیگر از
 جمله آرمیدگان بهمشکی آن سرزمین خاموشانند که نام و شرح حال بهمگی آنان
 در طی صفحات این کتاب از نظر خوانندگان علاقه مند می گذرد (۱۰۰)

بر اثر سپری شدن روزگاران و پیش آمدن حوادث گوناگون در شهر تبریز
 این گورستان تاریخی بصورتی دوار نشان و مقام خفگان جاودانی آنجا درآ
 چنانکه از بهمگی مزارهای آن گروه سرانیدگان نامی حتی یک سنگ گور هم نماند
 و بخش بیشتر زمین آن برای ساختمانهای عمومی یا خانه ها و مستغلات گوناگون
 اختصاص یافت و تنها محوطه کوچکی از آن در جانب شرقی بقعه تبرک سید حسره
 آنهم بوضع متروک و غیر مناسب باقی ماند و این وضع که طبعاً در خوردوران شاهنشاهی

آریا مهر هم نبود شیفتگان آثار ملی و فرهنگی ایران را به اندیشه و چاره جوئی نگذاشت و بگفت و شنود ها و نگارشش مقاله ها و کوششهای فراوان و داشت تا اینکه به پیروی از هفتمای عالی و منویات نیکوکارانه ذات مبارک شاهانه و بشری که در صفحات تن کتاب (۱۵۶ تا ۱۵۸)، و تصاویر چندی در پایان کتاب (پس از صفحه ۴۴۰) آمده است انجمن آثار ملی به یاد بزرگان درگذشته مدفون در سرخاب با امکانات موجود خود و به فراخور پیشینه و سرگذشت آن جایگاه مهم تاریخی مهین عزیز دست بجار احداث مجتمع ساختمانی مناسب چنین مقام گردید و پس از فراهم نمودن مقدمات امر و ترتیب مسابقه و دیگر اقدامات اولیه از نیمه دوم سال ۱۳۵۲ - شاهنشاهی به ساختمان مورد نظر آغاز کرد و از آن پس برای تأمین منظور همه گونه کوشش بجار برد چنانکه اکنون بیش از دو سوم بنای نامسبده ساخته شده است.

علاوه بر آنچه نسبت به پدید آوردن این مجتمع ساختمانی صورت پذیرفت تألیف و چاپ کتاب جامعی درباره پیشینه کوی سرخاب و گورستان تاریخی آن و نامورانی که در آن زمین پاک روی در نقاب خاک کشیده اند ضروری دانسته شد، دانشمند و پژوهنده گرامی آقای ضیاءالدین سجادی (۲)، دعوت انجمن را

برای سپایان بردن این خدمت میهنی و فرهنگی پذیرفتند و کتاب حاضر صورتی
که از نظر خوانندگان علاقه‌مند می‌گذرد فراهم آمد.

امید فراوان می‌رود که چاپ و انتشار این کتاب طلیعی در تحقیقات
آرزوی دیرینه همه ایران دوستان نسبت به هدف بس والا و اساسی ایجاد
کانون بزرگ ملی و مجتمع فرهنگی سرخاب باشد (۳)، و آینه‌ی نزدیک مجسمه
ساختارهای مورد نظر در هشتاد و نه سال اخیر صورت شایسته‌ی پایان پذیرد
و همانند آرامگاه حماسه‌ای بزرگ ایران در طوس پایگاه‌ی فخر آرد
و زیارتگاه‌ی ارجمند برای همگی ایرانیان و ایران دوستان شود.

بنده و کرمه
انجمن آثار ملی

(۱) با مراجعه به فهرست مطالب درد و صفحه آغاز کتاب میتوان در این باره آگاهی بیشتری یافت.
(۲) متولد ۲۴۷۸ شاپشاهی (۱۲۹۸ خورشیدی) در مشهد - پس از طی دوران آموزشی
ابتدائی و دبیرستان و دانشرانی مقدماتی و مقدمات علوم قدیمه در مشهد به سال ۲۵۰۴ خورشیدی
در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشرانی عالی تهران بدیافت لیسانس و ده سال بعد
در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران به اخذ درجه دکتری نائل آمد، بزبانهای فرانسه

و انگلیسی و عربی‌اشنائی دارند - در مهرماه ۲۴۹۶ شاهنشاهی به سمت دبیری دبیرستانها در وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) و ارسال ۲۵۱۵ شاهنشاهی بعد در دانشگاه تهران به ترتیب به عنوانهای - معلم - دانشیار زبان و ادبیات فارسی و سرپرست بخش ادبیات و انشروی عالی استاد و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی و انشروی عالی - استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران اشتغال داشته در دانشکده ها و مؤسسات آموزشی عالی مختلف نیز تدریس کرده اند و ارسال ۲۵۰۴ شاهنشاهی در رادیو و تلویزیون ملی ایران فعالیتهای گوناگون علمی و پژوهشی داشته و هم اکنون مشاور و عضو شورای عالی برنامه های رادیو تلویزیون ملی ایران و مدیر جشن طومین هستند ، از مهرماه ۲۵۳۴ شاهنشاهی سمت استادی ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم و استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران بر عهده دارند و مجامع علمی ادبی مختلف مربوط به ایران و ایران شناسی که در دانشکده ها و مؤسسات پژوهشی داخل و خارج ایران (رزم - لاهور - پاریس - مکزیکو) تشکیل شده است شرکت نموده سخنرانی کرده اند که در نشریات مربوط آنها چاپ و منتشر شده است - آثار و تالیفات متعدد در زمینه شرح حال شاعران و دستور زبان و تاریخ ادبیات فارسی و تصحیح دیوانها و بررسیهای ویژه درباره خاقانی و گزیده اشعار او دارند و مقالات متعددی هم در موضوعهای ادبی و تاریخی در مجلات مختلف ایران نگاشته سخنرانی در همین زمینه نیز در رادیو و تلویزیون و انجمن های فرهنگی ایراد نموده و مینمایند .

(۳) فریضه ای ترک ناکردنی است که به کوششها و پایداری شخصییت فقید تیسار سپهبد فرج الله آق اولی رئیس پیشین بنیت مدبره انجمن آثار ملی (در گذشته تبارخ و دنبه ۱۳ آبان ماه ۲۵۳۳ شاهنشاهی) در این باره اشاره نماید - آن سپاهی فداکار فرهنگ دوست نزدیک بیست سال آخر عمر خود ضمن انجام سایر وظایف و مشاغل فراوان بانهایت خلاص عهده دار امور انجمن آثار ملی بهسم بود و برای عملی شدن منظور علاقه مندان نسبت به خدمت ملی مذکور هیچگاه از پای نمانست

چنانکه در خرداد ۲۵۳۳ شاهی یعنی پنج ماه پیش از مرگش با وجود همه بیماری جسمی و روحی و ناتوانی به تبریز رفت و بهمانطور که در تصویر پایان کتاب دیده میشود چگونگی و مراحل نخستین جراحی ساختمان عظیم و نحوه خویش را از نزدیک ملاحظه نمود و بیش از چند روز از بازگشت وی به تهران نگذشت که به بستر بیماری افتاد و دیگر بر نخاست ، رحمه الله رحمة واسعة - هم اکنون کتاب یادنامه اش دروازه از طرف انجمن آمار ملی در دست چاپ است .

فصل اول

سرخاب و تاریخ آن

نام سرخاب - این نام صفت و موصوف مقلوبی است مرکب از «سرخ + آب» و در اصل یعنی دارای رنگ و آب سرخ و کلمه دارای چندین معنی است که در لغت‌ها آمده از جمله: نوعی مرغابی باشد سرخ رنگ چنانکه در این بیت عسجدی آمده^۱ :

پیش او کی شوند باز سپید چون تذروان سرخ و چون سرخاب
و منوچهری گفته^۲ :

کبک رقاصی کند سرخاب غواصی کند
این بدین معروف گردد آن بدان شاهر شود
و در فرهنگ جهانگیری آمده:

آن نباشد ولی که چون سرخاب رود از بهر آبروی بر آب

۱- لغت نامه با اشاره به دیوان عسجدی چاپ شهاب ص ۱۵

۲- لغت نامه، دیوان منوچهری چاپ دبیرسیاقی ص ۲۲

و در قدیم ترین لغت فارسی یعنی لغت فرس اسدی برای سرخاب فقط معنی: «مرغی است سرخ رنگ آبی» نوشته و بیت عسجدی را شاهد آورده است.

و در معنی دیگر گلگونه‌ای است که زنان برای آرایش به کار می‌برند. چنانکه خاقانی گوید^۱:

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد این زال سپیدابرو، وین مام سیه پستان
و هم چنین فنی از فنون کشتی، و شراب لعل فام و سرخ رنگ و خم شراب و
نام مقامی در موسیقی است، لغت نامه از فرهنگ آندراج، به معنی شراب، بیتی از
منصور شیرازی نقل کرده که این است^۲:

رسید موسم سرخاب ساقیا برخیز می چو خون سیاوش در پیاله فکن
و در معنی خم شراب این بیت مخلص کاشی را آورده:
شدا از میخانه ام هر کس تب غم کرد پامالش

از این دارالشفابگذر چو لبریز است سرخابش

و یکی از معانی سرخاب که در لغت نامه و نیز فرهنگ‌های دیگر نوشته شده، نام اشخاص و نیز نام محل‌ها و یکی هم محله معروف است که درباره اش به تفصیل بحث خواهیم کرد.

و هم از معانی سرخاب، یکی نام پسر رستم را نوشته اند و می‌دانیم که سرخاب و سهراب یکی است زیرا «Suhrah = سرخاب Surxâb از Suhr = سرخ + آب، به معنی دارنده آب و رنگ سرخ (چنانکه یاقوت یا شراب) یوستی، نام نامه ایرانی ص ۳۱۳، در سلسله ملوک طبرستان دو تن را سرخاب و یکی را سهراب نوشته اند، مرزبان نامه، تهران ۱۳۱۷، مقدمه ص ۱۰»^۳

۱- لغت نامه، دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص ۳۶۰

۲- این بیت را لغت نامه به نقل از آندراج آورده اما در فرهنگ آندراج ذیل «سرخاب،

نیست

۳- حاشیه برهان قاطع از دکتر محمد معین ذیل کلمه «سهراب»

در فرهنگ آندراج نوشته: «...دیگرنام پسر رستم که به سهراب مشهور شده»
 و به دنبال آن شعر سلمان ساوجی را آورده که سرخاب را به معنی شراب گرفته و با
 سرخاب (= سهراب) پسر رستم به صورت ایهام آورده است:
 ز آب سرخ می افتاده است زال خرد چه جای زال که رستم بیفتد از سرخاب
 به این مناسبت در فرهنگ لغات شاهنامه تألیف دکتر شفق ذیل سرخاب نوشته
 است ^۱: «نام یکی از ایرانیان زمان یزدگرد (آب درایه جابه معنی تابش است و سهراب
 هم اصلش به همین معنی است یعنی تابش و جلوه سرخ. مهراب هم یعنی با جلوه
 آفتاب، سرخاب اسم محل هم هست از آن جمله نام بخش شمالی تبریز و نام سلسله کوه
 در شمال همان شهر است»

و در همین کتاب ^۲ درباره کلمه «سهراب» نوشته: «نام پسر رستم - (سهر و
 سوخر همان است که سرخ گوئیم. سهراب یعنی تابش سرخ، سرخاب هم به همان
 معنی است و همان کلمه است»

در واژه نامه داستان جم نیز نوشته شده ^۳: (سخر، سهر) «سرخ». از همین
 ریشه است «سور» و «سهر» در «سهراب» ... و در داستان رستم و سهراب تصحیح
 استاد مجتبی مینوی ضمن تفصیل نسخه بدلهای نوشته شده ^۴ که درمب (نسخه ای در
 موزه بریتانیا) در تمام داستان «سرخاب» بوده تقریباً همه را تراشیده اند و مبدل به

۱- ص ۱۷۰، در شاهنامه آمده:

یکی پارسی بود بس نامدار که سرخابش خواندی همی شهریار
 شاهنامه چاپ دبیرسیاقی ج ۴ ص ۱۰۶۹ و فرهنگ جهانگیری پس از این بیت نوشته: خواجه
 شمس الدین محمد درکافی گفته:

به پیش صورت سر پنجه مقاومت چه جای قوت سرخاب و شوکت رستم

۲- ص ۱۷۷ چاپ اول

۳- شرح لغات و ترجمه اذکثر محمد مقدم و دکتر صادق کیا ص ۶۷

۴- ص ۱۴۱ چاپ بنیاد شاهنامه

سهراب کرده‌اند». در لغت فرس اسدی نیز: «تو گفתי همه دشت سرخاب بسود...» در حاشیه: «سهراب» نوشته شده است در یادداشت‌های گاتها^۱ از پورداود نیز پس از توضیح درباره‌ی واژه «سوخر» که در پهلوی «سخر» و در فارسی «سرخ» گفته می‌شود، آمده است: «نام سهراب = سرخاب، یعنی دارنده‌ی آب و تاب سرخ یا سرخگون» و همین یکی بودن نام سرخاب و سهراب ظاهراً سبب شده که در کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کربلائی درباره‌ی نام محله سرخاب نوشته^۲: «مرقد و مزار سهراب از اصحاب در سرخاب جوار بابا حسن، اول کسی از صحابه در گورستان سرخاب اوست و به این جهت سهراب و بعد سرخاب شده...» بعضی از شاعران که به نام سرخاب به عنوان یک محله در تبریز اشاره کرده‌اند، از معانی دیگر کلمه «سرخاب» استفاده کرده و ابهام‌هایی لطیف آورده‌اند چنانکه کمال خجندی گفته^۳:

تبریز مرا راحت جان خواهد بود پیوسته مراورد زبان خواهد بود
تا در نکشم آب چرنداب و کجیل سرخاب ز چشم من روان خواهد بود
و نیز این بیت را از سید جلال عضد غالب فرهنگ نویسان مانند صاحب آندراج، سروری، جهانگیری، مدارالفاضل ذکر کرده‌اند:

تا تبریز اند تب غم راز دل، سرخاب نوش بر سر سرخاب رو تا بشگری تبریز را
واوحدی مراغه‌ای نیز شعری دارد که در جای خود ذکر خواهیم کرد.
پیش از آنکه به شرح سرخاب به عنوان نام محل برسیم باید ذکر کنیم که به جز نام سهراب پسرستم چندین نام معروف دیگر به عنوان «سرخاب» در تاریخ‌ها آمده که از جمله سرخاب بن قارن از ملوک کیوسیه^۴ (وفات ۴۶۶ ه. ق) و سرخاب بن

۱- به کوشش بهرام فره‌وشی ص ۶۶

۲- تصحیح جعفر سلطان القرائی ج ۱ ص ۴۱

۳- لغت‌نامه به نقل از انجمن آرا، در مقدمه دیوان به شکل دیگر آمده، چاپ عزیز

دولت آبادی ص ۵

۴- لغت‌نامه

مهرمردان^۱ از ملوک کیوسیه است و ملوک معروف به سرخابیه از فرق زیدیه است که به خشبیه^۲ نیز معروف اند. و هم چنین سرخاب بن بدر گرد^۳ از حکام دینور و شهرزور و جستان که طغرل بیک سلجوقی او را در بغداد حکومت داد، و احتمال توان داد اینکه در بر گزیده مشترک یا قوت حموی درباره «خفتیان» نوشته است^۴ : «دو قلعه اند از ناحیه های اربل... و قلعه دیگر را خفتیان سرخاب پسر بدر گویند و آن در راه شهر زور و بزرگتر از نخستین است...» منسوب به همین سرخاب بن بدر باشد^۵ و در مجمل التواریخ و القصص آمده^۶ : «سیف الدوله صدقه بن مزید امیر عرب عصبیان کرد از جهت سرخاب دیلم... و سرخاب اسیر افتاد به قلعه تکریت بازداشتند»

در شاهنامه نام پسر افراسیاب «سرخه» آمده که در لغت ها او را نیز «سرخاب» نوشته اند^۷، در بعضی از تاریخ ها مانند تاریخ جهان آرا نام چند تن از ملوک و امرا «سرخاب» ذکر شده از جمله: «سرخاب از ملوک طبرستان فرزند و لاش^۸» و «سرخاب بن مهرمردان^۹» و «سرخاب و مازیار» فرزندان قارن^{۱۰} و از پسران جاماسب بن فیروز عم انوشیروان نیز یکی را سرخاب نام می برد و می نویسد^{۱۱} : به ولایت شروان اکتفا

۱- لغت نامه

۲- لغت نامه، خاندان نوبختی ص ۲۵۵، در مفاتیح العلوم خوارزمی «سرخابیه» و «سرخاب طبری» ضبط شده (ترجمه مفاتیح العلوم از حسین خدیو جم ص ۳۴)

۳- فرهنگ آندراج

۴- بر گزیده مشترک یا قوت حموی ترجمه پروین گنابادی ص ۷۴ و ح «خفتیدکان»

۵- در تاریخ جهان آرا چاپ تهران ص ۱۶۹ : «سرخاب بن بدر بن مهلهل وفاتش در سنه ۵۰۰ و نام قلعه را «حقیدکان» ضبط کرده است.

۶- تصحیح ملک الشعراء بهار ص ۴۱۰ چاپ خاور

۷- آندراج

۸- چاپ کتاب فروشی حافظ ص ۱۷۵

۹- ص ۱۷۵

۱۰- ص ۱۷۶

۱۱- ص ۱۸۱

نمود و به روایتی جدملوك آنجاست» نام چندتن از ملوك باوند در تاریخ طبرستان^۱ «سهراب» و «سرخاب» است.

يك تن از ممدوحان قطران تبریزی که دو قصیده در مدح او دارد «ابوالمظفر سرخاب»^۲ بوده است و درباره اش گفته:

ابوالمظفر سرخاب کو به تیغ کبود دل سپاه بداندیش کرده پر ز ذباب
و : سرخ گرداندش به دیدن روی ابوالمظفر شه جهان سرخاب
و خاقانی شروانی در شعر خود «سرخاب» به جای «سهراب» به کار برده و گفته است^۳ :

سهم توقطران کند نطفه سرخاب و زال تیغ تو زیق کند زهره گرشاسب و شم
سرخاب در جغر افیاء چند دهکده و نیز يك رودخانه به نام «سرخاب» در کتب مختلف آمده است از اینقرار^۴ : «نام رودی از کابل، دهی در سمنان و هم دهی در سبزوار» و در برهان قاطع نوشته: «سرخاب، نام رودخانه ای است كوچك در نواحی کابل که آب آن به سرخی مایل است بسبب سرخی خاك رودخانه» و زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه (ص ۳۳۸) درباره این رود می نویسد: «رودی است مابین کابل و پیشاور و قریه ای در قرب اوست آن قریه را به نام آن رود خوانند، آب آن رود به غایت سرخ رنگ است و بسیار خوشگوار و سازگارست، راقم مکرر مشاهده کرده است. فرهنگ آبادیهای ایران^۵، در تهران و اردبیل و همدان و بیرجند از آبادی سرخاب نام می برد.

ده افشاریه ساوجبلاغ بخش کرج، ده دهستان نیر بخش مرکزی تبریز و محلی

۱- چاپ عباس اقبال ص ۲۰

۲- دیوان قطران به کوشش نججوانی ص ۳۴ و ص ۴۱

۳- دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص ۲۶۴

۴- آندراج

۵- تألیف دکتر مفخم پایان

کنار راه لاهیجان به رشت و در حومه شهرستان تربت حیدریه، همه سرخاب^۱ نامیده می‌شوند.

در تاریخ جهان آرا^۲ ضمن حوادث سال ۹۵۶ راجع به القاص میرزای نویسد: «لشکر روم شبیخون بر سر او برده سلك جمعیتش را از هم فرو ریختند بالضروره پناه به کوه [الکای] سرخاب براریکه اردلان برده...»

در تاریخ عالم آرای عباسی ضمن ذکر احوال شاه طهماسب و شرح تسخیر قلاع شیروان می‌نویسد^۳: «مبارزان قلعه گشا اول قلعه سرخاب گلدمکیلانا فتح نموده بعد از آن حصار قبله را مسخر گردانیدند» و در این کتاب در واقعه القاص میرزا نام محل، الکای اردلان آمده و «سرخاب اردلان» نام شخص است^۴ که القاص میرزا نزد او می‌رود.

این جا باید اضافه کنیم که «سهراب» علاوه بر معنی نام شخص، نام محل و تیره و قبیله نیز هست، چنانکه در لغت‌نامه ذکر شده: «سهراب، تیره‌ای از ایسل پیرانوند (جغرافیای سیاسی کیهان)» و به نقل از فرهنگ جغرافیایی ایران نوشته: «سهراب، دهی است جزء دهستان آغمیون بخش مرکزی شهرستان سراب...»

کوه سرخاب - پیش از شروع در بحث اصلی و تاریخ کوی سرخاب تبریز باید درباره کوه سرخاب تبریز بحث کنیم که آن محله معروف نام خود را از این کوه گرفته و پیش از اینکه آن محله احداث شود این کوه به حالت طبیعی وجود داشته و بسیاری از حوادث و روی دادهای تاریخی را نیز دیده و برای تبریز و مردم آن از دیرباز اهمیت داشته است.

در لغت‌ها ذیل کلمه سرخاب می‌نویسند: «... به معنی کوهی است معروف، در

۱- لغت‌نامه

۲- چاپ کتاب فروشی حافظ ص ۲۹۹

۳- چاپ دوم ج ۱ ص ۸۰

۴- ص ۷۴ ج ۱

تبریز و سرخ رنگ است و گیاه نروید و آب ندارد...» (آنندراج) و برهان قاطع می نویسد: «سرخاب در يك معنى كوهى است در تبریز» و در فرهنگ رشیدی می نویسد: «سرخاب كوهى است در تبریز» و مجمع الفرس سرورى می نویسد: «و كوه معروف در تبریز» و فرهنگ نفیسی نوشته: «و نام كوهى در حوالى تبریز و محله اى از آن شهر كه در دامنه آن كوه واقع شده و لغت نامه شرح برهان و آنندراج را نقل کرده است. و در فرهنگ جهانگیری نوشته: «نام كوهى است در نواحى تبریز كه مقبره مردم آن در دامن آن كوه واقع است».

و كوه سرخاب در كتب تاريخ و جغرافيا چنين شرح شده است: در كتاب تاريخ تبریز تأليف دكتر مشكور نوشته ^۱: «كوه سرخاب يا عين على كه در شمال شرقى تبریز به ارتفاع ۱۸۰۰ متر از سطح دریا قرار دارد و به مناسبت آنكه بنا بر مشهور قبر امام زاده اى بنام عون بن على در آنجا است آنرا كوه عين على نیز گویند. این كوه كه خود از سطح تبریز بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر ارتفاع دارد، گردنه پایان بر سر راه تبریز به اهر از مشرق آن می گذرد و امتداد شرقی آن به توسط بستر كوه مرچای كه شعبه اى از آجی چای است بریده شده و از آنجا بواسطه ارتفاعات بلوك اوجان عباس و كوههاى شرقى بخش سراب به سلسله جبال بزغوش متصل می شود».

و گردنه پایان بر سر راه اهر به تبریز در كوه سرخاب ۱۶۰۰ متر است ^۲.
نادر میرزا در كتاب تاريخ و جغرافى دار السلطنة تبریز می نویسد ^۳: «شمال این بلده متصل به كوه معروف به سرخاب و خانه ها تا به اصل جبل رسیده، این كوه خشك و همه آن سنگ و مواد معادن بى فایده و نفع است و سلسله كوه سرخاب همه جا تا به ساحل رود ارس با جبال قراداغ مخلوط و كشیده است. مشرق این شهر با بعضى از سلسله هاى كوه سرخاب بسته و منتهى به جبال رفیع و عقبه مشهور به شبلى است»

۱- ص ۴

۲- تاريخ تبریز ص ۵

۳- چاپ تهران ص ۳۲

و درباره کوی شتربان می نویسد ^۱ : «این کوی بیشتر در اراضی مخففه است به ریشه کوه سرخاب.»

در کتاب روضات الجنان دوجا نام کوه سرخاب به صورت «کوه سرخ» آمده یکی ^۲ در مورد مدفن سهراب از اصحاب درجوار حضرت بابا حسن که قبلاً ذکر کردیم نوشته: اول کسی است که در گورستان سرخاب مدفون شده و نام آن جا را ابتدا سهراب و بعد سرخاب گفته اند، در این جا می نویسد: «بعد از آن به مرور ایام و جوار کسوه سرخ، سرخاب شده» و مورد دیگر ^۳ در روضه دوم است که مقابر بزرگان سرخاب را بیان می دارد، می نویسد: «سرخاب مزاری است از مزاران مشهور شهر تبریز بر جانب شمال آن شهر در پای کوه سرخ واقع است...»

و در دوجای دیگر «کوه سرخاب» آورده یکی آنکه نوشته است ^۴ : «حضرت بابا مزید را منشأ و مولد نمود زج است که مزرعه ای است در کوه سرخاب...» و دیگر آنکه می نویسد ^۵ : «مرقد و مزار آن پیروان راه نبی و طالبان طریق ولی، عین علی و زین علی رحمهما الله تعالی بر پای کوه سرخاب مشخص و معین است...» و مابعداً درباره این دو بقعه صحبت خواهیم کرد.

در کتاب فرهنگ کوه های ایران نوشته ^۶ : «کوه عون بن علی در شمال خاوری شهر تبریز واقع است و بلندترین قله آن ۱۸۰۰ متر ارتفاع دارد.»
اولیا چلبی در سفرنامه خود نوشته است ^۷ : «تفرج گاه این شهر دامنه کوه

۱- ص ۶۲

۲- تصحیح سلطان القرائی ص ۴۱

۳- ص ۴۷

۴- ص ۶۰

۵- ص ۱۶۵

۶- گردآورده دکتر مفتاح پایان ص ۷۶

۷- ترجمه حاج حسین نخجوانی - مجله دانشکده ادبیات تبریز دوره ۱۱ سال ۱۳۳۸

از ص ۲۶۱ تا ص ۳۰۱

سرخاب است، از بالاترین نقطه این کوه اگر کسی نگاه کند دریاچه شاهی (رضائیه) را می بیند».

آمبروزیو کنتارینی در سفرنامه اش نوشته ^۱ : «چهارم اوت ۱۴۷۴ (۸۷۸/ ۸۷۹ هـ . ق) نزدیک غروب به تبریز وارد شدیم. نزدیک این شهر چندین کوه سرخ رنگ دیده می شود که می گویند کوه های توری خوانده می شود» و دکتر امیری مترجم در حاشیه نوشته است: «در متن Tauri ، این کوه های سرخ رنگ باید همان کوه سرخاب باشد که به مناسبت دوزاری که بر فراز آن است عوام اینال زینال خوانند» در تاریخ تبریز مینورسکی ^۲ نوشته است که : «غازان باروی جدیدی به دور شهر کشید که طولش در حدود ۲۵۰۰۰ گام (چهار فرسخ و نیم) بود و تمام باغها و محله های کوه و لیان و سنجران جزو شهر به حساب می آمد و در نزد باروی مزبور بردامنه کوه و لیان (که اکنون کوه سرخاب یا عینلی زینلی خوانده می شود) و یک سلسله عمارات زیبا بوسیله وزیر شهیر رشیدالدین برپا شد : پیداست که کوه و لیان در امتداد جنوب غربی کوه سرخاب قرار دارد چنانکه آقای عبدالعلی کارنگ مترجم کتاب مینورسکی در حاشیه همین مطلب نوشته اند ^۳ : «اکنون بیلان کوه گویند ؛ و لیان کوه در امتداد جنوب غربی کوه عینلی یا کوه سرخاب قرار گرفته و میان تپه های کوچک و لیان کوه و عینلی چند دره کوچک وجود دارد.» در باره و لیان کوه فرهنگ آنندراج نوشته : «نام کوهی است قریب به شهر تبریز که محله باغ بیشه که در معنی باغ و بیشه بوده در آنجا واقع است، گویند که از کثرت توقف اولیاء و فقرا، به فتح واو، و لیان کوه معروف شده و در رساله حشری نام مقام بزرگان آن ولا مسطور است والله اعلم بالصواب» لغت نامه نیز همین شرح را از آنندراج و انجمن آرا نقل کرده است.

۸- سفرنامه های ونیزیان ترجمه دکتر منوچهر امیری ص ۱۳۵

۲- ترجمه عبدالعلی کارنگ ص ۲۱

۳- ح ۳ ص ۲۱

و آقای سلطان القرائی در حاشیه مر بوطبه «ولیانکوی» در روضات الجنان می نویسد^۱:
 «بفتح اول و کسر ثانی و سکون نون بنابه وصف مؤلف، «بلیانکوی» و «بلیانکوه» و
 «ولیانکوه» نیز نوشته اند، عامه «بیلانکی» به فتح باء و سکون یاء و نون می خوانند»
 بعضی^۲ نوشته اند که کوه عون علی در جنب تبریز دارای ۱۸۱۰ متر ارتفاع
 است. حمدالله مستوفی در نزهة القلوب از کوه سرخاب نام برده و نوشته^۳ است:
 «ناحیه رودقات در پس کوه سرخاب بر شمال، بر یک فرسنگی تا چهار فرسنگی شهرست
 و غله روی تمام دارد».

یکی از روستاهای موقوفه عمارت مظفریه هم «ایاز سرخاب» نام دارد^۴
 در هر حال تبریز در دامنه کوه قرار دارد و رشته تپه های پله مانند است که رنگ
 آنها سرخ تیره است و به سبب رنگ این تپه ها ارتفاعات را سرخاب نسام داده اند
 (تبریز و پیرامون تألیف شفیع جوادی ص ۲۷) و در همین کتاب^۵ از قول شاردن نقل شده
 است که تاریخ نگاران قدیم نام کوهی را که تبریز در دامنه آن است «اورونات»،
 «بارونات» ذکر کرده اند. در مرآت البلدان^۶ از قول شاردن «اورونت» و «بارونت»
 نوشته شده.

در کتاب پایتخت های شاهنشاهی ایران در قسمت تبریز نوشته است^۷: «این
 شهر در ۴۶ درجه و ۲۳ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ و ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه
 عرض شمالی و در دامنه جنوبی یک رشته بلندیه های سرخ فام معروف به کوه عون علی

۱- ص ۴۹۷ ج ۲

۲- آقای شفیع جوادی در کتاب تبریز و پیرامون ص ۲۳

۳- ص ۹۰ نزهة القلوب چاپ دبیر سیافی

۴- تاریخ تبریز تألیف دکتر مشکور ص ۶۶۶

۵- ص ۶۸

۶- ج ۱ ص ۳۵۲، شاردن هم از قول پولیپ و دیو دور دو بطلیموس گفته (ج ۲ ص ۴۰۲
 سیاحت نامه شاردن ترجمه محمد عباسی) و مترجم در حاشیه اشاره به کوه نوشته: «مقصود سهند است»

۷- فصل هفدهم: تبریز و مراغه و سلطانیه به قلم اسماعیل دیباج ص ۲۱۱

(عین‌علی) یا کوه سرخاب واقع شده است. این ارتفاعات که از شمال غربی شروع می‌شود بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر ارتفاع دارد.»

شاردن^۱ نوشته است: «در عهد سلطنت غازان، پهنای شهر از عین‌علی در شمال شهر تا کوهستان مقابل آن در جنوب موسوم به چوران‌داغ، و درازایش از آجی‌چای تادهکده^۲ بانیج که در فاصله دوفرسخی تبریز می‌باشد، وسعت داشته است»

کوه سرخاب در دوره صفویه و افشاریه شاهد حوادثی کوچک و بزرگ بوده و این ارتفاعات سرخ‌رنگ، از خون‌هم‌رنگین شده است، چنانکه در تاریخ عالم‌آرای عباسی به چند حادثه اشاره شده از جمله در وقایع سال لوی‌ئیل ۹۸۸ ضمن وقایع دارالسلطنه تبریز و نزاع بین شاملو و استاجلو نوشته است^۳: «نخست برادران اسمعیل قلیخان به برادر محمودخان صوفی اغلی استاجلو که در دامن کوه سرخاب در روی مزار سیار بود دوچار شده آن‌بی‌گناه را به خون‌پدر مقتول ساختند و ابواب کلفت و نزاع میانه شاملو و استاجلو که همیشه بایکدیگر متفق بودند گشوده گشت...» و نیز در ضمن حوادث سال ۹۹۳، و لشکر کشی عثمان‌پاشا به تبریز و تسخیر آن شهر پس از شرح و تفصیل کافی می‌نویسد^۴: «... و عثمان‌پاشا به فراغ‌بال داخل شهر شده دولت‌خانه تبریز را جهت قلعه مناسب یافت و از شوراب کوچ کرده به جانب چرن‌داب که طرف قبله تبریز است رفته نزول کرد و طرح قلعه انداخت و بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند و در عرض چهل روز که رومیه به تعمیر قلعه مشغول بودند اگرچه غازیان قزلباش کوه سرخاب را پناه خود ساخته بودند اکثر اوقات شبها و روزها خود را به حوالی اردوی رومیه رسانیده دستبردهای نمایان می‌کردند» هم‌چنین در حوادث سال بیست و چهارم سلطنت شاه‌عباس ضمن تاریخ لشکر کشی مرادپاشا وزیر اعظم و سردار روم به آذربایجان و رسیدن به تبریز می‌نویسد:

۱- ترجمه محمد عباسی ص ۴۱۷

۲- ج ۱ ص ۲۵۹

۳- ج ۱ ص ۳۱۰

«... و چون سردار به دوسه منزلی تبریز رسید سکنه و اهالی شهر خود را به گوشه و کنار کشیده شهر را از آذوقه پرداختند و موکب همایون اعلی نیز از بلده تبریز کوچ فرموده، از عقبه کوه سرخاب گذشته در کنار رودخانه آجی محل اقامت اختیار کرده نزول اجلال فرمودند»^۱

و در همین سال که ۱۰۱۹ هـ. ق بوده، در جنگ با ترکان عثمانی دفاع شهر را به پیربد اغ خان سپرد^۲، و در این میان ترکان عقب نشستند و جنگی رخ نداد و به دستور شاه عباس در محل ربع رشیدی قلعه‌ای ساختند که مصالح آن را بیشتر از شنب‌غازان آوردند و اسکندر بیگ در این باره نوشته است^۳: «در سالی که رای جهان‌آرای اشرف اعلی بدین قرار گرفت که در بلده تبریز قلعه‌ای ترتیب دهند چون رومیان در امور قلعه‌سازی و قلعه‌داری مهارتی دارند و عثمان پاشا که مرد مدبر و کاردان بود و در زمان سلطان مراد خان به تسخیر تبریز آمد... دولت‌خانه قدیم را مناسب یافته آنجا را قلعه کرده بود و ارباب خرد و تدبیر همانجا را مصلحت می‌دیدند حضرت اعلی نیز موافقت نمود... اما همیشه می‌فرمودند که آب رودخانه مهران رود... بر قلعه مشرف است و اگر در پیش رودخانه سدی بسته نشود آب رودخانه بلند گشته به قلعه می‌ریزد و احتمال مضرت و ویرانی قلعه دارد و اکثر اوقات بر زبان گهر فشان می‌گذشت که چندان وثوق و اعتمادی برین قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب ربع رشیدی را مناسب قلعه دیده بودند...» و بعد می‌نویسد که چون آوازه رسیدن لشکر دشمن رسید فرصت تخریب قلعه سابق و ساختن قلعه جدید نبود، پس از بازگشت مراد پاشا، منوچهر بیگ ایشک آغاسی دستور گرفت که قلعه جدید را بسازد و در آغاز بهار شروع به کار کند و از مصالح عمارات خرابه تبریز خصوصاً شنب‌غازان این قلعه جدید ساخته شود.»

و در حوادث سال بعد یعنی ۱۰۲۰ هـ. ق که بیست و پنجمین سال سلطنت شاه عباس

۱- ج ۲ ص ۸۲۲

۲- تاریخ تبریز مینورسکی ترجمه کارنگک ص ۵۴ نقل از عالم‌آرا

۳- ج ۲ ص ۸۲۶

بوده نوشته است ^۱: «در اول ماه رجب از اوجان، کوچ واقع شده متوجه دارالسلطنة تبریز گشتند» و در ماههای رجب و شعبان و رمضان آنجا بوده و به سیر و سیاحت و تفریح گذرانیده و چون قلعه جدید به اتمام رسیده بود حکم به تخریب قلعه سابق صادر شده و چنانکه می نویسد در عرض ده روز قلعه قدیم انهدام پذیرفته است.

میرزا مهدیخان استرآبادی در کتاب دره نادره به شیوه نگارش خاص خود در این کتاب، ضمن بیان جلوس طهماسب شاه می نویسد که پس از انتشار خبر استیلای افغانها، طهماسب میرزا در آخر ماه محرم سنه ۱۱۳۵ در قزوین بر تخت نشسته و افغانها به دفع او برخاستند و او به جانب تبریز شتافته و به باده نوشی و میگساری با اطرافیان پرداخته و «بلاد تبریز را ملک ساغر و شهر خمار و آثار تری الناس سکاری در خمار جهان آشکار ساخت...» ^۲ و چند سطر بعد این وصف را ادامه می دهد و می نویسد ^۳: «گاهی جام هلالی را از فروغ باده آفتاب تاب، بدر لبریز کرده کاسه خورشید را بر سر گرون می شکستند... و هنگامی با آغوشی هم آغوشی و در سرخاب، سرخاب نوشی نموده به سرخاب رخساره خود را سرخاب قلب شکن می شمردند...».

و می بینیم که در این عبارت دره نادره، میرزا مهدیخان، «سرخاب»، را به چهار معنی به کار برده که نخستین «کوه سرخاب» و دومی به معنی باده لعل فام و سرخ رنگ و سوم به معنی گلگونه و اسباب آرایش زنان و چهارم به معنی «سهراب» پسر رستم است که در آغاز این فصل شرح دادیم که «سرخاب» و «سهراب» یکی است.

در کتاب جهانگشای نادری از همین نویسنده، ضمن بیان جنگ با تیمورپاشا و فتح دلم و مراغه و تبریز نوشته است که دو سپاه در کنار رودخانه قزل اوزن روبرو شده و سپاه تیمورپاشا فرار کرده و سپاه نادرشاه به جانب مراغه رفته و چادر زده و در آنجا خبر داده اند که تیمورپاشا به دهخوارقان حمله کرده است، نادر به آنجا رفته

۱- ج ۲ ص ۸۴۸

۲- دره نادره، تصحیح دکتر سید جعفر شهیدی از انتشارات انجمن آثار ملی ص ۱۵۶

۳- ص ۱۵۷

وباز سپاه دشمن گریخته و در این مورد نوشته است ^۱ : « موکب ظفر قرین عازم آنجا گشته رومیه به محض ظهور اشعه ماهیچه لوای جهانتاب به سمت فرار عنانتاب شده، بعد از طی يك فرسخ مسافت، گرد عظیمی که آثار فرار رومیه بود از دامنه کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است، ارتفاع یافت... » و به دنبال این حادثه و فرار سپاه دشمن شرح داده که نادر شاه توپخانه را با جمعی از تفنگچیان گذاشته و از بیراهه به تعقیب آنان رفته و به او خبر داده اند که دو فوج نمایان است یکی از سمت تبریز و یکی از دو فرسخی پیشتر از آن و در هر حال گروه اول فرار کرده و گروه دوم که حدود سی هزار تن در تبریز داشته اند به دنبال گروه اول می روند، و در این جا چنین ادامه می دهد که سپاهیان نادر گروه دوم را دنبال کرده با گروهی که پیش می رفتند یکی شده، ناچار گروه دوم هر چه را با خود می برده با اسیران آذربایجان و زنان خود رها کرده از بیم جان خود را به دامنه کوه خواجه مرجان که در سه فرسخی تبریز واقع است کشیده و سپاهیان نادر نیز آنان را در آنجا تعقیب کرده و گروهی را از دم شمشیر گذرانیده اند و در این جا نوشته ^۲ : « دلبران ظفر قرین نیز از اطراف، ایشان را فرو گرفته کار فرمای سیف و سنان تیز، از بآس جگر گداز به قالب قلب خصم لرزه افکن و تبریز گشته و دامن کوه سرخاب را از تیغ الماس گون لعل فام ساختند » اما آقای عبدالله انوار که کتاب جهانگشای نادری را تصحیح کرده و بر آن حواشی و تعلیقاتی نوشته ، ذیل مورد اول که کوه سرخاب آمده در تعلیقات نوشته اند ^۳ : « کوه سرخاب، اسم خاص، نام کوهی است به مشرق شهر تبریز، يك طرف آبادی شهر تبریز به این کوه وصل است... » (از مرآت البلدان جلد اول ذیل کلمه تبریز) ^۴

۱- تاریخ جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدیخان استرآبادی به اهتمام سید عبدالله

انوار ص ۱۲۷

۲- ص ۱۲۸

۳- ص ۶۰۶ تعلیقات

۴- مرآت البلدان ج ۱ ص ۳۴۱ : از سمت مشرق آبادی شهر متصل به دامنه کوه سرخاب،

و در مورد دوم که مؤلف جهان‌نگشای نادری نوشته است فراریان به کوه خواجه مرجان روی نهاده‌اند، آقای انوار نوشته‌اند^۱ : «و دامن کوه سرخاب را از تیغ الماس‌گون» این عبارت غلط و صحیح آن «کوه خواجه مرجان» است زیرا «کوه سرخاب» در مشرق تبریز واقع و با محل عملیات که در شمال غربی تبریز بوده مناسبتی ندارد.

بقعة عون علی - بقعة عون علی بر کوه سرخاب به قدری مشهور و معروف شده که کوه سرخاب را در بعضی موارد کوه عون علی^۲ یا عین علی خوانده‌اند و این بقعه بر فراز بلندترین نقطه از کوه سرخاب واقع است و سه اطاق و یک ایوان و یک مقبره و دو میل و پنج ستون سنگی بزرگ دارد، در بنای بقعه سنگ سرخ کوه سرخاب و کمی هم آجر به کار رفته و ستونهای ایوان از سنگ کبود است^۳.

حافظ حسین کربلائی درباره دو بقعة عون علی و زین علی می‌نویسد^۴ : «مرقد و مزار آن پیروان راه نبی و طالبان طریق ولی، عین علی و زین علی رحمهما الله تعالی بر بالای کوه سرخاب مشخص و معین است. تکیه‌ای است که جماعت درویشان از سلسله رفیعة حضرت شاه نورالدین نعمت‌الله ولی قدس الله تعالی سره در آنجا ساکن‌اند و مدعی ایشان آنکه اینجا مزار دو پسر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است، مسمیان به عون علی و زید علی و پس از آن نوشته که حضرت امیر المؤمنین علی را علیه السلام پانزده پسر بود و بعد از ذکر فرزندان آن حضرت از فاطمة زهرا و ام البنین و از لیلی بنت مسعود نوشته^۵ : «و یحیی و عون از اسماء بنت عمیس به وجود آمدند، در روضه الشهداء مذکور است که عون نیز در کربلا شهید شد» و پس از شرح و ذکر نام زنان علی بن

۱- ص ۶۰۶ تعلیقات جهان‌نگشای نادری

۲- فرهنگ کوههای ایران ص ۷۶، تاریخ تبریز ص ۴، مرآت البلدان ج ۱ ص ۳۴۷

۳- آثار باستانی آذربایجان تألیف عبدالعلی کارنگ ج ۱ ص ۱۰۴

۴- روضات الجنان ص ۱۶۵

۵- روضات الجنان ص ۱۶۶

ابیطالب نوشته است: «حضرت امیرالمؤمنین علی را از پنج پسر اولاد است، از امام حسن و امام حسین و محمد حنفیه و عباس شهید و عمر اطرف، کماذکره فی تاریخ خلاصه الاخبار. به هر حال زید بن علی موجود نیست و عون در کربلا شهید شده، و الله اعلم بحقیقه الحال.

از حضرت مخدومی ادام الله برکاته چنین استماع افتاد که دو برادر بوده اند آنجا که به امر جولاهی اشتغال داشته اند و خالی از حالی نبوده اند. برافواه و السنه بعضی مردم چنین است که آن دو برادر جولاه، گاه بوده که یکی از آن دو به بازار می آمده به ریسمان خریدن، اگر در ریسمانی تردد می داشته که نیک است یا بد از بازار دست دراز می کرده و ریسمان را به برادر می رسانده و به لا و نعم از وی جواب می شنیده، والله اعلم بحقیقه الحال والیه المرجع والمآل»

نادر میرزا در این باره می نویسد^۱: «بقعه ای است پست و مختصر به ذروه کوه سرخاب ناظر به شهر و دریای خنجت^۲ و همه چشم انداز جنوب و مغرب و مشرق چون بهاران شکوفه ها بشکفتد اینجا را به جهان مانند نباشد مگر آنکه این ذروه را آب و گیاه نباشد، کوه باره خشک و سوخته است به سوی شمال این بقعه به فاصله پانصد قدم وادی عمیق است آنجا عینی بس خرد است آبگیر کی کرده اند که آن ترشح اندک اندک بدان حفره تراود، از آنجا آب به قلعه آرند به سبوها که مردم رفع حاجت کنند به مشکلی و از هیچ سوی آب بدان مکان نتوان آورد که صد اندر صد این کوه پایه خشک باشد و این چشمه را عامه حوض پریان نامند و مصحفاً حوض پیران گویند» و بعد نقل قول از ملاحشری در این باره کرده و نوشته است: «حشری به تذکره خود سخن ها از این بقعه رانده و شکل قبر که به اندرون بقعه است آورده گوید این جا مدفن عون و زید فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز چاپ تهران ص ۱۰۴

۲ - دکتر مشکور در تاریخ تبریز ص ۲۳۸ ضمن نقل قول نادر میرزا در این مورد

د در پای چپ هست، نوشته است.

است، هر کس را به علم انساب ادنی بصیرت است داند که این گفته بافته و جعل حشری است ... دانشمند عیسوی گفت اینجا کنشت یا بتخانه بود و معبدی، پیر بوداق خان حاکم تبریز به فرمان شاه عباس بزرگ این بقعه عمارت کرد بس عالی و تاریخ آن بنا «عمارت شاه» باشد پس به زلزله ویران شد. بسدین سالهای نزدیک پیشکار ابن ملک، میرزا قهرمان امین لشکر آنجا عمارتی کرد ایوانی و حجره‌های چند و اصطبل و چند مرتبه مسطح کرده، نشیمن‌ها ساخت که زوار را جای راحت باشد چون آنجا همی‌کنندند عمارتی بزرگ پدید آمد دو ستون از سنگ سرخ بیافتند اکنون به همان ایوان نصب کرده‌اند ...»

در اینکه «عون» از فرزندان علی علیه السلام است حرفی نیست چنانکه در کتب نوشته‌اند مثلاً حبیب السیر می‌نویسد^۱: «یحیی و عون از اسماء در وجود آمدند»

و ناسخ التواریخ می‌نویسد^۲: «پسر یازدهم امیر المؤمنین علیه السلام عون است و مادر او اسماء بنت عمیس است، پس دوازدهم امیر المؤمنین علیه السلام یحیی است و مادر او نیز اسماء بنت عمیس است ...» اما اینکه دو بقعه معروف به عون علی وزین علی مربوط به عون بن علی و زید بن علی باشد، بحث است و ملاحشری در روضه اطهار و طباطبائی در اولاد الاطهار کوشیده‌اند که این دو بقعه را از عون بن علی و زید بن علی، از فرزندان علی علیه السلام بدانند^۳ و طباطبائی پس از نقل قول ملاحشری می‌نویسد^۴: «باید حضرت زید بن علی دو اسم داشته باشد یکی زید و دیگری یحیی یا اینکه اسماء بنت عمیس مادر زید بن علی نباشد. اما به اتفاق جمع کثیری از اصحاب تاریخ حضرت عون بن علی با برادر خود زید بن علی، با

۱ - ج ۱ ص ۵۸۴ چاپ خیام

۲ - ج ۳، کتاب ۲ ص ۷۰۶ چاپ دوره ناصری

۳ - آثار باستانی آذربایجان تألیف کارنگه ص ۱۱۰ ح ۳ .

۴ - نقل از تاریخ تبریز ص ۲۳۶

همراهی محمد بن حنفیه با سپاه اسامه با بیست و پنج هزار لشکر در مرتبه اول به شهر تبریز که در آن وقت مسمی به آذرآباد بود تشریف آوردند و بعد از جنگهای بسیار اسامه و حضرت عون بن علی با جمع به شهادت رسیدند. چون پادشاه تبریز در آن وقت، هامان بن مهریار و آتش پرست بود محمد بن حنفیه اسامه بن فرقدر را در بالای کوه سهند و حضرت عون بن علی را در بالای کوه سرخاب دفن کردند...»^۱ و بعد نوشته است: «اما زین علی که در مرتبه دوم با سپاه عبدالله بن عمر و محمد بن حنفیه به آذربایجان آمده بود، در حوالی دهخوارقان در سر قلعه حرم آباد که آتشکده قدیم بود شهید شد، حضرت محمد حنفیه جسد او را بر بالای کوه سرخاب بیش مزار برادرش عون بن علی دفن فرمود»^۲

و ملاحشری به طور قطع و یقین آن دو مزار را از دو امام زاده دانسته و نوشته است^۳: «در اینکه ایشان فرزندان بی واسطه حضرت شاه ولایت پناهند اصلا شك و شبهه نیست و در کتب معتبر مثل بحر الانساب و تواریخ سلف نسبت فرزندی ایشان بدان حضرت و شهادت و مدفن ایشان به تفصیل مسطور است. والدۀ ماجده ایشان اسماء بنت عمیس است...» و همان شرحی را که در بارۀ آمدن آنان به آذربایجان و شهادتشان طباطبائی نقل کرده در کتاب حشری هست. ضمناً در بعضی کتب مانند ارشاد شیخ مفید^۴ نامی از عون برده نشده و فقط یحیی از اسماء بنت عمیس نام برده شده است.

تا ورنیه سیاح فرانسوی که در سال ۱۶۳۶ م (مطابق ۱۰۴۶ هـ. ق) از تبریز گذشته چنین نوشته است^۵: «در بیرون شهر کوهی است موسوم به عین علی، رین

۱ - تاریخ تبریز ص ۲۳۶

۲ - تاریخ تبریز ص ۲۳۷

۳ - روضۀ اطهار ص ۹

۴ - چاپ کتاب فروشی علمیه اسلامیة ص ۳۵۵

۵ - تاریخ تبریز ص ۷۳

علی و سابقاً روی آن کلیسا بوده و مسلمانان آن را تبدیل به مسجد کرده‌اند و یک دیر خرابه هم نزدیک آن مسجد است که در آن سردابی است که در آن‌ها بعضی از قبرهاست و ستونهای سنگ مرمر در آنجا انباشته شده ، گویند که آن مسجد در اصل مقبره بعضی از پادشاهان ماد بوده است .»

شاردن نیز نوشته ^۱: « عینالی در پایان شهر در جانب مغرب بالای کوه ، یک دستگاه عمارت بسیار زیبایی که زیارتگاه می‌باشد ، مشاهده می‌شود و عینالی نام دارد که به معنای عین علی است .»

اما مرحوم ثقة الاسلام در کتاب تاریخ امکنه شریفه قول حشری را از امور نزدیک به خرافات و کتاب بحر الانساب را مجهول می‌داند و می‌نویسد ^۲: « نسبت عون و زید مدفون در قله کوه سرخاب به حضرت امیر امری است از حلیه صدق عاری و شاهی بر این مدعی نیست » و چون حشری نوشته است که عون و زید با اسامه در زمان خلافت عمر به آذربایجان آمده و غزا کرده و شهید شده‌اند ، ثقة الاسلام می‌نویسد که اسماء بنت عمیس مادر عون ، پس از رحلت خلیفه اول به ازدواج علی بن ابی طالب در آمده است و رحلت خلیفه اول در جمادی الاخره سال سیزدهم هجری است و فتح آذربایجان در سال بیست و دوم هجری . و اضافه می‌کند که ولادت عون از اسماء که زوجه خلیفه اول بوده لامحاله تقریباً به چهارده ماه بعد از رحلت خلیفه اول خواهد بود و اعزام طفل هفت و هشت ساله را به جهاد علتی نیست ... » و بعد می‌نویسد ^۳: « عون در کربلا شهید شد » و پس از آن آمدن محمد بن حنفیه را به آذربایجان و انتساب پاره‌ای از مساجد را به اسم آورد می‌کند و می‌نویسد : « بالجمله مدفونین قله کوه سرخاب نزد نگارنده مجعول و قضیه انتساب به حضرت ولایت مآب مجعول است »

۱ - ترجمه محمد عباسی ص ۴۵۶

۲ - تاریخ تبریز ص ۲۳۹ و آثار باستانی آذربایجان ص ۱۱۰ ح ۳

۳ - تاریخ تبریز ص ۲۳۹ ، آثار باستانی آذربایجان ح ۳ ص ۱۱۰

و قولی که از ملاحشری در کتب نقل شده و پذیرفته آمده مربوط به تعمیر بقعه عون علی در زمان شاه عباس بزرگ است که بعد از تسلط قشون عثمانی خراب شده و ملاحشری در این باره می نویسد: ^۱ «در این اوان شهنشاه ممالك ستان جهانبان ایران و توران بتوفیق الملك المنان فتح آذربایجان نمود زیارت آن شاهزادگان فرمود ، دید که مزار این دو بزرگوار در زمان مخالفین منهدم گشته به ساختن عمارت عالی در آن مکان فیض نشان فرمان داد . در اندک زمانی عمارتی که با مکان کیوان برابری و همسری می زد به اتمام رسانید، قطعه :

خلف خاندان آل عبا	شاه عباس، شاه والجاه
بهر عون علی وزید علی	از دو نسل علی ولی الله
کرد عالی عمارتی انشاء	که زماهی کشید سرتامه
یافت از پیر بداق خان اتمام	هم ز اقبال شاه و لطف اله
دیدحشری چو آن عمارت گفت:	بهر تاریخ او « عمارت شاه»

و اکثر مردم تبریز کوه سرخاب را کوه دو برادران می گویند» و در کتاب مواد التواریخ ^۲ ، همین ابیات نقل شده و حساب کرده (۱۰۱۷) .

آقای کارنگ ^۳ پس از نقل قول حشری : « . . . در این اوان که شهنشاه ممالك ستان جهانبان ایران و توران به توفیق الملك المنان فتح آذربایجان نمود ... الخ » که با نقل تاریخ تبریز اختلاف دارد و نیز پس از نقل ابیات در حاشیه اضافه کرده اند ^۴ که عبارت « عمارت شاه » به حساب ابجد برابر با یک هزار و هفده است و این نشان می دهد که ملاحشری این ماده تاریخ را شش سال بعد به کتاب

۱- روضه اطهار ص ۱۲، تاریخ تبریز ص ۲۳۷ با تغییر عبارت

۲- تألیف فنجوانی ص ۵۲۷

۳- آثار باستانی آذربایجان ص ۱۰۵

۴- ح ۱ ص ۱۰۶

« روضه اظهار » افزوده زیرا ماده تاریخ تألیف کتاب مورد بحث کلمه « روضه » بوده که ملاحشری ضمن بیت ذیل بدان اشاره می کند :

« عقل در این روضه بهر سو شتافت - از پی تاریخ همین روضه یافت »^۱ و این جا باید افزود که کتاب حشری علاوه بر روضه الاطهار یا تاریخ حشری نام دیگر هم دارد که « سامی فی الاسامی » و نیز « مزارات تبریز » است . طباطبائی در کتاب اولاد الاطهار می نویسد^۲ : « مراد حشری مرحوم از شهنشاہ ممالکستان ، شاه عباس بزرگ و اول است که تبریز را بعد از آنکه فرهادپاشا سر عسکر سلطان مرادسیم قتل عام نمود و تا مدت هجده سال در تصرف قشون عثمانی بود در سنه ۱۰۱۶ هجری به حیطة تصرف در آورد .

در این زمان سعادت نشان « یعنی دوره ناصری ، مقرب الخاقان امین لشکر قهرمان میرزا به این سعادت فائز گشته اول راه امامزادگانرا که سنگلاخ بود و بسیار صعب ، و دشوار بود پیاده ها را راه رفتن در آن سنگلاخ . سنگهای آن را دور انداخته تا از برای زوار آسان باشد ، و بعد از آن عمارت عالی از روضه مبارکه و مسجد دو مناره و حجرات متعدده و ایوان عالی و غیرها در آنجا ساخته که زیاده از هزار تومان خرج آن تعمیرات مبارکه شده است »

این تعمیر در اواخر قرن سیزدهم هجری قمری بوسیله قهرمان میرزا انجام پذیرفته زیرا تعمیر زمان شاه عباس بوسیله بداق خان در زمان شاه سلطان حسین و نیز زلزله سال ۱۱۹۳ در تبریز ، شکست خورده و ریخته بوده است^۳.

در سال ۱۳۴۲ ه . ق از طرف امیر اسماعیل خان^۴ والی آذربایجان و فرمانده سپاه شمال غرب در آن بقعه تعمیر به عمل آمده و در سنگنبشته ای که به دیوار

۱ - نیز در مواد التواریخ ص ۴۸۱ با رقم آمده که (۱۰۱۱) است.

۲ - تاریخ تبریز ص ۲۳۷

۳ - آثار باستانی آذربایجان ص ۱۰۷

۴ - در تاریخ تبریز ص ۲۴۰ نام این والی ، امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسبی

ذکر شده است .

ایوان نصب شده به این تعمیر و تاریخ آن چنین اشاره شده است^۱

بسمه تعالی

شد خراب از دورگیتی این مقام و بارگاه

شیخ و زاهد جمله بنمودند ترك خانقاه

ملك آذربایجان را والی با عدل و داد

میر لشکر بود اسماعیل در سلك سپاه

سعی وافى در هزار و سیصد و دو با چهل

بذل کرد آن حکمران، تعمیر شد این پایگاه

بارالها پایدارش کن به دولت کامگار

گوید او را این دعادانش همیشه صبحگاه

در هر حال بقعه عون علی و زین علی در نظر مردم محترم است و به آن

«عینال زینال»^۲ یا «عینالی» و «عون علی» می گویند و کراماتی مانند کرامت راجع

به دو برادر جولاه نقل می کنند و مرحوم ثقة الاسلام در تاریخ امکنه شریفه نوشته

است که کرامت دو برادر جولاه که حافظ کربلائی از مخدوم خود سید عبدالله لاله ای

نقل می کند ، بهتر است از زبان مردم بیفتد و فراموش شود.^۳

۱ - آثار باستانی آذربایجان ص ۱۰۷

۲ - همان کتاب ۱۰۹

۳ - آقای کارنگ پس از نقل قول ثقة الاسلام ، داستانی از يك درویش نعمت الهی

در بقعه عون علی نقل می کنند که از دیگری شنیده اند (آثار باستانی آذربایجان ۱۱۲-۱۱۴)

ربع رشیدی

در اواخر قرن هفتم و اول قرن هشتم هجری قمری ، کوه سرخاب شاهد يك جنب و جوش و فعالیت بزرگ آبادانی و ساختمانی بوده و از هر جهت مورد توجه واقع شده و شهرکی معروف و آبادان در دامنه این کوه ساخته اند و آن ربع رشیدی نام داشته که به دستور خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر دانشمند و مدبر عصر مغول ساخته شده است.

خواجه رشیدالدین فضل الله بن ابوالخیر علی بن همدانی از سال ۶۹۷ هـ ق به اشتراك سعدالدین محمد ساوجی به وزارت غازان رسید و پس از آن تا سال ۷۱۸ هـ ق ، یعنی تا زمان سلطنت ابوسعید بهادر خان وزارت داشت^۱ و در این سال مقتول شد و مصادره تاریخ قتل او به گفته جلال الدین عتیقی از شاعران آن

۱ - تاریخ مغول تألیف عباس اقبال ص ۳۱۸ چاپ دوم و ص ۳۲۶

روزگار» طاب ثراه « است ^۱ :

رشید دولت و دین چون رحیل کز دبه عقبی - نوشته منشی تقدیر او که «طاب ثراه» محل ریع رشیدی در آخر محله شش کلان که به محله باغمیشه و ولیانکوه یا بیلانکوه منتهی می شود در طرف چپ در دامنه کوه سرخاب در جایی بسیار باضفا و خوش آب و هوا و مرتفع واقع بوده و در میان باغها و انبوه درختان قرار داشته است ^۲.

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می نویسد ^۳ : « در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب ثراه به موضع ولیان کوه داخل با روی غازانی شهرچه دیگر ساخته و ریع رشیدی نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی برآورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر آن عمارات بسیار افزوده» و دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء نوشته ^۴ : « از آن عالی تر در عالم نشان نمی دهند، بر کتابه آن عمارت نوشته که همانا ویران کردن آن عمارت از ساختن آن مشکل تر است»

۱ - مواد التواریخ ص ۱۷۷ ، در مقاله دکتر مشکور راجع به رشیدی در مجموعه خطابه ها در باره رشیدالدین ، ص ۲۸۴ نام شاعر جلال الدین عقبی و شعر به این شکل آمده است :

رشید ملت و دین چون برفت از عالم نوشت منشی او که طاب ثراه
اما در تاریخ تبریز ص ۵۲۲ نام شاعر و مصراع اول مطابق نقل مواد التواریخ و مصراع دوم : « نوشته منشی تاریخ او ... » آمده است و در دستور الوزرا (ص ۳۲۰ تصحیح سعید نفیسی) : « رشید ملت و دین چون رحیل کرد به عقبی - نوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه » است

۲ - چهل مقاله حاج حسین نخجوانی ص ۱۱

۳ - چاپ دبرسیاقی ص ۷۸

۴ - چاپ هند ص ۹۶

اوحدی مراغه‌ای شاعر و عارف معروف (متوفی ۷۳۸ هـ . ق) که سلطان ابوسعید بهادر و غیاث الدین پسر خواجه رشیدالدین را در مثنوی جام جم مدح کرده ، در بارهٔ ربع رشیدی و مدرسه و خانقاه در همین مثنوی اینگونه گفته است^۲:

ای همایون سرای فرخنده طاق کسری زد فترت کسری است خاکت از مشک و سنگت از مرمر کوه پیموده سنگ و برسخته صحن معمورت آستان سپهر چون ز سرخاب روی شاهد شنگ کار سنگ از تو چون نگار شده و در بارهٔ مسجد گفته^۳:	که شد از رونقت طرب زنده هشت جنت ز گلشنت قصری است بادت از خلدو آبت از کوثر بهر فرش تو تخته برتخته... سقف مرفوعت آشیانه مهر داده سرخاب را جمال تورنگ جام با سنگ سازگار شده

خلد خاصی ز روح جنت عام...»

« ای گرامی بهشت مسجد نام
و در صفت خانقاه و مدرسه گفته^۴:

ای در علم و خانهٔ دستور رفته بر خط استوا عرشت کوه پیش درت کمر بسته برده ابداعیان کن فیکون شد سعادت طلایه بر تبریز از پی ضبط سفره و خوانت	چشم بد باد از آستان تودور همدم خطه بقا فرشت زیر بارت زمین جگر خسته چار حدت ز شش جهة بیرون تا فکندی تو سایه بر تبریز تا مهیا شود سبک نانت

-
- ۱ - مقدمهٔ دیوان اوحدی تصحیح سعید نفیسی ص پنجاه و هشت .
 - ۲ - دیوان، تصحیح سعید نفیسی ص ۴۹۶ .
 - ۳ - جام جم در دیوان اوحدی تصحیح سعید نفیسی ص ۴۹۷ .
 - ۴ - همان صفحه .

آسیابان بر آب بلیان کوه	آسمان گشت و کسو کبی انبوه
بال سرخاب را توان تو نیست	مال تبریز خرج خوان تو نیست
درجهان این چنین اساس نهد	هر که در رخ سپاس نهد

ربع رشیدی مورد توجه و مرکز سکونت امرا و بزرگان نیز شده، چنانکه مطلع السعدین^۱ نوشته سلطان اویس در سال ۷۵۹ به تعقیب اخی جوق به تبریز آمد و در عمارت رشیدی نزول کرد. و در سال ۷۶۲ نوشته^۲: «سلطان چندگاه در عمارت رشیدی بود» و همین کتاب در حوادث سال ۷۵۲ می نویسد:^۳ «ملك اشرف در ربع رشیدی ساکن شده آن را فصیلی و خندقی ساخت و اکابر و اشراف و محترفه و اصناف مملکت آذربایجان را حکم کرد که در ربع رشیدی آورند و هر که رادست دهد عمارتی سازد...» و پس از آن در باره همین ملك اشرف چو پانی نوشته: «ملك اشرف دختر حاکم ماروین در نکاح آورده جهت آوردن او مال فراوان فرستاد و امرا بعد از سالی به عظمت تمامتر او را به تبریز رسانیده شهر تبریز و ربع رشیدی را آذین بسته عروسی به عظمت کردند...» و در حوادث سال ۷۵۸ نوشته^۴: «ملك اشرف... از ربع رشیدی بعد از چند سال بیرون آمده در شنب غازان فرود آمد».

ربع رشیدی به اصطلاح زمان مایک شهر دانشگاهی بوده، و آنگونه که خود رشیدالدین در مکتوبانش ذکر کرده^۵ دارای باغ مصفا و چند قریه آباد بوده و از

۱ - چاپ دکتر نوائی ص ۲۹۴

۲ - ص ۳۱۳، ذیل جامع التواریخ ص ۱۸۳

۳ - ۲۵۰

۴ - ص ۳۹۱، ذیل جامع التواریخ ص ۱۸۵

۵ - لغت نامه

۶ - از جمله مکتوبی که به جلال الدین حاکم روم نوشته (تاریخ و جغرافی دارالسلطنه

تبریز ص ۱۴۳)

هرگونه صاحب حرفه و صنعت در آنجا بوده است و مسجد و دارالشفاء و خانقاه و کتابخانه معظم و مهمی داشته است . دویست نفر حافظ^۱ و قاری قرآن و هزار طالب و علم‌پنجاه طبیب و اهل حرف و صنایع گوناگون در آن ساکن بوده‌اند^۲ . و کارخانه‌های شعر بافی و کاغذ سازی و دارالضرب و صباغی داشته است .

از ربیع رشیدی تا زمان صفویه آثاری بجای مانده بود و چنانکه پیش از این نوشتیم مطابق گفته اسکندر بیگ از مصالح آن در قلعه جدید در ربیع رشیدی استفاده کرده و قلعه قدیم را که در همانجا بوده خراب کرده‌اند^۳ . و قلعه جدید که پس از تسلط عثمانیها ساخته شد در محل ربیع رشیدی بوده است^۴ .

نادر میرزا در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنة تبریز می نویسد^۵ : « این بنا شهری محکم و حصین بود ، بدانسال که من به تبریز آمدم اثری بسیار از آن بجای بود در سفح جبل سرخاب ، همه از آجر و گچ ، من و همسالان بدانجاها به تفرج همی شدیم با مؤدب و ملازم ، خانها بود و طاقها و دیوارها بیشتر مقرنس و سنگها همه یکرو تراش کرده و به اصل دیوارها به کار برده بومیان تبریز اینجا را رشیدیه گفتندی ، سنگ و آجر این بنا مردم بی تربیت کنند و بردند و اکنون هیچ از آن به جای نمانده مگر گودالها که برای استخراج سنگ و آجر حفر کرده‌اند »

وسالی که نادر میرزا به تبریز آمده به گفته خود او^۶ ۱۲۵۴ ه . ق بوده است .

شاردن سیاح فرانسوی که در سال ۱۰۸۴ ه . ق از تبریز دیدن کرده درباره

۱ - نامه خطاب به سعدالدین ص ۱۴۶ تاریخ و جغرافی تبریز

۲ - همان نامه .

۳ - ج ۲ عالم آرای عباسی ص ۸۴۸

۴ - ج ۲ ص ۸۲۶

۵ - ص ۱۴۲

۶ - ص ۳۲

ربع رشیدی اینطور نوشته است^۱: « بیرون شهر در سمت خاور تبریز آثار قلعه‌ای پدیدار است که اکنون بصورت ویرانه باقی مانده است ، این قلعه ربع رشیدی نام داشته و از بناهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان خان و صاحب تاریخ رشیدی در احوال مغول است که ۴۰۰ سال پیش بنا کرده است...» و ویلبر در کتاب معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان می‌نویسد^۲: «رشیدالدین برای پیشرفت علم و صنعت طرح‌های مفصلی در نظر داشت و قبل از سال ۷۰۱ هـ ق / ۱۳۰۰ م. به ساختمان یک شهر دانشگاهی دست زد ...»

ربع رشیدی دارای کتابخانه مهمی بوده که به دستور خواجه رشیدالدین از هر یک از آثارش که غیر از جامع التواریخ ، کتب دیگر مانند^۳ الاحیاء و الآثار و توضیحات و رساله السلطانیه و بیان الحقایق و مجموعه منشآت و کتب دیگر بوده ، نسخ متعدد در آن کتابخانه گذاشته‌اند و نیز از مجموع تمام مؤلفات او یک نسخه بنام جامع التصانیف الرشیدی به بانقشه و صور لازم در آن بوده که دیگران نسخ خود را با آن مقابله کنند. ملاحصری در ۱۰۱۱ راجع به کتابخانه رشیدی شرحی نوشته است^۴.

در خانقاه رشیدی بزرگان مشایخ از جمله شیخ صفی‌الدین اردبیلی می‌آمده ، و در کتاب صفوة الصفای ابن بزاز از ورود شیخ صفی‌الدین به این خانقاه و وعظ و مجلس در آن بحث شده است^۵ و در همین کتاب از وجد و سماع شیخ صفی‌الدین سخن می‌گوید و از وعظ شمس‌الدین طوطی در جامع رشیدی و وجد و سماع و

۱ - تاریخ تبریز ص ۵۶۳

۲ - آثار باستانی آذربایجان ص ۱۶۶ ح ۱

۳ - تاریخ مغول عباس اقبال ص ۴۹۰

۴ - تاریخ تبریز ص ۵۴۱ ، تاریخ حصری ص ۶۹

۵ - تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران - تألیف دکتر مرتضوی ص ۹۵

حالت صوفیانه شیخ در آن مجلس حکایتی هست^۱.

بهر حال این بنای عالی و عظیم با این تشکیلات پس از قتل خواجه رشیدالدین در ۱۷ جمادی الاولی سال ۷۱۸ و نیز پس از قتل پسرش غیاث الدین در ۲۱ رمضان ۷۳۶ ویران شد و هر چه در آن بود به غارت رفت و با تمام احتیاطهایی که خواجه رشیدالدین در ضبط آثار و تألیفات خود کرده بود بیشتر آنها از میان رفت.

در مطلع السعدین^۲ ضمن حوادث سال ۷۳۶ نوشته: «و از ربع رشیدی و خانه‌های وزیران چندان مرصعات و اقمشه و امتعه و کتب نفیس بیرون آوردند که شرح آن را قلم رقم نتواند کرد».

ذیل جامع التواریخ رشیدی^۳ نیز نوشته: «چون خواجه رشید کشته شد، قوم و خلق او را مجموع غارت کردند و در تبریز ربع رشیدی تمام به غارت بردند». از حوادث سال ۷۴۳ که هم در ربع رشیدی روی داده این است که^۴ پیر حسین بن امیر محمود بن امیر چوپان به دستور پسر عم خود امیر شیخ حسن کوچک مخیر شد که با زهر یا تیغ که خود اختیار کند او را هلاک سازند و او زهر اختیار کرد و بدان هلاک شد، شرح حال پیر حسین در حبیب السیر^۵ آمده

رشیدالدین را در سال ۷۱۸ در ربع رشیدی به خاک سپردند اما یک قرن بعد میرانشاه پسر امیر تیمور به تهمت یهودی بودن، امر داد استخوانهای او را از خاک بیرون آورده در گورستان یهودیان در خاک کردند^۶.

حافظ حسین کربلائی نوشته است^۷: «مرقد و مزار آن دو وزیر عالیجاه

۱ - کتاب تحقیق در دوره ایلخانان ص ۱۰۴ - ۱۰۷

۲ - چاپ دکتر عبدالحسین نوائی ص ۱۲۹

۳ - چاپ دکتر خانابا بیانی ص ۷۹

۴ - حواشی شدالازار از محمد قزوینی ص ۳۷۷ ح ۳

۵ - چاپ کتابخانه خیام ج ۲ ص ۲۷۸ - ۲۸۰ ، نیز در شیراز نامه تصحیح بهمن کریمی

ص ۷۷ - ۸۰

۶ - تاریخ مغول ص ۳۲۸

۷ - روضات الجنان ج ۱ ص ۵۱۱

صاحب خیر شهید اسعد ، خواجه رشیدالدین فضل الله و خلف صدف وی خواجه غیاث الدین محمد رحمهما الله تعالی در عمارتی که به ایشان منسوب است مدفون اند...» و پس از شرح حال کوتاه از رشیدالدین ، مکتوب او را خطاب به صدرالدین ترکه اصفهانی نقل کرده است^۱ .

مجموعه مکاتیب رشیدالدین بوسیله مولانا محمد ابرقوئی جمع آمده و به سعی و اهتمام پرفسور محمد شفیع لاهوری با فهارس و حواشی مفید در ۱۳۶۷ ق.ه/ ۱۹۴۷ م در ضمن نشریات دانشگاه پنجاب به چاپ رسیده است^۲ . ادوارد برون در تاریخ ادبیات خود^۳ عنوان ۵۳ مکتوب او را با نام کسانی که به آنها خطاب شده است ذکر کرده .

خواجه رشیدالدین پس از ساختن ربع رشیدی، موقوفات بسیار در نواحی مختلف قرار داد و وقف نامه مفصلی نوشت که «الوقفیة الرشیدیة بخط الواقف فی بیان امور الوقف و المصارف»^۴ بوده است و توقیع آن در اول ربیع الاول سال ۷۰۹ ق.ه انجام گرفته است^۵ .

۱ - ج ۱ ص ۵۱۲

۲ - تاریخ ادبیات برون ج ۳ ترجمه علی اصغر حکمت (از سده تا جامی) ج ۶ ص ۱۰۷ چاپ دوم

۳ - تاریخ ادبیات برون ج ۳ ص ۱۱۶ تا ۱۲۴ . استاد مینوی در پشت صفحه مکاتبات رشیدی تصحیح محمد شفیع نوشته اند : «... در اینکه تمام آنها مجعول است ، من تقریباً شك ندارم» (تاریخ تبریز تألیف دکتر مشکور ص ۵۴۵) آقای مینوی در مقاله خواجه رشیدالدین وزیر نیز ذیل شرح مکاتیب نوشته اند : «بنده اعتقاد دارد که این مکاتیب از قلم رشیدالدین یا حتی به امراهم نوشته نشده بوده است و به نام او جعل کرده اند» (نقد حال نوشته مجتبی مینوی ص ۳۹۵ ح ۱)

۴ - تاریخ تبریز ص ۵۲۳

۵ - همان صفحه

در قسمتی از وقف نامه که مربوط به کهریزها و قنات ها و مسیل های موقوفه است پس از شرح کهریز مشهور به کهریز نزهة ، می نویسد^۱ : «ممرایسر که به حدود مصلی شش گیلان از آنجا که باغ شیرین اکجی است وممرایمن و وسطایی بهم می رسند، آغاز کرده ، به طرف دروازه روم شهرستان ممری بریده شده معروف به ممر سرخاب و از آنجا به جنب جوی پیر آباد که به شهرستان می گذرد بریده شده و آب این ممر از سه کهریز است بدین تفصیل کهریز بالا این ... کهریز به حدود مصلی شهرستان ... این کهریز نیز در ممری که معروف است به سرخاب و شرح آن داده شد اندازند تا به کهریز ممرایمن و وسطائی پیوندند ... کهریز مشهور به کهریز علاءالدین ایضاً آبدۀ آن در داخل شهرستان به جنب دیوار اسیلان می رود تا دروازه مغان و از آنجا تادوراه کوه سرخاب می توان بریدن، ... ومقرر شده که آب آن کهریز در ممری که در بدآحال جهت کهریزها بود به احداث من در ملک من ساخته ... و به حدود دروازه روم به قسمی عدل ازانهارا و به همان مقدار که در مبدأ با آن آمیخته شده باشد جدا کنند و در ممر سرخاب مذکور اندازند تا به ممر ایمن و وسطائی پیوندند.» ابوالقاسم عبداللہ بن محمد القاشانی در تاریخ اولجایتو ضمن حوادث محرم سال ۷۱۰، می نویسد^۲:

«در تاریخ محرم سنه عشر و سبعمائہ آب سر اورود که تا غایت وقت ضایع می شد، حفاران از آنجا تا به کنان کوه و ربع رشیدی جویی عمیق بیریدند و در حفر آن چند سال سعی و جهد بلیغ نمودند بر مجاری کوه سرخاب که عقبه منیع شاهق و عتبه رفیع شامخ است و در غالها و عقبات سخت و شعاب و هضبات سخت، قرب ده فرسنگ در کوه خارا و صخره صما بریده شد، به این تاریخ مذکور آب برون آمد و بر زمین ربع رشیدی و به کنان کوه روان شده مثل دو آسیاب آب از فراز کوه به هامون منحدر می شود، خیری عام و انعامی مالا کلام از اخراج این آب، امید چنان است که در حوالی و پیرامون شهر تبریز مستغلات و مزارعات و محصولات و مستدرکات دو چندان شود که موجود

۱ - تاریخ تبریز ص ۵۳۸

۲ - تاریخ اولجایتو به کوشش مهین همبلی (حاجیانلو) ص ۱۱۶

بوده، و اگر چه خواجه رشید در تبریز خیرات و مبرات بی‌حصر و حد و انعام و احسان بی‌مروء و فرموده است و فراوان عمارت و کارهای عالی هم‌تانه^۱ کرده، لیکن هیچ‌یک در قسط اس این خیر نمی‌سنگد و در موازنه این کرامت نمی‌گنجد.»

اولیاچلیبی که در قرن یازدهم هجری قمری از تبریز دیدن کرده نوشته است^۲ :
«در دامنه کوه سرخاب قلعه رشیدیه که وزیر سلطان محمود غازان بنا کرده است و در شمال شرقی این شهر واقع است، بسیار آثار عالی و بناهای عجیب و غریب دارد.»
آقای کارنگ در کتاب آثار باستانی آذربایجان^۳ نوشته اند که تعداد بسیاری از سنگ‌های ربع رشیدی در نقاط مختلف محله سرخاب وجود دارد که بر اثر بی‌توجهی مردم نوشته‌های بعضی از آنها بکلی محو شده است .

۱ - در متن چاپی «هم‌تانه» بوده.

۲ - سیاحت‌نامه اولیاچلیبی ترجمه حاج حسین نخجوانی - مجله دانشکده ادبیات

دوره ۱۱ سال ۱۳۳۸ ص ۲۶۱ تا ص ۳۰۱

۳ - ص ۴۲۹

فصل دوم

کوی سرخاب

تبریز از شهرهای بسیار کهن و دیرین است و در بعضی از مآخذ مربوط به تاریخ و جغرافی، بنای آن را به چند قرن پیش از اسلام نسبت داده اند از جمله مورخان ارمنی بنای آن را به خسرو آرشاکی (۲۱۷ - ۲۳۳ م) حکمران ارمنستان نسبت داده و نوشته اند^۱ که نام آن را دایی وریز (Dai - vrez) گذاشته و مینورسکی نوشته است^۲ که قدیم ترین مآخذ کرنام تبریز کتیبه سارگن دوم است که او در سال ۷۱۴ قبل از میلاد به قصد تصرف ممالک اورارتو سفری به شمال غربی ایران کرده از سلیمانیه کنونی داخل کردستان شده و از پارسوا گذشته، از سوی شرقی دریاچه ارومیه (رضائیه کنونی) به راه خود ادامه داد. و پس از پشت سر گذاشتن اوشکایا (اسکویه کنونی) قلعه «تاروی»

۱ - تاریخ تبریز مینورسکی ترجمه کارنگ ص ۸

۲ - آثار باستانی آذربایجان ص ۳

یا «تاروئی» و «ترما کیس» را گشود و بعید نیست یکی از این دو کلمه نام قدیمی تبریز کنونی باشد»

بعد از اسلام پس از آنکه در سال ۲۲ ه. ق آذربایجان فتح شده^۱، تبریز به صورت قلعه‌ای بوده است که نوشته‌اند^۲ در سال ۱۷۵ ه. ق به وسیله زبیده زن هارون الرشیده تجدید بنا یا تعمیر شده و بلاذری و ابن الفقیه و یاقوت تجدید بنای آن را به خاندان روادزدی مخصوصاً پسران اوالوجنا و دیگران نسبت داده‌اند که اینان بارویی به دور شهر کشیده‌اند^۳.

تبریز در سال ۲۳۲ ه. ق یعنی سال تألیف کتاب ابن خرداد به تابع محمد بن الرواد بوده و در سال ۲۴۴ ه. ق بر اثر زلزله ویران شده است^۴.

در سال ۴۳۴ ه. ق هم تبریز بر اثر زلزله ویران شد و این همان زلزله است که ناصر خسرو در سفرنامه^۵ به آن اشاره کرده و نیز این همان زلزله است که ابوطاهر منجم شیرازی آن را پیش گوئی کرده بود و جمعی به کوه سرخاب پناه بردند و گروهی که قول منجمی را قبول نکردند در شهر ماندند و هلاک شدند، قطران نیز درباره این زلزله قصیده‌ای ساخته به مطلع^۶:

بود محال مرا داشتن امید محال به عالمی که نبا شد همیشه بریک حال

در تبریز زلزله‌های پیاپی روی داده که نخستین آن را ۶۹ سال پس از بنای تبریز نوشته‌اند^۷ یعنی سال ۲۴۴، و چند بار دیگر نیز اتفاق افتاده و تا سالهای ۱۰۰۵ و ۱۱۹۳ تا ۱۳۴۸ ه. ق

۱ - تاریخ تبریز ص ۹

۲ - نزهة القلوب حمدالله مستوفی چاپ دبیر سیاقی ص ۸۵

۳ - تاریخ تبریز مینورسکی ص ۱۰

۴ - همان کتاب ص ۱۰

۵ - سفرنامه ناصر خسرو چاپ دبیر سیاقی ص ۶

۶ - دیوان قطران تصحیح نخجوانی ص ۲۰۸، نسخه بدل مصراع اول: «بود محال ترا»

۷ - نزهة القلوب ص ۲۴۴

و بعد ۱۳۱۵ شمسی ادامه یافته^۱ و بعضی از این زلزله‌ها تبریز را بکلی ویران کرده و جمعی را هلاک نموده است. از آن جمله زلزله‌ای که ناصر خسرو وصف کرده و گفته که چهل هزار تن در آن هلاک شدند، و نادر میرزا از قول عبدالله طسوجی می‌نویسد^۲ که در زلزله سال ۱۱۹۴ جداری که نیم ذرع ارتفاع آن باشد بیای نماند، و نوشته است که پس از این زلزله در هر شبانروز چهل نوبت زمین می‌جنبید و تا دوازده سال دنباله آن بریده نشد. بعد از زلزله ۱۱۹۳ باروی محکمی به دور شهر کشیده شد که در ۱۱۹۶ به پایان رسید. و هشت دروازه داشت و بر سر در هر یک اشعاری نوشتند که ماده تاریخ «حصار سکندر ثانی» داشت^۳

جز شعر قطران اشعار دیگری نیز درباره زلزله تبریز سروده شده که از جمله شعر بقائی بدخشی است^۴ درباره زلزله سال ۱۰۶۰ ه. ق و شعر میرزا مسلم ایروانی متخلص به قدسی است درباره زلزله سال ۱۱۹۳ که ماده تاریخ آن «قصر خراب» است به این صورت^۵:

به قدسی چنین گفت پیر خرد که تاریخ آن گشته «قصر خراب»
و نیز شعری که در سال ۱۱۹۴ یکی از شاعران آن عصر گفته و به این شکل است^۶:

از فکر همین که یابم از روی صواب باعث چه وهم کی شده تبریز خراب
ناگاه زویرانه دل جغد خیال «از زلزله شد خراب» گفتا به جواب

۱ - تاریخ تبریز د کتر مشکور ص ۴۱

۲ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۷۷ .

۳ - همان کتاب ص ۱۴۸ ، و هادی همدانی متخلص به نسبت گفت : د به تاریخش

رقم زد کلاک نسبت - ز نوسد سکندر گشت آباد (۱۱۹۶) (چهل مقاله کسروی ص ۱۶۳)

۴ - تبریز و پیرامون ص ۱۸۶

۵ - مواد التواریخ ص ۴۵۱

۶ - همان کتاب و همان صفحه

مقصود از این مقدمه کوتاه درباره تاریخ تبریز و روی دادهای آن، این است که در کتب قدیم که نام تبریز و وصف آن آمده از محلات آن مخصوصاً محله سرخاب نام برده نشده، حتی در قدیم ترین تذکره فارسی یعنی لباب الالباب محمد عوفی (که در ۶۱۸ ه. ق تألیف شده) هم از مقبرة الشعراى سرخاب نامی نیست و شاید قدیم ترین کتابی که از این محل رسماً نام برده تاریخ بناکتی باشد که ضمن اشاره به سال وفات ظهیر الدین (۵۹۸) و شاهفور بن محمد (۶۰۰)، می نویسد: «هر دو در پهلوی خاقانی در سرخاب مدفون اند» و این کتاب در شوال ۷۱۷ ه. ق تألیف یافته است.^۲ و بعد تاریخ گزیده و نزهة القلوب حمد الله مستوفی است که در آن می نویسد:^۳ «در آنجا مقابر به چند موضع متفرق است چون سرخاب و چرنداب و کجیل و شام و لیان کوه و سیاران و غیر ذلک» و پس از چند سطر می نویسد: «در مقبرة الشعرا به سرخاب انوری و خاقانی و ظهیر الدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی شروانی و دیگر شعرا» و ما بعداً در این باره به تفصیل صحبت خواهیم کرد. و تاریخ گزیده هم که در ۷۳۰ تألیف شده ضمن شرح حال شاعران به «مقبرة الشعراء سرخاب» اشاره دارد که در این باره نیز گفتگو می کنیم

در همین قرن هشتم هجری قمری که تاریخ گزیده و نزهة القلوب نوشته شده در تاریخ و صاف هم چنین آمده است^۴: «در شهر سنه اثنی و سبعه ماه یرلیخ شد تا دارالملک تبریز را از خالص اموال خانی، حافظی مکین و باروئی حصین سازند تا روی وارتالی دیگر آثار پسندیده پادشاهی گردد، چون مهندس رای زرین خط اساس آن بر رقعۀ متخیله خواست کشید، فرمود که مدار آن دایره بر چرنداب و سرخاب و بلیان کوه و تمامت بساتین و باغات محیط باید، عرض دیوار ده گز

۱ - تاریخ بناکتی چاپ دکتر شعار ص ۲۱۰

۲ - مقدمه دکتر شعار بر تاریخ بناکتی ص چهارده

۳ - نزهة القلوب چاپ دبیر سیاقی ص ۸۹

۴ - تاریخ و صاف چاپ بمبئی جلد سوم ص ۳۷۵

و مساحت طول آن پنجاه و چهار هزار خطوه است که تقریباً چهار فرسنگ و نیم باشد و از شش جهات بار و پنج دروازه عالی به مثابت حواس خمس هریکی بر قسمت شارع ملکی چون بغداد و عراق و خراسان در آن مرفوع گشت و هشت دروازه کوچک دیگر بر مابین دروب پنجگانه جهت قرب مسافت صادر و وارد موضوع و حکم شد که هر کس در فضاء اندرون دایره بناء خانه و استغراس کند هیچ آفریده مانع نشود».

بطور کلی در اوائل مغول تبریز ده دروازه داشته که سرخاب در میان آنها نام برده نشده و آنها از این قرار است^۱: «ری-قلعه-سنجاران-طاق-دروب» (درجو، ورجو) سرد-دستی شاه (سردوی شاه)-نارمیان (شارمیان، مارمیان)-نوبر-موکله (هو کله). اما در زمان غازان خان از سرخاب نام برده شده و سرخاب و چرنداب و ولیان کوه داخل شهر بوده است.

در روزگار رشیدالدین فضل الله تبریز شهری آبادان بود و کویهای باصفا چون شش گیلان و سرخاب و چرنداب و نارمیان زمینه اصلی شهر را به وجود می آورد^۲.

در تاریخ ملاحشری^۳ نام کوچه ها و مساجد و تکیه های سرخاب به تفصیل آمده که در جای خود از آن بحث می کنیم.

صاحب روضات الجنان نیز به تفصیل درباره گورستان سرخاب و مدفونان آن بحث کرده که در جای خود در این کتاب خواهد آمد.

نادر میرزا در تاریخ و جغرافی دارالسلطنة تبریز می نویسد^۴: «سرخاب،

۱ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۱۰۰

۲ - خطابه های مربوط به رشیدالدین - خطابه دکتر مرتضوی ص ۲۶۱: «وضع تبریز در روزگار رشیدالدین»

۳ - چاپ تبریز ص ۱۱۲

۴ - ص ۶۱

کوی باستانی بزرگ است بنام آن کوه خوانده اند که کوی به سفح آن است، این کوی مرتفع و مشرف بر همه شهر است، هوای این نیک و به اعتدال است، روزها به تابستان گرم تر بود که خورشید بر این کوه خشک تابد چون پاسی از شب بگذرد سنگها را گرمی برود و هوا نیک شود، خاک اینکوی سخت و باریک مخلوط است چون دیوارها نهند سخت تر گردد و به زمین آن رطوبت نبود، بساتین اینکوی کمتر است، توت بیدانه و بادام و فندق و امرود آن نیکوست، کدخدای آن امروز میرزا جوادخان فرزند حاجی میرزا علی و کیل دیوانجانه و از خاندان بزرگ است، بقعه مبارکه سید حمزه درین کوی است که زیارتگاه تمامی مردم شهر است و این بقعه در وسط این کوی است» پس از آن شرحی درباره سید حمزه داد که در این باره بعداً گفتگو می کنیم.

اولیاچلی که در اواسط قرن یازدهم هجری قمری به تبریز آمده می نویسد^۱ : «در این شهر به محله، دروازه می گویند، اسامی آنها بدین قرار است» : دروازه دمشقیه - پل باغ - می خواران - زرجو (شاید ویجویه باشد) - شتربان - دیک (شاید دیکباشی باشد) - سرای خان در این محله است - دروازه خیابان - امیرباقر - دروازه سرخاب - دروازه چارمنار که از محلات مشهور تبریز است»

نادر میرزا در دنباله وصف ربع رشیدی می نویسد^۲ که در پایان امارات مغولان آبادانی شهر تبریز از چرنداب بود تا سرخاب و ویلان کوه .

همین مؤلف ضمن صفت قلعه تبریز پس از اشاره به حصار شهر در دوره غازان و حصار دوران عثمانی می نویسد^۳ : «نخست کسی که حصار وسیع و استوار به تبریز بنیاد نهاد مشحون از سرای رعیت و بازارها و خانات و گرمابه ها ، نجفقلی خان

۱ - ترجمه حاج حسین نخجوانی مجله دانشکده ادبیات تبریز دوره ۱۱ سال

۱۳۳۸ ص ۲۷۸

۲ - ص ۱۴۳

۳ - ص ۱۴۸

بیگلر بگی دنبلی بود که به سال یک هزار و یکصد و نود و چهار از هجرت به حمایت احمدخان بگرد تبریز بنا نهاد و این حصاری بود بس متین و هشت دروازه بر آن حصن نهاد بدین تفصیل: نخست دروازه خیابان که سیل عراق و سپاهان است، پس درب اعلی که اکنون باغمیشه گویند ، پس درب سرخاب به نام همان کوی پس درب شتربان که اکنون دوچی نامند ، پس درب اسلامبول که به مغرب قلعه و حجاز اسلامبول باشد ، دیگر درب سرد که اکنون کجیل گویند ، پس باب مهاد مهین، پس درب نوبر، هر دو به نام کوی ...» در اوائل مغول ده دروازه بود بدون نام سرخاب^۱ و در دوره غازان از هفت دروازه یکی سرخاب^۲ بوده اما در دوره صفویه شاردن^۳ چهارده دروازه شمرده که «سرخاب» در آن میان نیست.

در این زمان که نجفقلی خان حصار کشیده هشت دروازه ای که نادر میرزا نام برده به شکل^۴: «خیابان قاپوسی - کجیل قاپوسی - باغمیشه قاپوسی - سرخاب قاپوسی - دوه چی قاپوسی» نقل شده. - ضمناً در شعر ماده تاریخ حصار تبریز که در تاریخ نادر میرزا آمده : «حصار سکندر ثانی» مطابق با ۱۱۹۶ است. اکنون دو دروازه خیابان و باغ میشه از اینها باقی است ، بعدها پشت هر دروازه بازارچه هائی ساخته اند مانند: بازارچه رنگی خیابان، بازارچه درب باغمیشه بازارچه سرخاب، بازارچه شتربان، بازارچه درب استلامبول و بازارچه درب کجیل که هنوز باقی اند^۵.

در زمان ناصرالدین شاه محلات تبریز بیست محله^۶ بوده که یکی از آنها

۱ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۱۰۰

۲ - همان صفحه

۳ - تاریخ تبریز ص ۱۰۰

۴ - تاریخ تبریز ص ۱۰۰

۵ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۲۷

۶ - تاریخ تبریز ص ۱۰۰

سرخاب است . در کتاب مرآت البلدان ناصری^۱ نیز نوشته دروازه های قدیم هنوز باقی و هشت است: «خیابان - باغ میشه - سرخاب - شتربان - اسلامبول - کجیل - مهادمهین نوبر» و جایی که از جمعیت تبریز در زمان تألیف کتاب یاد می کند می نویسد: «جمعیت ۲۵۰ هزار نفر است و محلات آن: شش کلان - پل سنگی - چرنداب مقصودیه - اهراب - مرالان - سیلاب - اخونی - لیل آباد - فراهاج - چوست دوزان - راسته کوچه - سنجلان - چهار منار - نوبر - سرخاب - ویجویه - مهادمهین باغ میشه» و این همان ترتیب محلات است که شاردن نام می برد، جز آنکه در تاریخ تبریز دکتر مشکور در این ردیف نام «سرخاب» نیامده است و در مرآت البلدان پنج دروازه اضافه دارد .

در سفرنامه وینچنتودالساندري^۲ نوشته: «مردم تبریز به دو دسته که یکی نعمتی خوانده می شود و دیگری حیدری تقسیم شده اند و این جماعت در نه محله سکونت دارند یکی در پنج محله و دیگری در چهار، وعده ایشان در حدود دوازده هزار تن است» .

در تاریخ تبریز تألیف ثریا که به سال ۱۳۰۲ هـ ق تألیف شده راجع به کوی سرخاب می نویسد: «سرخاب کویی باستانی و بزرگ است بنام آن کوه خوانده اند که کوی به سطح آنست...» و بقیه عیناً همان مطالب نادر میرزا در تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز است.

محمد رضای طباطبائی که کتابش را در ۱۳۰۰ هـ ق نوشته نه دروازه و نه محله نام برده که یکی سرخاب است نام هشت دروازه عبارت است از^۳: «مهادمهین نوبر - کجیل - اسلامبول - سرخاب - شتربانان - باغمیشه ، دروازه خیابان» و

۱ - ج ۱ ص ۳۴۱

۲ - سفرنامه ونیزیان ترجمه دکتر منوچهر امیری ص ۴۴۵

۳ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۹۶

دروازه نهم را ننوشته است و نه محله که نام برده عبارت است از^۱ : « خیابان - باغمیشه - شتربانان - سرخاب - چهارمنار - ویجویه - امیرخیز - نوبر - مهادمهین » و این محلات توابعی دارند مثل...

بهر حال سرخاب از محلات شمالی شهر است ، از شمال به کوه عینعلی و از مغرب به شتربان و از جنوب به مهرانرود و قسمتی از محله شش کلان و از مشرق به شش کلان و سیلاب محدود است^۲ . کوی شتربان نیز در مجاورت تپه های سرخاب قرار دارد^۳ و از شمال به کوه های عینعلی و از مشرق به محله سرخاب محدود است^۴ . و محله شش کلان از شمال به محله سرخاب محدود می شود^۵ .

خیابان ثقة الاسلام در تبریز کنونی، خیابانی است جدید الاحداث شمالی و جنوبی که در جنوب از پس مهرانرود از امتداد خیابان خاقانی آغاز شده از میان دو محله سرخاب و شتربان گذشته به تپه های شمالی شهر منتهی می شود^۶ . در نقشه راهنمای تبریز که بوسیله اسمعیل دیباج ترسیم شده و در مهرماه ۱۳۴۲ شمسی به چاپ رسیده^۷ سرخاب در وسط سیلاب و شتربان و نیز خیابان ثقة الاسلام در سرخاب مشخص است .

از حدودی که برای محلات دیگر نوشته شده پیداست که « سرخاب » از همه مهم تر بوده به این جهت يك حد همه محلات سرخاب است . حتی درباره

۱ - همان صفحه ۹۶

۲ - تاریخ تبریز ص ۱۳۲

۳ - ص ۲۷

۴ - ص ۱۵۴

۵ - ص ۱۵۴

۶ - تاریخ تبریز ص ۲۷۲

۷ - این نقشه در تاریخ تبریز دکتر مشکور میان صفحات ۳۸۴ و ۳۸۵ الصاق شده

است .

ساختمان دانشگاه تبریز نوشته شده است^۱: «مساحت دانشگاه-۵۰۰/۴۱۴ مترمربع است که در این فضای وسیع، هیجده عمارت عالی در بالای تپه‌ای مشرف بر باغات شهر ساخته شده بطوری که سرخاب در دست راست و کوه سهند در دست چپ آن قرار دارد.

ملاحصری در کتاب مزارات خود این کوچه‌ها و مساجد و تکیه‌ها را در سرخاب نام برده است^۲: «شارع بابا مزید - دره گراب (گروکنونی) - شارع باباحسن - کوچه جاروب بندان - گودعرب - آجا باد (حوالی درب‌اعلی): خانه‌های ساریانقلی - کوچه سرخاب - پای‌منار سرخاب - مسجدخلیلان - عمارت بیگم - دولتخانه جدید - کوچه حسین بیک - تکیه میرمهدی»^۳

حافظ حسین کربلانی از کوچه‌ها و محل‌های قدیم تبریز یکی درب‌اعلی را نام برده^۴ که ظاهراً محل حکومت و در اوائل سرخاب بوده و مزار میرحیدرتونی است که درباره‌اش صحبت خواهیم کرد - دیگر کوچه اچا باد را نام می‌برد^۵ که مرقد خواجه عبدالرحیم از آبادی است و دیگر از کوچه بطل آباد^۶ یاد می‌کند که در درب‌اعلی سرخاب بوده و مرقد ابو محمد نورالدین عبدالرحیم بزازی در آنجا بوده است. و ما درباره مزارها و مرقد‌های سرخاب و مدفونان آنها به تفصیل بحث خواهیم کرد. و آقای سلطان‌القرائی مصحح کتاب روضات الجنان نوشته‌اند^۷

۱ - تاریخ تبریز ص ۳۲۷

۲ - روضة الاطهار یا مزارات حشری چاپ تبریز صفحات ۸۵ تا ۱۲۰

۳ - اکنون در تاریخ تبریز دکتر مشکور حدود دویست و شصت مسجد شمرده شده

که شماره ۱۸۳ ده مسجد سرخاب است (ص ۱۹۹)

۴ - روضات الجنان ص ۴۶۷ و تعلیقات ص ۵۹۶

۵ - روضات الجنان ص ۱۱۵

۶ - روضات الجنان ص ۳۶۸

۷ - ص ۳۶۸ ح ۴

که اکنون از کوچه بطلال آباد و درب اعلی در تبریز نام و نشانی نیست .
 در نقشه دارالسلطنة تبریز که در سال ۱۲۹۷ ه. ق به امر ولیعهد مظفرالدین
 میرزا بوسیله عباس خان سرتیپ و محمد میرزا مهندس و معلم ریاضی و محمدرضا
 مهندس تهیه شده ، محلات : امیرخیز ، مهادمهین ، خیابان ، دروازه کجیل ، ویجویه
 سنجران ، نوبر ، چهارمنار ، شتربان و سرخاب ، مشخص و معین است و خانه ها و
 اماکن معروف هر محله نیز نام برده شده .

در این نقشه «سرخاب» در شمال شرقی مشخص شده و در شرق آن شتربان
 نشان داده شده و محلات باغ میشه ، چوست دوزان ، قرا آقاج ، عموزین الدین ،
 حکم آباد ، کوچه باغ ها ، آخونی ، خطیب ، چهار بخش ، بیلانکوه نیز در نقشه
 مشخص و نشان داده شده است .

در این نقشه برای هر يك از محلات ده گانه «امیرخیز و ... سرخاب» که
 قبلانام بردیم اماکن و خانه ها تعیین و نام برده شده و برای محله سرخاب سی
 و دو خانه و بازارچه و بقعه و سرای نام برده که بقعه بازارچه سید حمزه و بازارچه سرخاب
 و کاروانسرای مشیرالدوله و کاروانسرای فراشباشی از آنهاست . نخستین خانه از
 سرخاب را در نقشه به نام : «امامقلی میرزا» و آخرین را به نام «میرزارفیع مستوفی»
 برشمرده است^۲ .

و جدول نامهای امکنه این است :

آقاسی	۱ - خانه امامقلی میرزا
۳ - خانه محمدخان مهندس	۲ - خانه میرزا عبدالرحیم خان میرزا -

- ۱ - این نقشه در تاریخ تبریز دکتر مشکوره بین صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵ و در آثار
 باستانی آذربایجان در پایان کتاب پیش از فهرست ها الصاق شده است .
 ۲ - نقشه دارالسلطنة تبریز در تاریخ تبریز و ص ۱۰۳ که اماکن محله سرخاب از روی
 این نقشه نوشته شده است .

۱۹ - قراولخانه	۴ - خانه مرتضی میرزا
۲۰ - پل میرزا رضی	۵ - « محمدباقر میرزا
۲۱ - خانه نظام العلماء	۶ - « حسین قلی میرزا
۲۲ - « میرزا رضی وزیر وظایف	۷ - « حاج جبار توپچی
۲۳ - « حاجی میرزا صادق خان رئیس	۸ - بقعه جناب سید حمزه
۲۴ - « حاجی میرزا شفیع آقای	۹ - بازارچه سید حمزه
مجتهد	۱۰ - قراولخانه
۲۵ - خانه میرزا عبدالرحیم خان	۱۱ - خانه میرزاهاشم خان
سعادالملک	۱۲ - « مهدیخان فراشباشی
۲۶ - خانه میرزا ابوالقاسم مستوفی	۱۳ - کاروانسرای فراشباشی
۲۷ - « میرزا جلیل چاпарباشی	۱۴ - « مشیرالدوله
۲۸ - کاروانسرای مرتضی قلی	۱۵ - « مهدیخان فراشباشی
۲۹ - کاروانسرای	۱۶ - بازارچه سرخاب
۳۰ - « میرزا تقی آجودان باشی	۱۷ - خانه میرزا ابوالحسن حکیم
۳۱ - « حاجی سید حسین	باشی
۳۲ - خانه میرزا رفیع مستوفی	۱۸ - خانه محمد اسمعیل خان
	صندوقدار سرکاری

و چون در نقشه از شماره ۱ تا ۳۵ برای امکان و محله شتربان است این مکانها از ۳۶ تا ۶۷ شماره دارد.

کوی سرخاب از قدیم بوسیله چند قنات مشروب می شده از جمله قنات شاه چلبی بوده که نادر میرزا می نویسد: «عینی قدیم است ندانیم که بانی که باشد

و به کدام قرن بود، این قنات سالها خشک و منظمس بود نواب عباس میرزا فرزند و ولیعهد پادشاه مغفور فتحعلی شاه به آبادانی آن فرمان داد، آب نیکو جاری شد، رشته این قنات تا به روستای کندرود که تا تبریز دو فرسنگ و نیم است امتداد یافته، آب آن به حدی است که به فرمان آن شاهزاده تاجدار در سطح کوه سرخاب طاحونه‌ها ساختند که بدان همی‌گردید، امروز آن طواحین خراب است، آن پادشاهزاده ابن چشمه‌بدان حفر کرد که در انجام زندگانی باغی در دامن سرخاب طرح انداخته بود چون بدانسوی آبی دیگر نبود این قنات حفر و عمارت فرمود که آن جای آبیاری شود...» پس از آن می‌نویسد: «بیشتر حانه و باغچه باغمیشه و خانهای کوی سرخاب که آب حسن پادشاه بر آن مشرف نیست از این قنات بهره برند و بهرماسوره که بومیان لوله نامند سه تومان قیمت گیرند و به نوبت آبیاری کنند...»

قنات قدیمی دیگری که در محله سرخاب جاری شده، قنات حسن پادشاه پسر قرا عثمان ترکمان معروف به اوزون حسن است، و «این قنات از مشرق به مغرب به کوی سرخاب و شتربان تا به مسجد و مدرسه آن پادشاه جاری است، آب آن اعذب میاه تبریز است...»^۲ و نادر میرزای نویسد: «به کوی سرخاب و شتربان هرسرانی که فروشند از این قنات نیز قسمتی در آن نام‌برند»

مسجد و مدرسه‌ای که نادر میرزا از اوزون حسن دانسته طبق روایت حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان^۳ بعد از وفات او بنابر وصیتی که کرده بود ساخته شده و مسجد حسن پادشاه نام دارد.

آقای کارنگک ضمن شرح این مسجد در کتاب آثار باستانی آذربایجان راجع به قنات حسن پادشاه می‌نویسند^۴: «این قنات از بارنج سرچشمه می‌گیرد

۱ - تاریخ نادر میرزا ص ۳۷

۲ - ص ۳۶

۳ - چاپ سلطان‌القرائی جزء اول ص ۹۰ و ۹۱

۴ - آثار باستانی آذربایجان ص ۳۳۱ ح ۲

و به محله‌های ششگلان و سرخاب و شتربان جاری می‌شود و هریک از خانه‌های شتربان سابقاً يك ماسوره از این آب را داشت.^{۱۰}

قنات خواجه علی بيك نیز از مشرق به مغرب جاری است و به مردم باغمیشه و سرخاب و شتربان فروخته می‌شود.^{۱۱}

نادر میرزا درباره آب نهند نیز نوشته^{۱۲}: «بنام آن دهی است که این آب از آن روستا آید، به روزگار پیشین این آب را چون کهریری از نهند آورده‌اند... بدین سالهای نزدیک این آب بدامنه‌های کوه سرخاب نیز جاری بود اکنون رخنه بدان نقب شده و آب به صعوبت گذرد، ملاک این مجری را پروای عمارت نیست شنیدم تنگدستانند...»

يك نکته قابل ذکر این است که کاتب چلبی هنگام توصیف از تبریز می‌نویسد^{۱۳}: «آب تلخی به نام نهر سرخاب از کنار آن می‌گذرد».

کوی سرخاب به داشتن توت سفید معروف بوده چنانکه نادر میرزا نوشته^{۱۴}: «توت سفید در تبریز بسیار باشد به ویژه به کوه سرخاب توت پیدانه نيك باشد» و در شرح محله سرخاب می‌نویسد^{۱۵}: «توت پیدانه و بادام و فندق و امرود آن نيكوست...»

و نیز در کوی سرخاب خاك رس خوب وجود دارد و این نوع خاك پس از قریه لیقوان که در آن زیاد است و از آن استخراج می‌شود در منطقه سرخاب و غرب شهر

۱ - تاریخ نادر میرزا ص ۴۱

۲ - ص ۶۲ تاریخ و جغرافی تبریز

۳ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۶۶

۴ - ص ۲۳۵

۵ - ص ۶۱

شهر تبریز هم وجود دارد^۱.

پیش از آنکه به اهمیت و احترام و شرح امکنه و بقاع متبرک و گورستان‌های سرخاب پردازیم درباره بعضی از مکانها و مستحدثات سرخاب شرحی می‌دهیم:

تکیه سلطان میرحیدر تونی

حافظ حسین کربلائی نوشته^۲: «مرقد و مزار آن پیشوای جماعت حیدریان به طریق رهنمونی. سلطان میرحیدر تونی رحمة الله علیه در درب اعلی تکیه‌ای است مشهور و معروف، وی از سلسله قلندریه است که متشبه محق بلامتی‌ه‌اند، مولد و منشأوی باکوی شروان است، به جذبه مشرف بوده، سفر بسیار کرده، به بعضی از بلاد که می‌رسیده تکیه می‌ساخته و درویشی از درویشان خود را آنجا ساکن می‌کرده، از قلندران کم کسی به شهرت وی واقع شده، در زمان قرايوسف و پسر وی میرزا اسکندر در تبریز می‌بوده هم اینجا که مدفن وی است تکیه‌ای ساخته و بسر می‌برده، در آن وقت وی را باباحیدر می‌گفته‌اند، میرزا اسکندر بسیار معتقد وی بوده...»

آقای سلطان‌القرائی در حواشی کتاب روضات الجنان مربوط به همین مطلب نوشته‌اند^۳: «در اوائل محله سرخاب بین جنوب غربی مقبره سیدحمزه و ساحل شمالی رودخانه مهرانرود تقریباً در جهت غربی محله ششگلان نزدیک به پل قاری جایی است معروف به تکیه حیدر آنجا محل مقبره و تکیه سلطان میرحیدر تونی

۱ - تاریخ تبریز ص ۲۹

۲ - روضات الجنان ص ۴۶۷

۳ - تعلیقات روضات الجنان ص ۵۹۶

است و درب اعلی هم در آن حوالی بوده است ، جماعتی از درویشان و طایفه صوفیه از دور و نزدیک و از بلاد عثمانی نیز ، به آن تکیه رفت و آمد داشته‌اند و به آبادی و رونق آن اهتمام می‌ورزیده‌اند ، چون مقبول‌الفریقین بوده است تا ایام حکمرانی شاه عباس اول معمور و آسیمی از خرابکاریهای طرفین نیافته بود. شاه عباس آنجا را با لوئس تهمت فسق آلوده کرده منهدم ساخت^۱ ، این خرابه یا قسمتی از آن تا اواخر قاجاریه با نام اصلی باقی و مشخص بوده است ، امروز از آن ویرانه جز نام اثری به جا نیست ، همه را خانه و عمارت ساخته‌اند و طاهرراً قسمتی از زمین یا حیاط تکیه داخل خیابانی است که در آن حوالی از جنوب به سوی شمال کشیده شده است.

این سلطان میرحیدر تونی (۸۳۰) که با لقب قطب‌الدین نیز خوانده‌اند و مولد او باکو و مدفنش تبریز و معاصر قره یوسف (۸۲۳) و پسرش قره اسکندر (۸۴۱) بوده است، نسبتی یا قطب‌الدین حیدر ترک‌نژاد (۶۱۸) که مرید خواجه احمد یسوی است و در خراسان در محلی که به نسبت قبرش تربت حیدریه می‌گویند ، مدفون است ، ندارد .« اولیاء چلبی از تکیه میرحیدر نام برده و مترجم در حاشیه نوشته :« همان محل (حیدر تکیه‌سی) که حالا هم به همان اسم معروف و نزدیک مقبره سید حمزه است »^۲.

«جماعت حیدریان، از بعضی مانند قاضی نورالله شوشتری^۳ و محمدحسن خان بهمین سلطان میرحیدر تونی نسبت می‌دهند و بعضی مانند مؤلف نزهة القلوب و

۱ - حشری که کتابش تحریف ناقص و فاسدی از همین روضات الجنان است، تخریب این تکیه را از مکارم و مآثر شاه عباس می‌شمارد (مقدمه روضات الجنان ص ۳۶) در تاریخ حشری راجع به میرحیدر تونی ص ۳۵ - ۳۹ شرحی نوشته است.

۲ - ترجمه حاج حسین نخجوانی مجله دانشکده ادبیات تبریز

۳ - چاپ کتاب فروشی اسلامیه ج ۱ ص ۸۲ و ج ۲ ص ۵۱

خواند میر و شیروانی و معصومعلی شاه^۱ از پیروان قطب الدین حیدر ترك كه در خراسان مدفون است می‌دانند، و بعضی به سلطان حیدر پدر شاه اسمعیل صفوی منسوب دانسته‌اند كه معتدبه نیست.^۲

از بناهایی كه در دوره صفویه در محله سرخاب بوده، موقوفاتی است كه میرزا صادق وزیر مالیه آذربایجان ساخته و در وقف‌نامه او در مورد مسجد و مدرسه صادقیه آمده است و آنچه در سرخاب بوده از اینقرار است^۳:

باغ، معنب واقع در محله سرخاب مشهور به باغ میرزا داغی مع دریاچه‌ای كه در وسط آن واقع است. بالتمام

بنای واقعه در محله سرخاب كه مشتمل است به عمارت دیوانخانه و حرم و بیوتات و خانه غلامان معه چهارقطعه، بالتمام

حمام، واقعه در محله سرخاب كه در جنب عمارت حرمخانه مذكوره فوق مبنی شد. بالتمام

حمام، واقعه در محله سرخاب و حوالی بازارچه معینه، بالتمام.

بازار سرخاب و محوطه متصله بدان. پنج باب

میه اسحق آباد كه به محله سرخاب جریان می‌یابد (هفتاد سهم) پانزده سهم

برادر میرزا محمد صادق یعنی ظهیرالدین میرزا محمد ابراهیم نیز موقوفات بسیار داشته كه از آن جمله چهل و چهار باب دكان در بازارچه سرخاب از موقوفات

او بوده^۴ و مسجد معروفی ساخته كه در جانب غربی صحن بقعه سید حمزه قرار دارد و از آن به تفصیل بحث خواهیم كرد.

۱ - طرائق الحقایق چاپ محمد جعفر محبوب ج ۲ ص ۶۴۲

۲ - تعلیقات روضات الجنان ص ۵۶۹

۳ - نشریه دانشكده ادبیات تبریز سال ۱۳۵۰ شماره ۹۷ تا ۱۰۰، صفحه ۳۹۲ يك

سند تاریخی به قلم كارنگ

۴ - آثار باستانی آذربایجان ص ۳۷۵

وقف نامه صادقیه^۱ در سال ۱۰۷۷ ه. ق تنظیم و تهیه شده و به گواهی علماء و معاریف رسیده است .

تاورنیه جهانگرد فرانسوی که در سال ۱۳۶۸ م (۱۰۴۵ ه. ق) از تبریز دیدن کرده از آثار میرزا محمد صادق مخصوصاً کاروانسرای او تعریف می کند و از موفوفات اوستایش فراوان می نماید^۲ و کاری جهانگرد ایتالیائی که در سال ۱۱۰۵ به تبریز آمده ضمن وصف آثار میرزا محمد صادق از آثار و ابنیه برادر او میرزا ابراهیم نیز تعریف می کند و شکوه و عظمت آنها را می ستاید^۳.

باغ صفا - از بناها و مستحدثات معروف دوره قاجاریه ، باغ صفاست که عباس میرزا نایب السلطنه طرح و بنا کرده است، نادر میرزا در این باره می نویسد^۴: «آثار و عمارات که نایب السلطنه کرده است به خارج و تبریز . . . ، باغ صفا که به شمال شهر بود و من آن باغ دیده بودم بسیار بار، چون آن جائی به جهان کمتر بود، تا ده سال پیش از این تاریخ (یعنی سال ۱۳۰۱) آباد بود اکنون هیچ اثری از آن عمارت به جای نمانده» .

و در جائی که از اشجار غیر مثمره تبریز سخن می گوید می نویسد^۵ : «بدین شهر چنار نبالد ، بدان سال که به تبریز آمدم و باغ صفا آبادان بود آنجا چند چنار بود گفتند بیست ساله است قویتر به ضخامت بازوی مردی قوی بود . . . » در مرآت البلدان نوشته^۶ : «باغ صفا در دامنه کوه سرخاب واقع و نیز از بناهای

۱ - تمام این وقف نامه در نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۳۵۰ صفحه ۳۵۱

تا ۳۹۶ تحت عنوان يك سند تاریخی به وسیله آقای کارنک به چاپ رسیده است .

۲ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز ص ۳۵۱

۳ - همان نشریه و همان صفحه

۴ - تاریخ و جغرافی تبریز ص ۱۹۴

۵ - تاریخ نادر میرزا ص ۲۳۶

۶ - ج ۱ ص ۳۴۶

نایب السلطنه است»

در جلد دهم روضة الصفا تألیف رضا قلی خان هدایت^۱ نیز در شرح حال عباس میرزا نوشته است: «و دو باغ در تبریز طرح انداخته اند یکی موسوم به باغ شمال و دیگر موسوم به باغ صفا که خالی از امتیاز نبوده ...»

در کتاب مآثر سلطانیة تألیف عبدالرزاق دنبلی که در ۱۲۴۱ ه.ق تألیف شده به دنبال حوادث سال ۱۲۲۰ ضمن شرح کارهای عباس میرزا نایب السلطنه می نویسد^۲: «طرح قصری در ارجان و بنای باغی ارم نشان و قصری خلدبنیان در خارج قلعه دار السلطنه تبریز افکندند و در اندک وقتی باغ تبریز مشمر به انواع تمار و قصر بی قصور غیر نکاح ولدان و حور گردید» و ظاهراً این همان باغ صفا باشد که نوشته است طرح افکنده است و باغ شمال که در جنوب تبریز واقع بوده، از آثار سلطان یعقوب بن حسن بوده و نادر میرزا نوشته^۳: «این جای نامدار به جنوب شهر تبریز است، نخست نامی که از این جا دیده ام آنست که باغ عشرت بادشمال و هشت بهشت تبریز را سلطان یعقوب بن حسن پادشاه بنا نهاد و به عهد پادشاهان صفوی نژاد نیز ذکر از این بستان شده، آبادانی بزرگ آن از نایب السلطنه عباس میرزا است و مقدار اراضی آن چهل خروار تخم افکن است ...»

اکنون باغ صفا به محله ای به این نام اطلاق می شود که به نوشته آقای کارنگ^۴ «محله کوچکی است با خانه های گلی، در شمال محله سیلاب بر تپه ای در دامنه کوه سرخاب، انتهای شرقی خیابان شمس تبریزی. این محله در زمین باغی احداث شده که نام باغ صفا داشته و متعلق به عباس میرزا نایب السلطنه فرزند و ولیعهد فتحعلی شاه بوده است»

۱ - ص ۶۵

۲ - چاپ افست با مقدمه و فهرست غلامحسین صدری افشار ص ۱۳۸

۳ - ص ۱۸۸

۴ - آثار باستانی آذربایجان ص ۱۶۱

در لغت‌نامه نوشته : «باغ صفا ، باغی بوده است به تبریز که عباس میرزا
نایب السلطنه احداث نموده است . پس از آن از تاریخ نو جهانگیری از نسخه
خطی نقل کرده : « دو باغ در دارالسلطنه تبریز ساخت یکی موسوم به باغ شمال
و دیگری موسوم به باغ صفا » .

اهمیت و احترام و برکت سرخاب

اوحدی مراغه‌ای (مُتوفی ۷۳۷ ه. ق) در مثنوی جام جم آنجا که ستایش
خواجه غیاث‌الدین فرزند رشیدالدین فضل‌الله می‌کند و صفت سرای معمر و مسجد
و خانقاه و مدرسه‌ای را که او ساخته به نظم می‌آورد می‌گوید^۱ :

صحن معمورت آستان سپهر سقف مرفوعت آشیانه مهر
چون ز سرخاب روی شاهدشنگ داده سرخاب راجمال تورنگ
کارسنگ از تو چون نگار شده جام با سنگ سازگار شده
و در پایان این بحث پیش از حسب حال خود، می‌گوید^۲ :
شد سعادت طلایه بر تبریز تا فکندی تو سایه بر تبریز

۱ - دیوان اوحدی مراغه‌ای به کوشش سعید نفیسی ص ۴۹۸

۲ - همان صفحه

از پی ضبط سفره و خوانت تا مهیا شود سبک نمانت
 آسمان گشت و کوکبی انبوه آسیابان بر آب بلیان کوه
 مال تبریز خرج خوان تو نیست بال سرخاب را توان تو نیست
 هر که رخ در رخ سپاس نهد در جهان این چنین اساس نهد
 و «سرخاب» را به معنی مرغابی و مرغ سرخ نیز گرفته و «بال سرخاب» گفته
 است .

حافظ حسین کربلائی روضه دوم از کتاب خود یعنی روضات الجنان و
 جنات الجنان را به ذکر مقابر سرخاب و توابع آن قرار داده و روضه اول آن ذکر
 مقابر و مشاهد اصحاب سید المرسلین و بعضی از تابعین است و پیش از بحث درباره
 مزارات و مدفونان سرخاب می نویسد ^۱ : « بدان وفقك الله تعالى لعمل اهل -
 الثواب که سرخاب مزاری است از مزارات مشهور تبریز بر جانب شمال آن شهر
 در پای کوه سرخاب واقع است ، بسیار بسیار مزار مروح و پر صفاست و محل
 قبور اکابر اولیاء رفعت شأن و اعتلای مکان آن گورستان را از این جا قیاس می توان
 نمود که حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی قدس الله تعالی سره (از
 کمال اعتقاد) می فرموده اند که هر که از تبریز می آید و به جانب ما میل می نماید
 تحفه او می باید که خاک پاک سرخاب باشد ، و در فضایل و خصایل مدفونین سرخاب
 سخنان غریب و معارف عجیب بیان می فرموده اند ، تبریز و تبریزیان را بسیار می ستوده
 چنانکه در مثنوی نیز شمه ای از آن (بیان) واقع است ^۲ :

ساربانان بار بگشا ز اشتران شهر تبریز است و کوی دلستان ^۳
 فردوسی است این پالیز را شعشعه عرشی است این تبریز را

۱ - چاپ آقای سلطان القرائی ص ۴۷

۲ - مثنوی چاپ بروخیم ج ۳ ص ۱۲۱۰ و ص ۶۲۵ چاپ علاءالدوله و ص ۷۱ شرح حال و
 آثار مولانا چاپ دوم ، که در آنجا فروزانفر این گفته را جمع به تبریز را تعبیرات شاعرانه خوانده
 است .

۳ - در مثنوی : « گلستان »

هر زمانی نور^۱ روح انگیزجان از فراز عرش برتبریزبان
چنین مروی است که در وقت نقل و ارتحال آن قدوة اهل حال بسیار از
(تراب) سرخاب جمع شده بوده وصیت فرموده اند که این خاکها را در قبر من بهن
سازید که من نیز در خاک سرخاب مدفون باشم .

شعر

به تبریز ارشوی ساکن زهی دولت زهی رفعت
به سرخاب ارشوی مدفون زهی روحا زهی راحت
بی تکلف در فضیلت سرخاب این دلیل کافی و این نقل وافی است و در آن
مزار کثیر الانوار قبور بسیار از صحابه کبار و تابعین ابرار و اخیار و (تبع تابعین و
اولیاء اهل کشف و یقین) و مشایخ سلف و خلف و علمای اعلام و فضلالی کرام
واقع است، از آن جمله : ...»
و به علت موقع جغرافیائی سرخاب و قرار داشتن در دامنه کوه و نیز از
جهت اهمیت و مورد توجه بودن سرخاب ، در زلزله سال ۴۳۴ ه. ق که ابوطاهر
منجم شیرازی آن را پیشگوئی کرده بود ، مردم به طرف سرخاب رفتند و این
عده جان بدر بردند ، و حافظ حسین کربلائی نوشته^۱ : «در شب آدینه چهارم صفر
میان شام و خفتن بود که زلزله در گرفت، مردم آنچه توانستند از شهر بیرون رفتند
به جانب سرخاب و نظاره شهر می کردند ، صدمت زلزله چنان به حرکت آمد که
مجموع شهر قاعاً صفصفا شد ...» و این همان زلزله است که ناصر خسرو به آن
اشاره دارد و پیش از این ذکر شد.
حافظ حسین کربلائی در يك جا حکایت عجیب و غریبی نقل می کند که
مربوط به نظام الدین غوری است و شخصی که به او مراجعه کرده و غایب شدن زن

۱ - در مثنوی : « موج »

۲ - روضات الجنان ص ۱۷

خود را به نظام الدین گفته و از او چاره خواسته و نظام الدین گفته^۱: «می تواند بود که این کار جنیان باشد بهر حال صباح زودی برو به درگاه سرخاب در فلان موضع دو رکعت نماز ادا کن و وردی وی را تعلیم کرده و گفته به این ورد مشغول شو، جنود جنیان وارد آن موضع و مکان خواهند گشت ...»

و در آغاز روضه چهارم که ذکر مقابر عرفای گورستان گجیل می کند می گوید این حکایت در فضیلت آن مقبره در افواه و السنه مشهور و مذکور است^۲ و «حضرت مخدومی ادام الله برکات انفاسه فرمودند که این حکایت از مولانا صنع الله کوزه کتانی رحمه الله استماع افتاد که شخصی از اعزّه آذربایجان ساکن مکه معظمه بوده مدت مدیدی و عهد بعیدی هر شب جمعه مشاهده می کرده که دو گروه کبوتر، یک گروه سرخ و یک گروه دیگر سبز به طرز وقاعدۀ غریب و عجیب می آیند و طوف خانه کعبه می نمایند، دیگر هیچکس ایشان را نمی بیند الا شب جمعه، وی را حیرت شده، می داند که در این سری است بواسطه کشف این سر به خدمت عزیزی از اهل حرم خدا که مشهور بالولایه بوده می رود و از سر این معنی سؤال می کند، آن بزرگ می فرماید که در عجم در بلاد آذربایجان شهری است که نام آن تبریز است و در آن شهر دو مقبره است یکی سرخاب نام و دیگری چرنداب و در این دو مقبره، مدفن بسیار از اکابر اولیاء واقع است. ارواح ایشان است که متمثل گشته به صورت کبوتران، از آن اهل سرخاب به کبوتر سرخ و از آن اهل چرنداب به صورت کبوتر سبز به طوف خانه کعبه و مدفونین گورستان معلی می آیند و مشرف می گردند...»

در روضه پنجم این کتاب ص ۴۵۶ نوشته «میر مست در مقابر سرخاب افتاده و تکیه کرده» و ص ۴۸۰ نوشته:

«مجلوبی بود و سالها بود که در سرخاب کنج اعتزالی اختیار کرده و هرگز

عبورش به شهر نیفتاده...»

در تاریخ ملاحشری راجع به عزت و برکت خاکسرخاب نوشته^۱ : «مردمی که از تبریز به خدمتش (خدمت مولانا جلال الدین) مشرف شده و آنچه به سبیل هدیه می برده اند قبول ننموده و می فرموده که هر کس از تبریز می آید تحفه او خاکسرخاب است که برای ماقدری بیاورد که با خاکسرخاب فیض هست که من آن فیض را با هیچ خاکی ندیده ام، هر کس از تبریز به روم می رفته قدری خاک در کیسه کرده به سبیل تحفه به خدمت مولانا می برده اند و مولانا به عزت تمام آن خاک را نگه می داشته، و در محل رحلت وصیت نموده اند که مراد همین خاک دفن کنید و چنان نموده اند و جهة تبریز و تبریزیان فرموده اند :

قطعه

شهر تبریز است و کوی دلستان	ساربانان باربگشا زاشتران
شعشع عرش است این تبریز را	فر فردوس است این فالیز را
صدهزاران رحمت آید هر زمان	باد بیر تبریز و بر تبریزیان

مجدوب تبریزی (میرزا محمد بن محمد رضا) دانشمند و صوفی قرن یازدهم هجری^۲ قمری که مثنوی شاه راه نجات را در ۱۰۶۶ به نظم آورده، غزلی دارد باردیف «تبریز» که می گوید^۳:

۱ - تاریخ حشری یا روضة الطهار ص ۱۱۳

۲ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۶، ریحانه الادب ج ۵ ص ۱۸۸ و به موجب دوبیت در مواد التواریخ (ص ۳۸۲) وفات او ۱۰۹۳ است .

۳ - این غزل و اشعار دیگر در دیوانی بنام مجدوبعلی شاه جمع آوری و چاپ شده و بنابر قول آقای میرودودیونسی طبق نسخ خطی اشعار مجدوب تبریزی ، همه از اوست

بده ساقسی شراب نساب تبریز	که دارد فیض دیگر آب تبریز
نشانها میدهند از شب قدر	می نساب و شب مهتاب تبریز
چه خونها نقش بندان خورده باشند	زرتگ آمیزی سرخاب تبریز
زعیش اصفهانم می دهد یاد	نسیم صبحگاه و خواب تبریز
نه از یبدردی، از حب وطن بود	که گشتم در نجف بیتاب تبریز
زیمین سینه صافان سحر خیز	کند کار محك سرخاب تبریز
الهی پیرو برخودار گردان	نهاد نورس شاداب تبریز
زبی برگی مشو مجذوب ، دلگیر	که خوابی دیده ام در باب تبریز

و این مجذوب غیر از حاجی محمد جعفر خان قراگوزلو مشهور به مجذوب علی شاه است که در ۱۲۳۹ در تبریز در گذشته و در مقبره سید حمزه دفن شده است.^۱ و در دیوانی که به نام او چاپ شده بیشتر اشعار از مجذوب تبریزی است و همین غزل ذکر شده نیز در آن کتاب است.^۲

رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین نوشته^۳: «مجدوب تبریزی معاصر سلاطین صفویه، دیوانش ملاحظه شد تخمیناً پنجهزار بیت متجاوز است، قصاید بسیار در مدایح حضرات ائمه اطهار به نظم آورده مثنویات نیز دارد از جمله مثنوی در بحر خفیف مسمی به شاه راه نجات در بیان طریقت و سلوک دارد، از اشعار اوست ...» و

(خطابه آقای میرودودیونسی در پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی در اصفهان - شهریور / ۱۳۵۳) و پیش از آقای یونسی آقای سهیلی خوانساری این مطلب را در مقاله ای ذکر کرده اند (راهنمای کتاب سال پنجم شماره ۹۰۸ ص ۸۰۸ - ۸۱۰)

۱- دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۷، ریحانة الادب چاپ خیام ج ۵ ص ۱۸۹، ریاض

العارفین ص ۵۱۳ و ۵۱۴

۲ - ص ۱۴۰ چاپ کتابخانه اقبال

۳ - چاپ مهر علی گرکانی ص ۲۱۶

منظومه تأییدات^۱ مشتمل بر ۳۱۴ بندهفت مصراعی سروده اوست که در ۱۰۸۸ ه.ق به نام شاه سلیمان صفوی سروده است و آغازش این است:

«این درج پراز جواهر تحقیقات- باشد نام مبارکش تأییدات»

کمال الدین خجندی که در ۸۰۳ ه.ق به قول صحیح تروفات یافته و در ویلیانکوه مدفون شده در غزلی به مطلع:

ما را شب فراق کجا خواب می برد صد خواب راز گریه ما آب می برد
گفته است:

گر آب دیده سوی تو آرد کمال را خاشاک پیش گوهر سیراب می برد
تبریز اگر کند هوس او را ازین مقام سیلاب اشک راست به سرخاب می برد
و نیز در شرح حال او نوشته اند که تقنامش خان پادشاه تخت قبچاق در ۷۸۷ ه.ق به تبریز لشکر کشید و عده ای از شاعران و دانشمندان را با خود به پای تختش (سرای) برد، کمال این سرای را می پسندید و می گفت^۲:

اگر سرای حبیب است و دلبران سرای

بیار باده که من فار غم زهر دو سرای

و در عین حال متوجه تبریز بود و اشتیاق آنجا را داشت و در وصف آن شهر و محلاتش شعر می گفت از جمله گفته^۳:

تبریز مرا به جای جان خواهد بود پیوسته بدو دل نگران خواهد بود
تادر نکشم آب چرنداب و گجیل سرخاب ز چشم من روان خواهد بود
و نیز گفته است^۴:

۱ - فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی تألیف گلچین معانی

ص ۲۳۰

۲ و ۳ - مقدمه دیوان کمال خجندی به قلم عزیز دولت آبادی ص پنج

۴ - دیوان کمال ص ۲۱۵

زاهدان تو بهشت جو که کمال
ولیانکوه خواهد و تبریز
و پس از چهار سال اقامت در «سرای» بر اثر آشفته‌گی آن شهر به تبریز روی
آورده و گفته است:

شهر سرای چون دل آشفته شد کمال
وقت است اگر عزیمت تبریز می‌کنی

بعضی از رویدادها در کوی سرخاب

حوادث و رویدادهای مهم :

از حوادث مهم در محله سرخاب و چرنداب ظهور پیروان فرقه اهل الحق است که در زمان جهانشاه بن قرا یوسف اتفاق افتاده^۱ و پس از کشته شدن فضل الله استرآبادی بدست میرانشاه پسر امیر تیمور گورکان در ششم ذی قعدة سال ۷۹۶ ه. ق.^۲ دختر فضل الله و مردی بنام یوسف در تبریز به اشاعه طریقه حروفیه پرداختند و گروه بسیار از مردم دو محله سرخاب و چرنداب به آنان گرویدند و فتنه ای عظیم برپا شد و عده ای نزدیک به پانصد تن در این میان کشته و سوزانده شدند^۳.

۱ - تاریخ تبریز مینورسکی ترجمه کازنگ ص ۴۰ .

۲ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۷

۳ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۶۹۷ و در همین کتاب راجع به فتنه حروفیه در تبریز و اصول عقاید ایشان و فتنه زمان جهانشاه به تفصیل از ص ۶۸۹ تا ص ۷۰۲ بحث شده است، نیز در لنت نامه دهخدا آمده

حافظ حسین کر بلائی یہ یک رباعی از دختر فضل اللہ و محل قبر او در جای مقبرہ پیر
 ترابی در راہی کہ از بازار چہ نوبر بہ جانب سر کوچہ دراز است، اشارہ می کند و می نویسد^۱
 «دختر مولانا فضل اللہ نعیمی حروفی کہ در زمان جہان شاہ پادشاہ با جمع کثیری از
 حروفیان کشتہ اند در همان مزار مدفون است و این رباعی شعر او است:

رباعی

در مطبخ عشق جز نکورا نکشند لاغر صفتان زشت خورا نکشند
 گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود ہر آنچه او را نکشند
 پس واقعہ مربوط بہ قتل حروفیہ را در زمان جہان شاہ شرح می دہد کہ علماء در
 اندیشہ دفع این طایفہ بر آمدہ و مولانا محمد نامی تیلی، شاہ را بہ دفع آنان برانگیختہ و
 از علماء، نجم الدین اسکویی ملاحظہ کردہ و فتوی ندادہ است و آنگاہ می نویسد:
 «گویند در آن زمان مجذوبی بود و سالہا بود کہ در سرخاب کنج اعتزالی اختیار کردہ
 و ہرگز عبورش بہ شہر نیفتادہ و جمیع مردم را بہ باطن و کرامت ولایت وی اعتقاد
 تمام، در خلال این قیل و قال صباحی بہ تبریز تشریف آورد و منزل مولانا نجم الدین را
 پیدا کردہ خود را بہ آن جناب رساند در غایت گرمی وحدت و شدت خطاب بہ وی کرد
 کہ حضرت را امشب در واقعہ دیدم فرمودند کہ برو بہ نجم الدین بگو حکم بر قتل
 این جماعت کند کہ این ہا مخرّب دین اند و ویران کنندہ بنیان اہل یقین، گویند کہ مولانا
 نجم الدین کہ این را شنید گریہ بسیار کرد و حکم بہ قتل ایشان نمود، قریب بہ پانصد
 کس را کشتند و سوختند، گویند بسیار از آنہا بواسطہ مصاحبت و مصادقت آن طبقہ بہ
 باد فنا رفتند.»

و ناگفتہ نماند کہ خود فضل اللہ استرآبادی نیز در چہل سالگی بہ تبریز کہ زادگاہ
 پدرانش بود آمد و بہ مبانی عینی کتب آسمانی ملہم شد و در این زمان مؤسس مذهب

حروفیه شد و از تبریز به اصفهان بازگشت و دعوت خود را در ۷۸۸ ه. ق آشکار کرد^۱.
و بعضی^۲ نوشته اند که در ۷۷۵ تا ۷۷۸ ابتداء در تبریز در کوی (ولی دوله) دعوت آشکار
کرده است، و در کرسی ایباتی نقل شده باین ترتیب:

معنی تبریز را نیکو بسان	تا به بیرون آوری سر نهان
کرد در تبریز ذات حق ظهور	بی حجاب آنجا شد از سی و دو دور
در گذشت از جمله اقران به ف	معنی تبریز دیگر کرد ف

گفته اند که میرانشاه پسر تیمور او را از شروان به تبریز خوانده و بقتل رسانده
است^۳ و گروهی مانند ادوارد برون^۴ بنابر وصیت نامه اش نوشته اند که او را در شروان
کشته اند و محل قبر او در النجف نخجوان است .

اصول عقاید حروفیه در کتاب «محرم نامه» که در ۸۲۸ ه. ق تألیف شده، بیان
گشته است^۵،

بنابر این کتاب، عالم در نظر حروفیه قدیم است و به دوران ازلی سرمدی همواره
در حرکت است و تغییرات عالم معلول این حرکت است، تبدل اوضاع جهان به صورت
ادواری نمودار می شود و هر دوری آغاز و انجامی دارد که به مظاهر مشابه یکدیگر
ظاهر می شوند، ظهور آدم در ابتدا، قیام قیامت تکرار می شود، خداوند متعال در شخص
انسان متجلی می شود مخصوصاً در صورت اوزیرا که «خلق الله الادم علی صورته» این
مظاهر الهی در صورت متوالیه انبیا و اولیا و بالاخره بصورت الوهیت ظهور می کند،
محمد بن عبدالله آخرین پیغمبران و خاتم انبیا بوده و بعد از او نوبت به اولیا

۱ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۶۹۰

۲ - واژه نامه گرگانی تألیف دکتر صادق کیا ص ۲۸۹

۳ - تاریخ تبریز ص ۶۹۰، دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۷

۴ - از سعدی تا جامی ترجمه علی اصغر حکمت چاپ دوم ص ۵۲۲

۵ - از سعدی تا جامی ص ۵۰۵ ح ۱ که نقل تحقیقات کلمان هوارت در باب حروفیه

است، در لغت نامه دهخدا راجع به «حروفیان» به تفصیل تمام بحث شده است.

می‌رسد که عبارتند از ائمه ، از علی بن ابیطالب تا حسن عسکری امام یازدهمین .
 فضل الله استرآبادی خود خاتم الاولیا و آخرین آن مظاهر است ولیکن خود را
 سر آغاز دوری جدید و مظهر الوهیت می‌داند، وجود او صورت نام حق تعالی است ،
 انسان بر سایر موجودات به قوه ناطقه (کلمه) امتیاز دارد و آن رابه وسیله بیست و
 هشت حرف الفبا به تحریر می‌آورد. برای حساب جمل که از ارزش عددی این حروف
 استخراج می‌شود، این طایفه تأثیرات عظیم قایل هستند ...

هم چنین عقیده دارند که خطوط سیما و صورت هفت است که با عدد چهار
 عنصر ضرب شود حاصل بیست و هشت می‌شود که با عدد حروف الفبا برابر
 است .

کتاب^۱ اصلی آنها : شش جاویدان ، حقیقت نامه، استوانه ، محرم نامه است
 آنان مانند سایر درویش ورد یادگری ندارند، در بامداد به درخانه رئیس روحانی که او را
 «بابا» می‌گویند ، می‌روند و او به هر يك از آنان به دست خادمی پیمانهای شراب و يك لقمه
 نان و يك قطعه پنیر می‌دهد و آنان فریاد به تحسین و تمجید بلند می‌کنند، پس بابا به دست خود
 به هر يك پیمانهای شراب می‌دهد و آنان بانهایت ادب و احترام می‌گیرند و قدری به صورت
 و چشمان خود می‌زنند و سپس آنرا می‌نوشند. يك نوع اعتراف سری به گناهان نیز در
 نزد بابا می‌کنند.

تعلیمات فضل الله استرآبادی در کتاب جاویدان کبیر که قسمتی عربی و قسمتی
 فارسی به لهجه محلی است نوشته شده^۲ این کتاب شامل يك سلسله خوابها و
 رؤیاهاست که فضل الله دیده و برای بعضی تاریخ ذکر کرده، قدیم ترین آن ۷۶۵ هـ و

۱- در لغت نامه فهرست ۶۵ کتاب که امروز در نزد آنان مقدس است داده شده- جاودان
 نامه- نوم نامه- محبت نامه به نثر و غرضنامه به شعر است- نثر کتابها فارسی آمیخته با گویش
 استرآبادی است (واژه نامه گران تألیف دکتر کیا ص ۳۴) «محرم نامه» از سید اسحق نامی از
 پیروان فضل الله و شراب نامه هم دارد (واژه نامه گران)

۲- از سعدی تاجامی چاپ دوم ص ۵۱۱

آخرین آن خوابها سال ۷۹۶ ه. ق است و از اماکن و اشخاص بسیار در این کتاب نام می‌برد.

در پایان این مقال مطلبی قابل ذکر است و آن اینکه در روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی سال ۸۲۹ ه. ق هنگامی که شاهرخ در هرات از مسجد جامع بیرون می‌آمد، احمدلراز مریدان فضل‌الله استرآبادی به بهانه تقدیم عریضه پیش رفت و کاردی به شکم شاهرخ زد اما زخم کارگر نیامد، و احمدلر بدست یکی از نوکران شاهرخ بنام علی سلطان قوچین کشته شد و با تحقیق و جستجو در جیب او، به مولا نامعروفی خطاط و هنرمند و قاضی در بار هرات سوءظن برده و او را در قلعه اخیارالدین حبس کردند، پس از آنکه چندبار او را تا کشتن گاه بردند، اما چندتن دیگر به قتل رسیدند از آن جمله عضدالدین نواده فضل‌الله استرآبادی بود.

در این میان سید قاسم انوار معروف به شاه قاسم انوار (معین‌الدین علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم حسین سرابی تبریزی)^۲ عارف و شاعر معروف متولد به سال ۷۵۷ و متوفی در ربیع الآخر سال ۸۳۷ را از هرات تبعید کردند و او در سر راه به وطنش در خرگرد یا النگر جام بدر و دحیات گفت و امیرعلیشیر نوائی در آخر قرن نهم عمارتی بر قبرش بنا کرد.

او انیس العاشقین و مقامات العارفین و دیوان شعر دارد.

سال وقوع حادثه کار دزدن به شاهرخ را مجمل فصیحی خوافی^۳ و حبیب‌السیر^۴ ۸۳۰ ه. ق نوشته‌اند و شاعری در تاریخ این واقعه گفته است^۵:

-
- ۱ - از سعدی تاجامی ص ۵۰۹ ، تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲ ص ۷۸۶
 - ۲ - لغت‌نامه ، تاریخ نظم و نثر در ایران، مقدمه دیوان شاه قاسم به کوشش سعید

نفیسی

- ۳ - تصحیح محمود فرخ جزء ۳ ص ۲۶۱
- ۴ - حبیب‌السیر چاپ خیام ج ۳ ص ۶۱۵
- ۵ - مقدمه سعید نفیسی ص شش و ص بیست و هفت .

سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه ، پس از ادای صلات
 قصه‌ای بس عجیب واقع شد در خراسان ولی به شهر هرات
 کج‌روی دو بساط چون فرزین خواست تا شهرخی زند ، شدمات
 و نکته قابل ذکر این است که شاه قاسم در سراب (سراو) تبریز متولد شده و همه
 مآخذ شرح حال او به این نکته اشاره کرده‌اند^۱ ، اما سعید نفیسی با آنکه خود در مقدمه
 مفصل دیوان قاسم انوار^۲ درباره اش (سرای تبریزی) نوشته در آغاز جلد اول تاریخ
 نظم و نثر در ایران ضمن مطالبی که باید به هر صفحه افزوده شود مربوط به قاسم انوار که
 شرح حالش در ص ۲۹۱ - ۲۹۲ همین جلد اول آمده نوشته است:^۳ «قاسم انوار
 (۲۹۱-۲۹۲ و ۷۸۶) رحلت وی را در اوایل ربیع الاول ۸۳۷ دانسته‌اند و او را از مردم
 سرخاب شمرده‌اند».

صاحب روضات الجنان (ص ۳۳۵) ولادت او را در تبریز به سال ۷۵۷ و
 وفاتش را در خرجرد جام ، صبح روز چهارشنبه ۲۲ ربیع الآخر سال ۸۳۷ نوشته
 است .

پس از حادثه مربوط به حروفیه در سرخاب و چرنداب باید ابتدا به حادثه زمان
 ترکان عثمانی در زمان سلطنت شاه اسمعیل اشاره کنیم که در سال ۹۲۰ ه. ق روز
 شانزدهم ماه رجب سلطان سلیم بعد از جنگ وارد تبریز شده و علما و زهاد پیشواز
 او رفته و تايك فرسخ جاده را فرش کرده و خرگاه سلطان را در سرخاب تبریز زده‌اند
 و روز جمعه که ۱۸ رجب بود سلطان در مسجد حسن سلطان تبریز نماز گزارده است^۴

۱ - لنت نامه و مقدمه سعید نفیسی و ریحانة الادب ، و تذکرة دولتشاه چاپ هند ص ۱۵۱ ،
 و در چاپ خاور (ص ۲۶۱) به اشتباه «ولایت سرخاب تبریز» نوشته و شاید اشتباه سعید نفیسی
 هم از این جا ناشی شده باشد .

۲ - مقدمه سعید نفیسی ص پنج

۳ - ص ۵ ج ۱

۴ - شرح جنگ‌ها و تاریخ شاه اسمعیل صفوی تألیف رحیم زاده صفوی .

و حادثه دیگر در پایان سلطنت صفویه یعنی سال ۱۱۳۷ ه. ق روی داده است که باین شرح است.^۱:

در این زمان طهماسب دوم به موجب معاهده‌ای قسمتی از ولایات بحر خزر را به روسیه وا گذاشت و ترکها خواستند سرزمین‌های مرزی بین تبریز و ایروان را اشغال کنند و پس از سقوط ایروان و نخجوان در سال ۱۱۳۷ ه. ق (۱۷۲۴ م) به تبریز رسیدند، فرماندهی قشون ترك با عبدالله پاشا کوپرلی بود، ترکان محله‌های دوه‌چی و سرخاب را که قبلاً اردوگاه سلیم اول بود اشغال کردند، و ایرانیان در شام غازان موضع گرفتند و به مقاومت پرداختند، ترکان به علت سرمای شدید عقب نشستند و در بهار سال بعد کوپرلی با ۷۰ هزار بازگشت و چهار روز شهر را در محاصره داشت، از ایرانیان سی هزار و از ترکان بیست هزار تلف شدند، مقاومت و پایداری مردم تبریز در این جنگ مورد ستایش تاریخ نویسان قرار گرفته^۲، این مقاومت به حدی شدید بود که ترکان اعلام ترك جنگ کردند و گفتند با مال و عیال و اطفال از شهر سلاحت بیرون روید و پنجه‌زار کس دست زن و فرزند خود گرفته و بدست دیگر شمشیر داشته از شهر بیرون رفتند و اینگونه تهور و مردانگی و پایداری از عوام شهری در روزگار کمتر دیده شده است.^۳

در اواخر دوره قاجاریه مخصوصاً در دوره مشروطه، کوی سرخاب شاهد حوادث و رویدادهای بسیار بوده که قسمتی از آنها را حجاج مخبر السلطنه در کتاب خاطرات و خطرات آورده و قسمتی را هم احمد کسروی در تاریخ مشروطه ایران نقل کرده است و ذکر آنها در این جا مناسب است، يك قسمت از این حوادث و رویدادها مربوط به دو محله دوه‌چی و سرخاب و سرکردگان آنها مخصوصاً میرهاشم است که

۱ - تاریخ تبریز مینورسکی ترجمه کارنگ ص ۶۱

۲ - حاشیه ص ۶۱ تاریخ مینورسکی، تاریخ سرپرسی سایکس ترجمه فخردای گیلانی

چاپ دوم، ج ۲ ص ۳۶۹.

۳ - تاریخ حزین، نقل در حاشیه ص ۶۱ تاریخ تبریز مینورسکی ترجمه کارنگ

مخبر السلطنه نخستین حادثه را در ۹ جمادی الاخره ۱۳۲۶ هنگام توپ بستن مجلس ذکر می کند و می نویسد^۱: «شش دانگ حواس من مشغول امور ولایت است، غائله سرحد خاتمه پیدا کرده است، شهرنظمی گرفته، دراهراردو داریم، جلوگیری از شرارت ایالات می شود، تلگراف قطع شده قنصل روس مشغول تدارک انجمن اسلامی، دو روز از تهران بکلی بی خبر ماندیم، انجمن و تجار در تلگرافخانه جمع می شدند، تلگرافات می کردند، نه از مجلس، نه از دولت جواب نمی رسید، بانگ انگلیس محرمانه خبر توپ بستن مجلس را داد. آشوب بالا گرفت، مقارن این حال انجمن اسلامی در دوهچی عرض اندام کرد، میرزا حسن مجتهد رئیس انجمن است، میرهاشم مدیر، میرهاشم رایک دوبار در مجلس دیده بودم، وصحبت با او کرده بودم، مرد عاقلی بود و طرف با شیخ سلیم که خود را مشروطه می دانست و سیدهاشم را ضد و به قالیچه راه نمی داد، در این اثنا تیری در ب خانه مجتهد انداخته شد، گفتند به پای میر هاشم تصادف کرد، بین دوهچی و سرخاب از طرف استبداد، خیابان و نوبر از طرف آزادی خواه ها، جنگ در گرفت، واسطه انجمن اسلامی و تهران قنصل روس است...»

در باره این میرهاشم، کسروی نوشته^۲: «میرهاشم از آن سیدها و خود یکی از پیشمازان می بود، کسانی را به سر خود گرد آورده و از آنان پیمان گرفته بود که نترسند و دست بهم داده بکشند» و مقصودش از «آن سیدها» «سادات ارزل» است که پیش از این نام برده و نوشته همگی آنان با محمدعلی میرزا مخالف بودند و «ارزل» را دیهی در پیرامون تبریز نوشته است^۳.

هم چنین در جای دیگر یاد کرده^۴ که «میرهاشم در دوهچی و سرخاب دستگاه

۱ - خاطرات و خطرات چاپ کتابفروشی زوار ص ۱۷۲

۲ - تاریخ مشروطه ایران چاپ پنجم ص ۱۵۳

۳ - همان صفحه حاشیه ۱

۴ - تاریخ مشروطه ص ۶۲۶

فرمانروائی داشت، وموارد دیگر دربارهٔ انتخاب شدن او به نمایندگی مجلس^۱ و نماندنش در مجلس وبازگشتش^۲ به تبریز اشارات فراوان دارد، وبعضی موارد نیز اشاره کرده که محلات تبریز همدست شده واجتماعاتی برپا کرده ومیرهاشم وشيخ سلیم منبررفته اند، از جمله آنجاست که خود او «دید وبازدید کویها»^۳ نامیده وبه مناسب از محلهٔ سرخاب نام برده و آن را ذکر خواهیم کرد .

وداستان تیر خوردن به پای میرهاشم را کسروی در تاریخ مشروطه^۴ روز آدینه بیست ونهم خرداد مطابق با ۱۹ جمادی الاولی نوشته که ملایان در خانهٔ حاجی میرزا حسن مجتهد جمع شده و او گفته که مشروطه با اسلام سازش ندارد وباید به کمک محمدعلی میرزا برخاست و آنرا از میان برد ، و در این موقع تلگرافی نوشته شد که به تهران فرستند ، در این وقت سیدی با تپانچه آهنگ کشتن میرهاشم کرده وتیری انداخته که بهران او خورده و اطرافیان میرهاشم آن سید را با تقی مسکر همدست اودستگیر وخود سید در انجمن اسلامیه کشته شد و تقی مسکر رامحاکمه کردند .

ونیز کسروی در ضمن موضوع: «برپاشدن انجمن اسلامیه در تبریز» مینویسد: «میرهاشم دوهچی که از زمانیکه از تهران بازگشته بود بار دیگر با مشروطه همراهی می نمود وبه انجمن ودیگر نشست ها می آمد، این روزها باز از در بدخواهی وبد رفتاری درآمده در کوی خود انجمنی به نام «اسلامیه» بنیاد نهاد، واین نتیجه اش آن گردید که دوهچی که يك کوی بسیار بزرگ ونیرومندی می بود از کویها جدا گردیده با

۱ - ص ۱۹۰

۲ - ص ۲۳۱

۳ - ۳۹۴ و ۳۹۶

۴ - ص ۶۲۶

۵ - ص ۴۹۲

آنها به هم چشمی و دشمنی پرداخت، و سرخاب که در پهلوی آن است بسوی وی گرایید، بدینسان يك دوتیرگی آشکاری در شهر پدید آمد...»

و در موارد دیگر نیز از میرهاشم نام می برد مثلاً هنگام معرفی کابینه مشیرالدوله توسط حاج محتشم السلطنه، در مجلس، چون وزیران معرفی می شوند میرهاشم دوه چی می پرسد^۱: «پس آن وزرای دیگر چیست!» و محتشم السلطنه پاسخ داده: «وزراء برد و قسم اند: وزرای لقبی، وزرای شغلی» و در جای دیگر می نویسد^۲: «به میرهاشم جز گمان بدنتوان برد» و نیز^۳ «بیرون کردن میرهاشم و امام جمعه را خواستار شدند» يك جا^۴ هم تلگراف او را به شاه، توسط امیر بهادر، آورده است. اما حاج مخبر السلطنه در خاطرات و خطرات جای دیگر تلگرافی را که به تهران مخابره کرده ذکر می کند که ضمن آن نوشته^۵: «محلّه دوه چی و سرخاب مثل آنکه در زمستان جمع شده بودند اجتماع کرده اند و سایر محلات برضد آنها بلند شده اند و سنگر بسته اند...»

و در جای دیگر پس از تلگراف مبنی بر احضارش، می نویسد^۶: «در تبریزین محلات جنگ است و غوغای تفنگ، مشیرالسادات مذبذب بین طرفین منزل دارد، هروقت صدای تیر تعطیل می شود، از روی بام خانه يك تیر به طرف سرخاب می اندازد، یکی به طرف خیابان و حوزة را گرم می کند...» و باز در جای دیگر^۷: «شب ۱۷ جمادی الاولی، برابر ۲۶ مه، پس از شام سیگار

۱ - تادیک مشروطه ایران چاپ پنجم ص ۲۰۸

۲ - ص ۲۱۰

۳ - ص ۱۷۱

۴ - ص ۷۰۶ و در آن آمده داغالی سرخاب بکلی... از اسلامیه اعواض نموده،

۵ - چاپ کتاب فروشی زواری ص ۱۷۳

۶ - ص ۱۷۴

۷ - ص ۲۰۸

می کشیدم صدای دو تیر آمد ، از مرکز نظمیه سؤال کردم ، گفتند در سرخاب بود ، معطل نشدم از مرکز سرخاب پرسیدم ، گفتند از کوچه میرزا علی اکبرخان منشی ژنرال قنصولگری روس بود و دو شب است دو سالدات در خانه او می خوابند ...»

و در موردی که از حادثه اغتشاش و تیراندازی تبریز در کابینه مشیرالدوله ذکر می کند، می نویسد: «... من از ژاندارمری بیرون آمدم، صاحب منصب مراقب حال من همراه است، در شبکه ای می گذشت چند نفر در آن بودند، آنها را پیاده کرد، سوار شدیم و به سرخاب به منزل اجلال الملک رفتیم ، عده ای ژاندارم با دو توپ از کنار خانه او می گذشتند ، با دامچی ، حاج میرزا علینقی ، سیدالمحققین ، امیر - خیزری ، فیوضات ، معتمدالتجار ، خدمت حضرت نایب الایاله بودند که من وارد شدم ...»

کسروی در تاریخ مشروطه ایران می نویسد^۲ بعد از روز سه شنبه دوم تیرماه (۲۳ جمادی الاولی) که در تهران بمباران مجلس شد ، در تبریز دولتیان به مجاهدان تاختند ، و در این جا اشاره می کند که محمد علی میرزا به میرهاشم تلگرافی کرده که چیره شدن خود را مژده داده است . وعین این تلگراف را کسروی نقل کرده است^۳ و روز دوم یاسوم بمباران مخابره شده و در این مورد از جنگ و دو تیرگی میان محلات تبریز به طرفداری استبداد و مشروطه سخن به میان آورده و نوشته است^۴ :

« اگر به نقشه تبریز نگاه کنیم مهران رود که از میان شهر می گذرد کویهای دوه چی و سرخاب و ششکلان و باغمیشه در شمال آن نهاده ، همه این کویها هوادار

۱ - ص ۳۳۴

۲ - ص ۶۷۶ چاپ پنجم

۳ - همان صفحه

۴ - ص ۶۷۶

خودکامگی و در دست دولتیان می‌بود، از کویهای شمال رودخانه تنها امیرخیز هواخواه مشروطه می‌بود که اگر آن را بکنار می‌گذار دیمی بستر رودخانه خطمرزی میانه دولتیان و آزادی خواهان به شمار می‌رفت، و این است که بیشتر جنگ‌ها و خونریزی‌ها در نزدیکی‌های این رودخانه رخ داده است...»

و درجائی که از «دیدوبازدید کویها» سخن می‌رانده‌ی گوید چون در میان هجده کوی تبریز اختلاف و دوستگی پیدا شده بود و این بر ضرر تبریزیان بود و در تهران به آنها بدبین شده بودند ثقة الاسلام به فکر افتاد کینه‌های مردم محلات را از میان بردارد، پس از هر کوی چند تن ریش سفید خواست و پنجشنبه پنجم تیر (۱۵ جمادی الاولی) سال ۱۳۲۵ در انجمن گرد آمدند و مجاهدان را به دوستی و همدلی وادار کرد و قرار گذاشتند هر روز سه ساعت به غروب مانده در یک کوی فراهم آیند و دید و بازدید کنند و آشتی را استوار نمایند.

نخست در کوی خیابان صبح روز جمعه ششم تیر (۱۶ جمادی الاولی) گرد آمدند و شیخ سلیم به منبر رفت و بازبان ساده از آشتی و دوستی صحبت کرد. بعد از ظهر به کوی نوبر رفتند و شیخ سایم و میرهاشم صحبت کردند. شنبه به و بجوبه و یکشنبه به دوه چی رفتند.

و بعد از ظهر دوشنبه به سرخاب رفتند، و به گفته کسروی: «در این جا نیز آنچه در خور سرخابیان می‌بود دریغ نداشتند، و بازارچه سرخاب را که بر سر راه می‌بود آراسته و آذین بستند و مجاهدان آن کوی به نام پذیرایی و درودگویی به میهمانان، تا دوری بسیاری بر سر راه ایستادند. فوج‌ها دسته دسته باشکوه بسیار می‌آمدند و هر دسته‌ای که می‌رسیدند پذیرائی می‌دیدند. در این جا نیز نخست میرهاشم و سپس شیخ سلیم و پس از او ثقة الاسلام به منبر رفته گفتارها را راندند...» و این دید و بازدیدها تا یکشنبه

بعد ادامه یافته و کوی به کوی رفته است و مردم هر کوی در پذیرائی و حشن و سرور بر دیگران سبقت گرفته اند.

در یادداشت‌های مرحوم میرزا فضلعلی آقای مولوی^۱ تبریزی راجع به اقدامات تبریزیان در مشروطه خواهی نوشته: «در تهران متجاوز از یکسال بود که جمعی از علماء به مطالبه مشروطیت از دولت علیه ایران برخاسته مکرر از طرف دولت قبول و نکول شده و با طفره و تعلل گذرانیده تا اینکه در ماه جمادی الثانیه ۱۳۲۴ در تهران بعضی از سادات و سایر مشروطیت خواهان هدف گلوله شده و ... من باب اضطرار روز چهارشنبه بیست و نهم رجب ۱۳۲۴ جمعی به قونسول خانه انگلیس رفتند ... از طبقه علماء و سادات و وعاظ و پیشنمازها اشخاص مفصله به آنجا رفتند: «جناب مستطاب حاج میرزا ابوالحسن آقا از سرخاب، جناب مستطاب آقا شیخ سلیم از شتربان، جناب آقای سیده‌هاشم از شتربان ... جناب آقای ضیاء العلماء از سرخاب...»

کسروی در چند مورد دیگر نیز از سرخاب نام می‌برد و بیشتر در حوادثی است که پای میرهاشم در میان است مثلاً در همان مطلب مربوط به برپاشدن انجمن اسلامی تبریز و پیداشدن دوتیرگی در شهر، و شرارت اشرار و لوطیان (به همین شکل در کتاب) می‌نویسد:^۲ «از همان روزها دوتیرگی در شهر رویه دشمنی بخود گرفت و از هر سو کوششهایی آغاز یافت، دسته‌های مجاهدان دوهچی و سرخاب که می‌بودند و تاکنون همگامی با دیگر مجاهدان می‌نمودند از این پس جدا گردیده از تفنگچیان میرهاشم شمرده شدند...»

باز در جای دیگر که داستان شترقربانی و جلوگیری انجمن را بیان می‌دارد می‌گوید:^۳ «میرهاشم که دستگاه فرمانروایی برای خود چیده و به دلگرمی پول

۱ - مجله گهر سال سوم شماره ۳ ص ۲۰۴ مقاله آقای دکتر مولوی

۲ - تاریخ مشروطه چاپ پنجم ص ۴۹۳

۳ - ص ۵۳۳

محمد علی میرزا و زور تفنگداران دوه چی و سرخاب خود را در جهان دیگری می دید فرمان
شتر قربانی داده ...»

در کتاب روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، یادداشت های سید احمد
تفرشی^۱ نوشته است: سال ۱۳۲۵ قمری «چند روز است اهالی تبریز دو تیره
گشته: مشروطه و مستبد، آقا سیدهاشم که مستبد است امامزاده حمزه را با دوسه
هزار نفر سنگر نموده، شیخ سلیم باجمعی قلعه کربی را متصرف شده و سنگر مشروطه
ساخته روزها از طرفین تیر و تفنگ به یکدیگر انداخته می شود فی ۲۰ ذی حجه -
الحرام».

در این موقع جنگ و خونریزی در تبریز به راه افتاده و میان دوه چیان و مجاهدان
دو روز جنگ بوده و اجلال الملک رئیس شهر بانی شده و شهر را آرام گردانیده و نظم داده
است اما به قول کسروی لوتیان دوه چی دستگیر نگردیدند و در کوی خود ایستاده بودند
و آمد و شد میان دوه چی و سرخاب با دیگر کویها قطع شده^۲ و اجلال الملک می کوشیده
دوباره جنگی در نگیرد، در ده روز محرم دسته های دوه چی و سرخاب به بازار می آمدند
و دوه چیان نسبت به آزادیخواهان خشم و کینه نشان می دادند به خصوص روز عاشورا
که شیر به بازار آورده بودند...

از حوادثی که باز در سرخاب روی داده مربوط به شیخ سلیم است که کسروی از
او بسیار یاد کرده اما این مطلب در کتاب «نامه هایی از تبریز، نوشته ادوارد برون»^۳
آمده که «شیخ سلیم بابرادرش کریم در محله سرخاب در خانه یکی از اقوامش پنهان
شده بود، او را هم سادات و اهالی سرخاب از خانه آن بیچاره پیدا کرده کتک زنان به
قونسولخانه بردند...»

۱ - چاپ ایرج افشار ص ۷۲

۲ - تاریخ مشروطه ص ۵۳۵

۳ - ترجمه حسن جوادی چاپ خوارزمی ص ۱۶۳

کسروی دربارهٔ شیخ سلیم نوشته^۱ از افراد انجمن اسلامی تبریز بود و از واعظان معروف شهر که در هر واقعه به سادگی و بازبان روستایی سخن می گفت از جمله هنگامی که دوازده نمایندهٔ مجلس از آذربایجان برگزیده شده^۲ و آنان را روانهٔ تهران می کردند، در جلوی مسجد امیر خیز منبری نهاده و نمایندگان روی پله های آن نشستند و شیخ سلیم قرآنی به دست بالای منبر ایستاده و خواست میان مردم و نمایندگان پیمانی استوار کند. در جشن فرمان مشروطیت نیز او گفتاری داشته است.^۳

در موارد دیگر نیز غالباً شیخ سلیم و واعظان دیگر مانند میرزا حسین و میرزا جواد رانام می برد. مواردی هم پیش آمده که گفته اند باید شیخ سلیم را از شهر بیرون کرد زیرا مایهٔ اغتشاش است.^۴

در کتاب روزنامهٔ اخبار مشروطیت از یادداشت های سید احمد تفرشی، در حوادث سال ۱۳۲۶ هـ. ق چند واقعه ذکر شده که بامحلهٔ «سرخاب» و با «میرهاشم» و «شیخ سلیم» مربوط است از جمله^۵:

«اخبار تبریز ... تاریخ ۲۹ جمادی الاول ... حاج میرزا حسن آقا راملت قطعه قطعه و میرهاشم و پسر رحیم خان مقتول و خود رحیم خان تیرخورده و شیخ سلیم هم کشته شده. ملت دوازده هزار تفنگچی حاضر و توپ بیرون شهر برده اند و محلهٔ شتربان و سرخاب را ویران نموده ...»

و «باز هم اخبار تبریز - چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی، از نامه ای در تاریخ ۷ جمادی الثانی ...»

۱ - ص ۱۵۲

۲ - ص ۱۹۱

۳ - ص ۴۱۵

۴ - ص ۲۴۱

۵ - به کوشش ایرج افشار ص ۱۵۰

۶ - ص ۱۵۲

بعد از آن که محله خیابان راشتربان (کذا) و سوار رحیم خان غارت کرده‌اند اینها جمعیت کرده محله شتربان و سرخاب را غارت نموده و از سوار رحیم خان خیلی کشته‌اند...»

و^۱ «جمعه دوم شهر رجب، تا امروز در تبریز نزاع هست و رحیم خان را از باغ شمال بیرون کرده‌اند و از محله شتربان و سرخاب و باغ میشه خبری نیست...»

و^۲ «حاجی میرزا حسن آقا و میرهاشم و جماعت کثیری از محله سرخاب و دوه‌چی، دیروز که روز جمعه سه شوال بود وارد طهران شدند.»

ادوارد برون در کتاب نامه‌هایی از تبریز درباره مشهدی محمداسکویی عموغلی نوشته^۳: «باری بعد از مشروطیت مشارالیه به تبریز آمد... بعد از اعاده مشروطیت کمیسر یعنی کدخدای محله دوه‌چی و سرخاب شد.»

آخرین نکته‌ای که می‌توانیم به مناسبت حوادث سرخاب ذکر کنیم اینست که عبدالرحیم بن ابوطالب بن علی نجار تبریزی (طالبوف) در سال ۱۲۵۰ ه. ق در سرخاب^۴ به دنیا آمده و در شانزده سالگی به تفلیس رفته و در سال ۱۳۲۸ ه. ق در تمرخان شوره

۱ - ص ۱۵۴

۲ - ص ۱۵۶

۳ - ترجمه حسن جوادی چاپ خوارزمی ص ۲۴۰

۴ - شرح حال رجال ایران تألیف مهدی بامداد ج ۲ ص ۲۶۲. لغت نامه که شرح حال و افکار او را به تفصیل تمام تر نوشته به نقل از نوشته ایرج افشار در مجله یغما سال چهارم شماره ۵ مرداد ۱۳۳۰ که مبتنی بر اطلاعات تقی زاده درباره طالبوف تدوین شده است و نیز از صبا تا نیا تألیف ی. آراین پور که شرح حال و تجزیه و تحلیل کامل آثار طالبوف را دارد. ج ۱ ص ۲۸۷ تا ۳۰۴

داغستان^۱ در گذشته است.

آثار و نوشته‌های او نمونه‌نثر ساده فارسی و در بیدار کردن افکار مردم آن زمان مؤثر بوده و از آن جمله است^۲: کتاب احمد، مسالك المحسنين، مسائل الحيات، و ترجمه پندنامه قیصر، فیزیک مختصر، هیئت فلاماریون، تاریخ مختصر اسلام، نخبه سپهری.

در دوره اول مجلس هم به نمایندگی انتخاب شده اما برخلاف عهد خود از خدمت به مشروطه و مردم خودداری کرده و به تهران نیامده است و به گفته کسروی در تاریخ مشروطه^۳ و ازده و کناره گرفته، در حالی که می‌توانسته است با دانش و بینشی که داشته سودمندترین نیکی را به مردم بکند، و عیادت کسروی در این باره چنین است: «این در بسیار کسان است که در راهی که می‌کوشند چون به یک جایی رسیدند دیگر آزرده شوند و روی برگردانند، و طالبوف از این کسان می‌بود» اما در باره نیامدن او به مجلس اقوال مختلف است.

طالبوف به ایران و به مولد خود تبریز علاقه‌مند بوده و خود نوشته است^۴: بنده محب عالم و بعد از آن محب ایران و بعد از آن محب ناک پاک تبریز هستم، چه کنم حرف دیگر یاد نداد استادم».

و راجع به تحصیلات و معلومات خود درباره زبان و ادبیات فارسی در نامه‌ای که به بوسف اعصام‌الملک، به تاریخ ۱۶ رمضان سال ۱۳۱۴ ه. ق نوشته، می‌گوید^۵: «بنده به زبان روسی آشنا هستم، فرانسه نمی‌دانم، خط روسی را بسیار بدمی نویسم، خط ایرانی طبیعی بنده نیز تعریفی ندارد. عربی هیچ بلد نیستم، فارسی را معلوم است

۱- مجله یادگار ج ۵ ص ۸۶ شماره ۴ و ۵ وفيات معاصرین به قلم محمد قزوینی

۲- لغت‌نامه، مجله یادگار، ریحانة الادب، شرح حال رجال ایران

۳- ص ۱۹۰

۴- لغت‌نامه

۵- لغت‌نامه

چنان می‌دانم که عرب، فرانسه را با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت، بعضی آثار مختصر به یادگار گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل کرده بنده را مهندس انشای جدید بدانند.

این جا باید اضافه کنیم که به مناسبت زاده شدن طالبوف در سرخاب، بعضی از مآخذ در نسبت خاندان او «تبریزی سرخابی» نوشته اند .

فصل سوم

اماکن و بقاع و مقابر معروف سرخاب

بقعه سید حمزه - سرخاب مزارگاه و گورستان معروفی است و روضه دوم کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کربلایی در شرح این مقابر و نام و نسب و شرح حال کسانی است که در گورستان سرخاب دفن شده اند، از معانی سرخاب در بعضی از کتب لغت نیز یکی این است که نوشته اند: «نام مزارگاهی است در تبریز» و در آن محل بقعه و زیارتگاه و مکان متبرکهم وجود دارد، از آن جمله بقعه عون بن علی و زید بن علی در بالای کوه سرخاب است که راجع به آنها پیش از این گفتگو کردیم.^۲

امادرباره سید حمزه که بقعه دیگری در کوی سرخاب است، اکنون به تفصیل

۱ - فرهنگ مدار الافاضل

۲ - همین کتاب صفحات ۱۶ تا ۲۳

بحث می کنیم :

صاحب روضات الجنان درباره سید حمزه می نویسد^۱ : « مرقد و مزار آن مجتنب از همزه و لمزه، حضرت (امیر صدرالدین) حمزه رحمه الله در در آمد سرخاب معین و مشهور است، مدرسه و مسجدی و مقبره سید مشارالیه بنا کرده و مصحفی بر سر قبر وی هست می گویند که خط حضرت امیر المؤمنین علی است علیه السلام و مردم بواسطه آن توجه تامی به آنجا دارند و خلق را که احتیاج به قسم شود آنجا می برند، وی وزیر بوده و صاحب منصب و در اصل از خراسان است از اعمال خواف و مصنف کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب وی را به این طرز یاد کرده:

«ومن ولد محمد بن القاسم بن حمزة بن الکاظم، صدرالدین حمزة الدفتردار زن السلطان الجایتو، سمت عینه فی واقعة الوزير سعدالدین الساوی» انتهى کلامه، چون او در آن نوع واقعه روی نموده باشد یقین که از عمل منکر وزارت (و مایعلق بها) استعفا نموده و استغفار کرده و براه حق آورده باشد و چون نسب عالی داشته آن نیز مدد کار او شده از جمله اخبار و طبقه ابرزار شده باشد، والله اعلم.

نسب وی به حضرت امام موسی می رسد علیه السلام بر این نهج که:

ابو الحسن حمزة بن سید حسن بن سید محمد بن سید حمزة بن (سید) امیر کابن سید علی بن سید محمد بن سید علی بن سید حسین بن سید علی بن سید حسین بن سید محمد بن سید عبدالله بن سید محمد بن القاسم^۲ بن حمزة بن الامام الهام موسی الکاظم و علی آبائه و ابناءه

۱ - ص ۲۱۳ تصحیح سلطان القرائی

۲ - در کتاب بدر فروزان تالیف عباس فیض که بحث مفصلی درباره حمزة بن امام موسی الکاظم و مدفن او کرده نوشته است (ص ۷۵) که سید صدرالدین حمزه دفتردار زمان الجایتو از احفاد محمد بن قاسم اعرابی فرزند حمزة بن امام موسی است که در حادثه سعدالدین ساوئی چشمش را کور کردند، و بقیه نسب او با اندکی اختلاف همین است که روضات الجنان نقل کرده است.

شعر

ز ظل آل علی جوی فر دولت شاه‌ی

کزین مقام همه یافتنند دولت خود را»

و در جزء دوم روضات الجنان^۱ حواشی مربوط به همین مطلب نوشته شده است که: «در مجمع التواریخ حافظ ابرو، شخصی که در دستگاه سعد الدین ساوجی بوده ظاهراً همین صدر الدین حمزه است» و احمد بن عنبه در الفصول الفخریه او را صدر الدین حمزه الدفتردار از فرزندان محمد بن القاسم بن حمزه خوانده و می‌گوید: او را در واقعه‌ی الوزير سعد الدین الساوجی کور کردند. در زمان قاجاریه مراسم شتر قربانی (عید الذبح) در محل مقبره او صورت می‌گرفت».

نادر میرزا در تاریخ و جغرافی دارالسلطنة تبریز پس از شرحی که درباره سرخاب می‌دهد و کدخدای آنجا را نام می‌برد، و ماقبلا این قسمت را نقل کردیم^۲، می‌نویسد^۳: «بقعه مبارکه سید حمزه درین کوی است که زیارتگاه تمامی مردم شهر است و این بقعه در وسط این کوی است» آنگاه راجع به سید حمزه می‌نویسد: «صاحب تاریخ حشری شرحی بزرگ از حسب و نسب آن نبشته، من آن کتاب سراسر بخوانده‌ام چون نپسندیدم و بیشتر فسانه دانستم اعتماد را نباید ندانم از کجا این گفتارها فراهم آورده از این سید چیزی که به‌تواتر رسیده می‌نگارم:

۱ - حواشی و تعلیقات آقای سلطان‌القرائی در جزء دوم ص ۶۵۹ - ۶۶۹ مربوط

به ص ۲۱۳ س ۱۶ ج ۱

۲ - ص ۳۹

۳ - ص ۶۱

سید حمزه رضی الله عنه را در حضرت محمود غازان جاهی عریض بوده گویند ندیم بود همانا مقدمان مغول را قرب آن بزرگوار به حضرت ایلخان گران آمد، گاهی پیداشاه از سرداران نیک نگفتی، شبی بیگاه تر از درگاه سوار همی آمد بدینجای رسید که لشکرگاه بود سهمی عرب (کذا) بدو رسید و برجای مرد، همانجا گورش کردند و این بقعه را میرزا ابوطالب وزیر آذربایجان عمارت کرده همین اسم بدان کتابه است از رخام که در دست راست درب مسجدی که پهلوی قبر بود گشاده است نقر کرده اند به خطی نیک من آنرا بخوانده ام تاریخ... از هجرت است، این بقعه را گنبدی است در جنوب صحنی که به اطراف حجره ها است آنجا مدرسه ای بود، اکنون آنجا کالبدها به امانت نهند، این بنا اکنون به خرابی روی آورده، دیوارها شکسته و فرو ریخته، بیشتر این بقعه پناه گاه مجرمان بود که هر که بدانجای خزیدی اگر چه کشتنی بودی کسی رازهره نبود که بدو نگردد اکنون از این سخن، هیچ نیست، مگر کسی ظلامت خود را بدانجای نشیند متولی نبشته دادخواهی او برد بی توانی به درگاه تا بداد رسند، گویند این سید موسوی است» و در مورد دیگر از کتابش^۱ عین نوشته ملاحشری را در باره سید حمزه نقل می کند به این ترتیب «صفت جناب سید حمزه - نبشته حشری این است^۲: حضرت سید حمزه در جوار سرخاب فی الواقع گنبد و عمارتش^۳ در کمال ارتفاع با قاف^۴ برابری می نماید و عمارت مرقدش با بهشت عدن در صفا و هوا دعوی بهتری می کند و از سادات صحیح النسب و عالی حسب است و به شانزده واسطه به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می رسد و نسبش را تا حضرت رسول علیه السلام

۱ - ص ۲۶

۲ - در تاریخ حشری ص ۸۸ و ۸۹ این نوشته آمده، اما در بسیاری از کلمات و موارد، با نقل نادر میرزا اختلاف دارد و در تاریخ نادر میرزا به غلط و با تحریف نقل شده است.

۳ - تاریخ حشری: «عمارت او»

۴ - در اصل: «با آفتاب»

بر عمارتش نوشته‌اند، مولد شریفش از خاف (کذا و درست: خواف) است و سلطان غازان به صحبت لازم البهجت ایشان میل تمام داشتند و اکثر سفرها ایشان را با خود می‌بردند. وفاتش در سنهٔ اربع عشر و سبعمائه واقع شده و آن عمارت^۲ پسرش میرزا حسین ساخته، در آن مکان مصحفی به خط شریف حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، و بسیار واقع شده است که مردم یکدیگر را بدان مصحف قسم داده‌اند آنکس که قسم به ناحق خورده در همانجا^۳ مرده با همان روز یا همان شب مرده‌اند و مردم تیریز را که بر سر دعوای و مخاصمه یکدیگر به سید حمزه می‌روند، چنان شده که قسم از ترس نمی‌خورند والله اعلم»

پس از این نوشته عم زاده اش مرتضی میرزا را در بارهٔ سید حمزه نقل می‌کند که اینطور است^۴:

«بقعهٔ متبرکهٔ سید حمزه در محلهٔ سرخاب، این بقعه موقوفات زیادی داشته و دارد از قبیل حمام و دکاکین، تفصیل بنای این بقعه از قراری است که معروض می‌شود: در روی در صحن در بالای طاق، مرمری نصب و روی مرمر را بدین طور حجاری نموده: «هو الباقی حسب الامر قدر قدرت اعلیٰ حضرت قوی شوکت شاهنشاه عالم پناه ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه، مرتکاری این صحن شریف جناب سید حمزه باهتمام عالیجاه حاجی رستم بیگ سمت اتمام پذیرفت سنهٔ ۱۲۷۹» در پایین مرمر در روی سنگ در طاق که از مرمر است این آیهٔ مبارکه را حجاری کرده‌اند: «ادخلوها بسلام آمنین» در طرف چپ این در این مصراع حجاری شده:

۱ - در اصل تاریخ حشری «مولود»

۲ - در اصل: «و آن عمارت را»

۳ - در اصل: «در آنجا»

۴ - در اصل: «می‌برند»

۵ - ص ۲۲۶ و ۲۲۷ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز

« مقام دانش و آمرزش است نام خدا »

و مصراع سمت راست از نصف شکسته، مرمی به جای او نصب کرده اند، طول صحن این بقعه هفتاد و پنج قدم و عرض چهل و سه قدم، و اطراف این صحن را حجرات تحتانی و فوقانی ساخته اند که پنجاه و پنج حجره است، پاره ای از این حجرات بجهة بستی هامسکون است، در اغلبی اموات به امانت گذاشته اند که نقل به مشاهد مشرفه نمایند، در ابتدا که شخص داخل بقعه می شود مسجد مختصری رواق مانند ساخته اند که محل نشستن خدام است، ازین رواق دری به میان حرم می رود بالای در از سرمر است، این دو کلمه حجاری شده: «بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله فی السموات والارض وهو العزيز الحكيم» و در حواشی در، و در اطراف راست این آیه وافی هدایه را حجاری کرده اند:

«سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين» و نیز این آیه نقر شده: «فادخلوها یسلام آمین» در انتهای همین در در سمت راست این مصراع را حجاری کرده اند: «بنده آن شاه ولایت نشان» در دست چپ این مصراع^۱ است: «میرزا محمد ابراهیم وزیر آذربایجان» از این در که داخل حرم می شود پله بالا رفته از طرف دست راست داخل خود بقعه می شود که مرقد جناب سید حمزه در این بقعه واقع است. صندوق چوبی والواح زیادی روی صندوق است و لوح زیارت بسیار بزرگی هم میرزا محمود خان مستوفی نظام نگاشته با چهار چوبی به دیوار آویخته اند به خط نستعلیق، تاریخ بقعه و بنا اگر در مرمرها بوده قطعاً ریخته و نابود شده، حقیر کمال دقت را کرده نیافتم، و حوضی در بالای صحن محاذی بقعه تقریباً به طول ده ذرع و سه ذرع عرض می باشد و اطرافش سنگ است و مسجد وسیعی متصل به صحن دارد که راهی از خود صحن دارد و راه دیگری هم از بیرون دارد، دیوار طرف چپ حرم را برداشته پشت او را مقبره ای به جهت مدفن عزیز خان مرحوم سردار کل بقعه و گنبدی ساخته اند که از بقعه

سید حمزه راه دارد و از بیرون هم راه دارد، انتهى.»

ونادر میرزا خود افزوده است^۱ که «این مسجد وسیع که عمزاده در آخر صحن نگاشته مشهور به قزلی مسجد است که جدران آن به طلا و لاجورد مزین بود و من سالهای گذشته دیده بودم اکنون نیز به جا باشد و این بنا جعفر قلی خان دنبلی کرده است.»

اما طباطبائی در تاریخ اولاد الاطهار پس از نقل اخبار ملاحشری، درباره قرآنی که بر سر مقبره بوده و مردم به آن سوگند یاد می کرده اند می نویسد^۲: «در این زمان آن مصحف شریف در آن روضه موجود نیست».

وثقة الاسلام می نویسد^۳ که در تاریخ و صاف و حبیب السیر شرح مقتول شدن سعدالدین محمد ساوجی را در تاریخ شهر شوال ۷۱۱^۴ نوشته اند و اسمی از سید حمزه نبرده اند، و سید عمادالدین سمنانی رانیز مکحول گفته و صاحب تاریخ و صاف او را عماد الملك می نامد، و اینکه اسمی از سید حمزه نبرده اند دلیل بر این است که اهمیت تاریخی نداشته است.

در تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم عبدالله القاشانی نوشته^۵ است که: روز سه شنبه ۱۰ شوال ۷۱۱، سعدالدین به قتل رسید و بعد از قتل او «... علاءالدین محمد و سید عمادالدین عماد الملوك و سید حمزه در تو کیل بودند... و اموال و املاك و اسباب و ضیاع و عقار ایشان با تصرف دیوان گرفتند و نواب و متعلقان ایشان را به عذابهای صعب معذب داشتند...»

۱ - ص ۲۲۷

۲ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۲۷

۳ - تاریخ تبریز ص ۲۲۹

۴ - ۱۰ را با جماعتی از همدستان و عمال او در دهم شوال ۷۱۱ در قریه محول

یک فرسخی بغداد به قتل رساندند» تاریخ مغول نالیف عباس اقبال چاپ دوم ص ۳۲۰

۵ - چاپ مهین همبلی (حاجیانلو) ص ۱۲۷

تاریخ وفات سید حمزه ۷۱۴ ه. ق است اما در تعمیری که در ۱۳۱۳ ه. ق شده در کتیبه ای تاریخ وفات را به غلط ۱۶۱۷ ه. ق نوشته اند و آن کتیبه این است:^۲ «جناب سید حمزه از اولاد حضرت موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیه است، در تاریخ ششصد و هفده وفات نموده و قرآنی به خط حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این بقعه شریفه برای تزیین و اجلال (بوده) ، بقعه شریفه به مباشرت سرکار امیرالامراء عظام علی اکبر خان میر پنجه خلف مرحمت و مغفرت پناه اسحق پاشا خان ماکویی طاب الله ثراه به مباشرت معتمد السلطان عادل خان. آئینه کاری صورت پذیرفته، فی شهر جمادی الاولی یک هزار و سیصد و سیزده، کتبه الاحقر محمد جعفر بن مرحمت پناه حاجی محمد اسمعیل خوئی»

در حال بقعه سید حمزه در محله سرخاب، جنوب شرقی محل تقاطع خیابان نقه الاسلام و بازار چقه سید حمزه واقع شده است و آنچه اکنون برجاست، صحن وسیعی در سمت جنوب آن مقبره و در سمت مشرق و شمال آن حجره ها و مدرس ها است که در تعمیر سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ شمسی از محل اوقاف ظهیریه از صورت متروک بودن در آمده و مورد استفاده طلاب قرار گرفته است.^۳

مقبره نظیر عمارات دوره ایلخانی بوده، و از قسمت های جالب آن طاق مرمرین سر در صحن مدرسه است که از چهار مرمر درشت ترکیب یافته^۴، و سنگ های طاق اصلی است و در پیشانی آن از دو طرف به طور متقابل به خط ثلث خوب آیه: «ادخلوها بسلام آمنین» و در زیر هر يك عبارت: «یا مفتاح الابواب» نقش شده است، در کرانه های طاق در جانب شرقی مصراع: «به امر شاه جهان آصف بلند اقبال» و

۱ - تاریخ تبریز ص ۲۲۹ ، آثار باستانی آذربایجان ص ۸۳ ح ۲

۲ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۸۳ ، تاریخ تبریز ص ۲۲۹ ح ۳

۳ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۷۴- ۷۶

۴ - ص ۷۶

در جانب غربی مصراع : «مقام دانش و آموزش است نام خدا» به خط نستعلیق حک شده است.

دیگر بالای طاق سردر ، سنگنبشته مرمرین مربوط به زمان ناصرالدین شاه است و کتیبه اش این است^۱ : «هوالباقی ، چون آثار سید حمزه منهدم شده بود ، حسب الامر قدر قدرت اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه عالم پناه ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه مرمتکاری این صحن شریف جناب سید حمزه به اهتمام عالیجاه حاجی رستم بیگ سمت اتمام پذیرفت ۱۲۷۹»

دیگر پایه طاق یا پایه مرمرین و ازاره های مرمرین است که ظاهر این ازاره ها یادگار دوران آق قویونلوها و ترکمانان است و نشان می دهد که بقعه سید حمزه در تمام ادوار مورد توجه و احترام بوده است^۲.

دردوره قاجاریه تعمیر بسیار شده و شبکه های فلزی چند بر در و رودی نصب شده و عبارات^۳ «العزله» و «یا من قوله حق» و «الحمد لله» و «یا باری» و «یا رافع» و یا «مجید» نوشته شده ، دیگر طاق مرمرین در ورودی است که نمای شمالی آن از شاهکارهای حجاری دوره صفوی است و در بالای طاق با خط ثلث عالی عبارت^۴ : «بسم الله الرحمن الرحیم ، الحمد لله فی السموات والارض وهو العزيز الحكیم» و در پایه شرقی : «ان المتقین فی جنات و عیون» و «ادخلوها بسلام آمین» و در پایه غربی : «سلام علیکم طبتم» و «فادخلوها خالدین» به صورت برجسته منقوش شده است .

دیگر از قسمت های جالب بقعه دو قطعه ازاره مرمری بسیار زیبا است که در پشت پایه های طاق مرمرین مزبور بر دیوار شمالی بقعه نصب شده است. در دو جانب

۱ - ص ۷۸

۲ - ص ۷۹

۳ - ص ۷۹

۴ - ص ۸۱ آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ، در این کتاب شرح کامل بقعه و جزئیات ساختمان و تزئین آن از ص ۷۴ تا ۸۵ با تصویر از قسمت های مختلف آمده است.

وبالای سنگ‌های از اره سه‌بیت ذیل باخط نستعلیق برجسته‌کنده شده است^۱:

از اثر لطف شه ، خسرو گردون سریر

آنکه به‌دورش ندید کس اثر از جور و ظلم

داد چو این بقعه زیب همت دستور ملک

آصف نیکو سیر، صاحب انصاف و حلم

گوهر تاریخ سفت داعی وبس نیک گفت

منزل اهل ورع ، مدرس ارباب علم

و این مصراع به حساب ابجد ۱۰۸۹ است^۲.

و بعد از این آئینه‌بندی بالای صندوق قبر است که فروریخته و آئینه‌بندی شمال و جنوب آن باقی است و کتیبه‌ای دارد که قبلاً ذکر کردیم و همانست که تاریخ وفات امامزاده رابه غلط ۶۱۷ ذکر کرده است.

تاریخ نخستین بنای بقعه همان سال ۷۱۴ ه. ق یعنی سال وفات امامزاده بوده است، یعنی پس از آنکه سید حمزه در کوی سرحاب تیری خورد و درگذشت همانجا به خاکش سپردند و سید حسین فرزندش بقعه‌ای برای تربت او بنا کرد^۳. اما در کتاب تبریز و پیرامون^۴ بنای بقعه رابه سید ابوالحسن حمزه نسبت داده‌اند.

و در مرآت البلدان ناصری نوشته است^۵: « از جمله مقامات و مزارات یکی مقبره امامزاده بزرگوار سید حمزه است که قبه شریفه او در محله سرخساب

۱- آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۸۳

۲- ص ۸۳

۳- آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۸۵

۴- تالیف شفیع جوادی ص ۱۴۴

۵- ص ۳۴۷ ج ۱

واقع است و این روزها امامزادهٔ مزبور را امین لشکر تعمیر می‌نماید و از هر طرف وسعت می‌دهد و ایوانهای عالی بنا کرده که هنوز تمام نشده است.»

و آنچه ثقة الاسلام در تاریخ امنکنه شریفه و رجال برجسته نوشته قابل توجه است و خلاصه اش این است^۱: «عمارت بقعهٔ سید حمزه عبارت از يك صحن است مقبره در سمت جنوبی آن واقع و سمت مشرق و شمال آن حجرات و مدرس است که فعلاً مندرس و مطموس است، سمت جنوبی که مقبره در آن سمت است، کلیاتش عبارت است از يك کفش کن محقر که داخل می‌شود به يك دهلیز قریب مربع الشكل که تقریباً چهار ذرع طول و عرض دارد، از دهلیز مزبور داخل می‌شود به گنبدی که به مناسبت صورت محرابی که در آن هست مظنون است که مسجد بوده باشد و مؤید این است قول صاحب روضات که عمارت را مسجد و مقبره و مدرسه یاد کرده... قبر سید حمزه قریب به دیوار جنوبی و روی قبر صندوقی از چوب منصوب است، طاق گنبد آئینه کاری و دور آن کتیبه‌ها که مشتمل بر تاریخ اوست نوشته اند. اصل بقعه مقبرهٔ کوچک تقریباً چهار ذرع طول و سه ذرع عرض دارد و طول آن از مغرب به مشرق است...»

بقعهٔ سید حمزه بر حسب اتفاق ملجأ ملهوفین و بست عامه و مرجع اموات و احیاء شهر است، و تمام حجرات آن امانت گاه اموات است، بقعه‌ای که قبر سید حمزه در آن جاست یا گنبدی که ماکمان مسجد بودن در حق آن کردیم بیشتر از سایر حجرات ملجأیت دارد که از اعزه و اجله هر کس وفات نمایند در این بقاع به امانت گذاشته می‌شود. تمام حجرات و مدارسی که تأسیس آن برای تحصیل علوم دینی و اقامت طلاب است برخلاف نیت بانی در تحت تصرف عسا کر منزه از دنیا (یعنی مردگان) است و کسی را مجال گفتگو نیست...»

مسجد سید حمزه - این همان مسجد است که نادر میرزا نوشته^۲ «قزلی مسجد»

۱ - نقل از تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۲۹ تا ص ۲۳۱

۲ - تاریخ و جغرافی داد السلطنه تبریز ص ۲۲۷

است و جدران آن به طلا و لاجورد مزین بوده و گفته سالهای گذشته دیده بودم، این بنا جعفر قلی خان دنبلی کرده است. وثقه الاسلام درباره اش می نویسد^۱: «سمت غربی این صحن (بقعه حمزه) مسجدی است که در السنة عوام قزللو مسجد، معروف است در عمومی آن از سمت غربی اتفاق افتاده و باز می شود ببازارچه سید حمزه ... وجه تسمیه آن به «قزللو مسجد» از این وجه است که روی خطوط مذهب بوده است، در خصوصی این مسجد قدیم از سمت قبله بوده که دالان مستطیل مستقیماً به کفش کن مسجد می رسد، این دالان رافلا از وسط دیواری کشیده و مکتب خانۀ اطفال است ...

بانی مدرسه و بقعه خصوصی سید حمزه چنانچه از تذکره حشری نقل شده سید حسین پسر سید حمزه است، بانی مدرسه دوم که در وقت دخول مقدم است و از آنجا گذشته به بقعه سید حمزه می رسد و بانی قزللو مسجد و سایر اضافات همه، ظهیرالدین میرزا ابراهیم پسر صدرالدین محمد وزیر آذربایجان است که بقعه و مدرسه سید حمزه را تعمیر کرده و مدرسه و مسجد و متعلقات آنرا احداث نموده و موقوفات زیادی معین کرده است، مشارالیه از وزرای عهد شاه سلیمان صفوی است، بنای مسجد چنانچه در کتیبه بالای در نوشته شده ۱۰۸۷ است، این کتیبه در سه سطر نوشته شده، لواح آخری مفقود گشته و عوض سنگ مرمر، سنگی ساده گذاشته اند و به این علت آخر سطور سه گانه خالی مانده است» مضمون کتیبه این است^۲:

«بسم الله الرحمن الرحيم لله الحمد تبارك وتعالى که به میامن توفیقات جناب اقدس رب العزه و حسن توجهات اشراق آیات نواب کامیاب اعلی حضرت سپهر منزلت کیوان رفعت ... السلطان بن السلطان ... (سنگ نبشته افتاده است)، کمترین بندگان درگاه ... میرزا محمد ابراهیم وزیر ... به بنای این بقعه مبارکه و تعمیر روضه مقدسه

۱ - نقل از تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۳۱ - ۲۳۵

۲ - تاریخ تبریز ص ۲۳۲، آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۳۷۰

امامزاده واجب التعظیم والتکریم موفق گردیده... الخ»

در طاق و ازاره‌های مسجد همه آیات قرآن کریم نوشته شده^۱ و در بسیاری از جایها افتادگی روی داده و در یکی از آنها که در جانب شمالی در ورودی بزرگ مسجد است به جای ازاره اصلی سنگ قبر ملا محمد باقر تبریزی متولی روضه سید حمزه گذاشته شده که در سال ۱۱۸۸ ه. ق در گذشته و آنجا دفن شده^۲ است. این مسجد موقوفات زیادی داشته که به موقوفات ظهیریه معروف است و ثقة الاسلام شهید نوشته است^۳ که ارزش آن به قیمت حالیه (زمان خود او) ازدو کروار تومان زیاده است.

و قفنامه مفصلی نیز دارد که به چاپ رسیده^۴ و در آن نوشته^۵ : «پس از آنکه، با آن وجه، به تعمیر آستانه مقدسه امامزاده ابوالقاسم سلطان سید حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام واقعه در محله سرخاب دار السلطنه تبریز موفق شده، در جنب آن آستان فردوس نشان، به قصد آنکه جمعی از خدمه و طلبه و حفاظ و سایر ارباب استحقاق و استعداد ساکن گشته فاتحه و خاتمه صلوات و دعوات و اذکار و اورادشان، معنون و مقرون به دعای دوام عمر و دولت نواب کامیاب اعلای شاهی ظل اللهی گردد،

۱ - تمام این آیات و عبارات عربی به تفصیل تمام با ذکر جزئیات و تزیینات

مسجد و گنبد و غیر آن در کتاب آثار باستانی آذربایجان تألیف آقای عبدالعلی

کارنگ چاپ انجمن آثار ملی از ص ۳۶۰ - ۳۷۲ ج ۱ با تصاویر مربوط چاپ شده

است.

۲ - همان کتاب ص ۳۶۱

۳ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۳۳

۴ - در آثار باستانی آذربایجان ص ۳۷۲ ج ۱ و ۲ به هر دو چاپ آن اشاره

شده.

۵ - همان کتاب ص ۳۷۴

مسجد رفیع و مدرس وسیع مشتمل بر رواق و خانقاه و شبستان و دارالشفاء اسطبل و بیوتات تحناتی و فوقانی و داخلی و خارجی بنا فرمود».

در همین وقفنامه از جمله موقوفات چهل و چهار باب در بازارچه سرخاب معین کرده که^۱ بعد از اودر محله سرخاب جنب مسجد، هفتاد و چهار باب دکان خریداری و به موقوفات ظهیریه افزوده شده است.

در این وقفنامه راجع به هر کس و هر طبقه چیزی تعیین شده و مخصوصاً تعیین کرده که هر سال یکصد و بیست تومان^۲ پس از وضع هزینه‌های معین اذدر آمد موقوفات صرف کتابخانه مسجد شود و از کتب مختلف مقدسه و ادعیه و احادیث و تفاسیر و کتب علمی و دواوین شعرا و تواریخ و غیر آن جمع آورده و نویسانده شود.

قبر میرزا ابراهیم در جوار قبر امام زاده واقع شده و نام اودر دوطرف در ورودی بقعه امامزاده چنین نوشته شده است^۳: «بنده آستان ولایت نشان، میرزا محمد ابراهیم وزیر آذربایجان» مسجد به علت حوادث زلزله و غفلت متولیان شکست بسیار برداشته و بارها تعمیر شده است و از جمله در سال ۱۲۹۷ ه. ق در زمان ناصرالدین شاه بوده است.

آقای کارنگ می نویسد^۴ که «در تعمیر سال‌های ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ روی تزیینات و نوشته‌های سقف مسجد که مذهب بوده از روی بی‌ذوقی رنگهای نامتناسبی کشیده شده است. در ورودی مسجد به دهلیز بزرگی مشرف به خیابان ثقة الاسلام باز می‌شود. کتیبه سر در مسجد سابقاً مرمرین و مشعر بر معرفی بانی و تاریخ بنای

۱ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۳۷۵

۲ - ص ۳۷۸

۳ - ص ۳۷۹

۴ - ص ۳۷۰

مسجد و تعمیر بقعه سید حمزه بود ، در هنگام تعمیر به جای این کتیبه اصیل ،
کتیبه کاشی ساده ای گذاشتند و کتیبه مرمرین را به دیوار شرقی دهلیز نصب کردند»
و این همان کتیبه است که قبلا قسمتی از آن را نقل کردیم^۱ .

چند مزار مشهور در جوار سید حمزه

مزار امیه بن عمر و بن امیه - در نزهة القلوب حمد الله مستوفی ، نوشته است^۱: «وبه مقبرة سرخاب مزار امیه بن عمرو بن امیه و مزارات اکابر در شهر و ولایات بسیارست...»

وحافظ حسین کربلائی در روضه اول از روضات الجنان^۲ در ذکر مقابر و مشاهد اصحاب سید المرسلین و بعضی از تابعین رضوان الله علیهم اجمعین نوشته است : «مرقد و مزار امیه بن عمرو بن امیه ضمری رضی الله عنها در درآمد سرخاب در حوالی مزار سید حمزه در پایین درخت کلانی (واقع) است. صاحب تاریخ گزیده وی را نیز از صحابی دانسته و شمرده و مشارالیه پسر عمرو بن امیه ضمری است که از مشهورین

۱ - چاپ دبیر سیاقی ص ۸۹

۲ - ج ۱ ص ۳۸

اهل عالم است و عمرو بن امیه (از صحابه است و در کتب سیر و تواریخ مسطور است که عمرو بن امیه) را در سال ششم از هجرت، حضرت رسول صلی الله علیه و سلم به نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد با نامه ای مشتمل بر دعوت به اسلام . بیان این قضیه آن است که در آخر این سال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم به شش کس از ملوک اطراف مکتوبات نوشته ایشان را به اسلام دعوت نمود. اول نجاشی ملك حبشه، دوم هرقل قیصر روم، سیم خسرو پرویز فرمانفرمای مداین، چهارم مقوقس پادشاه اسکندریه، پنجم حارث بن ابی شمر غسانی حاکم شام، ششم هوذة بن علی بن حنفی والی یمامه .

مکتوب نجاشی را عمرو بن امیه ضمری برد، مکتوب هرقل راحیه کلبی، و کتابت خسرو را عبدالله بن حذافه سهمی، و رقعۀ مقوقس را حاطب بن ابی بلتعہ، و نوشته حارث را شجاع بن وهب اسدی، و نامه هوذة را سلیط بن عمر و عامری .
و در حواشی مربوط به همین مطلب آقای سلطان القرائی نوشته اند^۱: «عمرو بن امیه بن خویلد الضمری احد الابطال، له عشرون حديثاً و روی عنه بنوه جعفر و عبدالله والفضل، اسلم بعد احدومات بالشام فی خلافة معاوية» (خلاصۀ تذهیب الکمال فی اسماء الرجال) قال الواقدي: بعثه صلى الله عليه و سلم على النجاشي يدعو به الى الاسلام فاسلم النجاشي ... قال ابو نعيم: مات قبل الستين، وفي اسد الغابه: توفي آخر ايام معاوية قبل الستين» و در روضات الجنان مزار پیرقندیلی را بالاتر از مزار امیه نوشته^۲ که درباره آن صحبت خواهیم کرد .

مقدسی نیز در البدء و التاریخ در حوادث سال ششم هجرت نوشته^۳: «و بعث عمرو بن امیه الضمری الى النجاشی ملك حبشه فآمن و اسلم» و ملاحشری در تاریخ خود نوشته^۴: «مزار

۱ - حواشی روضات الجنان ص ۵۴۸

۲ - ص ۲۰۸

۳ - ج ۴ ص ۲۲۹

۴ - ص ۲۰ چاپ تبریز

امیه بن عمرو بن امیه در در آمد سرخاب است ...»

در هر حال امیه که مزارش در جوار سید حمزه ذکر شده فرزند عمرو بن امیه بن خویلد بن عبدالله ضمری است که از صحابه شجاع بوده و در غزوه بدر و احد با کفار و مشرکان نبرد کرده و تازمان خلفای راشدین می زیسته و در سان ۵۵ ه. ق، در مدینه در گذشته و از او جمعاً بیست حدیث روایت شده است، و اوست که نامه رسول اکرم را برای نجاشی پادشاه حبشه برده است.

تاریخ گزیده در حوادث سال چهارم هجرت نوشته^۱: « عمرو امیه ضمری را با مردی از انصار بفرستاد تا ابوسفیان را بکشند، بر او دست نیافتند» و در حوادث سال ششم نوشته است^۲: « عمرو امیه ضمری را به اصحم ملك حبشه فرستاد و اصحم معروف است به نجاشی، مسلمان شد و پاسخ نامه نیکو نوشت و تحفه ها فرستاد» و در مورد دیگر ضمن نام صحابه نوشته^۳: « عمرو بن امیه ضمری، پیغمبر او را به رسالت به نجاشی فرستاد.»

مقبرة قائم مقام

مزار میرزا عیسی فراهانی قائم مقام مشهور به میرزا بزرگ، پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام، در جوار بقعه سید حمزه است، نادر میرزا در این باره می نویسد: « مقبرة - الشعرا ، این گورستانی معروف بوده کوی سرخاب ، اکنون بدین کوی گورستانها باشد کوچک و بزرگ ندانیم که این مقبره کدام باشد. مگر آنکه در این کوی به جنب بقعه سید حمزه مقبره ای عمارت کرده برای مدفن میرزا عیسی حسینی فراهانی که قائم مقام صدارت ایران و دستور نایب السلطنه عباس میرزا ولیعهد شاهنشاه بوده و به سوی مشرق آن مقبره قبرستانی است بس کهنه ، از بعضی شنیده ام که مقبرة الشعرا آنجا باشد.»

۱ - چاپ دکتر عبدالحسین نوایی ص ۱۴۵

۲ - ص ۱۴۵

۳ - ص ۲۳۷

۴ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۱۳۳

و میرزا صادق ادیب الممالک که از نوادگان همین قائم مقام است در شرحی که درباره نژاد و تبار خود داده و در دیباچه دیوانش چاپ شده است می نویسد^۱ : «میرزا عیسی قائم مقام که پدر میرزا ابوالقاسم بود اول کسی است که در این سلسله به لقب «قائم مقامی» ملقب گردید و مناسبت این لقب آن بود که پادشاه ایران او را قائم مقام صدارت فرمود، و کار صدارت با میرزا شفیع شیرازی بود، اما یکسره کارها بارأی و مشیت و امضای میرزا عیسی تمشیت می گرفت. رحلت میرزا عیسی در ماه صفر ۱۲۳۸ هجری مطابق سنه ۱۸۲۲ میلادی در دارالسلطنه تبریز به مرض و بـاء اتفاق افتاد و اکنون مرقدش که در جنب بقعه حضرت امامزاده حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام واقع شده است زیارتگاه انام می باشد، میرزا عیسی مردی خردمند و دانا و سخن گوی بوده و در زهد و ورع و علم و عمل ثانی و تالی نداشته برخی از مؤلفات و مصنفاتش در مجموعه منشآت پسرش میرزا ابوالقاسم به طبع رسیده و پاره ای در خانه احفادش حاضر و موجود است»

میرزا عیسی چهار پسر داشته که بزرگتر از همه میرزا حسن وزیر جدمادری میرزا صادق ادیب الممالک^۲ بوده، دیگر میرزا معصوم که پدر ادیب الممالک پسرزاده او بوده، سوم میرزا موسی خان متولی آستانه قدس رضوی بوده و چهارمی میرزا ابوالقاسم قائم مقام معروف، صدر اعظم محمدشاه قاجار است که او را در شب شنبه آخر ماه صفر سال ۱۲۵۱ هجری مطابق ۱۸۳۵ م^۳ در باغ نگارستان بفرمان محمدشاه خفه کرده و بعد از چهل روز در حضرت عبدالعظیم دفن کرده اند.

ادیب الممالک نوشته است^۴ : «میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ بود و وزارت را از پدران و نیاکان میراث داشت زیرا که آباء عظامش در دولت زندیه و

۱ - دیوان ادیب الممالک به اهتمام وحید دستگردی ص یا

۲ - دیباچه دیوان ادیب الممالک ص یا

۳ - همان دیباچه ص ی

۴ - ص یا از آن دیباچه

افشاریه و صفویه تا عهد مغول و آنسو تر دارای مقام وزارت بوده اند و چون خاتم حضرت سیدالسادین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که امام چهارم اثنی عشریه و جداعلای این سلسله می باشد در نزد اکابر این خاندان بوده و اکنون نیز در این خانواده مضبوط است لهذا اجداد! مجاد قایم مقام را در هر دوره و با وجود وزارت «میرمهردار» می خواندند و نسب میرزا عیسی بر طبق شجره ای که نزد نگارنده موجود است به سی و شش پشت تا علی بن الحسین پیوسته شود.»

میرزا عیسی ، دارای این تألیفات بوده^۱ : اثبات النبوة الخاصة به زبان فارسی؛ احکام الجهاد و اسباب الرشاد، رساله ای به فارسی که جهادیه کبری نیز نام دارد، الجهادیه الصغری، و دیباچه کتاب جهادیه و نیز کتاب نبوت را میرزا ابوالقاسم قائم مقام نوشته و در ضمن منشآت او هست^۲ و سر آغاز دیباچه جهادیه نوشته است^۳ : «دیباچه رساله جهادیه کبیر مرحوم میرزا عیسی الشهیر بقائم مقام بزرگ است که از منشآت مرحوم قایم مقام ثانی است که بر رساله جهادیه پدر خود دیباچه نوشته» و پایان دیباچه در باره نام کتاب نوشته^۴ : «... و مجموع این کتاب به احکام الجهاد و اسباب الرشاد موسوم شد ...» تاریخ چاپ رساله جهادیه سه شنبه هفتم ذی الحجه ۱۲۳۴ هـ . ق است^۵.

و در آغاز دیباچه کتاب نبوت خاصه نوشته^۶ : «دیباچه ای است که مرحوم

۱ -- ریحانة الارب چاپ دوم ج ۴ ص ۳۹۲

۲ - دیباچه جهادیه کبری ص ۱۹۴ تا ۲۱۹ منشآت قایم مقام چاپ کتابفروشی علمیه

اسلامیه و دیباچه رساله نبوت ص ۲۳۳ تا ۲۴۱ همان کتاب

۳ - ص ۱۹۴ منشآت

۴ - ص ۲۱۹

۵ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۵۱۳

۶ - ص ۲۳۳ منشآت

قایم مقام از برای کتابی که والد مرحوم ایشان در اثبات نبوت نوشته‌اند، نوشته :

لك الحمد يا ذا الجود والمجد والعلی تباركت تعطی من تشاء و تمنع ...»

و در پایان می‌نویسد: «اینک نطق منیع و كلك شریف دانای جهان بر حسب تکلیف دارای زمان جوابی با صواب، بر کتابی ناصواب که پادری انگریز بررد دین‌مبین نبوی و نسخ شعار مصطفوی نوشته بود، داده‌اند و قانونی در اثبات نبوت خاصه و اتفاق شرایع حقه نهاده‌اند...» و قائم مقام در یکی از منشآت خود هم به کتاب «جهاد» و «نبوت خاصه» اشاره می‌کند و آن در نامه‌ای است که^۲ «در مقام ضرب به اهالی تبریز به قائم مقام بزرگ از قول ولیعهد مرحوم نوشته» و ضمن آن می‌نویسد: «فرمودند اگر حضرات از آش و پلو سیر نشوند بجای، اما شما را چه افتاده است که از زهد ربائی و فهم ملائی سیر نمی‌شوید، کتاب جهاد نوشته شد، نبوت خاصه به اثبات رسید، قیل و قال مدرسه حالا دیگر بس است ...» و در همین نامه می‌نویسد^۳: «امروز که ما در برابر سپاه مخالف نشسته‌ایم و مایملک خود را بی‌محافظ خارجی به اعتماد اهل تبریز گذاشته، در شهر پای تخت ما آشوب و فتنه بکنند و دکان و بازار ببندند و سید حمزه و باغ میشه بروند...»

تاریخ فوت میرزا عیسی را ادیب‌الممالک، سال ۱۲۳۸ نوشته اما بعضی مآخذ دیگر مانند ریحانة الادب ۱۲۳۷ نوشته‌اند و خورموجی در حقایق الاخبار ذیل حوادث سال ۱۲۳۷ نوشته^۴: «در شهر ذی‌قعدة همین سال میرزا عیسی قایم مقام به عالم جاودانی

۱ - ص ۲۴۰

۲ - منشآت ص ۱۰۸ - ۱۰۹

۳ - منشآت ص ۱۰۹

۴ - حقایق الاخبار ناصری چاپ حسین خدیو جم ص ۷۱، ناسخ التواریخ نیز ۱۲۳۷ نوشته امام منتظم ناصری ۱۲۳۸ نقل کرده و چون بیماری وبا در سه ماه آخر سال ۱۲۳۷ بوده این تاریخ درست‌تر است (شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۵۱۳ حاشیه ۱)

خرامید» و در کتاب موادالتواریخ نوشته که ملامهر علی فدوی چنین گفته است^۱ : «مهد السموات عیسی تمنی» که به حساب جمل ۱۲۳۷ می شود. و پس از این ماده تاریخ اضافه کرده که نوشته اند میرزا عیسی قایم مقام در ایام مرض خود برای مراجعه به طبیب باقر آن استخاره کرد این آیه شریفه آمد : «اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی» پس، از مراجعه به طبیب خودداری کرد و دو روز بعد وفات یافت. قبرش در تبریز در بقعه سید حمزه در مقبره مخصوص آن خانواده در شیب زمینی می باشد، در لوح مزارش تخته سنگی بزرگ از مرمر است که با خط جلی این شرح را نوشته : «کل من علیها فان، مزار کثیر الانوار سید پاکزاد خجسته ذات، سلیل جلیل سید کائنات علیه افضل التحیات، مؤید الملک والدین ناصح الملوک والاسلاطین محمد عیسی بن محمد حسن الحسینی الفراهانی، است که تابود اسماً و رسماً به بزرگی مشهور و ذاتاً و صفاتاً به نکوئی مشهور بود و من بدو امره الی ختم عمره در ملک ایران به سعادت و نیکنامی و وزارت و قائم مقامی زیسته مرجع امرا و ملجأ فقرا بود و جهدها در کار جهاد مشرکین و حفظ ثغور مسلمین کرد و ابتداء خود مؤسس نظام جدید در ملک اسلام گردید و در مسئله جهاد و نبوت خاص از روی علم و اخلاص رسالات واضحه الذلالات نگاشت و به یادگار گذاشت و در سال ۱۲۳۷ به هشت بهشت خلد خرامید ، تغمده الله بغفراته و اسکنه بحبوة جنانه و حشره مع اجداده الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین الی یوم الدین، حرره و نقره محمد علی الحسینی القزوینی غفر الله ذنوبه» عبدالرزاق دنبلی در نگارستان دارا^۲ تاریخ فوت او را (۱۲۳۹) نوشته و چند بیت از او در رثاء فرزندش^۳ حسن آورده است .

۱ - موادالتواریخ حاج حسین نججوانی ص ۳۱۳

۲ - ص ۱۱۵ چاپ دکتر خیامپور

۳ - ۱۱۶

آقای کارنگ در باره مقبره قائم مقام نوشته است: «مقبره میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ قائم مقام پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، در محاذات جنوبی بقعه ثقه الاسلام قرار گرفته و مرکب از دو قسمت است، قسمت فوقانی آن مخصوص سرایدار و محافظ و بیتوته در اویش است و قسمت تحتانی آن عبارت از یک دهلیز و یک زیرزمین است که قائم مقام و عیالش در زیر زمین و یکی از سردارانش به نام آقا حسین در دهلیز آن به خاک سپرده شده اند. روی هر سه قبر کتیبه مرمرینی نهاده شده که از لحاظ خط و حجاری از شاهکارهای هنری قرن سیزدهم به شمار می روند» و پس از نقل کتیبه سنگ قبر قائم مقام که نقل کردیم و نوشته قبر عیالش و نیز سنگ نبشته قبر آقا حسین پسر علی رضاخان شیرازی، نوشته اند: «این مقبره حیاط وسیعی دارد که یک در آن به کوچه بقعه سید حمزه باز می شود و در دیگرش به مقبره ملا باشی.»

مقبره مجذوبعلی شاه

مزار حاج محمد جعفر بن حاج صفرخان کبودر آهنگی همدانی ملقب به مجذوبعلی شاه از عرفا و بزرگان طریقت نعمت الهی که در بیست و دوم ذی قعدة سال ۱۲۳۸ هـ . ق ۲ در گذشته در جوار سید حمزه است و آرامگاه او در همان مقبره ملا باشی قرار گرفته که آن مقبره را حاج میرزا عبداللکریم پسر میرزا ابوالقاسم مجتهد ایروانی، در محاذات جنوبی مقبره قائم مقام برای خود ساخت . و در سال ۱۲۹۴ در گذشت و همانجا مدفون شد و در این مقبره چندتن دیگر مخصوصاً از خاندان مولوی تبریزی دفن شده و اکنون پانزده کتیبه مرمری در دهلیز و تالار آن

۱ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۲۹ تا ص ۴۳۳ که شرح قبور این مقبره را با عکس سنگ نبشته‌ها چاپ کرده‌اند.

۲ - طرائق الحقایق چاپ دکتر محبوب ج ۳ ص ۳۶۱، مقدمه مراحل السالکین

از ضیاء الدین نجفی ص نهم

۳ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۵۳

وجود دارد^۱. و کتیبه سنگ قبر مجذوب علی شاه و حاج محمد خان قراگوزلو از محمد علی حسینی قزوینی است^۲ و تکیه ملاباشی، سمت مشرق مقبره او و مقبره میرزا ابوالقاسم قائم مقام پیش از آن ساخته نبوده، فقط در اطافی مسدفن مجذوب علی شاه بوده است و پیش از احداث این تکیه به نام مقبره میرزا مسلم ارموی معروف بوده^۳.

در هر حال حاج محمد جعفر کبودر آهنگی از خاندان قراگوزلو، از عرفای معروف بوده، و در علم دین به درجه اجتهاد رسیده و در مراحل سیر وسلوک نیز درجات و مراتب عالی یافته است، زین العابدین شیروانی درستان السیاحه^۴ و ریاض السیاحه^۵ و نایب الصدر شیرازی در طرائق الحقایق^۶ شرح حال و مقامات او را به تفصیل ذکر کرده اند، و زین العابدین شیروانی از مریدان و شاگردان او بوده و نوشته است که مجذوب علی شاه از خاندانی است که پدرانش بزرگ بوده اند و او تاهفده سالگی در همدان تحصیل کرده و بعد به اصفهان رفته و به تحصیل علوم پرداخته است و پس از پنج سال به کاشان رفته و نزد ملامهدی نراقی کسب علم کرده و چنانکه در یکی از رسالات خود نگاشته در این مدت به مطالعه اکثر کتب و تألیفات دانشمندان

۱ - همان کتاب ص ۴۵۱

۲ - همان کتاب ص ۴۵۶ و در این کتاب از ص ۴۴۹ تا ص ۴۶۰ شرح مقبره ملاباشی و نام افرادی که در آنجا مدفون اند، هم چنین کتیبه ها و اشعار آنجا با چند تصویر به چاپ رسیده است.

۳ - روضات الجنان جزء دوم ص ۶۶۵ ح ۱، کتیبه این تالار به خط مشکین قلم و ماده تاریخش «یک معجزه زکلك مشکین قلم» است که (۱۲۸۳ ه. ق است) (مواد التواریخ ص ۴۹۳).

۴ - ص ۴۴۶ تا ص ۴۵۳

۵ - ص ۷۱۳ تا ۷۲۰ چاپ حامد ربانی

۶ - چاپ دکتر محبوب ج ۳ ص ۱۵۷ تا ۲۶۲

اشتغال داشته مانند کتب ابن طاووس و خواجه نصیرالدین طوسی و شیخ بهاءالدین عاملی و میرداماد و مجلسی و ملا محسن کاشانی و دیگران . و پس از آن دست طلب به دامن بزرگان صوفیه زده و در ۱۲۰۷ هـ ق از نورعلی شاه اجازه ارشاد گرفته و در کربلا در سال ۱۲۳۴ هـ ق از طرف حسینعلی شاه خلیفه الخلفا شده . اجازه نامه او از طرف نورعلی شاه و اعطای لقب «مجنوب علی شاه» به او در مرآت الحق^۱ و نیز در طرائق الحقایق^۲ آمده و تاریخ آن ۲۲ محرم سال ۱۲۰۷ هـ ق در کربلای معلی ذکر شده است - مجنوب علی شاه در ۱۲۳۴ سفری هم به رشت کرده است^۳ .

مجنوب علی شاه در عرفان چند کتاب دارد : یکی مراحل السالکین است که در بیست و پنج فصل در آداب سیر و سلوک تدوین شده و در سال ۱۳۲۰ شمسی به کوشش ضیاءالدین نجفی به چاپ رسیده و در آغاز آن اشعار مرحوم ذوالریاستین نعمت‌اللهی متخلص به مونس را نیز چاپ کرده است و دو نسخه خطی از مراحل السالکین هم از ذوالریاستین^۴ بوده است .

دیگر مرآت الحق است که پانزده فصل دارد و تاریخ نگارش آن ۱۲۳۶ هـ است و زین‌العابدین شیروانی ذکر کرده که این رساله به انجام نرسیده و نامی نگرفته ، و او آن را به این نام نامیده^۵ است . این رساله در سال ۱۳۱۵ شمسی^۶ چاپ شده است .

از دیگر آثارش تعلیقات و شروح بر کتاب کفایة المقصد و مدارك الاحکام و

۱ - مقدمه مراحل السالکین ص ۸

۲ - ص ۲۵۹ ج ۳

۳ - مجله گوهر سال ۳ شماره ۳ مقاله آقای علیرضا ذکاوتی ص ۲۴۴

۴ - مقدمه مراحل السالکین ص چهاردهم .

۵ - طرائق ج ۳ ص ۲۶۲

۶ - بستان السباحه ص ۴۵۲

۷ - مقدمه مراحل السالکین ص دهم

شرح لمعة دمشقية و شرح بر زیارت جامعه است^۱ و شرحی عربی بردعای «اللهم نور ظاهری بطاعتك وباطنی بمحبتك وقلبی بمعرفتک وروحی بمشاهدتک و سری باستقلال اتصال حضرتک یا ذا الجلال والاكرام»^۲ دارد.

در ریاض العارفین^۳ می نویسد: «نادر آگاهی بیتی فرموده اند و این دوسه بیت منسوب به آن جناب است» بنابراین چنانکه ماقبلاً به مناسبتی ذکر کرده ایم^۴ آنچه در دیوانی به نام مجذوبعلی شاه از اشعار فارسی چاپ شده از او نیست و تماماً از مجذوب تبریزی است^۵. ریحانة الادب^۶ رساله ای نیز به زبان فارسی به نام «اثبات النبوة الخاصة» از آثار او نقل کرده است که نسخه خطی آن موجود است.

مجدوبعلی شاه در نزد معاصران خود بسیار معزز و محترم بوده و در کتب مختلف شرح حال او را با القاب قدوة المحققین و سلطان العارفین و قطب العارفین الشیخ الکامل الصمدانی و نظایر این القاب ذکر کرده اند.

او شصت و سه سال عمر کرده و چنانکه صاحب طرائق نوشته^۷ مرگ خود را پیش بینی کرده و وصیت نموده است که او را در مقبره سید حمزه دفن کنند. و نیز

۱ - بستان السیاحه ص ۴۵۲

۲ - طرائق ج ۳ ص ۲۶۲

۳ - ص ۵۱۵

۴ - ص ۵۸ همین تألیف مخصوصاً حاشیه ۳

۵ - ونخستین بیت که هدایت نقل کرده: «من نکویم خدمت زاهد گزین یامی فروش»

هر که حالت خوش کند در خدمتش چالاک باش، از غزلی است در دیوان چاپ شده (ص ۱۵۳) به مطلع: «گویمت پندی همه گوش و تمام ادراک باش - خواستی در چشم دشمن خاک پاشی خاک پاش».

۶ - ج ۵ ص ۱۸۹

۷ - ص ۲۶۱ ج ۳

نوشته است^۱ که «مرحوم حاجی میرزا عبدالکریم خلف الصدق آقامیرزا ابوالقاسم ایروانی، برمرقد آن حضرت عمارتی و تکیه عالی بنا نهاد و الی الآن قبره یزار و یتبرک» و بیشتر مآخذ^۲ سال وفات او را ۱۲۳۸ ه. ق در ماه ذی قعدة ذکر کرده اند که به بیماری و با درگذشته است، اما حاج زین العابدین شیروانی^۳ و به تبعیت او چند مأخذ دیگر^۴ سال ۱۲۳۹ نوشته اند و سال ۱۲۳۸ بیشتر قابل قبول است.

در مقبره ملاباشی که بعد از فوت و دفن مجذوب علی شاه ساخته شده و پیش از این ذکرش رفت چندتن دیگر جز خود حاج میرزا عبدالکریم و مجذوب علی شاه دفن شده اند که از آن جمله اند^۵: حاج محمدخان قراگوزلو از مریدان و خویشان مجذوب (۱۲۴۲ ه. ق) و مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه و میرزا عبدالغفار صدیق الملک تبریزی که شرحی بر نهج البلاغه دارد، و میرزا عیسی بن میرزا شفیع ثقة الاسلام، که در ۱۷ رجب جمادی الاولی ۱۲۹۱ ه. ق وفات یافته است.

و حاج محمدخان قراگوزلو چنانکه صاحب طرائق نوشته^۶ خود از فقرا و عم مجذوب علی شاه بوده و رساله ای در عرفان نوشته و در آن ذکر کرده که در سال ۱۲۳۷، اجزای رساله را به نظر مجذوب علی شاه رسانیده و او فرموده است احوال نواب و خلفای معصوم علی شاه و نور علی شاه را تاروز نگارش رساله بنویس و نسخه ای هم از آن به حاج زین العابدین بده و در همین رساله سال درگذشت او را ۱۲۳۸ ه. ق ذکر کرده و از حالت

۱ - همان صفحه

۲ - بجز مآخذی که ذکر شد، فرهنگ آندراج ذیل «کیودر آهنگ»، شرح حال کوتاهی داده و سال وفات را ۱۲۳۸ ذکر کرده است.

۳ - ص ۴۵۲ بستان السیاحه

۴ - ریحانة الادب ص ۱۸۹ ج ۵، دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۷، ریاض العارفین

ص ۵۱۴، شرح حال رجال ایران ج ۳ ص ۳۲۸

۵ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۵۳ و ۴۵۴

۶ - ج ۳ ص ۲۶۰

مرض و پیش بینی مرگ و وصیتی که کرده شرح و تفصیلی داده است.

آنچه در باره او قابل ذکر است اینست که در بعضی مآخذ^۱ جزء آثارش کتابی به نام نهاية المقصد فی کفایة المقتصد ذکر شده و نسخه ای از آن در کتابخانه غرب همدان به شماره ۴۳ هست که در آخر آن نوشته شده: «حرره عبدالعاصی المؤلف، محمد جعفر بن حاج صفرخان قراگوزلو غفر الله له و لو الدیه - فی قریة المسماة بکبودر آهنگ» و این نسخه تاریخ تحریر ندارد اما ضمیمه رساله دیگری است بنام «کتاب المواریث و کتاب اللقطه» که در ۱۲۱۹ نوشته شده و احتمال توان داد که تاریخ تحریر کتاب مجذوب علی شاه نیز همان باشد. اما چنانکه قبلا ذکر شد از آثار این مؤلف شرح بر کفایة المقصد را نام برده اند.

امام میرزا ابوالقاسم ایروانی که از او نام بردیم شب شنبه هجدهم محرم سال ۱۱۸۷ ه. ق در ایروان متولد شده^۲ و در سال ۱۲۳۷ ه. ق در تبریز در گذشته و در اطاق متولی نشین بقعه سید حمزه دفن شده است.

او پدر حاج میرزا عبدالکریم معروف به ملا باشی است که از او و مقبره ای که برای مجذوب علی شاه ساخته، ذکر کردیم و پس از این نیز ذکر می خواهیم کرد.

میرزا ابوالقاسم، حکیم ربانی و از فضلا و دانشمندان عصر خود بوده، فقیه و حکیم و عارف، و در طب نیز صاحب نظر و بصیرت بوده و معالجاتی می کرده،

۱- بزرگان و سخن سرایان همدان تألیف دکتر مهدی درخشان ج ۲ ص ۸۸، ظاهرا مسافرت مجذوب علی شاه به تبریز اضطراری و مربوط به برخورد شدید میان علما و متصوفه همدان در سال ۱۲۳۸ بوده است (مقاله آقای ذکاوتی - مجله گوهر سال سوم شماره ۳ ص ۲۴۴، در همین مقاله شرحی نیز درباره کتابخانه مجذوب علی شاه هست)

۲- مطرح الانتظار فی تراجم اطباء الاعصار ج ۱ ص ۱۵۲، مقاله آقای محمد علی مولوی راجع به میرزا فضل علی آقا مجتهد تبریزی در مجله یادگار سال سوم شماره ششم

و هفتم ص ۱۱۱

به این مناسبت میرزا عبدالحسین فیلسوف (فیلسوف الدوله) در کتاب «مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار»^۱ شرح حال نسبة مفصلی درباره او نوشته و ذکر کرده است که میرزا ابوالقاسم در اغلب علوم و فنون از ادبیه و شرعیه و حکمیه یگانه روزگار بود و از آقای سیدعلی طباطبائی صاحب شرح کبیر به اجازه عامه مجاز بوده و از مشایخ عرفای آن زمان ملا عبدالصمد همدانی صاحب بحر المعارف و حاجی محمد جعفر همدانی و حاج محمدحسین اصفهانی و حاجی ملاعباسعلی بنایی را درک و ملاقات نموده، علاوه بر این در طب مهارتی داشته و معالجات بدیهه از او دیده شده است.

زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه نوشته^۲: «فاضل گرانمایه و عالم بلند پایه بوده، در دار السلطنه اصفهان تحصیل علوم عقلیه و در عتبات عالیات تکمیل مراتب نقلیه کرده بود» و بعد اضافه می کند: «فقیر آن بزرگوار را در دار السلطنه تبریز ملاقات نموده بود» و آنگاه می نویسد که سؤالی از میرزا ابوالقاسم درباره علماء و در مدح و ذم ایشان کرده، و جواب او را نیز نوشته است.

فیلسوف الدوله در باره مقامات عرفانی میرزا ابوالقاسم نوشته است که عباس میرزا ولیعهد به او ارادت می ورزیده و در مسافرتهايش از او استمداد می جسته و از قول میرزا عیسی قائم مقام نقل کرده که در ۱۲۳۷ ه. ق در جنگ با عثمانی، عباس میرزا هنگام عزیمت به دیدار و تودیع او می رود و از او همت می خواهد و آن مرحوم می گوید: «در این سفر فتوحات می نمایید ولی امید ملاقات دوباره را با هم ندارم و چنین هم شده بود»

صاحب طرائق الحقایق او را کشف السالکین و از خلفاء حسینعلی شاه نامیده و تاریخ وفات او را هزار و دوست و سی ذکر کرده^۳ است که اشتباه است.

۱ - ج ۱ ص ۱۵۲-۱۵۵

۲ - ص ۶۳

۳ - طرائق ج ۳ ص ۲۳۳

رضاقلی خان هدایت در اصول الفصول اورا از خلفاء شیخ زین الدین اصفهانی
از اقطاب نعمت‌اللهی^۱ شمرده است.

میرزا ابوالقاسم چند فرزند داشته که بزرگترین آنها همان حجاج میرزا
عبدالکریم معروف به ملاباشی است که پدرش هنگام تولد او در پشت قرآن نوشته^۲:
«امیده‌ست که به حفظ وصیانت قا در ذوالجلال محفوظ و مصون مانده و به حد کمال
برسد» او در سال ۱۲۲۰ در ایروان متولد شده و در شب چهاردهم صفر^۳ سال ۱۲۹۴
ه.ق در تبریز درگذشته و در مقبره‌ای که خود او برای مجذوب‌علی شاه ساخته بود
دفن شده و این مقبره که غیر از او و مجذوب‌علی شاه، سیزده تن دیگر از دفن‌شدگان
در آن نام برده شده^۴ و به بعضی از آنها پیش از این اشاره کردیم، به مقبره ملاباشی
معروف است، و چون در آن بیشتر عرفا و اهل فقر دفن شده‌اند، در دیوار تالار آن
غزل حافظ به این مطلع نوشته شده^۵:

روضه خلد برین خلوت درویشان است

مایه محتشمی خدمت درویشان است

و در دیوار پایین آن اشعاری است که آغازش این است^۶:

خلوتی در سرای درویشان بطلب از خدای درویشان.

۱ - مقاله مجله یادگار ج ۶ و ۷ سال سوم ص ۱۱۱

۲ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۴۹

۳ - ظرف ساعت اخیر ۹ ذی‌حجه الحرام سنه ۱۲۲۰ طبق نوشته پدرش: (روضات الجنان

جزء دوم ص ۶۵۹ - ۶۶۹)

۴ - در مطرح‌الانتظار و مقاله آقای مولوی ماه‌صفر و نیز در ماده تاریخ، امادر آثار

باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۵۳ ماه محرم نوشته شده که ظاهراً اشتباه است.

۵ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۵۳ تا ص ۴۵۶

۶ - همان کتاب ص ۴۵۱

۷ - ص ۴۵۱

درباره سال وفات حاج میرزا عبدالکریم ، آقامیرعلی زنوزی متخلص به مسکین اینطور سروده است^۱:

در شب چهارشنبه چهارده ماه از صفر کآفتاب در برحوت است
سوی رضوان شد آن کریم خصال به مقامی که ذرّه جبروت است
عقل را گفتم ای دبیر سخندان چون تراصل و مایه از ملکوت است
سال تاریخ را چه در نظر آید آنچه دانی بگو، نه جای سکوت است
فکرتم گفت او چو زنده به عشق است گو: هو الحی الذی لایموت است
و میرزا زین العابدین برادر حاج میرزا شفیع ثقه الاسلام گفته است^۲:

برفت از جهان پیرودانای دوران فرید و یکی بود در ملک ایران
ز تاریخ فوتش خبر داده اتف «برفت از جهان پیرودانای دوران» (۱۲۹۴)
و میرزا محمود تبریزی گفته^۳:

چو قضای خالق انس و جان به رجوع جسم و تن است و جان
به همان مقام و همان مکان که همین از این و همان از آن
به یکی از اکابر رهروان به سوی اله مسافران
بپرید از قفسش روان به مقام وصلت حق روان
ره ماجرای وفات وی نکند قلم به صحیفه طسی
چو به خنگ خامه ز نیم هی نزند قدم ندهد عنان
شب چهارشنبه و پر خطر به چهارده زمسه صفر
به خسوف مانده شد آن قمر سیاهی گرفته رخ جهان
چو مرا زبان سخن سرا زهموم و غصه ماجرا
لب خود بیسته که مر مرا نبود گشاده دگر دهان

۱ - مطرح الانظار ص ۱۵۴ ، دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۲

۲ و ۳ - جزء دوم روضات الجنان حاشیه ص ۶۶۳

زپی حساب وفات او	که بلند به درجات او
به خرد نمودم روکسه او	به سخن گشاده کند زبان
خردم به حالت نوحه خروان	بگریست زار و بگفت خوان:
«سرعاشقان چو بداد جان	شده از جهان بسوی جنان»

و مجموع این بیت ۱۴۱۴ می شود و «سین» در «سرعاشقان» به ایهام همان «جان» و به حساب (۱۲۰) است که از ۱۴۱۴ کسر شود (۱۲۹۴) می شود و (سین) = ۱۲۰ است .

از آثار حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی دو کتاب «قواعد فاسی» و «مختصر العروض» را نام برده اند^۱ که هر دو در سال ۱۲۶۲ هـ. ق به طبع رسیده است. و محمد علی تربیت رساله ای هم در قافیه به او نسبت داده که خطی است. حاجی میرزا محمد علی^۲، ملاباشی آذربایجان، فرزند بزرگ حاج میرزا عبدالکریم، و میرزا فضل علی^۳ آقا مجتهد معروف تبریزی فرزند دیگر حاج میرزا عبدالکریم است که در ۱۲۷۸ هـ. ق در تبریز به دنیا آمده و در شب چهارشنبه آجرماه جمادی الاولی سال ۱۳۳۹ هـ. ق در برلین در گذشته و در قبرستان مسلمانان به خاک سپرده شده است. او در دوره اول مجلس به نمایندگی مردم تبریز انتخاب شده، دارای آثار علمی و اشعاری به فارسی و عربی بوده از جمله قصیده: «لامیه السفر»^۴ است که در پطروگرا گفته و کتاب حدایق العارفین را نوشته و ریاض الازهار در دو جلد مانند کشکول و رساله ای

۱ - مطرح الانظار، مجله یادگار، آثار باستانی آذربایجان، دانشمندان آذربایجان

ص ۳۵۸

۲ - مطرح الانظار

۳ - شرح حال و آثار اورا آقای محمد علی مولوی از نوادگان ملاباشی، در مجله

یادگار سال سوم شماره ششم و هفتم از ص ۱۱۰ تا ص ۱۱۶ نوشته و عکسی هم از او چاپ کرده اند.

۴ - مقاله آقای مولوی

در احکام و با و رساله‌ای در تقیه و بدا^۱ دارد ، و از اشعار فارسی او شعری است که در نوروز ۱۳۳۷ هـ . ق مطابق ۲۱ مارس ۱۹۱۹ میلادی در مجلس جشن ایرانیان در برلین خوانده^۲ و آن مجلس به ریاست کاظم زاده ایرانشهر تشکیل شده و تقی زاده خطابه‌ای راجع به تقویم ایران و نوروز ایراد کرده است . او غالباً در جلسات ادبی ایرانیان برلین شرکت می‌جسته است.

آخرین نکته درباره مقبره ملاباشی این است که مقبره او مسجد و مدرسه و دارالضیافه و صحن و حجره‌هایی داشته که اکنون باقی است و فقط در سال ۱۳۴۱ شمسی، چند حجره از جانب شرقی صحن، برای احداث باغ بزرگ مقبره الشعراء خراب شده است^۳.

مقبره عزیز خان مگری ، سردار کل - فرزند محمد سلطان مگری از مردم سردشت ساوجبلاغ، در اوایل سال ۱۲۸۷ هـ. ق^۴ که برای آخرین بار ایالت آذربایجان را داشته، در حدود هشتاد سالگی در گذشته و در جوار بقعه سید حمزه دفن شده است. نادر میرزا در این باره نوشته است^۵ : «... پادشاه بطلبید و حکمرانی مازندران بدو دادند، همان روز که تشریف آن حکومت همی پوشید بدل شد به پیشکاری آذربایجان و به منتهای آرزوی خود که همین بود برسید، مؤیدالدوله برفت و او بیامد، بدین نوبت او را سطوت و شهامت نمانده بود، کله خورده راهمی مانست ، پیری نیز دریافته ولیعهد ایران نیز رشید گشته بود، میرزا رضا سردار را به کارهای خاصه دخل نداد و سخن او را واقعی نمی‌نهاد و او خاطری رنجه داشت تا بهمان سال به سرای خود در

۱ - مطرح‌الانظار و مقاله آقای مولوی

۲ - مقاله آقای مولوی، مجله یادگار سال سوم شماره ۶ و ۷ ص ۱۱۵، تربیت در دانشمندان آذربایجان بنداؤل نوروزیه را آورده، سال وفات او را هم اشتباهاً ۱۲۳۷ نوشته

است (ص ۲۹۸ - ۲۹۹)

۳ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۵۰

۴ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۳

۵ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۲۱۰

تبریز سپری شد و کالبد او به بقعه سید حمزه دفن کردند و گنبدی بر مزار آن عمارت کرده‌اند ، رحمة الله علیه ، در پیری فرزندی خدای بدو داد ، سیف الدین خان نام کرد ، اکنون بر نائی شده با هوش ، پادشاه بدین سال حکومت ساوجبلاغ مکرری بدو داد . »

ناصرالدین شاه در سفرنامه کربلا نوشته است^۱ : «روز پنجشنبه ۲۰ شوال ۱۲۸۷ دریای طاق اتراق شد ، صبح حمام رفته بودم تلگرافی از مستوفی الممالک رسید که شب چهارشنبه هیجدهم شوال عزیزخان سردار کل بعد از بیست روز ناخوشی در تبریز فوت شده است با اینکه سن سردار مرحوم قریب به هشتاد سال بود ، از فوت او بسیار افسوس خوردم»

عزیزخان سردار کل از مردان معروف دوره قاجاریه و از اوایل سلطنت محمد شاه تا واسط سلطنت ناصرالدین شاه دارای مقامات و مناصبی بوده ، و کاردانی و هوشیاری و قدرتی نشان داده و قساوت قلب نیز داشته است .

در ۱۲۰۷ ه.ق تولد یافته^۲ و با برادرش فرج خان به تبریز آمده ، پس از فوت برادرش به مناسبت سوادداشتن و خوش بیانی با درباریان محمدشاه ارتباط پیدا کرده و باددجه یآوری در فوج ششم وارد خدمت شده است .

در لشکرکشی هرات در سال ۱۲۵۴ ه.ق^۳ ، عزیزخان بادرجه سرهنگی در فوج ششم ، به هرات رفته و مأموریت یافته بایار محمدخان و کامران میرزا در داخل هرات وارد مذاکره شود .

بعد از این سفر ، به سفارش میرزا نظر علی حکیم باشی ، با نبی خان به فارس رفته ، و رئیس همراهان وریش سفیدخانه او شده ، در سال ۱۲۶۰ نیز با همان

۱ -- شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۳

۲ -- همان کتاب ص ۳۳۶ ، نیز مجله یادگار سال چهارم شماره اول و دوم ص ۳۹

۳ -- در مجله یادگار سال ۱۲۵۳ -- ۱۲۵۴ ذکر شده

شغل در زمان ایالت و صاحب اختیاری حسین خان مقدم مراغه‌ای، در فارس مانده است. در جلوس ناصرالدین شاه و زمان صدارت میرزاتقی خان امیر کبیر، شاهزاده بهرام میرزا به ایالت فارس منصوب شد و دستور داشت که نظام الدوله (حسین خان مقدم مراغه‌ای) را زندانی کند و عزیزخان را به تهران بفرستد.

عزیزخان مأیوس و ناامید به تهران آمد و از آینده‌اش نگران بود زیرا او به میرزا نظرعلی حکیم‌باشی قزوینی ارادت می‌ورزید و او رقیب و دشمن میرزاتقی خان بود، اما برخلاف انتظار، امیر کبیر به علت کاردانی و ایافت عزیزخان، او را به مقامات عالی‌ترقی داد. خود او گفته است^۱ در این امید و بیم نامه‌ای از امیر کبیر دریافت داشت که نوشته بود: «عزیز، بیانا عزیزت کنم».

در ۱۲۶۶^۲، امیر کبیر او را به دفع غائله باییه زنجان مأمور کرد، و بعد به او مأموریت داد که به استقبال نیکلایویچ ولیعهد روسیه بسا تحف و هدایا به ایروان برود.

در ۱۲۶۸^۳ ه. ق که شاه با امیر کبیر به اصفهان رفت اختیار امور لشکر و نظم شهر و ارگ در تهران با عزیزخان بود. پس از عزل امیر کبیر در ۲۱ محرم ۱۲۶۸، عزیزخان بر سرکار بود و در سال ۱۲۶۹ ه. ق، به لقب سردار کل ملقب^۴ شد، و بعد علاوه بر مشاغل که داشت به تصدی دارالفنون نیز منصوب گشت. در ۱۲۷۰ ه. ق^۵، هنگام جنگ روسیه و عثمانی، ناصرالدین شاه که بر اثر

۱ - تاریخ نادر میرزا ص ۲۰۷

۲ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۹

۳ - همان کتاب ص ۳۳۰

۴ - همان کتاب ص ۳۳۰ و حقایق الاخبار ناصری چاپ خدیو جم ص ۱۲۳

۵ - شرح حال رجال ایران ص ۳۳۰، مجله یادگار شرح حال عزیزخان به قلم

عباس اقبال، شماره ۱ و ۲ سال ۴ ص ۵۰ - ۵۱، این شرح حال بتفصیل از ص ۳۷ تا ۶۲ آمده است.

تحریکات میرزا آقاخان نوری و تهدید عثمانی نتوانسته بود به نفع روسیه وارد جنگ شود، چهل هزار سپاهی به فرماندهی عزیزخان سردار کل به سرحدات غربی آذربایجان فرستاد، و در این سال پس از عزل حمزه میرزا حشمت الدوله عموی خود، ایالت آذربایجان را به عم دیگرش فیروز میرزا نصرت الدوله سپرد و به عزیزخان امر شد که تا ورود والی جدید کفالت امور ایالت را به عهده داشته باشد و او این وقت درخوی بود.

میرزا جعفر خورموجی در حقایق الاخبار^۱ ضمن وقایع سال ۱۲۶۹ هـ. ق نوشته است:

«چون در این سال فیما بین دولت عثمانی و روسیه نقاری حاصل گردید و منجر به مقاتلت و کارزار گشت ... کولای پاولیچ امپراطور روسیه سخنان ناصحان خیر اندیش را اصغافرمود آنان نیز به اعانت دولت عثمانی لشکر آراستند و روی به مملکت روسیه نهادند، لهذا ثغور آذربایجان که اتصال به اراضی روم و روس دارد خالی از فتوری نبود، طریقه حزم مقتضی آمد که دولت علیه ایران به حفظ و حراست حدود و ثغور خود پردازد، علی هذا حسب فرمان شهریار تاجدار، عزیزخان سردار کل عساکر ظفر شعار بالشکری آراسته هفدهم شهر، به سفر آذربایجان رخ نهاد چندی در خوی اقامت ورزید، و زمانی متوقف تبریز بود» و در حوادث همین سال ۱۲۶۹ نوشته^۲ که عزیزخان که همیشه منصب آجود ایناشی گری داشته به لقب «سردار کل» ملقب شده و نشان و حمایل گرفته است.

بعد از این به دسیسه و سعایت میرزا آقاخان نوری، عزیزخان بدون جرم و گناهی، از کلیه مناصب و مشاغل برکنار شده و در ۱۲۷۴ هـ. ق به سردشت رفته، و پس از عزل میرزا آقاخان، شاه که قبلاً خبر مرگ عزیزخان را شنیده و وزارت جنگ و سپهسالاری را به میرزا محمد خان کشیک چی باشی داده بود، چون خبر سلامتش را را شنیده، او را به تهران احضار کرده و تمام مناصب و مشاغل او را داده است، و

۱ - چاپ خدیو جم ص ۱۲۷

۲ - حقایق الاخبار ص ۱۲۳

به پیشکاری بهرام میرزا معزالدوله به تبریز رفته و در ۱۲۷۶ ه. ق به عضویت شورای وزراء انتخاب شده^۱. و در سال ۱۲۷۷ ه. ق که مظفرالدین میرزا ولیعهد را به آذربایجان فرستاده، عزیزخان را به اتابیکی او تعیین کرده است، میرزا جعفر در این باره می نویسد^۲: «در شهر شوال این سال هلالی، که مطابق اردی بهشت ماه جلالی بود، در ساعتی خالی از وبال، و زمانی مبرا از نکال، به دولت و اقبال، ایالت و فرمانفرمایی مملکت آذربایجان، به غرة ناصیه خلافت و قتره با صرة سلطنت، حضرت شاهنشاه ناصرالدین را، معظم جهان بین، شاهزاده آزاده، سلطان مظفرالدین میرزا، مفوض گردید، به اتابکی عزیزخان سردار کل و پیشکاری و وزارت میرزا فتحعلی خان شیرازی ... روانة آذربایجان شدند»

در آخر سال ۱۲۸۳ یا اوائل سال ۱۲۸۴ ه. ق عزیزخان به تهران احضار و به وزارت جنگ منصوب شد.

چون عزیزخان در آذربایجان املاک و نفوذ فراوان داشت غالباً وایان آنجا از تحریک افرادش در امان نبودند، بنابراین هنگامی که در ۱۲۸۵ ه. ق طهماسب میرزا مؤیدالدوله با اختیارات تمام روانة تبریز شد، میرزا قهرمان امین لشکر را که مشاور سردار کل بود توقیف و زندانی کرد و هفتاد هزار تومان اورا به دولت بدهکار دانست، در این جا عزیزخان یک جوانمردی نشان داد و گفت این مال را امین لشکر به اوداده است و او بر عهده می گیرد، این عمل او مایة تحسین دوست و دشمن شده، اما کسانی که دست اندر کار بودند گفتند این مبلغ صد و پنجاه هزار تومان است و چون سردار کل نمی توانست یکجا بپردازد قرار شد املاکش را ضبط کنند و از درآمد

۱ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۲

۲ - حقایق الاخبار ناصری ص ۲۶۶

۳ - تاریخ عبدالله مستوفی (شرح زندگانی من) ج ۱ ص ۱۰۷

۴ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۳

۵ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۳

آنها بدهی را مستهلك سازند . خود او هم به سلطان آباد (اراك) تبعید شد و در ۱۲۸۶ ناصرالدینشاه او را به تهران احضار کرد و دستور داد از او استقبال مفصلی به عمل آید. املاك او را هم پس دادند و چندی بعد حکومت مازندران و ریاست فوج چهارم تبریز هم به او داده شد، و در سال ۱۲۸۷ ه. ق چنانکه قبلاً ذکر کردیم برای آخرین بار بعد از مؤیدالدوله به ایالت آذربایجان رسید و در شوال همان سال در تبریز درگذشت و به جوار بقعه سید حمزه مدفون شد و حیات مایه عبرت او که فراز و نشیب و عزت و ذلت با هم داشت سپری گردید .

نادر میرزا^۱ از کفایت او در امر نظام و تربیت سپاه هنگامی که ناصرالدین شاه به چمن سلطانیه رفته سخن گفته، که خود ناظر بوده است. و خور موجی از عدل و داد و رأفت و تواضع او شرحی کامل می دهد.

اعتماد السلطنه نیز در روزنامه خاطرات خود^۲ دقت و کاردانی و مراقبت عزیز خان را در وقتی که آجود انباشی بوده می ستاید و آن را با واقعه گم شدن مهر مخصوص شاه هنگام مهر کردن کتابخانه سلطنتی در صفر ۱۳۰۱ ه. ق مقایسه می کند که بر اثر بی دقتی امین السلطان و بی نظمی افراد دیگر پیش آمده بوده است . و در موارد دیگر^۳ نیز این مقایسه را درباره رجال و درباریان کرده است.

عبدالله مستوفی هم در تاریخ خود از این مطالب در لیساق و کاردانی او فراوان دارد از جمله نوشته^۴ : در سال ۱۲۷۱ شاه برای جلوگیری از گشادبازیهای میرزا آقاخان نوری، کارهای صدارت را کوچک کرده اول از نظام شروع کرده و عزیزخان مکرری سردار کل را در کار قشون مسئول قرار داده و او را مستقل ساخته است .

۱ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۲۰۸

۲ - چاپ ایرج افشار ص ۲۶۹ یادداشت شماره ۳۰۲

۳ - ص ۳۷۳ یادداشت شماره (۴۰۱) و ص ۱۰۰۰ یادداشت (۱۱۴۰)

۴ - شرح زندگانی من ج ۱ ص ۸۷

در سال ۱۲۷۷^۱ که سپاه برای حمله به مرو ترتیب داده و سال قبل در سرخس ترکمن‌ها را رانده بودند، هریک از سران لقب و منصب و خلعتی گرفتند، سردار کل به مناسبت نظم و تدارک سپاه آذربایجان در این لشکرکشی، منصب امیر نویانی یافته است. قاآنی شیرازی و سروش اصفهانی نیز در مدح او قصایدی گفته‌اند. عبدالله مستوفی لطیفه‌ای هم راجع به سجع مهر او که در آن روزگار معمول بوده، نقل می‌کند^۲ و آن اینکه شاه به عزیزخان می‌گوید: «چرا تو برای خود سجع مهر مناسبی فکر نمی‌کنی؟» اومی گوید شعر یا آیه مناسبی نیافته‌ام، معتمدالدوله فرهاد میرزا که حاضر بوده می‌گوید اگر يك طاقه شال بدهد من شعر مناسبی سراغ دارم، و اومی گوید اگر درست و مناسب نبود چطور، در آخر شاه را حکم قرار می‌دهند که در صورت مناسب بودن، طاقه شال را بدهد، و معتمدالدوله این شعر سعدی را پیشنهاد می‌کند:

«مسکین خر اگر چه بی تمیز است چون بار همی برد عزیزاست»
 شاه از این مناسب خوانی فرهاد میرزا به‌خنده می‌آید و به عزیزخان امر می‌کند، طاقه شال را بدهد.

از حوادثی که مربوط به زمان حکمرانی عزیزخان در تبریز است، اینست که عزیزخان مکرری از دربار دستور گرفت حصار تبریز را که خراب شده بود ویران سازد و اراضی آن را به مردم بفروشد و پولی به خزانه دولت رساند اما به گفته نادر میرزا^۳ «پشیزی به دولت نرسید و مردم آن اراضی بردند»

و امادر مرآت البلدان نوشته^۴: «از عمارات غیر سلطانی در تبریز یکی عمارت عزیزخان سردار کل است که در محله شش کلان واقع و درزیبایی از روی حقیقت

۱ - همان کتاب ج ۱ ص ۹۳

۲ - ج ۳ ص ۳۶۹

۳ - ص ۱۴۹ تاریخ و جغرافی تبریز

۴ - ج ۱ ص ۳۴۶

اولین عمارت این شهر است»

آقای سلطان‌القرائی در مجلهٔ یادگار^۱ شرحی راجع به محل قبر عزیزخان سردار کل نوشته‌اند که اینطور آغاز می‌شود: «در محلهٔ سرخاب تبریز طرف شرقی مزارسید حمزه کنار یک باغچه جنب تالارنسبهٔ بزرگ و وسیع حجره‌ای است ... الخ».

و آقای کارنگ در یادآوری ضمیمهٔ کتاب آثار باستانی آذربایجان (ج ۱ - ابنیهٔ شهرستان تبریز)^۲ قبر عزیزخان را معرفی کرده و شرحی دربارهٔ نفائس هنری مقبره (قبر عزیز خان، فرزندش سیف‌الله‌خان و خواهرش طوبی‌خانم) داده‌اند: «این قبر در جانب شرقی مقام سیدحمزه است... قطعه سنگ مرمری باتصویر انسانی که پای بر پشت شیر دارد و تصویر رنگ‌روغنی زیبایی از عزیزخان و مدیحه‌ای منقور بر لوح مرمرین از نفائس هنری این مقبره، ازدورهٔ قاجار است مدیحه ده بیت و مطلعش این است:

«فرمانروای عهد امیر خدایگان سردار کل ایران سپهد عزیزخان ...
و چون عزیزخان بر روی رودخانهٔ سردشت پلی ساخته بوده ماده تاریخش
این گونه آمده :

بر آب رودخانهٔ سردشت بست پل
کز وی به یادگار بماناد در جهان
کلك نثارش از پی تاریخ زد رقم
پاینده باد خسرو امیر خدایگان (۱۲۹۷)

و سنگ قبر خود عزیزخان نیز نفیس است و روی آن نقر شده: «هو العلی
العزیز، هو الحی الذی لایموت، قد استقر فی روضة من ریاض الجنان، متمسکاً بحب عتره
سید الانس والجان، مترنماً بما تضمنه التبیان، عمدة الامراء، الملقب بسردار کل آذربایجان،

۱ - سال چهارم شماره ۴ ص ۶۹ - ۷۰

۲ - ص ۷۳۸ - ۷۳۹ یادداشت مربوط به ص ۴۲۹، ص ۸ کتاب

عزیزخان، طاب ثراه فی ۱۹ شهر شوال ۱۲۸۷» و در حواشی شش بیت از غزل منسوب به حافظ: «ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش...» و در فواصل نوشته: «به امر جناب مستطاب ثقة الاسلام حاج میرزا شفیع آقای مجتهد مدظله صورت اتمام پذیرفت. راقمه العبد المذنب خسرو، حجره سید اسمعیل، خادمه ملاقه وحی: ولایتی لامیر النحل تکفینی عند الممات و تغسیلی و تکفینی و طینتی عجنت من قبل تکوینی من حب حیدر، کیف النار تکوینی» و در مقاله آقای سلطان القرائی همین اشعار هست، ضمناً ایشان «طوبی خانم» را نبیره عزیز خان نوشته و نثار را «میرزا مهدی بیان الملك نثار گرمودی» معرفی کرده اند.

مقبرة ثقة الاسلام - علی بن موسی بن محمد شفیع بن محمد جعفر بن میرزا محمد رفیع بن محمد شفیع خراسانی الاصل^۱ که در تبریز بدنیا آمده، از روحانیون بزرگ قرن سیزده و اوائل قرن چهاردهم هجری قمری است. او مردی باتقوی و خیرخواه و خیراندیش و عالم بود و در راه آزادی و کسب مشروطیت و طرفداری از عدالت کوشش می کرد و با مشروطه طلبان همراهی و همکاری داشت. کسروی در تاریخ مشروطه ایران در مورد «کوشندگان تبریز» کسانی را که برای مشروطیت کار می کردند نام می برد و راجع به ثقة الاسلام می نویسد^۲: «از علمای بزرگ شادروان ثقة الاسلام باینان همدستان می بود. این مرد با جایگاهی که می داشت و پیشوای شیخیان می بود از خواندن مهنامه ها و کتابهای مصری و دیگر کتابها بیدار گردیده و از پاکدلی و غیر تمندی دلسوزی به توده می نموده و باینان همدستی دریغ نمی گفته» و در همین کتاب بسیاری از موارد کوشش ها و خیرخواهی ها و اقدامات او را بیان داشته و همواره ستوده است.

ثقة الاسلام پیشوای شیخیه بود، او در نجوم و ریاضیات و تاریخ و کلام و

۱ - لغت نامه ذیل «علی خراسانی»

۲ - تاریخ مشروطه ایران چاپ پنجم ص ۱۵۱

حکمت دست داشت، ادبیات نیز فراگرفته بود، درعیتات در محضر درس فقه و اصول فاضل اردکانی، شیخ‌زین‌العابدین مازندرانی، حاج‌شیخ علی‌یزدی حاضر شده و از آنان کسب فیض کرده بود^۱، در ۱۳۰۸ به تبریز بازگشته و به رهبری روحانی پرداخته و در دوره مشروطیت بایبان و رفتار خود به نفع عامة مردم قدم برمی‌داشته است.

در دوره نفوذ و دخالت روسیه تزاری در تبریز، با آنان از در مخالفت در آمد و چون بهیچ روی زیربار نفوذ و دخالت آنان نرفت و اشغال تبریز را از طرف آنان تنفیذ و امضاء نمود به حکم صاحب‌منصب روسی روزدهم محرم (عاشورا) سال ۱۳۳۰ هـ. ق (دهم دی‌ماه / ۱۲۹۰ شمسی) او و چندتن دیگر را در میدان مشق تبریز که اکنون محل دانشسرای پسران است، بردار کردند و سمت جنوب شرقی بقعه سید حمزه مدفون شد، و در سالهای اخیر^۲ بقعه‌ای بر مقبره او ساخته شده است. و کتیبه‌ای مرمرین بر قبر او هست بدین عبارت^۳: «هو الحی الذی لایموت . ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون. مرقد شریف حضرت عماد‌الملک والدین، قطب‌الموحدین، المتحلی بالحکمة والسیاسة، علم‌الاعلام حجة الاسلام، علی‌بن موسی ثقة الاسلام اعلی الله مقامه، محض حفظ یضة اسلام واستقلال کشور ایران و امتناع از قبول مقاصد خائنانه بیگانه، روز عاشورای هزار و سیصد و سی هجری برابر دهم دی‌ماه هزار و دویست و نود شمسی در تبریز به دست قشون روسیه تزاری شهید و به رحمت الهی پیوستند» و در حاشیه کتیبه قطعه شعر عربی ذیل مندرج است که تاریخ

۱ - دیحانة الادب چاپ دوم ج ۱ ص ۳۶۹

۲ - آقای سلطان‌القرائی در جزء دوم روضات الجنان ص ۶۶۰ حاشیه ۱ نوشته‌اند :

«بواسطة ضیق مجال ، ثقة الاسلام (میرزا علی آقا) را ابتدا در مقبره عزیز خان سردار کل نهادند. و بعد در چند سال اخیر، ثقة الاسلام (میرزا محمد آقا) این مقبره کنونی را بنا کرد و به اینجا انتقال داد.»

۳ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۳۹۱ - ۳۹۲

شهادت و مصلوب شدن ثقة الاسلام را دارد^۱:

ان الفؤاد لهذا الرزء ملهوب والدمع فى ذلك المفجوع مسكوب
كيف السلوعن الخطب الفضح وقد اشجى القلوب ومنها الصبر مصلوب
ان الرضائى اداً بالحزن حرر فى تاريخه : ثقة الاسلام مصلوب
وجملة «ثقة الاسلام مصلوب» و «لقد كان على مظلوم» نیز ماده تاريخ است و
این دومى يك عدد زياد دارد^۲.

و ميرزا اسدالله ضميرى در اين باره گفته است^۳ :

قتيل روز عاشور محرم به شمسى سال شد آلوده در غم
كه «قتيل روز عاشور» مطابق ۱۳۳۰ و «آلوده در غم» مطابق ۱۲۹۰ است. و
حاج حسين نخجوانى گفته است^۴ :
سال هجرت هزار و سيصد و سى گشت تبريز روس را مغلوب
در محرم على بن موسى همچو عيسى به دار شد مصلوب^۵
نقل است^۶ كه ثقة الاسلام وضع و حال خود و چندتن ديگر را در آن روزها
پيش بينى مى کرده و همواره پريشان و مضطرب بوده است .

۱- آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۳۹۳ ، در این کتاب از ص ۳۹۳ تا ص ۳۹۸
وضع مقبره و قسمت درون و بیرون و تالار آن با تصاویر چاپ شده است.

۲ - مواد التواریخ ص ۲۴۳

۳- همان کتاب ص ۲۴۴

۴- همان کتاب ص ۲۴۴

۵ - در دانشمندان آذربایجان (ص ۹۲) این بیت با ابیتی دیگر به ضمیری نسبت داده
شده است .

۶ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۳۹۴ ، در این کتاب شرحی از خوابی كه
ثقة الاسلام شهید دیده و پیش گویی کرده، نقل شده است.

ولادت ثقة الاسلام شب جمعه هفتم رجب هزار و دوست و هفتاد و هفت بوده^۱ است .

ثقة الاسلام در رشته های مختلف مخصوصاً علم رجال دارای تألیفاتی است و آثاری که از او نام برده اند اینهاست^۲:

ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء و مقتل سید الشهداء که در بحبوحه انقلاب احوال تألیف کرده و در ۱۳۵۲ ه . ق در تبریز چاپ شده است .

ترجمه بئ الشکوی از تاریخ عبّتی که به درخواست حسنعلی خان امیر نظام والی آذربایجان انجام گرفته^۳ و مرآت الکتب که اسامی کتب شیعه را ذکر کرده است .

در لغت نامه به نقل از چند مأخذ مانند « مصنفی علم الرجال آقا بزرگ تهرانی » و « معجم المؤلفین » کتاب « ایضاح الانباء » را آخرین تألیف او شمرده و اضافه کرده است « و نیز رساله ای در اثبات روز تولد رسول اکرم ص دارد »

مرحوم محمد قزوینی در یادداشت های مربوط به وفیات معاصرین نوشته است^۴: « مشهورترین تألیفات او کتابی است بنام مرآت الکتب در اسامی مؤلفات شیعه نظیر کشف المحجّب والاستار سیداعجاز حسین، این کتاب هنوز به طبع نرسیده و نسخه آن گویا در تبریز، در خانواده آن مرحوم باشد »

از آثار دیگر او کتابی است به نام « تاریخ امکانه شریفه و رجال برجسته » که در سال ۱۳۲۲ شمسی در تبریز چاپ شده است^۵.

۱ - وفیات معاصرین از محمد قزوینی، مجله یادگار شماره ۴ سال سوم ص ۱۲

۲ - ریحانة الادب چاپ دوم ج ۱ ص ۳۷۰

۳ - مقدمه ترجمه تاریخ عبّتی تصحیح دکتر جعفر شعار ص ۲۳

۴ - مجله یادگار سال سوم شماره ۴ ص ۱۲

۵ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۳۱ حاشیه ۱

و نیز حواشی و یادداشت‌هایی بر کتاب روضات الجنان حافظ حسین کربلائی نوشته است^۱ و اطلاعات او در بارهٔ امکان و بقاع متبرکهٔ تبریز و مدفونان در آنها بسیار دقیق و عالمانه است و بعضی از آنها از جمله دربارهٔ سید حمزه در این تألیف^۲ نوشته آمده است^۳.

در بارهٔ مرآت الکتب که قزوینی آنرا از تألیفات مشهور ثقة الاسلام می‌داند، خود ثقة الاسلام در تاریخ ۹ صفر ۱۳۲۶ قمری به برادرش که در عتبات بوده می‌نویسد^۴: «الحمد لله قسم دوم آن که عبارت از اسم کتب است تا آخر حروف نوشته شده، قسم اول که ذکر مؤلفین است اجمالاً نوشته خواهد شد»

از ثقة الاسلام جز آثاری که نام بردیم رسالات متعددهٔ دیگر هم باقی مانده است، که از آن جمله «رسالة لالان» رامی توان نام برد.

مزارهفت خواهران - مردم عقیده داشته‌اند که هفت خواهر از فرزندان امام موسی کاظم در مقبره‌ای حوالی درب اعلی در سرخاب نزدیک باغ میشه، به خاک سپرده شده‌اند و اکنون از این مقبره اثری به جای نمانده است^۵.

۱ - روضات الجنان جزء اول، مقدمهٔ آقای سلطان‌القرائی ص ۳۴

۲ - ص ۹۰ و ۹۱

۳ - از کسانی که بعد از ثقة الاسلام در سید حمزه دفن شده، شیخ محمد خیابانی است (۱۲۹۷ - ۱۳۳۸ ه.ق) که بعد جسد او را به حضرت عبدالعظیم انتقال داده و در سمت غربی قبر ناصرالدین شاه در مقبرهٔ مجدالدوله دفن کردند (روضات الجنان جزء دوم ص ۶۵۹ حواشی مربوط به ص ۲۱۳ ج ۱ ص ۱۶، سید حمزه)

۴ - زندگی‌نامهٔ ثقة الاسلام تبریزی نگارش نصرالله فتحی ص ۴۱

۵ - همان کتاب، آثار ثقة الاسلام ص ۳۹ - ۷۸، در ص ۷۹ - ۸۲ همین کتاب نیز اشعار فارسی و ترکی ثقة الاسلام درج شده است، و از جمله شعری دارد در رثاء حجة الاسلام نیز متوفی بسال ۱۳۱۲ ه.ق

۶ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۶۱

حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان می نویسد^۱ : «مرقد و مزار آن خاتونان سراپرده کتمان، هفت خواهران علیهن الرحمة والغفران در حوالی درب اعلی موضع معینی است و آنجا را هفت خواهران می گویند . چنین مشهور است که ایشان فرزندان حضرت امام موسی کاظم اند علیه السلام، فرزند بی واسطه خود (او) نیستند می تواند بود که سیده ای چند بوده باشند از اولاد حضرت امام موسی علیه السلام ، بهر حال مزاری است و در قدیم الایام نیز آنجا مدرسه و داراللقابه بوده که تعلق به سلطان النقباء امیر سید مهدی حسنی نقیب رحمه الله که در مدفونین سرخاب مذکور شدند داشته ، حالا از آنها اسم و رسم نمانده الا مقابله بر این اعزه ، مردم آنجا تردد می نمایند و در یوزة خاطر می کنند چون از روی صدق و اخلاص باشد مقضی المرام می گردند، والله اعلم.»

آقای سلطان القرائی در حاشیه مطلب مربوط به سلطان میرحیدر تونس، که پیش از این ذکر آن شد^۲ ، محل «درب اعلی» را که از بین رفته معلوم کرده اند^۳ که در اوایل محله سرخاب بین جنوب غربی مقبره سید حمزه و ساحل شمالی رودخانه مهران رود، تقریباً در جهت غربی محله ششگلان نزدیک به پل قاری جائی به تکیه حیدر معروف است و درب اعلی هم در آن حوالی بوده از این جهت میتوان حدس زد مزار هفت خواهران نیز که در درب اعلی نشان داده شده حوالی سرخاب و یا جزء مزارات سرخاب باشد ما نیز به این مناسبت ضمن مزارات سرخاب ذکر کرده ایم . و ملاحشری نوشته^۴ : «هفت خواهران در حوالی درب اعلی موضعی است در کمال فیض و صفا در آنجا مدفونند ، ماهو المشهور ایشان ارفرزدان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام اند والله اعلم»

این جا اضافه می کنیم که آقای کارنگک ضمن شرح شمس العماره تبریز

۱ - جزء اول ص ۴۶۷

۲ - ص ۴۸

۳ - ص ۵۹۶ ، تعلیقات روضات الجنان مربوط به ص ۴۶۷ ح ۲

۴ - تاریخ ملاحشری چاپ تبریز ص ۳۵

می‌نویسند^۱ که شمس‌العماره را نجفقلی خان پسر مرتضی قلی خان دنبلی ساخته بود و در آن هنگام آن را درب اعلی می‌نامیدند، و درحاشیهٔ مربوط به درب اعلی اضافه کرده‌اند : «دروازهٔ باغمیشه را نیز که پشت عمارت درب اعلی یا عالی‌قاپو قرار داشت به اعتبار نام همین عمارت ، درب اعلی می‌نامیدند » . درب اعلی در زمان عباس میرزا مقر ولیعهد و نامش « عالی قاپو » شد و در دورهٔ ولیعهدی ناصرالدین شاه به تقلید نام شمس‌العمارهٔ تهران ، آن عمارت نیز «شمس‌العماره » نام گرفت.

حظیرة بابا حسن

از مقابر و مزارات معروف در سرخاب یکی مزار بابا حسن است که حمدالله مستوفی در نزهة القلوب پس از ذکر مقابر متفرق به چند موضع: سرخاب و چرنداب و کجیل و شام و ولین کوه و سیاران و غیر ذلك، می نویسد^۱: «و در این مقابر مزارات متبرکه بسیارست مثل فقیه زاهد و امام جعده و ابراهیم کواهان و بابا فرج و بابا حسن و ...»

و حافظ حسین کربلائی می نویسد^۲: «مرفد و مزار آن ستر بارگاه الهی را مؤتمن، حضرت بابا حسن قدس الله تعالی ستره در سرخاب، مزاری است مشهور و معین، مکانی است در کمال روحانیت و صفا و محل استجاب دعا، مشارالیه در

۱ - نزهة القلوب چاپ دبیر سیاقی ص ۸۹

۲ - روضات الجنان جزء اول ص ۴۹ - ۵۴

وقت خود رئیس و پیشوای مشایخ زمان خود بوده ، چنانکه در حق وی این عبارت مشهور و معروف است که وی بابای هفتاد باباست . گویا در زمان وی هفتاد تن از اولیا بوده‌اند که همه ملازمت آن آستان عالی شأن می‌کرده‌اند ، (و زاویه و خانگاه در همین‌جا که الحال مقبره ایشان است بوده) و اسامی شریف آن عزیزان که در زمان بابا حسن بوده‌اند و خدمتش تردد می‌کرده‌اند ، این است :

بابا مزید سرخابی ، خواجه عبدالرحیم ازآبادی^۱ ... شیخ موسی سرابی ، پیرلیفی ، شیخ شمس‌الدین مراغی ، خواجه صابن‌الدین یحیی تبریزی ، رحمة‌الله علیهم اجمعین»

(مولد و منشأ حضرت بابا از نهند است که دهی است از دههای تبریز .) بسیار عزیزان از دامن تربیت (و نظرعالی همت ایشان) به درجات عالیات «والذین اوتوا العلم درجات» رسیده‌اند، خصوصاً حضرت خواجه محمد کججانی^۲ نظر از ایشان یافته و آن حکایت به این نوع معروف و مشهور است و برالسنة خواص و عوام مذکور که : «حضرت خواجه محمد از پدر طفل مانده وجدش که از اعزّه روزگار بوده به تربیت وی مشغول می‌بوده، نوبه‌ای خروار خاری (بارکرده) و به حضرت خواجه داده که این را به تبریز ببر و بفروش به این مبلغ و بیساور (تعیین مبلغ کرده) و کوزه ماستی نیز در میان آن خروار خار نهاده، چون خواجه به تبریز

۱ - اسامی آنان از ص ۴۹ تا ص ۵۰ ذکر شده که هفتاد و یک تن هستند، ما در این جا همه نامها را نیآورده‌ایم.

۲ - در حبیب‌السیر چند جای از او یاد شده از جمله از مشایخ زمان اباقا خان او دانام برده و نوشته است به غایت متقی و پرهیزگار بود و هم در زمان اباقا خان وفات یافت (ص ۱۱۶ ج ۳ چاپ خیام) و دانشمندان آذربایجان نیز شرح حال او و برادرش و فرزندان برادرش دانوشته و ذکر کرده که در شهر ذی‌الحجه ۶۷۷ در شصت و سه سالگی در گذشته است (ص ۳۱۳ و ۳۱۴ دانشمندان آذربایجان)

تشریف آورده‌اند احیاناً شخصی از خادمان حضرت بابا حسن قدس سره به خزیدن همیشه آمده، هیمة خواجه را بیع نموده به سرخاب به زاویه حضرت بابا متوجه شده‌اند از اتفاقات حسنه آنکه آن روز جمع کثیری از اهل الله (همچو پروانه در گرد آن شمع جمع اولیا مجتمع بودند) چون خادم خارا از خر فرومی‌گیرد آن کوزه‌ماست نیز بیرون می‌آید، کوزه را به خواجه می‌دهد، خواجه می‌فرماید که من این خروار خار را با هر چه در اوست به این مبلغ فروخته‌ام آن نیز حق شماست. خادم را این سخن بسیار اثر می‌کند، کوزه‌ماست را برداشته به خدمت حضرت بابا می‌آید، حضرت بابا از خادم سؤال می‌کند که این چیست و از کجاست؟ خادم آنچه دیده و شنیده به ذر و عرض می‌رساند. حضرت بابا وی را جای می‌نماید و الطاف و اعطاف بسیار اظهار می‌فرماید، بعد از آن در طاقچه زاویه بابا کاسه عسلی بوده به یاران می‌فرماید که آن را به زیر آرید که این کودک را ضیافت کنیم ... الخ حکایت» بعد هم مطلبی از قول مولانا محمد نام دربارهٔ برکت و شرف‌گور بابا حسن نوشته و بعد می‌نویسد: «مولانا سعدالدین محمود شبستری قدس سره صاحب گلشن راز از حضرت بابا حسن) در کتاب سعادت نامه (که از منظومات مشارالیه است) حکایتی آورده در وادی «موتوا قبل ان تموتوا» که اصل در راه سلوک آن است و بنای کار بر آن، و آن حکایت خالی از حالی نیست. و هو هذا :

دید بابا حسن زرنج وفات	عامی او افتاده در سکرات
گفت بیچاره را نخستین بار	جان سپاری است زان شده است افکار
جان به جانان سپار تا برهی	ورنه هم جان به جان کنش بدهی
جان بر آورده در دمی صد بار	هر که یکدم شده است محرم کار
چون ورا در نیافتند عقول	میزنند دم ز اتحاد و حلول
اتحاد و حلول در همه جای	ممتنع دان نه خاص خلق خدای
زانک ازیشان اگر یکی نبود	هستی و نیستی یکی نشود

ور بود باقی اتحاد کجاست زانکه هر دو هنر زخود برخاست
حق و باطل بهم نیامبزد سایه از آفتاب بگـریـزد
می‌نماید ز آب صورت خور لیکن آن دیگر است و این دیگر.

در بارهٔ سعادت‌نامه که این ابیات را از آن نقل کرده و گفته‌از آثار شیخ محمود شبستری است، هدایت در ریاض العارفین می‌نویسد^۱: «هم رسالهٔ منظوم بر وزن حدیقهٔ حکیم مرحوم، به سعادت‌نامه موسوم دارند، قلیلی از آن دیده‌شد» و آقای دکتر صفا در تاریخ ادبیات خود^۲ نوشته‌اند.

سعادت‌نامه سه‌هزار بیت در هشت باب دارد و هربابی بر حکایات و فصول و تمثیلات شامل است، شیخ در این منظومه به سفرهای طولانی خود و زیارت علما و مشایخ و جمع‌آوری مطالب اشاره کرده و سروده است:

مدتی من ز عمر خویش مدید	صرف کردم به دانش توحید
در سفرها چه مصر و شام و حجاز	کردم ای دوست روز و شب تکتاز
سال و مه همچو دهر می‌گشتم	ده و ده شهر و شهر می‌گشتم
علما و مشایخ این فن	بس که دیدم به هر نواحی من
جمع کردم بسی کلام عجیب	کردم آنگه مصنفات غریب
از فتوحات و از فصوص حکم	هیچ نگذاشتم نه بیش و نه کم

و پس از این ابیات استاد دکتر صفا نوشته‌اند^۳: «شیخ در سعادت‌نامه به ذکر مقامات و اقوال پنج تن از مشاهیر عرفای اواخر قرن ششم در آذربایجان به نام باباحسن سرخابی - بابا فوج تبریزی - خواجه محمد کججانی - خواجه عبدالرحیم تبریزی - خواجه صابن الدین تبریزی پرداخته است.»

تربیت نیز در دانشمندان آذربایجان نوشته^۴: از آثار شیخ، یکی سعادت‌نامه

۱ - ص ۲۲۱ چاپ مهر علی‌گرگانی

۲ - بخش دوم از جلد سوم تاریخ ادبیات در ایران ص ۷۶۶

۳ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ ، بخش دوم ص ۷۶۷

۴ - ص ۳۳۵

است در سه هزار بیت و منقسم به هشت باب و هربابی مشتمل بر فصول و حکایات و تمثیلات، و نسخه‌ای از نصف اول آن را در اختیار داشته^۱ و همان چند بیت مذکور قبل را آورده و بعد نوشته: «مولانا در این مثنوی پنج نفر از مشاهیر عرفای اواخر قرن ششم آذربایجان و شمه‌ای از اقوال آنان ذکر کرده و آن پنج نفری است که ذکر کردیم و نخستین آنها بابا حسن سرخابی است. و در شرح حال خود این بابا حسن در دانشمندان آذربایجان نوشته^۲ که بابا حسن ولی سرخابی در قریهٔ اممند رودقات تبریز تولد یافته و در ۶۱۰ به رحمت ایزدی پیوسته و در سرخاب دفن شده است.

اما در روضات الجنان نوشته^۳ که «تاریخ وفات حضرت بابا مشخص و معین نیست، والله تعالی اعلم» و می‌نویسد در اطراف مزار بابا حسن مزارات اکابر و اهل ثروت خصوصاً تجار آن دیار واقع است و در میان ایشان خواجه سیدی شیخ نام بوده که با وجود کار بازرگانی قدم در راه سیر و سلوک نهاده و از مریدان امیرسید احمد لاله‌ای شده و با او به خدمت میرسید عبدالله برزش آبادی رسیده، و برزش آبادی در کتاب مواقع الوقایع خود ذکر او کرده و درباره‌اش نوشته است: «طالب راغب، در ارادت غالب، خواجه سیدی شیخ به مملکت تبریز، محبت ریز، عشق آمیز «العود احمد» خوانده نافع و راجع گشت و همچنان به صحبت مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی قدس سره نیز رسیده و حضرت مولانا، در تبریز به منزل مشارالیه تشریف فرموده اند...»

ملاحظه‌ای در تاریخ خود نوشته^۴ است که مزار بابا حسن - بابا مزید - مقبرة الشعرا

۱ - ص ۳۳۵ دانشمندان آذربایجان، ریوهم در فهرست خود ذکر کرده، اما نسخه موجود در موزه بریتانیا هم قسمت اول مثنوی را شامل است (از سعدی تاجامی تألیف ادوارد برون ترجمه علی اصغر حکمت چاپ دوم ص ۱۹۲ حاشیه ۲)

۲ - ص ۵۸

۳ - ج ۱ ص ۵۳

۴ - ص ۱۱۲

معروف بوده و چنانکه قبلا نقل کردیم ضمن نام کوچه‌ها و مساجد و تکیه‌های سرخاب یکی هم «شارع بابا حسن» را نام برده است.

وحافظ حسین کربلائی چندین نفر را نام برده که مزار آنها در حوالی یا جوار مزار بابا حسن است و مابعداً راجع به آنها در فصل دفن شدگان گورستان سرخاب، گفتگو خواهیم کرد، و چنانکه قبلا اشاره کردیم، از مولانا محمدنام نقل کرده که او نوشته^۱: «شبی حضرت رسول را صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دیدم بر سر قبر بابا حسن نماز می‌کرد، بنده نیز با او نماز می‌کنم، چون فارغ می‌شود با انگشت مبارک خود گرد قبر بابا را سوراخ سوراخ می‌کند از آنجا نوری بیرون می‌آید، بنده را بر آن نور می‌دارد، بنده می‌گویم این چه نور است؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم می‌گوید که این نور من است که از قبر من برمی‌آید برقیع می‌شود و از بقیع بگور بابا حسن (می‌آید) ترا بر این نور گرفتم تا نور من به تو نیز برسد.»

در همین کتاب ضمن شرح حال حسن الترخوانی ثم البلقاری می‌نویسد^۲ که به درگاه خداوند می‌نالیده که صحبت برگزیدگان و خاصان حضرت حق نصیبش شود، تاشبی هاتفی می‌گوید آنها که می‌طلبی در تبریزند و بعد می‌نویسد که او گفته بیست و هشت کس را از اصلاان محقق و عارفان مدقق یافته و نام می‌برد: «اول حضرت شیخ سعدالدین حموی و شیخ شمس‌الدین رازی و بابا حسن (سرخابی) و بابا مزید که از اقطاب بوده ...»

و در شرح حال پیر لیلی می‌نویسد^۳: او از جمله هفتاد بابایانی است که در زمان بابا حسن بوده و به خدمت بابا حسن مشرف می‌شده و در نظر آن سرخیل اولیا مقبول بوده.

۱ - روایات الجنان جزء اول ص ۵۳

۲ - ص ۱۴۰

۳ - ص ۱۷۵

و در شرح حال پیر را زیار بابا حسن را به عنوان «حضرت ملك المشايخ زمانه» ذکر می‌کند^۱، و نیز از نوشتهٔ مخدوم و مراد خود «بدرالدین احمد لاله‌ای» که غالباً او را «مخدوم علی الاطلاق» می‌نامد، اسامی مدفونان سرخاب را در پایان روضهٔ درم نقل کرده^۲ که ابتدای آن مولانا محمدالمشهر به بابامزید، مولدش عمودزج و بابا حسن، مولدش نهند است.

و این موضوع را که بابا حسن سر حلقه و سرخیل هفتاد بابا بوده در جای دیگر نیز ذکر می‌کند مثلاً در شرح حال پیر محمد حلونی می‌نویسد^۳ که از جمله آن هفتاد بابا بوده و سرخیل آن جماعت بابا حسن بوده است و نیز در شرح حال پیر ترخان می‌نویسد^۴: «بعضی می‌گویند که در زمان سلطان بابا حسن و آن بابایان قدس اسرار هم بوده و در میان آن جماعت منصب ترخانی داشته والله اعلم بحقیقه الحال.» و پیرو مراد بابا حسن، پیر محمد (پیرممد) بوده است^۵.

۱ - ص ۲۰۲

۲ - ص ۲۷۱ - ۲۷۳

۳ - ص ۴۹۳

۴ - ص ۴۹۹

۵ - روضات الجنان ص ۵۴

حظیره بابا مزید

مقبره و مزار معروف دیگری که در سرخاب نام برده شده از بابا مزید است که صاحب روضات الجنان راجع به آن می نویسد: «مرقد و مزار آن در نصید و آن (گوهر وحید)، حضرت بابا مزید قدس الله سره در پیش مزار شیخ معین الدین صفار است، اسم شریفش مولانا محمد بوده، عالم بوده به علوم ظاهری و باطنی، مرید حضرت شیخ (الاسلام والمسلمین) شهاب الدین (عمر) سهروردی است قدس الله تعالی سره، و قطب الابدال بوده» و بعد از شرحی که راجع به «ابدال» به نقل از کتاب کشف المحجوب می نویسد، اضافه می کند که «حضرت مخدومی مدظله فرمودند که از اکابر منقول است که روز شنبه چاشتی البته از رجال الله، در حظیره مقدسه بابا مزید حاضر می باشند، اگر کسی ملازمت کند (از روی اخلاص امید تمام است)

که به خدمت ایشان مشرف (گشته و از صحبت شریف ایشان بهره‌مند و محظوظ) گردد. و از قول نظام‌الدین غوری نقل کرده که «هر که خواهد از فیوضات ارواح مقدسه مستفیض شود، صیاح‌روز شنبه قبل از طلوع آفتاب به مزار حضرت بابامزید حاضر شود».

و از قول شیخ حسن بلغاری نیز مطلبی نقل می‌کند^۱ که در تبریز به مسجدی رفته و خواجه عبدالرحیم از آبادی در حضور مردی به خضوع نشسته بوده و آن مرد بابا مزید بوده و در حق شیخ حسن بلغاری لطف و توجه خاص کرده و در نان سیاوانی^۲ و بریان با او هم لقمه شده است.

و نیز نوشته است که بابا مزید هر شامگاه که مردم نماز خفتن می‌گزارند، بر در دروازه‌ری در مسجد خلیلان می‌آمده و در بسته برای او گشاده می‌شده و او در آنجا ناصبح نماز می‌گزارده و از سر ذوق می‌گفته: «الهی اگر ترابندگان به قدم خدمت خدمت کنند، مزیدک به سر خدمت کند» و هنگامی که مردم می‌آمدند، خادم مسجد می‌آمده و دشنام می‌داده و لگدمی‌زده و می‌گفته: «از راه مسلمانان برخیز، چند خسبی از خدا شرم نداری، صباح است».

و پس چهار بیت^۳ آورده که یکی این است:

به عین عجب و تکبر نظر به خلق مکن

که دوستان خدا ممکن اند در او باش

و باز می‌نویسد: «حضرت بابا مزید (را منشأ و مولد عمود زج است که مزرعه‌ای است در کوه سرخاب، می‌گویند که وی بعد از ده سال از فوت بابا حسن رحمه‌الله فوت شده چنانکه بعد از بابا حسن ده سال در سجاده ارشاد متمکن بوده فاما تاریخ فوتشان به نظر نیامد».

۱ - ص ۵۹

۲ - متسوب به د سیاوان ، دهی متصل به تبریز (ح ۲ ص ۵۹)

۳ - ابیات از قصیده سعدی است (کلیات چاپ فروغی ، قصاید فارسی ص ۱۳۰)

و چون پیش از این گفتیم که باباحسن در ۶۱۰ فوت شده ، وفات بابا مزید ۱۶۲۰ بوده است چنانکه حشری هم سنهٔ عشرين و ستمائه^۲ ضبط کرده است.

و اما آقای سلطان‌القرائی در تعلیقات و حواشی مربوط به قبر بابا مزید نوشته‌اند^۳ که طبق این کتاب و کتاب حشری، قبر بابامزید در درهٔ گراب «گرو» بوده و حظیره‌ای بوده که مدفن جمعی است و از تذکرهٔ حشری مستفاد می‌شود که مقبرهٔ بابا مزید در جایی بوده که میانهٔ مقبرهٔ اوبادیگران کوچه‌ای بوده و در همین روضات الجنان در ترجمهٔ حال شیخ حسن بلغاری نوشته: قبر او بالاتر از قبر بابامزید نزدیک به درهٔ گراب است و فعلا در محلهٔ شترپان (دوه‌چی) درهٔ گرو معروف و متصل است به آبادانی، و حمامی هست معروف به حمام گرو ، و پائین‌تر از حمام مسجد حاجی کاظم است و معروف است که آن مسجد همان مسجد خلیلان است که در شرح حال بابا مزید نام آن برده شده ... این مطالب را آقای سلطان‌القرائی از تعلیقات ثقة الاسلام نقل کرده‌اند^۴، و آن مرحوم نوشته که از قراین برمی‌آید که قبر بابا مزید در پایین‌تر از درهٔ گراب (گرو) بوده اما در اینکه مسجد حاجی کاظم همان مسجد خلیلان باشد اشکالی هست زیرا مسجد خلیلان در دروازهٔ ری بوده و بعید است که دروازهٔ ری در طرف شمالی شهر باشد .

و نیز می‌نویسد : قبر بابا مزید در آن حوالی است و شهرتی که یافته که آن مزار در بالای تپه‌ای در طرف شرق شمالی شهر مابین سیلاب مازینال و سیلاب قوشخانه ، واقع است شهرت بی‌جاست ، و پس از شرحی که دربارهٔ چارطاق روی آن تل داده نوشته که در سال ۱۲۹۴ ، آن چارطاق را تعمیر کرده و قبه‌ای

۱ - دانشمندان آذربایجان ص ۶۱

۲ - روضات الجنان ح ۱ ص ۶۰، از تعلیقات ثقة الاسلام بر تذکرهٔ حشری، در تاریخ حشری

ص ۱۱۰

۳ - ص ۵۴۹ - ۵۵۲

۴ - ص ۵۴۸ تا ص ۵۵۱

ساخته و امامزاده شده و سید یوسف نامی متولی آن شده است و همین سیدسبب شهرت آن جا به قبر بابا مزید شده، و مسلماً قبر بابا مزید در پایین ازدره گر آب و آن محله در این ایام به اسم محله شتربان معروف است اما در این کتاب (روضات الجنان) و تذکره حشری به اسم سرخاب مذکور است و هر دو صحیح است. (تا اینجا از ثقة الاسلام نقل شده است)

و آقای سلطان القرائی اضافه می کنند^۱ که خانه اسکندر میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه در همین محله دوه چی (شتربان) بوده در حوالی همان مسجد حاجی کاظم، و غالب آن مزارات و مقابر بر اثر تغییر و تبدیل محل از میان رفته است.

مسجد حاجی کاظم نیز از آثار مرحوم اسکندر میرزا است که یکی از چاکرانش به نام کاظم به مکه رفته و بازگشته و به نظارت او این مسجد ساخته شده و به نامش معروف گشته است و تا کنون چند بار تعمیر شده و هنوز هم از قبر پیری در آنجا خبر می دهند.

بهر جهت مقبره بابا مزید را در جزء مقابر و مزارات سرخاب آورده و قبر بسیاری از بزرگان دیگر را نزدیک بآن یا در اطراف آن ذکرده اند که در جای خود به شرح حال آنان اشاره خواهیم کرد. صاحب روضات الجنان در پایان روضه دوم^۲ از نوشته سید بدرالدین احمد لاله ای (مخدوم علی الاطلاق)^۳ مدفونین سرخاب را نوشته و نخستین آنان: «مولانا محمدالمشتهر به بابا مزید، مولدش عمو دزج» است. و نیز بابا مزید، نامش نخستین^۴ تن از هفتاد بابای زمان بابا حسن بوده و در

۱ - ص ۵۵۱

۲ - ص ۲۷۱

۳ - ص ۲۳ مقدمه روضات الجنان مراد از «مخدوم» و «مخدوم علی الاطلاق» امیر

بدرالدین احمد لاله ای (۸۴۰ - ۹۱۲) است.

۴ - ص ۴۹

آن ردیف به نام «بابا مزید سرخابی» مذکور و از بزرگان عرفا شمرده می‌شده و مورد توجه و احترام و تکریم بوده و ضمن شرح حال و مزار سایر سالکان طریقت در روایات الجنان اهمیت و اعتبار و برکت مزار بابا مزید را بیان داشته و از جمله در ضمن شرح حال مولانا حسن زال، ذکر کرده که میر مهدی حفار صبح شبی که حسن وفات کرده از شخصی شنیده که «مولانا حسن وفات کرده وی را در زیر قدم حضرت بابا مزید دفن کنید» و پس ذکر می‌کند که این اشاره غیبی بوده و می‌افزاید که آن حفار به حفر قبر مشغول می‌شود از قبر آواز صریح می‌شنود که «بما نزدیکتر»^۱

و در مزار مولانا مظفر یزازی نوشته^۲ که نزدیک حظیرة حضرت بابا مزید است و پس از اینکه سلسله ارشاد و هدایت او را از نوشته‌اش نقل کرده می‌نویسد: «بعضی از اعزای که در حرم محترم حضرت بابا مزید آسوده‌اند (قاضی قوام‌الدین محمد المشهور به) قاضی زاده انصاری، سلامی و تحیتی به روان ایشان فرستاده به طریق نظم و آن این است:

نظم

سلام و رضوان و روح و راحة	و عفو و غفران و نفحة جنة
على ساكنى تلك القبور و حولها	و طيب مشويهم بفضل و منة
خصوصاً على شيخ الشيوخ و عونهم	معين عباد الله هادى الطريقة
على منبع اللطاف بحر المعارف	مزید على الابرار من حيث رقة
على مشرق الالهام و الكشف و اليقين	هو المغربى ، شمس لاهل الولاية
على جامع العرفان و الفضل و الكمال	امام و شيخ من يسمى بخلوة

۱ - ص ۸۲

۲ - ص ۹۷

مظفر الحق والدين كنز اللطيفة	على منبع الالفاظ شيخ المحدثين
امام و استباد لاهل القراءة	و ثم على المولى محمد حامد
خليلي وحيد العصر في الفضل جملة	على شمس خلان الوفا، كعبة الصفا
سعيد شهيد (من) نزيل برحمة	على القاسم المقتول بالسيف والجفا
يميني فريد الدهر بحر النصيحة	على مفخر الوعاظ نور المحدثين

که در بیت سوم اشاره به «معین الدین صفار» و بیت چهارم به «بابا مزید» و پنجم به «محمد مغربی» و ششم به «خواجه عبدالرحیم خلوتی» و هفتم به «شیخ مظفر بزازی» و هشتم به «شیخ محمدقاری» و بیت نهم ظاهراً به «محمد خلیلی» و دهم اشاره به «سراج الدین قاسم» و بیت یازدهم ظاهراً اشاره به «نورالدین محمد واعظ خراسانی»^۱ است .

و در شرح حال خواجه عبدالرحیم از آبادی که، بعداً درباره اش گفتگو خواهیم کرد، نوشته است^۲ که بابا مزید او را دیده و به نظر حقیقت بشناخته که در معرفت الهی در سینه اش مخفی است و گفته : «عبدالرحیم یوری بوری ، یعنی : بیایا ، که دیگران را نان از یازار است و ترا از خانه الخ» و این مطلب را در جای خود خواهیم آورد. و مقصود این است که از اهمیت ارشاد و هدایت بابا مزید و توجه او به مریدان سخن رانده است. و همین خواجه عبدالرحیم به پای بابا مسی افتد و تضرع و زاری می کند و متقلب می شود^۳.

و نیز ضمن شرح حال مفصل و جالبی که از شیخ حسن البلغاری نوشته و ما به ذکر آن خواهیم پرداخت، نوشته است^۴ که شیخ حسن وقتی به تبریز آمده گفته است ما را به زیارت مشایخ تبریز ببرید که مصاحب ایشان بوده ام و «درس حساب

۱ - ص ۹۸ حواشی

۲ - ص ۱۱۵

۳ - ص ۱۱۶

۴ - ص ۱۵۵

چون زیارت بابا مزید را دریافتند وقت بیرون آمدن محفۀ ایشان بردیوار خورد و بشکست ، حضرت شیخ فرمودند که بابا مزید شکسته (حضرت) حق بودند این نشان آن است که : انا عند المنكسرة قلوبهم^۱ چون قفص ما را اینجا شکستند وقتی که این مرغ از این قفص پرواز کند ما را نیز در جوار بابا مزید نهید»
 و پس از این مطالبی است مربوط به درگذشت حسن بلغاری که در جای خود خواهد آمد.

اما ملاحشری در تاریخ خود یعنی روضة الاطهار درباره نام و شهرت و مقام او نوشته^۲ : «مشهور است که مرتبه اش بالا گرفته پیرش فرمود که مولانا محمدکار بر مامزید کرد، به سبب همین حرف اسمش بابا مزید شهرت یافته، وی به علوم ظاهر و باطن سرآمد روزگار خود بود و نیز قطب ابدل بود»
 و همو نوشته است^۳ : «در تبریز دو مکان فیض نشان است که در آن مدفن اولیای حقایق و کبار است و مشایخ عالی مقدار و عارفان حقایق و محرمان اسرار بسیار است، یکی حظیرۀ بابا مزید و یکی حظیرۀ بابا فرج»

۱ - سورة فجر، آیه ۲۸

۲ - ص ۱۰۹

۳ - ص ۱۱۳

فصل چهارم

مقبرة الشعراء

از مقبرة الشعرا یا آرامگاه شاعران در سرخاب تبریز، تا قبل از قرن هشتم نامی برده نشده و قدیم‌ترین تذکرهٔ فارس‌سی یعنی لباب‌الالباب محمد عوفی که ظاهراً در سنهٔ ۶۱۸ تألیف شده و شرح حال شاعران قرن ششم مانند خاقانی و ظهیر را که در مقبرة الشعرا دفن شده‌اند، نگاشته است، نامی از مقبرة الشعراء نبرده و از این روی قدیم‌ترین کتابی که نام مقبرة الشعراء سرخاب را به صراحت دارد، نزهة القلوب حمدالله مستوفی است که در سال ۷۲۰ هـ.ق تألیف شده و دیگر تاریخ‌گزیدهٔ اوست که در سال ۷۳۰ هـ.ق تألیف شده است.

وعوفی در لباب‌الالباب نامی از مدفن شاعران نمی‌برد، و گاهی از مولد و موطن آنان سخن می‌گوید مثلاً دربارهٔ قطران می‌نویسد: «... از اهل تبریزست»

اما حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب می نویسد^۱: «و در مقبرة الشعرا به سرخاب، انوری^۲ و خاقانی و ظهیرالدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی شیروانی^۳ و دیگر شعرا»

و در تاریخ گزیده ضمن شرح حال خاقانی نوشته است^۴: «به تبریز در سنه اثنی و ثمانین و خمسمائه^۵ آیه در گذشت و به مقبرة الشعراء سرخاب مدفون شد» و همچنین در شرح حال شمس سجاسی اشاره کرده^۶: «در سنه اثنی و ستمایه در گذشت و در مقبرة الشعراء مدفون شد، اشعار خوب دارد، دیوان ظهیر فاریابی جمع کرده اوست.»

همچنین در شرح حال ظهیرالدین فاریابی می نویسد^۷: «در ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و خمسمایه به تبریز در گذشت و به مقبرة الشعراء سرخاب مدفون شد.»

و باید گفت که نام مقبرة الشعراء سرخاب طاهر آپس ازدفن شدن شاعران معروف قرن ششم مانند خاقانی و ظهیر^۸ و شاعرانی که بعد از آنها در آنجا دفن شده اند،

۱ - چاپ دبیر سیاقی ص ۸۹

۲ - مدفن انوری در سرخاب نیست (رك ح ۱ ص ۱۴۴)

۳ - مدفن فلکی شیروانی در شماخی است (آثار باستانی آذربایجان تألیف کارنگ ج ۱ ص ۴۱۰)

۴ - چاپ دکتر عبدالحسین نوائی ص ۷۲۸

۵ - سال وفات خاقانی ۵۹۵ است، رك مقدمه دیوان تصحیح نگارنده ص پنجاه و يك که در آنجا با توجه به همه اقوال بحثی کامل شده و در فصل ششم همین تألیف نیز خواهد آمد.

۶ - ص ۷۳۶

۷ - ص ۷۳۷

۸ - در باره شاعرانی که در سرخاب و مقبرة الشعراء دفن شده اند، در فصول آینده

به تفصیل بحث خواهیم کرد.

در کتب تاریخ و تذکره آمده و رفته رفته معروفیت یافته است...

حتی در کتاب تاریخ بناکی که در ۱۷۱۷ ه. ق (۱۳ سال پیش از تاریخ گزیده و ۲۳ سال، پیش از نزهة القلوب) تألیف شده، چنانکه قبلانیز اشاره کردیم^۲ ضمن نقل تاریخ وفات دو شاعر: ظهیر و شاهفور، فقط به نام «سرخاب» اشاره دارد و نامی از مقبرة الشعراء نبرده و نوشته است: «هر دو در پهلوی خاقانی در سرخاب مدفون اند».

از قرن هشتم به بعد «مقبرة الشعراء» یا «مقبرة الشعراء سرخاب» در کتب تواریخ و تذکره آمده، با این همه بسیاری از متون تاریخی قرن نهم درباره مدفن خاقانی اشاره کرده و فقط از سرخاب نام برده اند مثلاً در تاریخ کبیر تألیف جعفر بن محمد جعفری زدی که تاریخ اسلام را تا سال ۸۵۰^۳ دارد، ضمن شرح حال خاقانی نوشته است^۴: «و مدفن او در سرخاب تبریز است»

در بعضی از کتب تواریخ این محل را «حظيرة الشعراء» نامیده اند، از آن جمله مجمل فصیحی خوafi است که وقایع را تا سال ۸۴۵ نوشته، و در حوادث سال ۵۸۲ می نویسد: «وفات افضل الدین خاقانی حقایقی شاعر الشیروانی ارانی صاحب الدیوان المشهور مدفوناً فی حظيرة الشعراء به تبریز و آن موضع را حظيرة القضاة

۱ - مقدمه دکتر جعفر شعار بر تاریخ بناکتی ص چهارده، تاریخ منقول چاپ دوم

ص ۵۲۰

۲ - ص ۳۷

۳ - فرهنگ ایران زمین دفتر ۲ و ۳ ج ۶، مقدمه ایرج افشار بر تاریخ کبیر

ص ۸۹

۴ - ص ۱۵۳

۵ - مجمل فصیحی چاپ محمود فرخ، ج ۲ ص ۲۶۶.

نیز گویند» و در حوادث سال ۵۸۵ می نویسد^۱: « وفات ملك الحکما و الشعرا حکیم او خداالدین انوری الخاورانی کان من باده قرية من قرى خاوران مدفوناً بحظيرة الشعراء بسرخاب تبریز بجنب خاقانی» و در حوادث سال ۵۹۸ به فوت ظهیر فاریابی و دفن او در حظيرة الشعراء اشاره می کند^۲.

و ظاهراً بنابر قول فصیحی خوafi است که سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران پس از آنکه ضمن شرح حال خاقانی و ظهیر نوشته در مقبرة الشعراء سرخاب دفن شده اند ، در حاشیه مربوط به تکملة شرح حال خاقانی اضافه کرده^۳: « نام گورستانی را که در محله سرخاب تبریز بوده و خاقانی و دیگران را در آنجا به خاک سپرده اند «حظيرة الشعراء» یا «حظيرة القضاة» هم نوشته اند و در تکملة شرح حال ظهیر نوشته^۴: «در گذشت وی را در ربیع الاول ۵۹۸ ضبط کرده اند و نوشته اند که در حظيرة القضاة در کنار خاقانی وی را به خاک سپرده اند»

دولت شاه سمرقندی که تذکرة خود را در سال ۸۹۲ بپایان رسانیده در شرح حال خاقانی می نویسد^۵: «در سرخاب تبریز آسوده است و مرقد او الیوم مشهور و مقرر است قبر ظهیرالدین طاهر بن محمد فاریابی و شاهفور بن محمد نیشابوری هر دو در پهلوی خاقانی است » و می بینیم که در این مورد فقط به « سرخاب » اشاره کرده و نامی از «مقبرة الشعراء» نبرده است. و در شرح حال ظهیر نیز نوشته^۶:

۱ - ج ۲ ص ۲۶۷ درمجمعل فصیحی و نزهة القلوب، مدفن انوری مقبرة الشعراء ذکر شده اما قول صحیح طبق سایر مآخذ این است که مدفن او در بلخ جنب مزار احمد خضرویه بوده (دیوان انوری تصحیح مدرس رضوی ج ۲ ص ۱۱۱، تاریخ نظم و نثر در ایران تألیف سعید نفیسی ج ۱ ص ۸۱)

۲ - ج ۲ ص ۲۷۸)

۳ - تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲ ص ۷۱۹ تکملة ص ۱۰۴ شماره ۱

۴ - ص ۷۲۰ ج ۲ ، تکملة ص ۱۰۶ شماره ۴

۵ - چاپ هند ص ۴۱

۶ - ص ۵۴

«وبه سرخاب مدفون است در جنب خاقانی» و در وفات شاهفور بن محمد نیشابوری نوشته^۱: «وفات شاهفور در تبریز بوده در شهر سنهٔ ستمایه و قبر او در سرخاب تبریز است در جنب خاقانی و ظهیر فاریابی علیهم الرحمة» پس در تذکرة الشعراء هم ذکر می‌از «مقبرة الشعراء» نیست و تنها به «سرخاب» اشاره شده است.

اما تاریخ حبیب السیر که در آغاز قرن دهم (۹۲۷ تا ۹۳۰) تألیف شده به وفات و مدفن ظهیر اشاره کرده و گفته است^۲: «وفات ظهیر در سنهٔ ثمان و تسعین و خمسمایه اتفاق افتاد و در مقبرة الشعراء سرخاب مدفون گشت» و همین کتاب دربارهٔ وفات و مدفن خاقانی با آنکه قول تاریخ گزیده را نقل می‌کند فقط «سرخاب» را نام می‌برد و می‌نویسد^۳:

«و آنجه حمدالله مستوفی نوشته که وفات خاقانی در سنهٔ اثنی و ثمانین و خمسمایه در تبریز اتفاق افتاد و در مقبرة سرخاب مدفون شد، ظاهرأ سهواً ترقیم نموده بنابر آنکه به اتفاق مورخان تکشختن در سنهٔ تسعین و خمسمایه عراق و اصفهان را فتح کرد و خاقانی قصیده‌ای در مدحش به نظم آورد...» و بدیهی است رد قول تاریخ گزیده از جهت تاریخ وفات خاقانی است که بنابر اصح اقوال ۵۹۵ ه. ق است و نگارنده در این باب بحثی کامل در مقدمهٔ دیوان تصحیح خود دارد^۴، و حبیب السیر در مدفن خاقانی یعنی سرخاب سخنی ندارد.

بر روی هم از قرن دهم هجری قمری به بعد نام «مقبرة الشعراء» و «مقبرة الشعراء سرخاب» در کتابهای تاریخ و تذکره آمده و هر جا شرح حالی و نام و نشانی از شاعران مدفون در آنجا، هست این محل نیز نام برده شده و پیش از آنکه به مهم‌ترین و جامع‌ترین

۱ - ص ۶۴ چاپ هند

۲ - چاپ خیام ج ۲ ص ۵۵۹

۳ - ج ۲ ص ۶۴۲

۴ - مقدمهٔ دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص پنجاه و یک

کتاب این قرن یعنی روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کربلائی برسم که کامل ترین شرح را راجع به مقبرة الشعراء دارد و جای آن را هم تعیین می کند، از یک کتاب دیگر در این قرن چند نکته را نقل می کنیم :

در مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری که در پایان این قرن یعنی ۹۹۳ تا ۱۰۱۳ ه.ق تألیف شده ، ضمن شرح حال خاقانی نوشته^۲: «و در سرخاب تبریز آسوده است»

صاحب روضات الجنان درباره مرقد و مزار خاقانی می نویسد^۳: «مرقد و مزار آن صاحب رتبه حسانی و آن ذی مرتبه در فصاحت و بلاغت سبحانی ، ملک الشعرا افضل الدین ابراهیم بن نجیب الدین علی شروانی المشتهر بتخلصه خاقانی، رحمه الله تعالی نزدیک به مزار حضرت بابا حسن است راهی که به باغ بیگم می روند به جانب دست چپ مدفون است، خواجه ظهیر و شاهفور نیشابوری که هر دو شاعر فاضل بی بدل بوده اند هم آنجا مدفون اند، آن محل را «مقبرة الشعراء» می گفته اند (یحتمل که قبر دیگر از شعرا نیز آنجا بوده باشد) جای مشخص و معین بوده حالا مندرس و منطوی است، نه اثر از آنجا ماند و نه آثار بواسطه استیقاظ اولوالبصار، این اکابر صاحب اعتبار که هر یک درجهانی نمی گنجیده اند حالا به یک گزرمین قناعت کرده اند از آن نیز نه نام مانده و نه نشان و نه پی مانده و نه پایان، «انتبهوا یا ایها الغافلون ، فاعتبر وایا اولی الابصار»

آقای سلطان القرائی در جزء دوم^۴ روضات الجنان در حاشیه مربوط به این مطلب حافظ حسین می نویسد :

«راجع به مقبرة الشعراء، که مؤلف نوشته نزدیک بابا حسن به جانب چپ راهی که به باغ بیگم می رود... این باغ یقیناً در سرخاب بوده و بابا غی که در محله خیابان

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۳۸۱

۲- مجالس المؤمنین چاپ کتابفروشی اسلامیه ج ۲ ص ۶۲۲

۳- جزء اول ص ۲۰۱

۴- ص ۶۳۶

بوده و همنام آن است نسبتی ندارد، این دومی را در روزگار ماقطعه قطعه فروختند... از محل واقعی آن یکی (باغ بیگم سرخاب) و مقبرة الشعرا که چپ آن بوده و مزار بابا حسن مرا اطلاع صحیحی نیست. و حکایت نادر میرزا نیز (ص ۱۳۳) درست نمی نماید زیرا مؤلف کتاب روضات محل قبر سید حمزه را در درآمد سرخاب می نویسد (ص ۲۱۳ جزء اول) اگر مقبرة الشعرا هم در همان محل بود بایستی آن را نیز در درآمد سرخاب می نوشت و یا قبر سید را در جوار آن می نوشت»

حافظ حسین کر بلائی پس از ذکر ابیاتی از خاقانی و اشاراتی به شرح حال او مطالب دولتشاه سمرقندی را راجع به مدفن خاقانی و ظهیر فارابی و شاهفور بن محمد اشهری نیشابوری نقل می کند و همان مطالبی است که ما پیش از این به نقل از تذکره دولتشاه، ذکر کرده ایم. و پیش از نقل قول دولتشاه، اشعار رشیدالدین و طواط و مجدالدین خلیل و افضل الدین ساوی را در باره خاقانی و نیز قول جامی را در نفحات الانس، ذکر کرده که نگارنده همه این مطالب را در مقدمه دیوان^۱ آورده است. و قول جامی را که گفته است^۲: «وی را وای طور شعر، طور دیگر بوده است چنانکه شعر در جنب آن کم بوده» نقل کرده تا آخر با ابیات خاقانی که در نفحات ذکر شده و دنباله قول او که می گوید: «ازینها بوی آن می آید که وی را از مشرب صافی صوفیان قدس الله اسرار هم شربی تمام بوده باشد...»

و پس از قول دولتشاه که اشاره کردیم قصیده او را به مطلع:

هر زمان زین سبز گلشن رخت بیرون می برم

عالمی از عالم وحدت به کف می آورم

آورده که در دیوان تجدید مطلع^۳ شده و در این جا ابیاتی از هردو مطلع مخلوط

آورده است.

۱- ص ۴۷ و هفت و ص پنجاه

۲- نفحات الانس چاپ هند ص ۳۹۶

۳- دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۴۸ و ص ۲۴۹

آخرین تاریخی که در وفیات بیاض روضات الجنان باخط حافظ حسین هست تاریخ فوت درویش حسین مذهب شیرازی است که در دمشق روی داده و شب شنبه دهم شهر شعبان سنهٔ سبع و تسعین و تسعمائه است^۱ و سال وفات مؤلف هم بنابر قول یکی از معاصران او شب چهارشنبه شانزدهم ذی قعدة ۹۹۷^۲ بوده است، مقصود آنکه در قرن دهم صاحب این کتاب، باصراحت می نویسد که حالا این مقبرة الشعراء به کلی مندرس و منطوی است و هیچ اثر و نشانه‌ای از آنها بجا نمانده است. ضمناً تاریخ اتمام روضات (۹۷۵) در يك ماده تاریخ آمده است.

با این صراحت و روشنی، ملاحصری که کتاب خود را در اول قرن بعد (۱۰۱۱ ه.ق) با توجه به همین روضات الجنان تألیف کرده^۳. در مزار خاقانی چنین نوشته است^۴:

«مزار فیض آثار و مرقد لازم الانوار و تربت بارتبت فصاحت آثار و مدفن بلاغت شعار حکیم خاقانی و حکیم اسدی و شاه پور و ظهیر الدین محمد فاریابی درابتدای سرخاب اظهر من الشمس است و آن مزار موسوم است به مقبرة الشعراء حکیم ...»
و پس از ذکر نام و حال حکیم اسدی و شاه پور و ظهیر الدین فاریابی که در مقبرة الشعراء

۱ - مقدمه روضات الجنان ص ۲۲

۲ - همان صفحه، ماده تاریخ کتاب روضات الجنان «زیارات قبور اولیا» یعنی ۹۷۵

۳. قاست (جزء دوم ص ۹۲۵، مواد التواریخ ص ۴۷۸)

۴ - آقای سلطان القرائی نوشته اند: «روضه اظهار معروف به تذکرة حشری خلاصة مزحرف و محرف و فاسدی است از مزارات همین کتاب روضات الجنان (مقدمه ص ۳۶) اما آقای محمد عباسی در حاشیه ترجمه سیاحتنامه شاردن می نویسد: «ملاحصری راجع به مزارات تبریز کتاب بسیار نفیس و گرانبھائی نگاشته است» (ص ۴۲۰ ح ۱ ترجمه سیاحتنامه شاردن)

۴ - چاپ تبریز ص ۱۱۷

مدفون‌اند، می‌نویسد: «مشهور است که از مقبرة الشعرا تا بابا حسن تعلق به شعر داشته، در زمان سابق غیر شاعر را در این میان کسی نمی‌گذاشته‌اند»

آنگاه به مزار پیر ترك اشاره می‌کند که قریب بدان مکان بوده و بعد می‌نویسد: «مشهور است که جماعتی از مشاهیر شعرا متصنف رحمهم الله در خاك سرخاب به تخصیص در مقبرة الشعرا آسوده‌اند چون درین زمان قبر هر يك از این اعزه معین است بنابر آن راقم این نسخه از ذکر ایشان ساکت نشده از آن جمله این چند کس محقق شد: مجیر الدین بیلقانی و اثیر الدین^۳ اخسکی (کذا) و حکیم قطران ارمحی (کذا) و مسانی شیرازی و اشهر سبزواری، و قریب بدان مکان مزاری است که عوام آن را مزار پیر ترك می‌خوانند و عوزا ترا بدان مزار توجه بسیار هست، حالش محقق راقم نیست، و از بزرگی نقل است که ده هزار از این اولیا و مشایخ کبار و اهل الله عالی‌مقدار در سرخاب مدفون‌اند و الله اعلم»

اما قول حشری در اینکه می‌نویسد قبور شاعران اظهر من الشمس است و قبر هر يك از این اعزه معین است، معتبر نیست زیرا بواسطه زلزله‌های پیاپی تبریز، این مزارات بکلی از میان رفته و همانطور که حافظ حسین کر بلائی نوشته‌ام و نشانی و ردپایی از آنها بر جای نیست، و کتبی که در قرن دوازدهم و سیزدهم و پس از آن نوشته شده همه از مقبرة الشعرا فقط نام برده‌اند و جز نام نشانه دیگری از محل و موقع آن نداده‌اند. چنانکه طباطبائی صاحب کتاب اولاد الاطهار که در ۱۲۹۴ هـ. ق تالیف شده،

۱ - ص ۱۱۹

۲ - ص ۱۱۹

۳ - قبر اثیر الدین اخسیکتی در خلخال است، طبق قول آذر در آتشکده (چاپ دکتر شهیدی ص ۳۲۶) در خلخال در گذشته، و نیز ماخذ دیگر همه وفات او را در خلخال نوشته‌اند (رك مقدمة دیوان اثیر اخسیکتی به قلم رکن الدین همایون فرخ)

۴ - مقاله آقای عزیز دولت آبادی در مجله دانشکده ادبیات تبریز شماره ۲ سال ۱۶، آقای دکتر مشکور تاریخ تالیف آن را سال ۱۳۰۰ نوشته‌اند (تاریخ تبریز تا قرن نهم ص ۹۵)

نوشته است به علت زلزله‌های بسیار مخصوصاً زلزله سال ۱۱۹۴^۱ و پیش از آن در ۱۱۹۳ آثاری از آنها به جای نمانده است.

ونادر میرزا نیز می‌نویسد^۲: «مقبرة الشعراء، این گورستانی معروف بود به کوی سرخاب، اکنون بدین کوی گورستانها باشد کوچک و بزرگ ندانیم که این مقبره کدام باشد مگر آنکه در این کوی به جنب بقعة سید حمزه مقبره‌ای عمارت کرده برای مدفن میرزا عیسی حسینی فراهانی که قائم مقام صادرات ایران و دستور نایب السلطنه عباس میرزا و لبعهد شاهنشاه بود و بسوی مشرق آن مقبره، قبرستانی است بس کهنه، از بعضی شنیده‌ام که مقبرة الشعراء آنجا باشد.»

و نویسندگان و محققان بعدی تادوران ما، با تحقیق بیشتر این مطلب را تأیید کرده‌اند که بر اثر زلزله‌های پیاپی از این مقبره اثری به جای نمانده است، چنانکه آقای عزیز دولت آبادی در مقاله «زلزله‌های تبریز»^۳ نوشته‌اند: «با کمال تأسف از مزارات شهریاران شعر و ادب فارسی مثل: خاقانی شروانی، اسدی طوسی، ظهیر فاریابی، مجیرالدین بیلقانی، اثیرالدین اخسیکتی، حکیم قطران تبریزی، شاهپور بن محمد اشهری سبزواری، خواجه هماد تبریزی و . . . کوچکترین نشانه و اثری نمی‌باید»

و با این همه مایه کمال تعجب است که بعضی از معاصران، اصرار می‌ورزند که محل مقبرة الشعراء دقیقاً معین کنند، و یکی از آنان آقای عبدالغفار کندلی است که از باکونامه‌ای به آقای سلطان القرائی نوشته و نقش سنگ قبر خاقانی (استامپاژ) را فرستاده و بنا بر قول نوروز آغازاده نوشته‌اند که از روی آن میتوان کاملاً محل مقبرة الشعراء را تعیین کرد، آقای سلطان القرائی این نقش (استامپاژ) را در حواشی جزء دوم کتاب

۱- شرح این زلزله در کتاب تجربه الاحرار عبدالرزاق بیگ دنبلی تصحیح حسن قاضی

طباطبائی ج ۲ ص ۲۱۱-۲۱۷ آمده

۲- تادیک و جغرافی تبریز ص ۱۳۳

۳- مجله دانشکده ادبیات تبریز شماره ۲ سال ۱۶

روضات الجنان^۱ به چاپ رسانده اند، اما آثار جعلی بودن در آن واضح و روشن است و ابداً شباهتی به سنگ قبر خاقانی و شباهتی به خط اصلی هیچ سنگ قبر ندارد، این مطلب را با استاد مجتبی مینوی در میان گذاشتم و ایشان مجعول بودن آنرا تأیید کرده و کنار این تصویر نوشتند: «تعجب می کنم که آقای سلطان القرائی چطور این سند مجعول را چاپ کرده اند» این استامپاژ را نوروز آغازاده در سال ۱۹۳۱ میلادی (ظ) به باد کوبه برده و در آرشیو موزه نظامی آنجا^۲ است.

دلیل دیگر بر آنکه بعد از زلزله های شدید و پیایی تبریز، مقبرة الشعرا از بین رفته و جای قبرها محو شده و نشانه ای از آن باقی نبوده این است که ادوارد برون می نویسد^۳: «خاقانی در مقبرة الشعرا سرخاب، در نزدیکی تبریز، میان ظهیرالدین فاریابی و شاهفور اشهری به خاک سپرده شد، و خانیکوف در ۱۸۵۵ م (۱۲۷۲ ه.ق) به وسیله دو مرد سالخورده تبریزی مطلع شد که آنان مقبرة او را به یاد دارند که تا پیش از زلزله بزرگی که بسیاری از آثار این گورستان را ویران ساخت هنوز برپا بود، با این حال حفاریهایی که اوسال بعد برای یافتن نشانهایی از آن انجام داد، با شکست مواجه شد.»

گفتم که کتب تاریخ و تذکره و شرح حال از قرن دوازدهم به بعد همه از مقبرة الشعرا یا مقبرة الشعرا سرخاب نامی برده و به نقل از یکدیگر به همین نام بردن بسنده کرده و بیشتر شرح و بسطی نداده و محلی برای قبور این شاعران که در آنجا دفن شده اند، تعیین نکرده و مشخص نساخته اند، و برای نمونه قسمتی از آنها را نقل می کنیم با ذکر این نکته که بعضی از آنان نیز نامی از «مقبرة الشعراء» نبرده و فقط به «سرخاب» اشاره کرده اند:

۱- جزء دوم ص ۶۳۶ حواشی مربوط به ص ۲۰۱ س ۱۹

۲- نامه کندی به سلطان القرائی جزء دوم ص ۶۳۶

۳- از سنایی تا سعدی تألیف ادوارد برون ترجمه غلامحسین صدری افشار

از آن جمله قدرت الله کوپاموی در تذکره نتایج الافکار در شرح حال خاقانی می نویسد^۱: «بهروایتی در سنه خمس و تستعین و خمسمائه (۵۹۲) به خلوت کده عدم گرائیده در سرخاب تبریز آرمیده» و در شرح حال ظهیرالدین فاریابی اشاره می کند که^۲: «در سرخاب تبریز به پهلوی قبر خاقانی مدفون گردید» و نیز درباره شاهپور بن محمد می نویسد^۳: «وفاتش در سنه ستمایه (۶۰۰) واقع گردیده و در سرخاب تبریز به جنب قبر افضل الدین خاقانی و ظهیرالدین فاریابی آرمیده» این نکته را باید اضافه کنیم که تربیت در دانشمندان آذربایجان نوشته است^۴: «بهروایت قدرت الله کوپاموی در نتایج الافکار خاقانی در ۵۹۵ در تبریز وفات یافته در مقبره الشعراء سرخاب نزدیک مزار بابا حسن دفنش کرده اند» اما در متن نتایج الافکار سال ۵۹۲ و فقط نام «سرخاب» را دارد.

در آتشکده آذر ضمن شرح حال خاقانی نوشته^۵: «در سرخاب مدفون است و چون جمعی از شعرا در جوار او مدفون اند به مقبره الشعراء مشهور است» و در شرح حال شهری، شاهپور بن محمد نوشته^۶: «آخر الامر در تبریز وفات یافته در مقبره الشعراء سرخاب مدفون است»

حاج زین العابدین شیروانی در ریاض السیاحه می نویسد^۷: «و در مقبره سرخاب از شعرا: ابوالفضایل خاقانی و ظهیرالدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی شیروانی و شافور نیشابوری و مجیرالدین بیلقانی و...» اما قبر فلکی شیروانی در

۱ - چاپ هند ص ۲۰۸

۲ - ص ۴۴۵

۳ - ص ۳۶۲

۴ - ص ۱۳۰

۵ - چاپ دکتر شهیدی ص ۳۶

۶ - ص ۱۳۸

۷ - چاپ حامدبانی ص ۵۸

شماخی است و پیش از این اشاره شد.

رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحاء ضمن شرح حال خاقانی می نویسد^۱ :
«در مقبره سرخاب مدفون شد» و در شرح حال ظهیرالدین فاریابی می نویسد^۲ : «وفاتش در سنه ۵۹۸، در سرخاب تبریز که به مقبره الشعرا نامیده شده مدفون است» و در ریاض العارفین راجع به خاقانی فقط نوشته است^۳ : «در سرخاب تبریز درگذشت»

در دوره معاصر ما نیز کتب تاریخ و شرح حال و مخصوصاً کتب تاریخ ادبیات به نقل از سایر مآخذ به همین نام «مقبره الشعراء» یا «مقبره الشعرای سرخاب» اشاره کرده اند از جمله در دانشمندان آذربایجان ضمن شرح حال مجیرالدین بیلقانی می نویسد^۴ : «اثیرالدین اخسیکتی و ظهیرالدین طاهر بن محمد الفاریابی و جمال الدین شاهفور بن محمد الاشهری النیشابوری نیز از جمله معارضین او بوده و هر سه در اواخر قرن ششم در تبریز مرده و در مقبره الشعرا مدفون هستند» اما قبر اثیر اخسیکتی در مقبره الشعرا نیست و ظهیر و اشهری در سرخاب مدفون اند چنانکه خواهیم گفت .

و در شرح حال خلیفه محمد متخلص به «عاجز» نوشته^۵ : «تخلص او عاجز است و دیوانش در تبریز چاپ شده، هفتاد و دو ساله مرده در مقبره الشعری سرخاب مدفون است» و در این مورد شرح حالی از نگارستان دارا نقل کرده و سن و محل دفن او را خود تربیت افزوده است.

دکتر رضازاده شفق در تاریخ ادبیات خود راجع به خاقانی می نویسد^۶ :
«وفات خاقانی در حدود پانصد و نود و پنج در تبریز اتفاق افتاد و در آنجا در مقبره الشعرا

۱- چاپ مظاهر مصفا ج ۲ ص ۶۰۸

۲- ص ۸۵۲

۳- چاپ مهر علی گرکانی ص ۳۰۹

۴- ص ۳۲۵

۵- ص ۱۴۱

۶- چاپ وزارت فرهنگ ص ۲۱

که در شمال شهر در کوی سرخاب واقع بود مدفون گردید»

فروزان فردر سخن و سخنوران با آنکه به دقت تمام در سال وفات شاعران بحث می کنند از محل دفن آنان نام نمی برد و تنها در مورد وفات خاقانی در حاشیه از تذکره تقی الدین کاشانی معروف به خلاصة الاشعار و زبدة الافکار مطلبی باین ترتیب نقل می کند^۱: «در تذکره تقی الدین نسخه آقای انصاری راجع به وفات وی آمده است که گویند به سبب اعراض اهل زمان و معارضة اثیر بادفتی پیدا کرده مدتها به آن مرض گرفتار بود آخر الامر آن مرض جانستان بر آن ذات شریف استیلا یافت و در شهر تبریز فی شهور اثنی وثمانین و خمسماية (وفات کرد ظ) و او را در سرخاب مدفون گردانیدند و مرقد او اليوم معلوم است»

و تذکره تقی الدین ۹۷۵ آغاز و در ۱۰۶۱ ه. ق. پایان پذیرفته^۲ و مانند ملاحشری نوشته است که مرقد خاقانی معلوم است اما دیدیم که روضات الجنان که پیش از اینها نوشته شده صریحاً نوشته است که هیچ اثر و نشانه ای از آن قبور برجای نیست.

بدیهی است سایر اقوال مربوط به شاعران و مزار آنان را در مقبرة الشعراء سرخاب، در فصول بعد که راجع به آنان صحبت می داریم، به تفصیل ذکر خواهیم کرد، و اکنون به شرح وضع کنونی مقبرة الشعراء و احیاء آن به یاد بود شاعران بزرگ آنجا، می پردازیم و از کتاب آثار باستانی آذربایجان تألیف دانشمند محقق آقای عبدالعلی کارنگ استفاده می کنیم:

ایشان می نویسند^۳: «در جانب شرقی بقعة سید حمزه و مقبرة قائم مقام و ملاباشی گورستان متروک و ویرانه ای وجود دارد که بنا به مندرجات تذکرها و کتب مزارات، قسمتی از مقبرة الشعراء معروف سرخاب می باشد.

۱- ج ۲ سخن و سخنوران ص ۲۳۴۸ و چاپ دوم ص ۵۶۴۱

۲- تاریخ تذکرها فی فارسی تألیف احمد گلچین معانی ج ۲ ص ۵۴۰ و ص ۵۴۱

۳- آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۰۰

این مقبره یابه عبارت بهتر گورستان از حوالی بقعه سید حمزه شروع و تا مزار باباحسن (قبر ملاحسن کنونی) شمالاً و دره گراب (حوالی حمام گرو فعلی) و درب سرخاب غرباً، کشیده میشده و در آن شعرا و علما و فقها و عرفا و اولیای بسیاری دفن گردیده بودند که از معاریف آنها، اشخاص ذیل را می توان نام برد : «مولانا محمد معروف به بابامزید، مولدش عمودزج . باباحسن مولدش نهند ... الخ» مطابق نوشته روضات الجنان و جنات الجنان که در پایان صورت مذکور نوشته : «پیر قندیلی و اسدی طوسی و پیر سهراب و پیر بوبک چه، در درگاه سرخاب» و بعد اضافه می کنند که^۱ :

صاحب روضه اطهار حکیم قطران و مؤلف اولاد الاطهار علاوه بر قطران، فلکی شروانی و عصار تبریزی را از مدفونین مقبرة الشعراء سرخاب می شمارد^۲ :

پس از این شرح، به شرح حال باباحسن و بابامزید و اسدی و خاقانی و ظهیر و قطران و مغربی و همام می پردازند که مادر جای خود شرح حال آن شاعران را خواهیم آورد، و در شرح حال فلکی محل قبر او را قصبه شماخی شروان ذکر می کنند^۳ و قبر عصار تبریزی را در گورستان چرنداب کنار قبر استادش مولانا عبدالصمد می دانند^۴.

آقای کارنگ پس از شرح حال این بزرگان و چندتن از بزرگان دیگر که در گورستان چرنداب مدفون اند، می نویسند^۴ «اکنون می رسمیم به علت برسر زبانها

۱ - ص ۴۰۱

۲ - ص ۴۱۰

۳ - ص ۴۱۲، روضات الجنان نیز اینطور نوشته، ج ۱ ص ۳۶۳

۴ - ص ۴۱۷

افتادن نام مقبرة الشعرا و مطرح شدن مسأله احداث یادگاهی در محل مقبرة الشعراى سابق: :

آقای عزیز دولت آبادی در سال ۱۳۳۷ شمسی هنگام چاپ دیوان کمال خجندی در محله‌های ولیانکوه و باغمیشه، قله‌اخی سعدالدین و دمشقیه به دنبال قبر کمال می‌گشت و سرانجام در محله کوره پزخانه ولیانکوی باغی به نام باغ کمال^۱ یافته و در آنجا گورستانی معروف به گورستان کمال^۲ بوده است. ضمناً در این گورستان، کمال الدین بهزاد (متوفی ۹۴۲ هـ.ق) نیز مدفون^۳ است.

اما پس از تفحص و جستجوی فراوان و یافتن سردابی و پس از مدتی نگاه داشتن آن سرداب و انباشته شدن آن، این کار به جایی نرسیده و تا سال ۱۳۴۰ هـ. ش دنبال نشده است. اما در همین سال شخصی^۴ ادانا و مطلع به استاندار وقت^۵ نامه مینویسد و یاد آور می‌شود که در تبریز شاعر پارسى گوی بزرگ بسیار مدفون‌اند مخصوصاً در مقبرة الشعری سرخاب به این مناسبت به دستور استاندار کمیسیونى از مقامات دولتی و دانشمندان و محققان تشکیل شده و طرحهائی پیشنهاد کرده‌اند که طرح رئیس دانشگاه (دکتر بازرگان) پذیرفته آمده است. اما در سال ۱۳۴۲ شمسی این فکر دنبال نشده و موضوع مقبرة الشعرا مسکوت مانده و از یاد

۱ - کمال الدین خجندی در ولیانکوی خلوت و باغی داشته که بهشت نامش کرده بوده (تاریخ حشری ص ۶۶)

۲ - می‌خواسته‌اند کمال را در حظیره بابا مزید دفن کنند تا بوث شکسته و او را در باغ خودش دفن کرده و گفته‌اند که در زمان ممات هم توجه به این جا داشته است (روضات الجنان جزء اول ص ۵۰۹)

۳ - آثار باستانی آذربایجان ص ۴۲۷، تاریخ حشری ص ۶۷

۴ - آقای محمد حسین شهرستانی

۵ - آقای علی دهقان

رفته است.

مجدداً در سال ۱۳۴۸ شمس در بهمن ماه، چون دانشمند محترم آقای سید محمد تقی مصطفوی عضو هیأت مدیره انجمن آثار ملی به تبریز رفته اند، فکر احیاء مقبرة الشعرا و ساختن یادگاهی در آنجا مطرح شده و این اندیشه قوت گرفته و پس از آن در فروردین ماه ۱۳۵۰ جلسه مهم و عظیمی به ریاست مرحوم دکتر رضازاده شفیق تشکیل شده و هیأت امنایی برای یادگاه شاعران انتخاب و قرار شده است شهرداری تبریز خانه های لازم را در محل برای احداث باغ (پارک) یادگاه خریداری کند .

در همان سال هیأت مدیره انجمن آثار ملی اقدام کرده و نقشه ای برای بنای یادگاه از مهندستان گرفته و بنارا از سال بعد آغاز کرده اند .

این است شرحی که درباره مقبرة الشعراء تبریز و بنای یادگاه شاعران در کتاب آثار باستانی آذربایجان آمده و به اختصار در این جا آورديم .

در سال ۱۳۵۱ در ماه مرداد که نگارنده برای ایراد سخنرانی در انجمن دبیران زبان و ادبیات فارسی به تبریز رفته بودم این بنای یادبود در مراحل آغاز ساختمان بود و اکنون خوشبختانه پیش رفته و امید است به زودی تمام شود و گشایش یابد . برای اطلاع از کیفیت بنای یادبود مقبرة الشعرا از طرف انجمن آثار ملی باید به شماره ۵ سال ۲۸ مجله نیما (مرداد ۵۴) مراجعه کرد .

همین تألیف نیز به این مناسبت به پیشنهاد انجمن آثار ملی، صورت پذیرفته و نگارنده امید دارد که تا گشایش ساختمان یادگاه شاعران در تبریز، این یادنامه هم انتشار یابد و به دوستاران شعر و ادب و به روان آن شاعران بلند پایه و استادان سخن فارسی مخصوصاً سرآمد آنان، «حسان العجم، افضل الدین بدیل بن علی نجار، خاقانی شروانی» پیشکش شود.

در روز سه شنبه چهارم شهریور ماه / ۱۳۵۴ که برای شرکت در ششمین نكگرة تحقیقات ایرانی (۱-۶ شهریور) به تبریز رفته بودم، همراه دانشمند ارجمند آقای سید محمد تقی مصطفوی و دانشمند محقق آقای عبدالعلی کارنگ و چند تن دیگر از دانشمندان و اهل ذوق و فضل ، به دیدن بنای یادگاه شاعران رفتیم و دیدیم که

خوشبختانه ساختمان بسیار پیش رفته و ستونهای آهنی آن بر روی پایه‌های بتونی
چندین متر بالا رفته است و به سرعت برای پایان دادن به ساختمان کار می‌کنند . در
اینروز به زیارت قبر ثقة الاسلام شهید و سید حمزه و نیز بابا حسن و بعضی دیگر از
بزرگان نائل آمدیم.

فصل پنجم

خفتگان در خاک سرخاب

در فصل سوم این کتاب پس از شرح دربارهٔ بقعهٔ سید حمزه از چند مزار در جوار آن بقعه و مدفونان آنها سخن گفتیم و دربارهٔ زندگی و حالات و آثار آنان تا آنجا که امکان داشت، گفتگو کردیم، اکنون در این فصل از دیگر مزارات سرخاب و خفتگان در آن خاک و کوی معروف، بحث می‌کنیم و پیش از آنکه مطابق ضبط روضات الجنان و تاریخ حشری و نظایر آن به ذکر قبور و مزارهای اکابر اولیاء و اصحاب ذوق و معرفت و رهروان طریقت و سیر و سلوک، بپردازیم از چند تن از معارف و مشاهیر تاریخ سخن می‌گوییم :

نخست میرزا میرانشاه پسر امیر تیمور گورکان است که به سال ۸۱۰ ه. ق. با پسرش ابوبکر در جنگ با قرايوسف ترکمان شرکت کرد و غلامی ترکمان نادانسته زخمی بر میرانشاه زد و او را به زمین انداخت و سلاح و جامه‌اش را برداشت و سراو

را از تن جدا کرد و نزد قرايوسف برد و قرايوسف دستور داد آن غلام را کشتند و سر
میرانشاه را به بدنش رسانده در گورستان سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی
شمس‌الدین غوری استخوان میرانشاه را به ماوراءالنهر برده در « قبة الخضراء کش»
دفن کرد^۱.

تفصیل این واقعه در کتب تواریخ مانند حبیب‌السیر^۲ و احسن‌التواریخ^۳ و دیگر
کتب دیده می‌شود و مختصر آن این است که چون امیر تیمور فرمانروایی آذربایجان‌وری
و گیلان و شروان و سرزمین‌های آسیای صغیر را در سال ۷۹۵ ه. ق، به پسرش میرانشاه سپرد^۴
و تبریز پایتخت این قلمرو حکومت شد، میرانشاه سه سال بعد در پاییز (۷۹۸) هنگام شکار
از اسب به زمین افتاد و بیهوش شد و از آن پس جنونی به او دست داد و به تجویز پزشکان به
شراب خمر پرداخت، و بر اثر جنون و شرب خمر ویرانی بسیار کرد و از کارهای
ناشایست او بیرون آوردن استخوان خواجه رشیدالدین و دفن آن در قبرستان
یهودیان بود که پیش از این اشاره شده. و نیز مردمی بیگانه را کشت، آنگاه تیمور
خود به تبریز آمد و در سال ۸۰۶ ه. ق میرزا عمر پسر میرانشاه را به جای او به حکومت
آن نواحی گماشت و همه کسانی را که در لهو و لعب و فسق و فجور میرانشاه شرکت
داشتند از میان برد که از آن جمله: مولانا محمد کاخکی و قطب‌الدین نایبی و حبیب
عودی و عبدالمؤمن مغنی بودند که سر آمدان هنر موسیقی آن زمان به شمار
می‌آمدند.

میرزا ابوبکر پسر دیگر میرانشاه پس از عزل او حکومت تبریز را گرفت،

۱- حبیب‌السیر چاپ خیام ج ۳ ص ۵۷۰

۲- ص ۵۶۷-۵۷۰

۳- چاپ دکتر نوائی ص ۴۲-۴۵

۴- تاریخ تبریز مینورسکی ص ۳۲

۵- ص ۳۰ همین تألیف

چون تیمور در سال ۸۰۷ در گذشت میان میرزا عمر و میرزا ابابکر پسران میرانشاه خلاف و نزاع افتاد و در جمادی الاخری سال ۸۰۸ ابابکر به تبریز وارد شد و پدر خود میرانشاه را بر تخت زرین نشاند و میرزا عمر به مراغه گریخت.^۱ سلطان احمد جلایر و قرایوسف ترکمان نیز در صدد بر آمدن تبریز و نواحی دیگر ایران را که ملک موروثی می دانستند بدست آوردند، سلطان احمد جلایر در سال ۸۰۹ به تبریز وارد شد و چون همان بدرفتاریهای سابق را با مردم کرد، میرزا ابوبکر که از اصفهان عازم تبریز شد مورد استقبال مردم قرار گرفت و سلطان احمد از تبریز رانده شد و به بغداد رفت.

میرزا ابوبکر در هشتم ربیع الاول سال ۸۰۹ به تبریز روی آورد، اما شنید که در تبریز بیماری طاعون آمده پس به شنب غازان نزول کرد و نسبت به مردم که گرفتار بیماری و فقر بودند، دادگری پیشه ساخت.

در این موقع شنید که قرایوسف ترکمان قصد حمله به تبریز را دارد پس با او به مقابله پرداخت و در دوم جمادی الاولی سال ۸۰۹ از او شکست خورد و به مرنند عقب نشست، لشکریان او تبریز را غارت کردند و شب هنگام شیخ قصاب که با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بود دستور داد در صحرا آتش افروختند و لشکر ابابکر آتشها را دیده پنداشتند ترکمانان آنها را تعقیب می کنند بنا بر آن، ابوبکر از تبریز به سلطانیه گریخت و امیر قرایوسف به نخجوان آمد و خواجه سید محمد کججی که از مشایخ بود نزد او رفته و از بلیات و مصائب مردم تبریز به عرض

۱- مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۶۳، احسن التواریخ ص ۱۷

۲- مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۷۱، حبیب السیر ج ۳ ص ۵۶۹

۳- حبیب السیر ج ۳ ص ۵۶۹

۴- حبیب السیر، مطلع السعدین جلد ۲ جزء اول ص ۹۰-۹۵ (نقل از تاریخ تبریز دکتر

مشکور ص ۶۲۲)

رسانید و داروغه و استمالت نامه^۱ ستاند.

بار دیگر میرزا ابابکر به فکر انتقام افتاد و از همدان و درگزین و قزوین سپاهی فراهم آورده به تبریز روی نهاد و قزاقوسف با امیر بسطام جاگیر و دیگر سرداران با او روبرو شدند و در بیست و چهارم ذی قعدة سال ۸۱۰^۲ در سردرود جنگی سخت کردند و با آنکه ابابکر جلالت و شجاعت فراوان نشان داد و پیرك و برادرش یادگار شاه را تعقیب کرد و پیرك را کشت، ترکمانان در آن موقع، قلب سپاه او را که میرانشاه نگه داشته بود، درهم شکستند و غلامی ترکمان زخمی بر میرانشاه زد و او را کشت و چنانکه ذکر شد، قزاقوسف دستور داد آن غلام را کشتند و سر میرانشاه را به بدنش رسانده در سرخاب دفن کردند. ابوبکر نیز به کرمان گریخت و چندی بعد در آنجا کشته شد.

واقعة قتل میرانشاه و دفن او در سرخاب و بیرون آوردن استخوان او در همه کتب به يك شکل ضبط است از جمله مجمل فصیحی خوافی در حوادث سال ۸۱۰ می نویسد^۳: «عزیمت امیرزاده ابابکر بهادر به تبریز، و در روز شنبه بیست و چهارم ذی قعدة با لشکر ترکمان ملاقات افتاد و میان فریقین حرب سخت رفت و امیرزاده میرانشاه گورکان درین حرب به قتل آمد و آنکس که او را قتل کرده بود سراو را پیش قزاقوسف آورد، فرمود که در ساعت گردن قاتل امیرزاده امیرانشاه را بزدند و او را به تعظیم تمام در سرخاب تبریز دفن کردند و بعد از مدتی شمس غوری نام در صورت درویشان استخوان امیرزاده امیرانشاه را به سمرقند برد.»

در احسن التواریخ و مولو که شرح واقعه و جنگ قزاقوسف ترکمان و ابابکر

۱ - حبیب السیر ج ۳ ص ۵۶۹

۲ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۷۹، احسن التواریخ ص ۴۳، در حبیب السیر این سال

اشتباهاً، تسع وثمانیه (۸۰۹) و در سردرود چاپ شده (ج ۳ ص ۵۷۰)

۳ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۷۹

را مفصل تر نوشته پس از آنکه می نویسد ابابکر تیزك را تعقیب کرد و سر او به نیزه برداشت، شرح می دهد^۱ که بهادران تر کمان متوجه قلب سپاه ابابکر شدند و امیر بسطام و سایر امرای از قفای قلب در آمدند و قلب سپاه که محل اقامت میرانشاه بود از تر تیب افتاد، در آن اثنا غلام امیر موسی دو کرنا دانسته میرزا میرانشاه را به قتل آورد. و پس از آن می نویسد که ابابکر از تعقیب و قتل تیزك یا (پیرك) بازگشته و از سپاه خود کسی را ندید و روی به فرار نهاد و قرا یوسف دستور داد او را تعاقب نکنند و به غنائم توجه نکرد و متعلقان میرانشاه را به حرم سرای خود فرستاد. و دستور داد غلام قاتل میرانشاه را به قصاص کشتند و بدن او را در سرخاب دفن کردند، بعد از مدتی شمس الدین غوری به صورت درویشان در آمده استخوان میرانشاه را به ماوراء النهر رسانیده در بلدة کش دفن نمود.

حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان، واقعه قتل میرانشاه و شکست ابابکر را ضمن واقعه فوت مولانا محمد شیرین مغربی آورده و آن را از کرامات و پیشگوئی های او شمرده و به طور خلاصه نوشته است که^۲ چون ابابکر از قرا یوسف شکست خورده و به سلطانیه رفته، سپاهی فراهم آورده و برای گرفتن انتقام به مقابله قرا یوسف شتافته اما به او رسانیده بودند که مردم تبریز با قرا یوسف متفق اند و در این فتنه انگیزی دست دارند پس سوگند یاد می کنند که اگر این نوبت بر تبریز دست یابد از تبریز و تبریزیان هیچ نشانی باقی نمی گذارد و همه را با خاک یکسان می کند، مردم تبریز که در آن وقت گرفتار بیماری طاعون بودند، بیشتر مضطرب می شود و به مولانا مغربی روی می آورند، بعد از مدتی مراقبه و تفکر می گوید، بدرگاه باری تعالی عرضه داشت: «قربانی طلب داشتند تا این بلا دفع گردد، ما خود را قربان ساختیم، فردا ما از این دار فنا رحلت می کنیم، نعش ما را به سرخاب می برید و در حظیره بابا مزید مدفون می سازید، چون از آنجا باز می گردید لشکر میرزا

۱- احسن التواریخ چاپ دکتر نوائی ص ۴۵

۲- ص ۷۳ تا ۷۵

ابابکر منهزم گشته به صدهزار پریشانی و بی سامانی به طریق گدایی به در خانه های شما واقع خواهند شد»

تبریزیان از نزد مولانا بیرون آمده به منزل خود رفتند و پس از آن جنگ بین ابابکر و قرایوسف و سردارانش در سرد رود اتفاق افتاده و حادثه همانطور که در حبیب السیر و احسن التواریخ و سایر کتب نقل شده در این جا نیز شرح داده شده است، که ابابکر جلال الدین دیزک از سران سپاه قرایوسف را از پشت زین بر زمین انداخته و لشکر قرایوسف را منهزم ساخته و هر دو لشکر بهم آمیخته اند :

ز تبریز تا دامن سرد رود روان گشت خون سپاهی چو دود

و چنانکه ذکر شد پیرک و برادرش یادگار شاه را تعقیب و سر پیرک را بر سر نیزه کرده و چون از تعقیب باز می گردد سه ساعت نجومی گذشته بوده و احدی از سپاه خود نمی بیند و فرار اختیار می کند «و آنچه حضرت مولانا محمد مغربی فرموده بودند صورت پیدا کرد» در غیبت او مردم قرایوسف به قلب سپاه او حمله می کنند و غلامی تر کمان نادانسته زخمی بر میرانشاه می زند و او را می کشد ، قرایوسف آن غلام را حکم قصاص فرموده «اشارت کرد تا سر میرانشاه را به بدنش رسانیده و به آیین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس الدین غوری استخوان او را به ماوراءالنهر برده و در قبة الخضراء کیش (کذا) دفن گردانید الحکم لله الحمید المجید، ومنه العون والتأیید» و اضافه می کند که صورت این واقعه در اواخر سنه تسع و ثمانمائه^۱ بوده ، و این تاریخ چنانکه قبل از این نوشتیم اشتباه است و حادثه در بیست و چهارم ذی قعدة ۸۱۰ روی داده و تاریخ فوت ملا مغربی نیز همین است چنانکه در بعضی مآخذ دیگر ذکر شده از جمله در سلسله الاولیاء^۲ میرسید محمد نوربخش نوشته : «توفی فی تبریز سنه عشر و ثمانمائه»

و باید دانست که بعضی مآخذ سال وفات مغربی را ۸۰۸^۱ و بعضی ۸۰۹^۲ نوشته‌اند.

اما خود حافظ حسین کربلائی نوشته^۲: «خواجه عبدالرحیم خلوتی رحمه الله تاریخ فوت مولانا را نظم کرده و سنه عشر و ثمانمائه آورده (چون تاریخ خوبی پیدا کرده و این قضیه در آخر تسع وقوع یافته تسامحی نموده)

و ماده تاریخ خلوتی کلمه «خیر» است: «خندان و خرامان شد و فرمود که (خیر) است» که ۸۱۰ می‌شود و ما درباره محمد شیرین مغربی در فصل مربوط به شاعران به تفصیل بحث خواهیم کرد، اما در این جا باید اضافه کنیم که اگر تاریخ وفات مغربی ۸۰۸ یا ۸۰۹ باشد پیش از حادثه قتل میرانشاه و شکست ابابکر از قرايوسف است و مرگ مغربی با آن حادثه ارتباطی پیدا نخواهد کرد.

مزار امیر عبدالغفار

امیر عبدالغفار یا میر عبدالغفار جد سادات طباطبائی تبریز در دومنار سرخاب است و در روضات الجنان در باره اش نوشته است^۴: «مرقد و مزار آن قدوة احفاد سید مختار، امیر عبدالغفار رحمه الله علیه هم در آن مزار (یعنی دومنار سرخاب که قبل از آن در مورد بابا اسمعیل ذکر کرده) واقع است (وی از طبقه سادات طباطبایانند که به صحت نسب در عالم مشهور اند).

و لقب هذه الطائفة بطباطبا . لان ابراهيم طباطبا بن اسمعیل الدیاج ، ابو د

۱- دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۲

۲- طرائق الحقایق چاپ دکنر معجوب ج ۲ ص ۲۲۴ حبیب السیر ج ۳ ص

ارادأن يقطع ثوباً له وهو طفل، فخيرته بين قميص وقبا، فقال: «طباطبا» یعنی «قباقبا»
 وقيل بل اهل السواد لقبه بذلك، وطباطبا بلسان النبطية سيد السادات، نقل ذلك ابو نصر
 البخارى عن ناصر الحق) «عمدة الطالب»

و اصل كلام عمدة الطالب چنین است^۱: «واما ابراهيم طباطبا بن اسمعيل
 الديباج، ولقب طباطبالان أباه أرادأن يقطع له ثوباً وهو طفل، فخيرته بين قميص وقبا
 فقال: طباطبا. یعنی قبا قبا. وقيل بل (اهل) السواد لقبوه بذلك، و طباطبا بلسان النبطية
 سيد السادات. نقل ذلك ابو نصر البخارى عن الناصر للحق»

میر عبدالغفار از سلسله شاده قاسم انوار است و در علم جفر اطلاع کامل داشته،
 به زیارت حج و مشاهد انبیاء و ائمه رفته، در دیار بکر اوزن حسن را به سلطنت
 بشارت داده و چون او به سلطنت رسید، میر عبدالغفار را شیخ الاسلام آذربایجان
 کرده، و در کمال عزت و احترام می زیسته و در زمان اوزون حسن بدرود حیات گفته
 فرزندان میرانشاه او را در مقبره خود در سرخاب دفن کرده اند^۲.

ملاحشری نوشته است^۳: «مرقد منور میر عبدالغفار در پسای منار سرخاب
 است، وی از سادات طباطبائی مدنی است حسینی، آبا واجداد وی همیشه در میان
 بنی هاشم معزز بوده اند و در مکه و مدینه والی بوده اند، و نسب ایشان به حسن منتهی
 می شود، میر به انواع علوم آراسته بوده به تخصیص، علم جفر، و آن مقبره به
 اولاد تیمور منسوب است، به واسطه تیمن و تبرک میر را به التماس بدان مزار
 برده اند»

نادر میرزا درباره حاجی میرزا کاظم می نویسد^۴: «مردی است بزرگ و بزرگ
 منش از دودمان ستوده آل طباطبا...» و پس از توصیف خلق و خوی او نسب او را تا

۱- حاشیه ۱ ص ۲۱۵ روضات الجنان

۲- ص ۲۱۵ روضات الجنان

۳- ص ۱۰۳

۴- ص ۶۸ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز

حسن مجتبی (ع) می‌شمارد و به دنبال آن مطلب اجداد پیامبر اکرم را ذکر می‌کند تا به «ابن عدنان» می‌رسد و آنگاه ادامه می‌دهد و می‌نگارد: «باید دانست که جد اعلای این دو دمان کریم میر عبدالغفار است به روزگار امیر تیمور گورکان از مدینه السادات که نام آن زواره است، به ملک اسپهان، به تبریز آمده، این سید جلیل تا هیجده پدر به حضرت مجتبی علیه السلام می‌پیوندد ... در پای منار سرخاب در مقبره اولاد امیر تیمور مدفون شد» و پس از دو سطر نوشته: «من گویم اکنون از مقبره تیموریان و منار سرخاب اثری نیست»

یکی از مشهورترین افراد این خاندان امیر سراج الدین عبدالوهاب پسر میر عبدالغفار است که در سمرقند متولد شده، و میر عبدالغفار چون به شیخ الاسلامی آذربایجان، از طرف اوزون حسن، منصوب شد، پسر را فرا خواند اما پیش از آنکه پسر برسد، پدر درگذشت و بطوریکه ذکر شد، پسران میرانشاه او را در قبرستان خانوادگی خود، در سرخاب به خاک سپردند.

میر عبدالوهاب در علم و دانش و کمالات و مقامات از پدر پیش، و از مریدان خواجه عبیدالله احرار بود^۱، و چون به تبریز رسید مورد احترام و تکریم قرار گرفت و اوزون حسن دختر خود را به او تزویج کرد و احترام و تکریم او بر جای بود تا بعد از آق‌قویونلوها از بیم شاه اسمعیل به خراسان رفت و تحت حمایت سلطان حسین بایقرا قرار گرفت و پس از او به اجازه بدیع الزمان میرزا مجدداً به آذربایجان رفت و شاه اسمعیل او را به همان عزت و احترام پذیرفت و تولیت مدرسه نصریه حسن‌پاشاه بدو مفوض گشت و بعد از واقعه چالدران از طرف شاه اسمعیل به سفارت نزد شاه سلیم رفت و نامه‌ای از شاه اسمعیل برای شاه سلیم برد، اما شاه سلیم او و همراهانش را در زندان انداخت^۲ و در زندان بود تا بعد از مرگ سلطان سلیم در زمان

۱- ص ۲۲

۲- روضات الجنان ص ۲۱۵

۳- ص ۲۱۶ روضات الجنان، اسناد و مکاتبات شاه اسمعیل صفوی به اهتمام عبدالحسین

نوائی ص ۲۳۳

در زمان سلیمان از حبس نجات یافت و به علت رنج و مشقت هفت سال زندان چندی بعد درگذشت و در مزار ابوایوب انصاری در بیرون شهر استانبول^۱ به خاک سپرده شد.

تاریخ حبیب السیر در سال ۹۳۰ نوشته:^۲ «ظاهرأ تاغایت که تاریخ هجری به سنه ثلثین و تسعمائه رسیده آن جناب در قید حیات و به فراغت اوقات می گذراند» در حالیکه سه سال پیش از این درگذشته بوده است. او به قدری محترم بوده که سلطان سلیم پیش از ورود به تبریز نامه ای به بزرگان شهر نوشته و تنها از او نام برده^۳: «اکابر و اعیان سکان خطه تبریز، سیما فخر السادات میر عبدالوهاب رزقت سلامت...»

وصیت نامه مفصلی به عربی خطاب به فرزنداناش نوشته که تمام آن را حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان^۴ آورده است. تاریخ فوت او ۹۲۷ ق.هـ است اما نادر میرزا اشتباهاً ۱۰۲۷ نوشته است.

میر عبدالوهاب پدر میر عبدالباقی است که جد یوسف شاه بن حسن پادشاه است. درباره خاندان این میر عبدالوهاب کتاب بسیار نوشته شده و جامع تر آنها کتابی است که حاج میرزا محمدعلی آقا، قاضی طباطبائی به نام «خاندان عبدالوهاب»^۵ نوشته است و نسب آنان را تا حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام رسانده و آغازش این طور است: «هو الامیر عبدالوهاب، شیخ الاسلام بن الامیر عبدالغفار شیخ الاسلام

۱- روضات الجنان ص ۲۱۷، و استنبول، که همان قسطنطنیه است.

۲- رجال کتاب حبیب السیر ص ۲۵۰

۳- شاه اسمعیل صفوی، اسناد و مکاتبات ص ۱۹۳

۴- ص ۲۱۷ تا ص ۲۲۱

۵- روضات الجنان ص ۲۵۷

۶- ص ۱۷۲ تاریخ نادر میرزا

۷- تعلیقات روضات الجنان ج ۱ ص ۵۵۶

بن‌الامیر سیدعمادالدین امیرالحاج بن‌السید فخرالدین... الخ» و یکی از اجدادشان ابوالحسن محمد بن احمد اصفهانی شاعر معروف به ابن طباطباست.

مرحوم تربیت در دانشمندان آذربایجان، شرح حال مختصری از میر عبدالغفار^۱ و شرح حال نسبة مفصلی از میر عبدالوهاب^۲ نوشته، و چند تن از افراد این خاندان را که شیخ الاسلام بوده‌اند نام برده است و میر عبدالوهاب را «حسنی‌الاب و حسینی‌الام» خوانده است. و نیز می‌نویسد که منصب شیخ الاسلامی از زمان حسن پادشاه (۸۷۳ - ۸۸۳) تا کنون (زمان تربیت) که چهارصد و هشتاد سال می‌شود در خانواده سادات وهابیه بوده است. نادر میرزا هم درباره خاندانهای بزرگ تبریز سخن گفته و نوشته^۳: «بزرگترین خانه تبریز آل طباطبائی است» و شیوخ اسلام آن خاندان را شرح داده است.

آخرین نکته این است که دانشمند گرامی آقای سید محمد محیط طباطبائی نوشته‌اند^۴: «طباطبای» کلمه‌ای است نبطی نه عربی، و به معنی سید السادات بوده است وقتی که ابراهیم طباطبای پسر اسمعیل دیباج و نبیره حسن مثنی از زندان منصور در شهر انبار نجات یافت و ناگزیر به سکونت در عراق شد، نبطیان بومی بین‌النهرین که کاملاً مستعرب نشده و بلهجه آرامی کهن خود سخن می‌گفتند، اورالقب «طباطبای» دادند زیرا در رفتار و کردارش مردی در خور ستایش و احترام بود، پس آنچه در کتب لغت و ادب راجع به اشتقاق «طباطبای» از «قباقبا» نوشته یا آنچه مردم هر قسمت از «طباطبائی» «طباطبای» را مربوط به یکی از دو نسب حسنی و حسینی می‌دانند، افسانه است و ناروا است.

۱ - ص ۲۵۷

۲ - ص ۲۶۸

۳ - ص ۲۴۳

۴ - مقاله شوخی وجدی، مجله یفما سال ۱۸ شماره اول ص ۴۰-۴۶

میرزا شفیع مستوفی

نادر میرزا از قول میرزا رضی مستوفی فرزند این میرزا شفیع می نویسد^۱ که ظاهراً در سنه ۱۲۴۰ ه.ق در گذشته و در مقبره سرخاب تبریز مدفون شده و او در دوره حمله ترکان عثمانی به خراسان رفته و در آنجا درس می خوانده، چون نادرشاه عزم فتح آذربایجان را کرده، در مشهد مقدس میرزا شفیع را دیده و او را منصب استیفای خاصه داده و چون آذربایجان را فتح کرده، وزارت آذربایجان را نیز به او تفویض نموده است. رضاقلی خان هدایت نیز از هردو منصب او نام برده است. میرزا شفیع دو پسر داشته یکی میرزا رفیع جد ثقة الاسلام و دیگری میرزا رضی، جد همین میرزا رضی مستوفی، که او در دولت کریم خان زند منصب استیفای خاصه داشته و در دولت فتحعلی شاه صاحب دیوان رسائل نیز شده است.

نادر میرزا، فرمال نادرشاه را که در تاریخ محرم الحرام ۱۳۴۶ نسبت به میرزا شفیع منشی صادر شده و فرمان های دیگر او را در تاریخ ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ به عنوان «میرزا محمد شفیع مستوفی آذربایجان» در کتاب خود آورده است^۲ و در مورد دیگر گفته: «گویا میرزا شفیع مرحوم، مستوفی الممالک بوده در عهد نادرشاه^۳».

و ظاهراً به همین علت است که در شرح نسبت میرزا علی آقا ثقة الاسلام شهید، بعضی مأخذ مانند لغت نامه «مستوفی الممالک» ذکر کرده و نیز او را خراسانی الاصل^۴ شمرده اند که پیش از این در شرح حال او آن اقوال را آورده ایم. و لغت نامه

۱ - ص ۲۶۴

۲ - ص ۲۷۶ - ۲۸۳

۳ - ص ۲۶۹، نقل از نوشته حاج میرزا موسی فرزند حاج میرزا شفیع

صدرا العلماء

۴ - ریحانة الادب

شرح حال ثقة الاسلام را ذیل «علی خراسانی» آورده است.

اکنون پیش از آنکه به بحث درباره مدفونان سرخاب طبق نوشته‌های حافظ حسین کربلانی و ملاحشری بپردازیم لازم است یاد آور شویم که درمجمعل فصیحی ذیل حوادث سنه خمس و ثلثین و خمسمائه (۵۳۵) نوشته است^۱: «وفات صاحب اعظم ناصرالدین المنشی الیزدی محتداً والکرمانی الذی منشأ ومولداً مصنف تاریخ کرمان و تبریز مدفوناً بسرخاب»

و این شخص اگر ناصرالدین منشی کرمانی صاحب سمط‌العلی للحضرة العلیا در تاریخ قراخانیان کرمان باشد، کتابش را در سال ۷۱۵ و تتمه آن را در ۷۲۰ ه. ق تألیف کرده^۲ و خود او ظاهراً در ۷۳۵ فوت شده است، و با این مشخصات کسی جز ناصرالدین بن عمدة الملک منتجب‌الدین، کرمانی یزدی الاصل مؤلف سمط‌العلی و نیز مترجم تتمه صوان‌الحکمة بیهقی به نام «درة الاخبار ولعبة الانوار» نمی‌تواند باشد، اما مجمعل فصیحی مسلماً ۷۳۵ را با ۵۳۵ اشتباه کرده یا در یادداشت‌های او جابجا شده و این اشتباه روی داده است.

مرحوم عباس اقبال که سمط‌العلی للحضرة العلیا را تصحیح و چاپ کرده از مآخذی که نام ناصرالدین منشی را دارند یکی همین مجمعل فصیح خوافی را نام می‌برد^۳ اما این اشتباه او را تذکار نمی‌دهد، شاید هم در نسخه خطی مجمعل فصیحی که در دست داشته به گونه درست بوده است.

اما سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران جلد دوم، در تکملة شرح حال ناصرالدین منشی پس از شرح حال کوتاهی درباره پدرش، اشاره کرده است که^۴ «درگذشت ناصرالدین را در ۵۳۵ و وی را مدفون در سرخاب تبریز دانسته‌اند و

۱- مجمعل فصیحی چاپ محمود فرخ ج ۲ ص ۲۴۶

۲- مقدمة سمط‌العلی تصحیح عباس اقبال صفحات ۵، ۶

۳- مقدمة اقبال ص الف

۴- ص ۷۳۳ تکملة مربوط به ص ۱۴۹ شماره ۲۷

این هردو مطلب نادرست است»

این ناصرالدین کتاب دیگری دارد به نام «نسائم الاسحار من لطائم الاخبار» در تاریخ وزراء که به سال ۷۲۵ ه. ق تألیف کرده^۱ است و هم چنانکه در سمط‌العلی نام خود را ذکر نکرده^۲، در این کتاب نیز ذکر نکرده است و با مقایسه نشر سمط‌العلی و درة الاخبار، دانسته شده است^۳ که از اوست.

ناصرالدین در سال ۶۹۳ ه. ق از طرف صفوة‌الدین پادشاه خاتون به ریاست دیوان رسائل و انشاء کسرمان منصوب^۴ و پس از دو سال و کسری معزول شده و به عراق رفته و بار دیگر مدت هفده سال^۵ (از سال ۷۰۳) در دستگاه ملک ناصرالدین محمد بن برهان والی کرمان بوده و در ضمن به سال ۷۱۵ به خدمت امیر بزرگ ایسن قتلخ نویان از امرای بزرگ اولجایتو پیوسته و سمط‌العلی را به نام او تألیف کرده، و در ۷۲۰ که بار دیگر به کرمان بازگشته تنه‌ای بر آن افزوده است.

از سال ۷۲۰ بعد اطلاع دقیقی از احوال او در دست نیست^۶ جز آنکه در حدود سالهای ۷۲۹ - ۷۳۰ در عراق یا آذربایجان بوده و کتاب درة الاخبار و لمعة الانوار را در ترجمه تنمۀ صوان الحکمة تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی (متوفی ۵۶۵ ه. ق) به نام خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند رشیدالدین فضل‌الله نوشته و چهار شرح حال بر آن افزوده که آخرین آنها از همین رشیدالدین فضل‌الله وزیر است. در مقدمه درة الاخبار و لمعة الانوار می‌نویسد^۷: «بعد از آنکه پدرش منتجب‌الدین

۱ - مقدمه نسائم الاسحار من لطائم الاخبار تصحیح میرجلال‌الدین محدث ص ح

۲ - همان مقدمه ص ۲

۳ - همان مقدمه صفحات ط تا یو

۴ - مقدمه سمط‌العلی ص ج

۵ - مقدمه سمط‌العلی ص ۵

۶ - همان مقدمه ص و

۷ - چاپ مجله مهر ص ۶

عبدالمملک را در بندگی مخدوم شهید (مراد رشیدالدین فضل‌الله است) صاحب قسran سعید اعلی‌الله درجته سابقه حسن عمودیت حاصل آمده .. . خواست که خود را در عداد سایر بندگان دیرینه و سلك دیگر خدم قدیم خدمت به تجدید انتظام دهد، لاخلیل عندک تهدیها و لامال - فلیسعدالنطق ان لم یسعد الحال، بوسیلت و ذریعت جلو داد مخدومه ای از عرایس هودج نفایس و ابکار محقة افکار خود بر منصفه اخلاص عرضه دهد... . انتاجاً لهذه المقدمة ترجمه تاریخ حکما را که ساخته و پرداخته امسام محقق ظهور الدیق بیهقی است متشمر شد... . از لغت عربی به لفظ دری نقل کردن گرفت... . و به دره الاخبار و لمعة الانوار معنون گردانید»

و چون نوشته اند^۱ که از بقیه زندگانی او بعد از ۷۳۰ که در عراق یا آذربایجان بوده و این دره الاخبار را در ترجمه تنمة صوان الحکمه نوشته، و نیز پابان حیات او خبری نیست، احتمال می‌رود که در تبریز فوت و در « سرخاب تبریز » دفن شده باشد، اما سال ۵۳۵ به قول فصیحی خوafi بکلی باطل و اشتباه است .

همچنین تاریخ تبریز که به ناصرالدین نسبت داده، اگر درست بوده چنین کتابی تا کنون از او بدست نیامده و ممکن است این نیز از نوع اشتباه محمد بن ابراهیم صاحب تاریخ سلجوقیان و غزدر کرمان باشد که کتاب تاریخ شاهی تألیف خواجه شهاب‌الدین ابوسعید رابه او نسبت داده است^۲ در صورتیکه خود ناصرالدین در سمط‌العلی نوشته^۳ : « و افاضل هر عهد و اما جد هر دور در اثبات حالات کرمان تواریخ ساخته اند و مجلدات پرداخته و به تخصیص مرحوم سعید، خواجه شهاب - الدین ابوسعید در ندوین مناقب و مفاخر و ذکر مآثر و مکارم شاهانه ایشان تألیفی

۱ - مقدمة سمط‌العلی ص و

۲ - سلجوقیان و غزدر کرمان به کوشش باستانی پاریزی ص ۲ ، و حاشیه ۲ همین

صفحه

۳ - ص ۶ چاپ عباس اقبال

معنون به تاریخ شاهی نوشته»

و کتاب سمط‌العلی للحضرة العلیا در حقیقت ذیل براین کتاب تاریخ شاهی و دنباله حوادث آن بعد از سال ۶۱۹ ه. ق است.^۱

و پس از این بحث می‌پردازیم به شرح حال دیگر دفن شدگان در سرخ‌آب مطابق نوشته حافظ حسین کر بلائی و ملاحشری و چند کتاب دیگر:

حارث بن امیه، در سرخ‌آب در حوالی مزار بابا حسن است، بر قبر وی چنین مرقوم است^۲: «صاحب‌لواء النبی صلی الله علیه و آله وسلم، و تاریخ وفاتش سنه خمس و عشرين، هم در قبرش مسطور است. و فتح آذربایجان در سنه اثنی و عشرين واقع شده، می‌تواند بود که وی ساکن آذربایجان شده باشد و بعد از فتح به سه سال وفات کرده باشد یا شهید گشته، والله اعلم.»

و ملاحشری آنچه بر قبرش نوشته شده چنین نقل کرده^۳: «هذه الزاوية منسوبة الى صاحب‌لواء النبی الشهيد فی سبیل الله تعالی، حارث بن امیه و تاریخه سنه خمس و عشرين» و نیز او را برادر عمرو بن امیه دانسته است. و نوشته پدر او یعنی امیه هم در جوار بابا حسن باده پانزده قدم فاصله در طرف قبله بابا حسن واقع شده و می‌بای از آجر دارد. و مزار امیه بن عمرو بن امیه در در آمد سرخ‌آب است که قبل از این^۴ شرح آنرا داده‌ایم.

مزار سهراب، در روضات الجنان نوشته^۵: «سهراب هم از اصحاب، در

۱ - مقدمه ص ۵ - ۶

۲ - روضات الجنان ص ۴۰

۳ - تاریخ ملاحشری ص ۲۱

۴ - ص ۹۵

۵ - ص ۵۱

سرخاب در جوار مزار حضرت باباحسن است، مزاری است مشهور و معروف، چنین مشهور است که اول کسی که از صحابه در گورستان سرخاب مدفون گشته وی بوده و بواسطهٔ مرقد آن بزرگوار آنجا گورستان و مزار شده و اسم آن موضع را «سهراب» می گفته اند، بعد از آن به مرور ایام و جوار کوه (سرخ) سرخاب شده.»^۱

و پس از آن می افزاید که: «در آن گورستان نیز قبر بسیار منسوب به اصحاب کبار و تابعین ابرار بوده که حالا از ایشان نه نام مانده و نه خبر و از قبور ایشان نه نشان و نه اثر...»

ما پیش از این^۱ ضمن بحث دربارهٔ کلمهٔ «سرخاب» گفتیم که «سهراب» و «سرخاب» و «سهر» و «سرخ» یکی است و مطلب روضات الجنان با این شباهت و یک ریشه داشتن «سرخاب» و «سهراب» بی مناسبت نیست.

ملاحشری همان قول روضات الجنان را نقل کرده و اضافه می کند:^۲ «قرب به مزار امیه و حارث، دومیلی از سنگ سرخ بر سر قبرش نصب کرده اند» و نوشتهٔ ملاحشری در این موارد اعتباری ندارد زیرا او همهٔ مقابر راطاهر و آشکار و با نشانه می داند و مثلاً می نویسد: «ما بین سرخاب و بابا مزید مزاری است در کمال روحانیت و صفا مشهور است به مزار علمدار حضرت رسول ص ۰۰۰ و نیز:^۳ «مزار فیض آثار ابوالمحجن علیه الرحمه در کنار آب شور در سرخاب کالبد رالباهر معین و ظاهر است...» و صاحب روضات الجنان مزار ابوالمحجن ثقی را در کنار آب سر او رود (شور آب) نوشته در یک فرسنگی تبریز؛

۱ - ص ۴

۲ - ص ۲۲

۳ - ص ۲۳

۴ - ص ۲۸ و تعلیقات ص ۵۴۷

مزار پیر باب، در بالای دره گراب نزدیک به کوه (به کنار جاده) واقع^۱ است، مزار پر روح و صفاست، گویا حضرت پیر باب از جایی است که اکابر و اولیاء آن جا را باب می گویند، چنانکه جامی در نفحات الانس^۲ در شرح حال «باب فرغانی» نوشته: «نام وی عمر است به فرغانه بود و درویشان آن دیار مشایخ بزرگ را باب خوانند.»

ظاهراً پیر باب از متقدمین مشایخی است که در سرخاب مدفون اند، اگرچه تاریخش معلوم نیست.

ملاحشری می نویسد^۳: «قبرش به جانب غربی دره گراب است و سنگهای سفید بر آن مزار فرش نموده اند....

از آن مرقد زهر خشت و زهر سنگ

به هر سو نور می تابد به فرسنگ»

امام طلحه، حافظ حسین نوشته مزار او در حوالی گنبد و دوله عرب واقع است، مزاری است مشهور و معروف، از مولانا شمس الدین معرف^۴ شنیده شد که وی برادر امام حنفیه عطاری طوسی است، گویا وی از متقدمین مدفونین سرخاب است زیرا که متأخران طلحه کم اسم می گذارند. تاریخش معلوم نیست.

امام ابو منصور محمد بن اسعد عطاری طوسی معروف به حنفیه و ملقب به عمدة الدین از علما و فقهای شافعی، در ۴۸۶ متولد شده، و در طوس به خدمت غزالی رسیده و در حلقه شاگردان او درآمده، در واقعه غز (۵۴۸ هـ. ق) از نیشابور

۱ - روضات الجنان ص ۴۸

۲ - چاپ هند ص ۱۷۹

۳ - ص ۹۲

۴ - شمس الدین محمد معرف تبریزی روز چهارشنبه دوم رجب سال ۹۶۸ وفات یافت

(روضات الجنان ج ۱ ص ۱۳۷، نقل از بیاض مؤلف)

گریخت و به آذربایجان رفت و به گفته ابن خلکان^۱ در تبریز در ماه ربیع الآخر سال ۵۷۱ یا ۵۷۳ درگذشت. خاقانی شروانی در رثاء او يك قصیده و دو قطعه دارد^۲، قصیده او به این مطلع است^۳:

آن پیر ما که صبح لقائی است خضر نام

هر صبح بوی چشمه خضر آیدش ز کام

بنابراین اگر امام طلحه برادر ابوسعید خفده باشد، دوران زندگی او همان قرن ششم هجری است، اما اگر محل قبر او گنبد و دوله عرب بوده باشد، چنانکه مصحح کتاب روضات الجنان در مورد دیگری در حاشیه نوشته^۴، امروز نام و نشانی از این محل در تبریز نیست، ملاحصری هم نوشته^۵: «مزار طلحه در حوالی گود عرب واقع شده».

پیر محمد مشهور به پیر ممد - مزارش در سرخاب در حوالی مزار بابا حسن است^۶، مشهور است که پیر ممد پیر حضرت بابا حسن است و خرقه از او به بابا حسن رسیده، و در کاغذی سلسله خرقه او را از خواجه محمد و شیخ بدرالدین تا ابوتراب نخشبی و حاتم اصم و شقیق بلخی ذکر کرده اند.

وفات پیر محمد معلوم نیست، و پیش قبر او قبر شیخ ملک محمد

۱- چاپ تهران ص ۴۵

۲- سبکی در طبقات الشافعیه وفات او را به سال ۵۷۳ دمر و نوشته (غزالی نامه

تألیف استاد همائی ص ۲۵۰)

۳- مقدمه دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص ۳۷ و ۳۸

۴- دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۰۰

۵- ص ۱۶۷ حاشیه ۱

۶- ص ۹۵ تاریخ حصری

۷- روضات الجنان ص ۵۴

تعال است ، که در سال ۱۹۲۸ ، اواخر سلطنت شاه اسمعیل صفوی وفات یافته است .

معین‌الدین صفار

به گفته حافظ حسین کربلائی^۲ : «مرقد و مزار متبرک زین‌الابرار حضرت شیخ معین‌الدین صفار قدس سره در حظیره بابا مزید واقع است» ، وفات او قبل از فوت بابا مزید بوده زیرا که بابا مزید وصیت کرده که او را در جنب شیخ معین‌الدین دفن کنند ، و حافظ حسین کربلائی اضافه می کند که شیخ معین‌الدین صفار از مشایخی اشد که شیخ اوحدالدین حامد کرمانی از وی تربیت یافته و در مصباح الارواح اشعاری درباره اش گفته است :

ناکه پیری بکه بر آمد شادان به میان مادر آمد

تا چهل و چهار بیت که بیت چهل و چهل و یکم این است :

پنداشتمش امین دین بود خود خضر مبارک امین بود
آن خضر مبارک نکسو کار نبود بجز از معین صفار

اما مصباح الارواح که حافظ حسین کربلائی اشاره کرده از او حدالدین کرمانی نیست بلکه از شمس‌الدین محمد بن ایلطغان بردسیری کرمانی است که عوفی در لباب‌الالباب از او یاد کرده و پیش از تألیف این تذکره یعنی سال ۶۱۸ هـ. ق در گذشته بوده است ، و این مطلب یعنی انتساب مثنوی مصباح الارواح به شمس‌الدین محمد بردسیری کرمانی را استاد علامه فقید ، فروزانفر در مقدمه مناقب اوحدالدین کرمانی^۳ به تحقیق دقیق بیان داشته و نوشته است که مرشد اوحدالدین

۱- روضات الجنان ص ۵۵

۲- ص ۵۵

۳- ص ۵۰-۵۵ ، همین مطلب در مقدمه مصباح الارواح ص ۳-۸ چاپ دانشگاه از آنجا

نقل شده است .

کرمانی رکن الدین سجاسی است و معین الدین صفار مرشد و پیر همین شمس الدین محمد بر دسیری کرمانی است که مصنف مصباح الارواح است . و فروزانفر می نویسد: «معین الدین صفار رابا فحوص بلیغ نشناختم، به احتمال قوی او یکی از افراد خاندان صفار است که اکثر جزو محدثین و فقها بوده اند، و نام عده ای از آنها در منتخب مشیخة سمعانی و الانساب هم از سمعانی و طبقات سبکی ذکر شده است. حسین کربلائی در روضات الجنان قبر او را در تبریز نشان می دهد و می گوید که او مرشد اوحد الدین کرمانی است و بر این مطلب چیزی نمی افزاید. وای مستند او همین کتاب مصباح الارواح است که آن را از اوحد الدین فرض می کرده است.»

حافظ حسین کربلائی در مورد دیگر ضمن شرح حال عبدالقادر نخبوانی به مناسبت نوشته است^۲: «و شیخ اوحدی را پیری که در سلاسل درویشان نوشته اند شیخ رکن الدین سجاسی است و آنچه خود فرموده اند شیخ معین الدین صفار ، و می تواند بود که از هر دو مستفیض و مستفید شده باشند» و دیدیم که معین الدین صفار شیخ و پیر شمس الدین بردسیری کرمانی صاحب مصباح الارواح است. اما چهل و چهار بیتی که صاحب روضات الجنان از مصباح الارواح نقل کرده در مصباح الارواح بردسیری کرمانی تصحیح فروزانفر با اختلاف فراوان در ابیات و کلمات وجود دارد، چنانکه بیت آغازش این است^۳:

شادان به میان ما در آمد	ناگه پیری زره بر آمد
و دو بیتی که اشاره به نام معین الدین دارد این است ^۴ :	
خود خضر مبارك امین بود	پنداشتمش معین دین بود

۱- ص ۵۱ مقدمه مناقب اوحد الدین

۲- ص ۶۱

۳- متن مصباح الارواح ص ۲

۴- ص ۴

بد خضر مبارك نكوکار بر قد و حد معین صفار
 و بعد از آن دو بیت در روضات الجنان، سه بیت است به این ترتیب^۱ :
 بشناختمش که خضر پاك است پیرره و قطب نور ناکست
 در وی چو نشان علم دیدم وی را به مکان حلم دیدم
 برجستم و پاش بوسه دادم درهای سؤال برگشادم
 و در مصباح الارواح بعد از آن دو بیت، پنج بیت است به این ترتیب^۲ :
 از آب و هوای علم تحقیق رویدگل و یاسمن به تصدیق
 بشناختمش که خضر پاك است پیروزه نور قدس پاك است
 پس کرد به خوشترین عبارت اول ز وجود من اشارت
 بی حلق و زبان و حرف و آواز برگفت ز غیب محض صدراز
 کرد این همه رمز و نکته تألیف «مصباح» نهاد نام تصنیف
 مرحوم فروزانفر، در دنباله بحث خود^۳، بنا بر قول حاجی خلیفه در کشف
 الظنون از مصباح الارواح و اسرار الاشباح شیخ اوحدالدین احمد بن الحسن بن محمد
 النخجوانی الکرمانی متوفی ۵۳۴ نیز نام می برد که بر وزن حدیقه سنائی سروده شده
 و نوشته است هر دو اوحدالدین، کرمانی بوده اند و اوحدالدین حامد مدتی در
 نخجوان اقامت داشته و احتمال ضعیفی می رود که حافظ حسین کربلایی، این دورا
 باهم اشتباه کرده باشد، و در پایان بحث می نویسد^۴ : «هیچگونه شک نیست که
 دو مثنوی به نام «مصباح الارواح» به زبان پارسی سروده شده که سرایندگان آنها
 هر دو کرمانی بوده اند.»

۱- روضات الجنان ص ۵۷

۲- متن مصباح الارواح ص ۴، وح ۱۰ نسخه بدل بیت دوم: «قطب نور ناک است»

۳- مقدمه مناقب اوحدالدین حامد کرمانی ص ۵۴

۴- ص ۵۵

و طبق تحقیق نگارنده^۱ مصباح الارواح سومی نیز وجود دارد که از حامد بن فضل الله، جمالی دهلوی شاعر و عارف آخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری است که در ۸۶۸ هـ ق سروده شده و خود جمالی دهلوی در ۹۴۳ هـ ق در گذشته است.

مثنوی جمالی دهلوی به بحر رمل مسدس سروده شده و چهار هزار و چهار صد و پنجاه بیت دارد و نخستین بخش از هفت بخش بیان حقایق احوال المصطفی است که شش قسمت دیگر هر کدام نامی خاص دارند.

در پایان باید اشاره کنیم که در روضات الجنان، درباره معین الدین صفار نوشته که^۲ اصل و منشأ و سلسله ارادت و تاریخ فوتش معلوم نیست، و بزرگی و علو مقام و مرتبت او از ارادت این دو بزرگ (یعنی بابا مزید و اوحد السدین) معلوم می شود و موضوع ارادت افضل الدین کرمانی چنانکه دیدیم مردود است.

و نیز ضمن شرح مزار مظفر بزازی^۳ و اعزه ای که در مزار بابا مزید دفن شده اند اشعار قاضی زاده انصاری رامی آورد که پیش از این^۴ ذکر کردیم و بیت سومش مربوط به معین الدین صفار است که می گوید^۵:

خصوصاً علی شیخ الشیوخ و عونهم

معین عباد الله ، هادی الطریقه

۱- متن خطابه این جانب در کنگره خاورشناسان، دانشگاه پنجاب (لاهور-پاکستان) اسفند ماه ۱۳۵۱ مطابق مارس ۱۹۷۳، این خطابه در نشریه آستان قدس شماره اول دوره دهم به چاپ رسیده است.

۲- ص ۵۷

۳- ص ۹۷

۴- ص ۱۳۸ این تألیف

کمال‌الدین عبدالقادر نججوانی

مزارش در پیش مزار بابا مزید است^۱، او شیخ الاسلامی بوده به انواع فضایل و کمالات آراسته و شأن عالی ظاهراً و باطناً داشته، و در فوت او که در سال ۸۰۱ واقع شده، زمان سلطنت سلطان احمد جلایر، در روز ختم سر مزار او جمعی بسیار از اکابر و اعیان حاضر بوده، و مولانا محمد مغربی سفره انداخته و آن خدمت رابه تقدیم رسانیده است. و این کمال رتبه مولانا است، اولاد و اعقاب او نیز مناصب قضا و احتساب داشته و اهل فضل و علم بوده‌اند، تا زمان حافظ حسین کربلائی (متوفی ۹۹۷) .

و کمال‌الدین بنابر قول حافظ حسین کربلائی از اولاد شیخ اوح‌الدین حامد کرمانی (متوفی سوم شعبان ۶۳۵ ه.ق) است که در شرح معین‌الدین صفار ذکر او کردیم .

فروزانفر در مقدمه مناقب اوح‌الدین کرمانی^۲ می‌نویسد که اوح‌الدین از دختر رکن‌الدین سجاسی، دختری داشته که در زمان تألیف مقامات زنده بوده و دختری هم از کنیز کی داشته که ظاهراً او نیز در زمان تألیف مقامات زنده بوده است، پس از آن همین مطلب مربوط به کمال‌الدین عبدالقادر نججوانی را از روضات الجنان نقل کرده و نتیجه گرفته که اوح‌الدین پسری داشته که اعقاب او در نججوان می‌زیسته‌اند، و بقایای فرزندان او علی‌التحقیق تا قرن دهم هجری معروف و از طبقه علما و اصحاب فضل محسوب می‌شده‌اند .

و حافظ حسین کربلائی درباره اوح‌الدین اشاره می‌کند^۳ که اکثر اوقات به

۱ - روضات الجنان ص ۶۰

۲ - ص ۲۶

۳ - ص ۶۱

سیاحت می‌گذرانیده و درنخجوان بوده، اولادش نیز در نخجوان بوده، از آنجا به تبریز آمده‌اند، و خود اوحدالدین در بغداد رحلت کرده «ليلة الاثنين بعد العشاء الآخره من شعبان سنة خمس و ثلاثين و ستمائة» و همانجا مدفون‌اند.

اوحدالدین از فرزندان سلطان تورانشاه بن قاورد از سلاجقه کرمان بوده^۱ و این تورانشاه به «سه شنبهی» معروف بود و درباره این وجه تسمیه وجوه مختلف ذکر کرده‌اند^۲. تورانشاه در ماه رمضان سال ۴۷۷ بر تخت نشست و در ذی القعدة سال ۴۹۰ ق درگذشت.

حافظ حسن زال

در پایین پای بابا مزید دفن است^۳، بواسطه قرائت قرآن و رعایت سنن شرع، صاحب کشف و وجد و حال گشته، او پدر شمس‌الدین محمد حامدی معروف به «مولانا بیگی» است، که مانند حسن زال در همان مسجد او مکتب داشته و آن مسجد در سرکه بازار (سربازارگاه فروشان) بوده و هر ماه رمضان حفاظ در آن بطریق دور قرآن می‌خوانده‌اند، بعضی از بزرگان هم در این مسجد آمده‌اند از آن جمله شهاب‌الدین ابو حفص عمر سهروردی است.

حافظ حسین کربلائی می‌نویسد که مخدومی (یعنی امیر صفی‌الدین شاه

۱- روضات الجنان ص ۶۱، مقدمه مناقب اوحدالدین ص ۱۱

۲- مقدمه مناقب ص ۱۱، تاریخ سلجوقیان و غز در کرمان تصحیح باستانی پاریزی

ص ۲۷

۳- روضات الجنان ص ۷۶

مجتبی^۱ از مولانا میر محمد خطیب تبریزی^۲ و حافظ اخی میرعلی بابا مزیدی که هردو شاگرد مولانا بیگی بوده‌اند، نقل کرده که بیگی گفته در جوانی به قریه خلیجان می‌رفته، بالاپوش خود را بر زمین گذاشته و ماری در آن رفته و چون آنرا پوشیده، برگردنش پیچیده تا نزدیک دیوار بند قریه خلیجان ازو جدا شده است، در آن حال پدرش حسن در مکتب بوده و به مراقبه پرداخته، پس از ساعتی به حال خود آمده و از او پرسیده‌اند علت توجه و مراقبه چه بوده؟ گفته است: «بیگی ما را قضیه‌ای پیش آمده بوده این توجه بواسطه دفع آن بود بحمدالله والمنه که مرتفع گردید و به خیر مبدل شد» و صاحب روضات نتیجه می‌گیرد که حسن مکاشف بوده است.

و نیز از او نقل می‌کند^۳ که وقتی از مسجدی که مکتب داشته بیرون می‌آمده، در سرکه بازار (سربازارگاه فروشان) خواجه سرایی را بالباس فاخر وزینت و زیور می‌بیند و خود او پوستینی کهنه بردوش داشته، در خاطرش می‌گذرد که خدایا من که حامل کتاب توام به این تنگ دستی و عسرت بسر برم و آن خواجه سرا بدان تنعم باشد، همان شب خطابی شنیده که «حسن اگر راضی می‌شوی که سوره اعراف را از سینه تو بیرون بریم، ترا صاحب جمعیت سازیم که آن‌طور پوستین‌ها بهم‌رسانی» و حسن ندامت یافته و گریه و زاری آغاز نهاده است.

و پس از آن می‌نویسد در حدیث^۴ واقع شده که: «من قرأ سورة الاعراف

۱- طبق ص ۲۶ مقدمه روضات الجنان، حافظ حسین دیباچه کتاب خود را به نام امیر صفی‌الدین شاه مجتبی نوشته و او در سه شنبه ۲۵ ربیع الاول ۹۸۳ در گذشته و مقصود از لفظ «مخدومی»، در این کتاب همین شخص است.

۲- وفاتش ۹۳۹ ه. ق، دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۰، نقل از روضه الطهار

۳- ص ۸۱ و ۸۲ توضیح درباره دکه بازار،

۴- «روایابی بن کعب قال قال النبی (ص): من قرأ ... وکان آدم له شفیعاً یوم القیامه، (کشف الاسرار ج ۳ ص ۵۴۷)

جعل الله بنیه و بین ابلیس سترأ، و كان شفیعاً له یوم القیامة» و حکمت در انتزاع این سوره آن است که گویا نمی گذارد کسی مکدر به کدورات این دنیای دنی گردد. و فرموده حضرت صادق است که: «من قرأ سورة الاعراف فی کل شهر کان یوم القیمة من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون، فان قرأها فی کل یوم جمعة کان ممن لا یحاسب یوم القیامة»

و میر مهدی حفار نقل کرده که^۱ بعضی امراء ترك به او امانتی سپرده بودند و او در زیر زمین نهاده و بعد ناپدید گشته، ترسیده و پشیمان بوده، نزد حسن زال آمده او گفته چهل شب بیدار بماند و چون چنین کرده، در شب سی و هشتم جایش پیدا شده است.

حافظ حسین در مورد قبر حسن، از استاد میر مهدی حفار نقل می کند که در شبی که حسن در گذشته، قبل از صبح کسی نزد او آمده و گفته که وی را در زیر قدم بابا مزید دفن کنید، و میر مهدی پنداشته که این اشاره از طرف فرزندان حسن است و بعد معلوم شده که آن يك اشاره غیبی بوده.

بیگی فرزند حسن نیز در همان محل قبر پدرش مدفون است.

عبدالرحیم خلویی

مزارش در حظیره بابا مزید است، او پسر شمس الدین محمد اقطاعی مشرقی تبریزی (التبریزی مولداً، والنخجوانی محتداً، والضياء المملکی العثماني نسباً) است^۲ شمس الدین محمد مرید محمد مغربی بوده، پسرش عبدالرحیم نیز در ابتدا مرید او شده و بعد به خدمت دیگران مانند سلطان علی صفوی و شیخ زین الدین خسوافی

۱ - ص ۸۲ روضات الجنان

۲ - روضات الجنان جزء اول ص ۸۳

رسیده شعر نیز خوب می‌گفته و ویرا دیوانی است، در طریق نوشتن خط استاد بوده^۱، و سند خطاطان آذربایجان و خراسان بدو^۲ می‌پیوندد.

پدرش شمس‌الدین محمد اقطاعی (قطاعی)^۳ مشرقی در حلب بسال ۸۱۲ هـ ق وفات یافته، و صاحب روضات الجنان حکایتی به خط عبدالرحیم خلوتی به عبارت عربی از پدرش شمس‌الدین در دست داشته که فارسی آن را آورده و نتیجه گرفته که نفوس کامله پس از مرگ به صورتهای حسی متمثل می‌شوند و از زندگان درمانده حمایت می‌کنند، و در این حکایت ذکر کرده که مولانا شمس‌الدین بر یکی از زنان در منزلش در محله اجاباد ظاهر و از وضع فرزند آن زن به نام حاجی اسمعیل جو یا شده است.

شمس‌الدین دو پسر داشته یکی همین عبدالرحیم و دیگری عبدالحی که هر دو خوش می‌نوشته و شاگرد پدر خود بوده‌اند، اما عبدالحی تقلید خط یاقوت مستعصمی می‌کرده و قطعه‌های بسیار مانند خط یاقوت نوشته و به نام او رواج داده و نوشته‌اند که این کار باعث جوانمرگی عبدالحی شده است^۴. و عبدالحی در سال ۸۲۵ زمان سلطنت اسکندر بن قرا یوسف در گذشته و قبرش در کنار قبر محمد مغربی است. و او غیر از عبدالحی منشی است که در سال ۹۰۷ هـ ق وفات یافته و نیز از خوشنویسان عصر خویش^۵ بوده است.

۱ - روضات الجنان، دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۱، سهم ایرانیان در آفرینش خط

تألیف رکن‌الدین همایون فرخ ص ۷۹۰

۲ - همان مأخذ.

۳ - ص ۸۳ روضات الجنان در موردی که حکایت مربوط به پدر خلوتی را نقل می‌کند

«قطاعی» نوشته، بعضی مأخذ هم مانند سهم ایرانیان در پیدایش خط همه جا «قطاعی» ضبط کرده

اند. ملاحصری نیز «قطاعی مشرقی» نوشته (ص ۱۱۲)

۴ - روضات الجنان ص ۸۵، سهم ایرانیان در پیدایش خط ص ۷۹۱

۵ - حاشیه ۱، ص ۸۵ روضات الجنان نقل از بیاض مؤلف

عبدالرحیم خلوتی که مدتی به خط نویسی توجه نداشته، به سبب مراجعه مردم به خط روی آورده و شاگردانی مانند نعمت الله بواب^۱ و محمد خلیلی و عبدالواسع و غیر آن‌ها تربیت کرده است.

و مشهور است که خلوتی در چهل روز يك مصحف می نوشته و به لطیفه می گفته^۲: «ما به چله می نشینیم و يك مصحف بیرون می آوریم و دیگر درویشان که می نشینند آیا چه بیرون می آورند؟»

وقتی شیخ اردبیلی از شاگردان میر سید شریف جرجانی در تبریز بوده و با شیخ شاه ابراهیم صفوی اردبیلی (متوفی ۸۵۱) به مجلس عزایی که شاه حسین سرپلی (متوفی ۸۶۱) ترتیب داده بود، حاضر می شوند و اکابر و سادات و مشایخ هم بسیار بوده اند، در اثناء مجلس از مشکلات علم تصوف سؤالی کرده، عبدالرحیم سؤال او را به صورت های گوناگون پاسخ گفته، شیخ اردبیلی با احترام و تعجب می گوید: «پسر مولانا شمس الدین محمد مشرقی مامی پنداشتیم که شما همین خوشنویسید، شما خود دانشمند متبحر نیز بوده اید، الحمد لله.»

در کودکی عبدالرحیم با برادرش عبدالحی به خدمت کمال خجندی می روند^۳ ماه رمضان بوده و هر دو روزه داشته اند، کمال می گوید شما مکلف نیستید، پس روزه بگشایید، بعد از آن می گوید به دو حدیث نیز شما را مهمان می کنم و يك پیت از اشعارم که در دیوان من نیست برای شما می خوانم. دو حدیث قدسی است به این ترتیب:

۱ - نعمت الله بن محمد بواب، کتابه مدرسه مظفریه تبریز از اوست (سهم ایرانیان در پیدایش خطص ۷۹۲) عکس قسمتی از کتیبه سردر مسجد جهان شاه که در ۵۸۷۰ ه. ق به وسیله بواب کتابت شده در آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۲۹۸ چاپ شده است. در تاریخ نادر میرزا (ص ۸۲) کتابت محمد بن بواب به سال ۸۷۰ ه.

۲ - ۸۵ روایات الجنان

۳ - ص ۸۶

اول: «الصوم لی وانا أجزی به» و دوم: «تجوع ترانی، تجرد تصل»^۱ و بیت هم این است:

گرفتم آستین دوست آنجا دست خود دیدم
چنانش دست بوسیدم که دست خویش بوسیدم
عبدالرحیم خلوتی، دو حدیث را در شعر خود آورده و گفته:
شنیدم من از شیخ کامل کمال
دو قدسی حدیث و گرفتم به دل
نخستینش «الصوم لی» و دگر
«تجوع ترانی، تجرد تصل»
و بیت کمال را هم در شعر خود بتضمین آورده:
شنودم هم از او بیتی که در دیوان خود گفتا،
من این يك بیت ننو شتم، من این اسرار پوشیدم
«گرفتم آستین دوست آنجا دست خود دیدم»

چنانش دست بوسیدم که دست خویش بوسیدم»
عبدالرحیم خلوتی در غره محرم سال ۸۵۹ وفات یافته^۲ و در مقبره ای که
پدرش شمس الدین محمد مشرقی، در زمان حیاتش ساخته بوده، دفن شده و خود
شمس الدین چنانکه ذکر شد، در سفر حج در حلب در گذشته و همانجا دفن شده
است.

عبدالرحیم از زندگان درخواست کرده که بر مزارش گذری کنند و فاتحه ای
بخوانند و درخواستش در این دوبیت آمده:
شکرانه این نعمت عظمی که ترا هست
که گه گذری کن سوی بازار خموشان

۱ - در الرسالة العلیة کاشفی سبزواری تصحیح محدث ص ۷۲: «یا عیسی تجوع ترنی، و

تجرد تصل الی»

۲ - ص ۸۷

تا خاتمه کار تو چون فاتحه گردد

بر خلوتی گم شده يك فاتحه برخوان

او پسری داشته بنام خلیل الله که قبل از پدر وفات یافته و در مقبره‌ای که پدر ساخته بوده دفن شده است. و به خط خواجه عبدالرحیم عزانامه‌ای به عربی هست که برای همین پسر، یکی از اهالی نوشته بوده و آغازش این است:

«هوالمستعان، یاخی عز نفسک بماتعزی به غیرک»

و انجاش این است.

«علیک بتقوی الله والصبر، فان الصبر عند الصدمة الاولى»

عبدالرحیم خلوتی علاوه بر مقام دانش و عرفان و نیز هنر خط نویسی، تصانیفی دارد در تصوف مانند^۱ «مفاتیح الغیب» و حاشیه بر شرح اصطلاحات عبدالرزاق کاشی، و شرح نصوص شیخ صدرالدین قونیوی، و شرح بر قصیده میمه خمیره ابن فارض، و رساله سته سرمدیه و رساله مرآة العباد فی معرفة المعاد، و شرح رباعی حورائیه، و شرح بعضی ابیات مشکل گلشن راز^۲.

يك نسخه خطی به نام «دقایق در معرفت حقایق» از او در کتابخانه آصفیه^۳ هست که گزارشی است از مشکلات فصوص الحکم در دوازده فصل و اصلی، و هر فصل در چند دقیقه و تنبیه و مساعده و دیگر عنوانها.

در يك مجموعه کتابخانه مجلس نیز، شرح ابیات گلشن راز او، نشان داده

شده است^۴.

۱- روضات الجنان ص ۸۶، دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۲

۲- دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۲ و ص ۳۸۸

۳- فهرست نسخه‌های خطی فارسی نگارش احمد منزوی ج ۲ (قسمت ۱) ص ۱۱۴۶

شماره ۱۰۶۲۹

۴- همان فهرست ص ۱۲۱۶ شماره ۱۱۴۰۱

هم‌چنین در فهرست کتب خطی کتابخانه ملی تبریز^۱، دیوان خلوتی تبریزی آمده تحت عنوان: «دیوان شریف خلوتی» و نکته گفتنی این است که روضات الجنان نوشته^۲، شعر خوب می‌گفته و «مشرقی» تخلص می‌کرده، بعضی هم از او همین‌طور نقل کرده‌اند، اما ظاهراً تخلص خود او «خلوتی» بوده و «مشرقی» شهرت یا تخلص پدرش بوده است که به آن چندبار اشاره شد.

و آخرین نکته قابل ذکر این است که گفتیم مشرقی، خوشنویس^۳ بوده و پسرانش نزد او تعلیم خط یافته‌اند، و او خود شاگرد سعدالدین و او شاگرد حاجی محمد بندگیر و حاجی محمد شاگرد عبدالله صیرفی خطاط معروف است که نویسنده کتیبه‌های مسجد استاد و شاگرد و عمارات ربع رشیدی است^۴، و از این صیرفی پس از این نیز به جای خود نام خواهیم برد.

درویش سراج الدین قاسم^۵

در حظیرة بابا مزید در جوار عبدالحی خوشنویس دفن شده است، او هاشمی نسب است و نسبتش به عباس عم رسول‌الله (ص) می‌پیوندد.
پدرش عمر نام داشت که از فرزندان قاضی کردستان یکی از سه برادر، از اولاد عباس بود. عمر مردی فاضل و متقی بود و در علوم عقلی و نقلی دست داشت،

۱- همان فهرست ج ۳ ص ۲۳۲۰ شماره ۲۳۳۰۵

۲- ص ۸۳

۳- در جزء دوم روضات الجنان ص ۱۰۲ مطلبی از شیخ اسماعیل سیزی به خط عبدالحی خلوتی نقل شده است.

۴- آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۲۹۸

۵- روضات الجنان ص ۸۸-۹۵

پدر عمر قاضی برهان الدین بابل و پدر او ، قاضی رستم هر دو در تفسیر و حدیث و فقه ماهر بوده و در کردستان قضاوت می کرده اند .

عمر هیجده سال در آذربایجان و عراق و خراسان و ماوراء النهر مسافرت کرده و به تحصیل دانش اشتغال داشته ، سرانجام به دیار بکر رفته و در موصل وفات یافته است .

پسرش ، قاسم در دیار بکر بسال ۸۴۰ ، در آخر سلطنت میرزا اسکندر فرزند قرا یوسف ترکمان ، متولد شده و پس از تحصیل علوم قرآنی و مقدمات علوم دیگر ، ملازم میرزا یوسف پسر جهان شاه قراقویونلو شده و قریب بیست سال تا زمان کشته شدن میرزا یوسف در حدود شیراز به دست لشکریان اغرلو محمد پسر حسن پادشاه ، آق قویونلو ، ملازم او بوده بعد قصد خدمت سلطان حسن کرده ، سلطان حسن در این وقت در قم بوده ، بدگویان سعایت کرده اند که قاسم فرار کرده ، او را گرفته و آورده اند ، سلطان حسن امر به قتل او داده ، اما به شفاعت قاضی حسن صدر ، از کشتن او در گذشته و او را به زندان انداخته و بارها حکم بر قتل او صادر شده و باز رهایی یافته است ، تا آنکه مادر حسن پادشاه به او گفته که قاسم فرزند عمر است و پدرش به ما بسیار خدمت کرده است ، باید او را بیرون آوری و تربیت کنی ، حسن پادشاه به توصیه مادرش ، قاسم را از زندان به در آورده و او را سمت مهمانداری داده و پس از چندی بیشتر تقرب حاصل نموده و سمت « پروانچی » (پروانه چی) یافته و پس از آن در همه امور محرم اسرار و مشاور سلطان شده و در واقعه جنگ سلطان محمد عثمانی و سلطان حسن به سفارت (ایلچی گری) نزد سلطان محمد رفته و در رفتار و گفتار بسیار توجه سلطان محمد را به خود جلب کرده است .

درویش قاسم ، در بیست و نه سالگی به زیارت عتبات رفته^۱ و بعد از آن

از مناهی و ملامی توبه کرده و همه اوقات به عبادت و تهجد گذرانده و به رعایت حال سادات و اشراف و علما و اهل تصوف مشغول بوده و از بیماران و رنجوران نگهداری می کرده و در مورد تهی دستانی که می خواسته اند تشکیل خانواده و عائله دهند نیکوکاری می کرده و به آنان مؤنت و خرجی می داده است .

طبق نوشته حافظ حسین^۱ در همان سال که شهید شده قصد حج داشته و ده هزار جفت کفش و ده هزار گز کرباس جهت احرام و پیراهن فقیران تهیه کرده بوده است .

درویش قاسم در آخر روز شنبه ۱۸ شهر ربیع الاول سال ۸۹۱ ه . ق . به دست سلطان آق قویونلو که در حالت مستی بود ، به قتل رسید ، و علت قتل او چنانکه حافظ حسین نوشته به اختصار این است که شخصی از سپاهیان ترکمان خود را مهدی پنداشته و در همه جا حرکت می کرده و همه را امر به صلوات می داده به عبارت ترکی : « محمد صلوات ، محمد صلوات »^۲ و یک روز جمعه در سال ۸۹۱ در مسجد جامع نصریه تبریز رو به قبله نشسته و در خواب رفته و به او گفته اند که برخیز و میرک ترسا را بکش ، او هم برمی خیزد و به جانب میرک ترسا می رود و او را به اسلام دعوت می کند و چون او نمی پذیرد ، مهدی ، میرک را می کشد و سر او را برمی دارد و با صلوات ، در میان بازارها می گرداند .

سلطان امر می دهد مهدی را می یابند و او را به قتل می رسانند و سر او را به خانواده میرک ترسا می دهند . خبر به درویش قاسم می رسد ، غیرت مسلمانی او را وادار می کند که با جمعی از اکابر و اشراف به خانه مهدی می روند و او را تجهیز و کفن می کنند و تابوت او را به انواع لباسهای آرایند و با حافظان و مقرران صلوات گویان از میان بازار و کوچه می گذرانند و به صاحب آباد می برند و جمعی بر او

۱- ص ۹۲

۲- روضات الجنان ص ۹۵

۳- ح ۱ ص ۹۳ یعنی «بر محمد صلوات»

نماز گزارده‌اند ، در این وقت درویش قاسم گفته است : « کو از برای من این‌طور مرگی ؟ » در هر حال مهدی را در آب شور (سرورود) دفن می‌کنند و چون از حوالی خانه پادشاه می‌گذرند ، فریاد و غوغا را می‌شنود و علت می‌پرسند ، بدخواهان می‌گویند باعث این فتنه و آشوب درویش قاسم است که از کسی که پادشاه بر او غضب کرده چنین احترام می‌کند ، شاه به طلب درویش قاسم می‌فرستد و او را می‌گیرند و نزدیک نماز شام به حضور سلطان می‌برند ، سلطان^۱ در حالت مستی به او زخم می‌زند و ملازمان نیز شمشیر می‌کشند و او را به شهادت می‌رسانند .

سلطان از فرط غضب دستور داده بود تا سه روز نعل او را برندارند ، اما فردای آن شب ، پشیمان می‌شود و دستور می‌دهد او را بردارند و در جوار بابامزید دفن نمایند .

درویش قاسم در هر مکتوب که می‌نوشته : « هـ و الفیاض » بر عنوانش می‌نگاشته و تاریخ قتل او نیز « فیاض » شده است و در باره این ماده تاریخ کسی گفته است :

رفت درویش قاسم از ره فقر	زاین سرای خراب سوی ریاض
کلک گردون سواد هستی او	برد بر لوح نیستی به بیاض
دست جودش چو بود فیض رسان	گشت تاریخ رفتنش « فیاض »

و به همین مناسبت حافظ حسین کربلائی که در آغاز شرح هر مرقد و مزار کلمات و عبارات موزون و مسجع متناسب با نام یا لقب اشخاص می‌آورد ، در باره درویش قاسم چنین آغاز سخن کرده است^۲ : « مرقد و مزار آن مستفیض از فیض مفیض

۱ - در سفرنامه جوزافادبار بار و ترجمه دکتر منوچهر امیری ص ۱۰۹
نوشته : « شاه او را خواست و گفت برخلاف فرمان من کار کرده‌ای و دستور داد او را کشتند ».

فیاض دائم ، درویش سراج الدین قاسم ... »

اوزون حسن هنگام مرض فوت ، درویش قاسم رامی طلبید و به او وصیت می‌کند که بعد از مرگش ترك ملازمت کند و بر سر قبر او بنشیند و مقبره و زاویه و مسجدی برای او بسازد ، او نیز به خدمت سلطان یعقوب فرزند سلطان حسن می‌رود و وصیت پدرش را می‌گوید و از او فرمان می‌گیرد و در سال ۸۸۲ (سال مرگ سلطان حسن) سادات و بزرگان و اشراف و منجمان را گرد می‌آورد و ساعتی اختیار و سمت قبله را تعیین می‌کنند و معماران و استادکاران بسیار از هر جا فراهم می‌آورند و به عمارت مسجد مشغول می‌شوند و روزی که قالبهای مسجد جامع را می‌اندازند ، دعوت بزرگ می‌کنند و پانصدگوسفند قربانی اطعام می‌نمایند ، یعقوب نیز درویش قاسم را خلعت بسیار می‌بخشد .

این همان مسجد حسن^۱ پادشاه است که با منضمات آن ، به عمارت نصریه معروف است زیرا کنیه^۲ حسن ابوالنصر بوده ، و بعضی مورخان مانند نادر میرزا^۳ بنای آن را مربوط به زمان اوزون حسن دانسته‌اند و این اشتباه است و چنانکه دیدیم بعد از مرگ او ساخته شده است .

بنای این مسجد بسیار با شکوه و کاشیها و مرمر آن عالی‌وزیا و بدیع ساخته شده است ، روملو در احسن التواریخ راجع به این مسجد می‌نویسد^۴: « هیچ يك از پادشاهان عمارتی بدین گونه بر فیض بر سطح مرکز خاك طرح نکرده‌اند .

زهی روضهٔ پاك جنت نسیم	که از خاك او می‌دمد بوی جان
هم از دیدنش دیده‌گردد جلی	هم از نكته‌ش تازه‌گردد روان
سپهر برین قبه‌اش را قرین	به شمس و قمر شمس‌ه‌اش راقران

۱- شرح آن به طور کامل با عکس و تصویر در کتاب آثار باستانی آذربایجان

ج ۱ ص ۳۲۷ تا ص ۳۴۱ آمده است

۲- تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز ص ۱۱۰

۳- چاپ دکتر عبدالحسین نوائی ص ۵۶۷

طشت زرین مهر از انفعال طشت زرنگار دیوارش هر صبح سرخ بر آید و رنگ فیروزه سپهر از رشک فیروزی لاجورد کاشیش به کبودی میل نماید، دومنار پرکار بریمین و یسار این مسجد سراز سپهر دوار کشیده است .

پیش او مروه زده دم ز صفا او دوانگشت بر آورده که لا .

و همو در وقایع سال ۸۸۲، ضمن متوفیات نوشته است^۱ که حسن پادشاه شب عید فطر^۲ در گذشت و در باغ نصریه که از تعمیرات اوست مدفون شد .

در همین کتاب احسن التواریخ سه مورد از «قاسم پروانچی» نام برده یکی^۳ در حوادث سال ۸۶۷ و لشکر کشیدن جهان شاه به شیراز و مصالحه نمودن با پسر بوداق است، که می نویسد: در حوالی قصر زریا قصر زرد قریه ای در بیست و چهار فرسخی شمال شیراز، قراولان جهان شاه چند تن از مردم میرزا بوداق را گرفته به درگاه شاه آوردند و چون پیر بوداق مطلع شد چند تن از سران لشکرش را با يك هزار و پانصد نفر به جنگ فرستاد، جهان شاه هم چند تن از سران و نزدیکان خود را که یکی هم «قاسم پروانچی» بوده با پنج هزار سوار به استقبال فرستاده است، و قبل از این نوشتیم که قاسم مدت بیست سال تاهنگامی که میرزا یوسف پسر جهان شاه، در حدود شیراز کشته شده، ملازم او بوده است.

مورد دیگر^۴ در نبرد میان جهان شاه و حسن پادشاه در وقایع سال ۸۷۲ است که می نویسد جهان شاه با سپاه انبوه در صحرای موش نزول کرد و از آنجا به صحرای چپاقچور فرود آمد و ابراهیم شاه را فرستاد که قلعه آنجا را ببیند، او از آب فرات

۱- همان صفحه

۲- در سفرنامه های ونیزیان ترجمه دکتر امیری نوشته: د او زون حسن پس از مرگ اغور لو محمد (فرزندش) در شب عید خاج شویان در سال ۱۴۷۸ م (۸۸۲ ه . ق) در گذشت،

۳- ص ۴۲۹ چاپ دکتر نوائی

۴- ص ۴۵۸

عبور کرد و به اردو بازگشت، حسن پادشاه هم چند سر کرده را با دو هزار سوار فرستاد و ایشان در حوالی چپاقچور به قاسم بیگ پروانچی که والی یزد و طارم بود دچار شده و جنگ کردند و هشتاد نفر از ملازمانش را به قتل آوردند و شصت تن را نیز دستگیر کردند و قاسم بیگ با یأس و ناامیدی به اردوی جهانشاه بازگشت.

سومین مورد^۱ به دنبال حوادث همین سال است که جهانشاه بدست شخصی گمنام کشته شده است و فرزندانش محمدی میرزا و ابویوسف میرزا دستگیر شده^۲ و از امرای جهانشاه چند تن کشته شده اند که یکی هم «قاسم پروانچی والی یزد» را نام برده است اما می دانیم که درویش قاسم در این حادثه کشته نشده و بعد از کشته شدن میرزا یوسف، به خدمت حسن پادشاه رفته است^۳ و چون مدت بیست سال ملازم پسر جهانشاه بوده احتمال اینکه حاکم یزد و طارم شده باشد، هست.

آقای دکتر عبدالحسین نوائی مصحح کتاب احسن التواریخ در حواشی مربوط به قاسم بیگ پروانچی والی یزد و طارم نوشته اند^۴: «از این امیر که حکمران طارم و یزد بود و قاضی ابوبکر طهرانی او را «از جمله اشاقان (ظ: ایناقان) و مقربان و معتمد الملك و المال» سلطان قراقرینلو جهانشاه خوانده است (ج ۲ ص ۴۱۹ کتاب دیاربکر به) در ذیل فرمانی از جهانشاه، رقم و امضائی باقی مانده بدین ترتیب: پروانچه اشرف اعلی ثبت شد. بنده درگاه، قاسم پروانچی (رك: تاریخ و جغرافی تبریز تألیف نادر میرزا ص ۸۵)».

و هم چنانکه ایشان اشاره کرده اند، در تاریخ نادر میرزا، بعد از وصف مسجد جهانشاه، دو منشور از او ضبط شده، منشور اول در مورد امارت حاج دادان به یکی از امرا است که به عربی است و بازر ناب نوشته بوده و تاریخ پایان آن ۲۵ ذی حجه سال ۸۷۴ است. و منشور دوم که بامداد (مرکب) سیاه نوشته بوده ترجمه همان منشور

۱ - ص ۴۶۱

۲ - ص ۷۶۸ حواشی و تعلیقات.

۳ - ص ۸۴ تاریخ نادر میرزا

عربی است و در پایان این منشور دوم است که نوشته^۱: «حرره مجرور بحسب تحریر الاصل» در گوشه پروانچه اشرف اعلی ثبت شده: «بنده درگاه قاسم پروانچی^۲ و عین عبارت مضبوط در پایان این است: «در آخر به مداد سیاه در گوشه پروانچه اشرف اعلی ثبت شده، بنده درگاه قاسم پروانچی»

از قاسم پروانچی و ابوبکر تهرانی، در رشحات عین الحیاة، در شرح سفر جامی به سال ۸۷۷ به حجاز از خراسان و بازگشت او به تبریز و از آنجا به خراسان و هرات، ذکری هست باین طور^۳: «محمد بیگ نام که با حسن بیگ قیوابت داشت بنابر حسن اعتقاد و کمال اخلاصی که ویرا به حضرت مخدوم بود با سیصد سوار مکمل از اقرباء و اتباع خود به قافله ایشان همراهی نمود و آن قافله را از کردستان و مواضع خطرناک به سلامت گذرانید، و به ولایت تبریز رسانید، و قاضی حسن و مولانا ابوبکر تهرانی و درویش قاسم شغال که اعظم صدور و اقرب ندماء مجلس حسن بیگ بودند با سایر امراء کبار و اعیان آن دیار استقبال ایشان کردند... و باعث گشته ایشان را با حسن بیگ ملاقات فرمودند...»

آخرین نکته درباره درویش قاسم این است که به گفته حافظ حسین کربلایی^۴ سراج الدین قاسم، پسری نداشته و دودختر داشته که یکی زوجه امیر بیدالدین احمد لاله ای بوده و چهار پسر از او داشته که یکی امیر صفی الدین شاه مجتبی است که حافظ حسین از او به لفظ «مخدومی» تعبیر می کند و یکی از چهار فرزند او هم ابوالکرم سراج الدین قاسم^۵ نام داشته که لقب و نام جد مادری خود یعنی درویش سراج الدین قاسم مورد بحث را دارا بوده است.

۱ - ص ۸۵

۲ - «پروانچی، یعنی: «دخترانه دار»، لغت نامه

۳ - نقل از کتاب «جامی»، تألیف آقای علی اصغر حکمت ص ۸۵

۴ - ص ۹۶

۵ - مقدمه روضات الجنان ص ۲۷

حافظ حسین کر بلائی پس از شرحی که راجع به درویش سراج الدین قاسم نوشته ذکر کرده است^۱ که در آن حظیره یعنی حظیره بابا مزید، جمعی دیگر از اکابر واعزه مدفون اند و چندتن را مانند اسحق واعظ و شیخ محمد قاری مشهور به شیخی بیگ و دیگران نام می برد و در پایان آن نامها به مولانا عبدالله طباطبائی (مشهور هروی) اشاره دارد که نسخ را خوب می نوشته و هنگام بازگشت از مکه در تبریز ساکن شده و در سال ۸۹۷ ه. ق در اوائل سلطنت رستم پادشاه (ابن مقصود بیگ بن حسن پادشاه) فوت شده، و تاریخ وفات او را اینگونه به نظم آورده اند:

قطعه

سر آمد خواجه عبدالله طباطبائی
 که باشد خط پاکش روح را قوت
 چو جایش فرق یا قوت آمد از خط
 از آن شد سال فوتش «فرق یا قوت»
 که «فرق یا قوت» به حساب جمل «۸۹۷» می شود.

اکمل الدین مظفری ازی^۲

قبرش نزدیک به حظیره بابا مزید است، در آخر کتابی اسم خود را چنین نوشته: «مظفر بن علی بن احمد البزاز القزوينی» او محدث و مفتی و مفسر و فقیه بوده، طبعش به مزاح و لطیفه گویی تمایل داشته، و حکایات و لطایف از او مشهور

۱ - روضات الجنان ص ۹۶

۲ - روضات الجنان ص ۹۶ و ۹۷ جزء اول

است، سلسله ارادت و توبه خود را به خط خود نوشته و در روضات الجنان نقل شده است، بنابراین نوشته، او به دست جدش ضیاء المله و الدین حسین التبریزی البزازی توبه کرده، و جدش به دست نظام الدین یحیی غوری و او به دست شیخ عبدالرحمن خراسانی (عبدالرحمن اسفراینی کسرقی) و او به دست شیخ احمد کورپانی و او به دست شیخ علی لالا و او به دست شیخ مجدالدین بغدادی، و او به دست شیخ نجم الدین کبری و او أخذ توبه کرد از عمار البدلیسی و او از شیخ ابی نجیب سهروردی و او از شیخ احمد غزالی و او از ابی بکر نساج و او از ابی القاسم الکرکانی و او از شیخ ابی عثمان مغربی و او از ابی علی الکاتب و او از ابی علی رودباری و او توبه گرفت از جنید بغدادی و او از خال خود سری سقطی و او از معروف کرخی و او از داود طائی و او از حبیب عجمی و او از حسن بصری و او از امیر المؤمنین علی علیه السلام و او از سید المرسلین .

و در پایان این نوشته آمده است که : « کتب هذه الاحرف ، العبد الضعیف ، محب الفقراء الصالحین و تراب اقدامهم ، العبد مظفر البزازی ، الهمه الله رشده ، يوم الخمیس السادس عشر من محرم الحرام سنة ثمان و ثمانمائة »

در شعری که قاضی زاده انصاری برای مدفونان در حظیره بابامزید گفته و بعد از شرح حال همین بزازی در روضات الجنان نقل شده و ما ضمن شرح حظیره بابا مزید نقل کردیم، راجع به بزازی در بیت هفتم آن اشاره دارد و او را شیخ المحدثین و کنز اللطیفه لقب و صفت داده است: «سلام و رضوان و روح و راحة ...»

علی منبع الالفاظ شیخ المحدثین مظفر الحق و الدین کنز اللطیفه

مرقد و مزار جد مظفر بزازی یعنی ابو عبدالرحمن مولانا ضیاء الدین حسین البزازی نیز در حوالی مزار بابا مزید است^۱، و فرزند او یعنی نورالدین عبدالرحیم بزازی القاب او را در سندی مربوط به نسبت خود آورده و آغازش این است^۲ : «والدی و شیخی و استادی، و من هوفی العلوم اعتمادی و استنادی و هو ... سلطان

۱- روضات الجنان ص ۱۵۷

۲- همان صفحه تا ۱۰۸

المحققين، قطب السالكين، ضياء الحق و الشريعة... ابو عبد الرحمن الحسين الصدر المغفور... كهف الحاج وزين المعتمرين، عماد الملة والدنيا والدين، عبد القادر بن الشيخ الامام كريم الدين حمد الله بن نور الدين محمد بن حمد الله بن محمد بن احمد بن محمد بن عبد الكريم البزازی التبریزی . . . « ضياء الدين بزازی عالم و دارای مصنفات بوده، گاهی وعظ می کرده و وقتی گفته است: «من هزار کتاب خوانده‌ام»

مجدالدين صنع الله كوزه كناني

شيخ صنع الله كوزه كناني، عارف وصوفي مشهور قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قمری، در حظيرة بابامزيد دفن شده است، مولد او قرية كوزه كنان از قرای ارونق بوده كه تا تبریزه ميل^۱ فاصله دارد، مجدالدين صنع الله پس از تحصیل مقدمات علوم عقلی و نقلی، به خراسان رفته و به خدمت نورالدين عبدالرحمن جامی رسیده و در مدرسه او منزل داشته و اما سلسله توبه و ارشاد او به علاء الدين محمد بن عبدالؤمن الآپیزی مکتبدار می رسد كه اواز اصحاب مولانا سعدالدين كاشغری است. عبدالرحمن جامی نسبت به مولانا علاءالدين توجه خاص داشته، و علاءالدين در روز شنبه اواسط ماه جمادی الآخره سال ۸۹۲ هـ ق در هرات در گذشته است^۲.

صنع الله پس از كسب فیض از بزرگان هرات و كمال یافتن در سب و ساوك، به تبریز بازگشته و به حرمین شرفین مشرف شده و يكسال مجاور بوده و پس از آن به تبریز آمده است و در محله نو برقریب به چهارسوی عربان مسجدی ساخته و عزلت گزیده و به عبادت و ریاضت پرداخته و همواره با وضو بوده و سلاطین و بزرگان زمانه به اوروی آورده اند. شیخ در یاری و كمك مسلمانان از هر جهت قیام و اقدام می کرده

۱ - روضات الجنان جزء اول ص ۹۸

۲ - همان كتاب ص ۹۹

و در هر زمان به عیادت بیماران می‌شتافته و از آنان تفقد و دلجویی می‌کرده است .

درویش محمد قاری از استاد خود مولانا میر محمد خطیب قاری نقل کرده^۱ که سلطان احمد مشهور به گوده احمد پسرزاده حسن پادشاه، از روم آمد و آذربایجان را تسخیر کرد و او مردی فاضل بود و به اکابر و اولیا اعتقاد داشت و به خدمت شیخ صنع الله رسید و از او توجه و همت خواست ، اما وقتی که دشمنی در عراق پیدا کرد از همه بزرگان همت خواست ، الا از صنع الله ، و سعد الدین پسر مولانا میر محمد نیز با احمد رفته بوده ، مادر میر محمد از صنع الله می‌خواهد که احمد و سعد الدین رادعا کند ، صنع الله می‌گوید احمد در عراق فانی می‌شود اما سعد الدین باز می‌گردد و می‌گوید که احمد را این تنبیه لازم است زیرا او به خدمت ترکان مقید است ، و باید پای در دامن فقر کشید و دست همت از دامن ارباب دنیا می‌باید گسست ، والدۀ مولانا ابرام والاحاح می‌کند که احمد بیک ، نیک پادشاهی است ، صنع الله می‌گوید : «تغافل به درویشان نتیجه خوب نمی‌دهد»

وفات مولانا صنع الله در شهر سنه احدی و ثلاثین و تسعمایه واقع شده ، در اوایل سلطنت شاه طهماسب و لفظ «پیر طریقت» ماده تاریخ اوست که به دو گونه به شعر در آمده است به این ترتیب :

نمود از جمالش کمال حقیقت

بجو سال فوتش ز «پیر طریقت»

سر سالکان شیخ صنع الله آن کو

چو پیر طریقت بد آن ره رو شرع

و گونه دیگر :

آنکه در راه شریعت فرد بود

گوی معنی در طریقت در ربود

شیخ صنع الله شیخ با صفا

در حقیقت چون نظیر خود نداشت

سال تاریخ وفات آن بزرگ باید از «پیر طریقت» جست زود

تاریخ حبیب السیر راجع به صنع الله چنین نوشته است^۱: «شیخ صفی صنع الله از اوایل زمان یعقوب میرزاالی یومنا هذا در بلدۀ فاخرۀ تبریز به سجاده تقوی و پرهیزکاری متمکن است و نزد اکثر مردم آن دیار به تزکیۀ نفس نفیس و تصفیۀ خاطر خطیر اشتہار دارد، جمعی کثیر از درویشان و گـوشه نشینان طریق ارادتش می پویند و از وی طلب ارشاد و تلقین نموده به صحبت شریفش تیمن و تبرک می جویند»

حافظ حسین کربلائی در پایان شرح حال شیخ صنع الله می نویسد^۲ که شیخ نصیحتی و وصیتی جهت فرزندش شیخ سعدالدین ابوسعید به صورت کتابت در آورده، اما در وقت تحریر کتاب روضات الجنان آن مکتوب را به دست نیاورده است، و در حاشیۀ این مطلب نوشته شده است^۳: «وفات شیخ ابوسعید بن مولانا صنع الله کوزه کنانی در دار السلطنۀ اصطنبول در شهر جمادی الاولی سنۀ ثمانین و تسعمائہ» (بیاض مؤلف).

وفات شیخ صنع الله کوزه کنانی به سال ۴۹۳۱ هـ. ق یعنی یکسال بعد از فوت شاه اسمعیل صفوی اتفاق افتاده است.

در حواشی کتاب روضات الجنان^۵ نقل از بیاض مؤلف، مربوط به مولانا میر محمد قاری تبریزی که نامش ضمن شرح حال صنع الله آمده، نوشته: «تاریخ وفات مولانا میر محمد قاری خطیب تبریزی رحمه الله:

۱- جلد چهارم حبیب السیر چاپ خیام ص ۶۰۹

۲- روضات الجنان جزء اول ص ۱۰۴

۳- ص ۱۰۴ ج ۱ ح

۴- دانشمندان آذربایجان ص ۲۳۷

۵- ص ۵۵۳ مربوط به ص ۱۰۲ ج ۱ ح

فخر زمانه میر محمد خطیب شهر
 آن کو نداشت ثانی خود در همه جهان
 در آخر الزمان کسی از اهل روزگار
 مثلش نبود ، رفت از این تیره خاکدان
 چون بگذری به روضه پاکش ز روی صدق
 تاریخ فوت او طلب از «آخر الزمان» (۹۳۰)
 مدفنه فی سرخاب تبریز فی جنب حظيرة بابا مزید»

نظام الدین یحیی الغوری^۱

از بزرگان صوفیه و عرفا است که در جوار بابا مزید دفن شده ، مولد او غور بوده ، امیر سید علی همدانی به ملازمت و مصاحبت او نایل شده و از او اجازه گرفته است ، حافظ حسین کربلائی می نویسد که مخدوم (امیر بدرالدین احمد لاله ای) در رساله انیس السالکین آورده که میر سید علی در اثنای سفر در معموره عالم ، هزار و چهارصد و سی و چهار تن از اولیاد دریافته و دیدار کرده ، و سی و چهار تن از آنان به او اجازه شفاهی و کتبی داده اند و یکی از آنان همین نظام الدین یحیی غوری بوده و نام آن سی و چهار تن در روضات الجنان آمده است .

در حاشیه مطلب مربوط به نظام الدین ، نقل از مخطوطه سلسله الاولیاء امیر سید محمد نور بخش چنین آمده^۲ : «نظام الدین یحیی الغوری الخراسانی قدس الله سره کان من اکابر الاولیاء واعیان العلماء و هو احد الاولیاء الذین أجاز واعلیاً الهمدانی السید قدس سره فی الارشاد ، وله فی ترک الجاه والتکلف والتبصع شأن کبیر ، وکان

۱- روضات الجنان جزء اول ص ۱۰۸

۲- ص ۱۰۸ حاشیه ۱

غیورا، ذاهیه و همة عالیة فی التجرید والتفرید وترك الدنیا، اقام بتبریز و توفی بها و دفن بسرخاب»

حافظ حسین کربلائی کرامات و خبر از مغیبات به او نسبت می دهد و می نویسد که حضرت مخدوم در وقتی که برای خود تعیین مزار می کرده ، حفاران سرخاب خواسته اند پیش مزار نظام الدین یحیی غوری جایی برای مقبره او بسازند ، گفته است: «حضرت مولانا مظهر جلال اند ما را تاب قرب وی نیست»

و در جزء دوم کتاب خود 'ضمن صورت ارتحال صفی الدین شاه مجتبی، نوشته است: «در ایام آق قوینلو به تبریز آمده، در محله نوبر منزل کرده، خواست مزاری تعیین کند حفاران سرخاب التماس داشته که مزارش در گورستان سرخاب باشد، محلی در جوار نظام الدین غوری دیده و بعد گفته جلالت برایشان غالب بود، ماتب نداریم، پس به گجیل رفته و همانجا که مدفن اوست انتخاب کرده است»

وفات نظام الدین غوری در سال ۷۵۲ ه. ق. در زمان سلطنت ملك اشرف بن تیمور تاش بن امیر چوپان واقع شد و آن امیر با وجود ستمکاری و سخت دلی، به او اعتقاد و اخلاص داشت^۲.

نجم الدین سمساری

مزارش زیر قدم نظام الدین یحیی^۳ است. گویا مزید نظام الدین بوده ، بر لوح قبر او از مولد و منشأش چیزی نوشته نشده ، اما علم و سلوك و زهد او را ستوده اند ، و تاریخ فوتش اینطور است : « توفی فی ذی الحجة حسنة

۱ - ص ۱۷۷

۲ - ص ۱۱۳ جزء اول

۳ - ص ۱۱۳ روضات الجنان

سبع و ثمانین و سبعمائه در سالی که تقتمش خان از راه دربندشروان به تبریز آمده و قتل و نهب و اسیر کردند و آن ایام سلطنت سلطان احمد جلایر بود، والله اعلم».

سید علی حسینی، تاریخ تبریز، ج ۱، ص ۱۱۴

برهان الدین واعظ هروی^۱

سید علی حسینی، تاریخ تبریز، ج ۱، ص ۱۱۴

پدر شهاب الدین واعظ مشهور به مولانا زاده، که در مسجد هروی وعظ می کرده، برهان الدین از سلسله زین الدین ابوبکر خوافی است.

سید علی حسینی، تاریخ تبریز، ج ۱، ص ۱۱۴

قاضی مجدالدین محمد انصاری^۲

مزار او و فرزندش قاضی قوام الدین محمد مشهور به قاضی زاده انصاری در همان مزار نظام الدین است. اصل قاضی مجدالدین از سیسی جان نخجوان است و غیر از قضات سیسی جان چند خانواده دیگر به «انصاری» مشهور اند که جماعت شیخان در برکشاط قراباغ و قاضیان طسوج اندراب از نواحی تبریز از آن جمله اند.

جهانشاه قاضی محمد را از سیسی جان به تبریز آورده است. و فرزند او قوام الدین در عربی و فارسی منشی بوده و خطوط را خوب می نوشته مخصوصاً رفاع را و شمس الدین معرف به خدمت او رسیده و از او در فن انشاء بهره مند شده و قاضی را استاد خود می دانسته و روزی که وفات کرده، شمس الدین محمد بر سرگور او این رباعی را خوانده است:

ای داده به قدرت سخن داد سخن زاین واقعه خود کرا بود یاد سخن

۱- سید علی حسینی، تاریخ تبریز، ج ۱، ص ۱۱۴

۱ - ص ۱۱۴

۲- سید علی حسینی، تاریخ تبریز، ج ۱، ص ۱۱۴

۲ - ص ۱۱۴

شاگرد سخن ، سخن چه داند گفتن اکنون که به خاک رفت استاد سخن
و وفات شمس الدین محمد تبریزی معرف ، روز چهارشنبه دوم شهر رجب
المرجب سال ۹۶۸ واقع و در آستانه بابا فرج دفن شده است^۱ .

مزار شیخ امیر مشکی و پیر او مولانا محمد مجذوب گربه خور نیز در حوالی
مزار مولانا نظام الدین یحیی است^۲ به جانب شمال قریب به صد ذرع ، امیر مشکی
در زاویه جهان شاهی شیخ بوده و حالی داشته است . و مجذوب گربه خور بسی تند
بوده و خرق عادت از او سرزده است .

خواجه عبدالرحیم اثر آبادی

مرقد و مزار او در سرخاب مشخص و معین است^۳ و هر سال آخرین
سه شنبه ماه رجب بزرگان به مزار او می روند و هفده نوبت سوره حم دخان می خوانند ،
او تبریزی است و منسوب است به کوچه اچاباد که کوچه ای است در حوالی
درب اعلی^۴ .

عبدالرحیم اثر آبادی در ابتداء حال بافنده ابریشم بوده و مورد توجه و نظر
بابا مزید قرار گرفته و به او گفته : « عبدالرحیم بوری بوری » یعنی « بیابا » که
دیگران را نان از بازار است و ترا از خانه یعنی کلام تو از الهامات ربانی باشد...
و عبدالرحیم بر اثر ارشاد و هدایت بابا مزید چنانکه حافظ حسین کربلایی نوشته^۵

۱ - حاشیه ۳ ص ۱۱۴ نقل از بیاض مؤلف

۲ - ص ۱۱۵

۳ - روضات الجنان جزء اول ص ۱۱۵

۴ - مصحح در حاشیه ۱ ص ۱۴۰ نوشته : «اثرآباد» یا «اچاباد» کوچه ای است در

تبریز ، اکنون از این محل در آن شهر نام و نشانی نیست

۵ - ص ۱۱۵ و ۱۱۶

تغییر حال داده و ترك زن و فرزند و خانه گفته و دوازده سال به مسافرت و دیدار بزرگان پرداخته و پس از مسافرت در مسجدی در سر كوچهٔ اژآباد جنب خانهٔ یوسف بیگ فرزند حسن پادشاه مقیم شده است، و این مسجد به بهرام میرزا رسیده و او آن را تعمیر کرده بود .

در این مسجد فرزند خود را شناخته که از غم دوری پدر رنجور شده بود. در هر حال از آن به بعد در تبریز بوده وصیت شهرتش به همه جا رسیده و شیخ حسن بلغاری که از بزرگان زمان خود بوده از عبدالرحیم اژآبادی کرامات و بزرگی- های قراوان نقل کرده از جمله گفته است : در میان مشایخ زمان متکلم خواجه عبدالرحیم اژآبادی بوده ، و او پیش هیچ استادی درس نخوانده و امی بوده اما چون سخن می گفت کلمات و عبارات عربی دشوار در بیان می آورد. و شیخ حسن گفته است که مریدان از عبدالرحیم پرسیده اند چرا همهٔ خطاب با شیخ حسن می کنید گفته است او سخن فهم می کند و سخن دلپذیر را دل سخن پذیر می باید و مرد باید که سخن کش باشد نه سخن کش.

چون سخن کش یابم اندر انجمن چون گل صدروی بگشایم دهن^۱ عبدالرحیم به مکارم اخلاق و صفات نیک آراسته بوده ، و با همهٔ مردم و اصناف مختلف رفتار نیک داشته و حکایتی از رفتار او در بارهٔ يك عوان مستذکر شده است^۲ و شیخ حسن بلغاری ارشاد و توجه و هدایت گوناگون در بارهٔ خود به او نسبت می دهد .

وفات عبدالرحیم اژآبادی در شهر سنهٔ خمس و خمسين و ستمائه (۶۵۵) به اندك زمانی قبل از قتل مستعصم بالله خلیفهٔ عباسی ، اتفاق افتاده^۳ است .

۱ - در مثنوی : « گر سخن کش بینم اندر انجمن - صد هزاران گل برویم زاین چمن »

چاپ علاءالدوله ص ۳۵۸ س ۲۴

۲ - ص ۱۱۹

۳ - ص ۱۲۲

شمس‌الدین محمد خطاط

معروف به شیرین قلم^۱ در حوالی مزار خواجه عبدالرحیم است^۲، علی بیگ خطاط دختر زاده و شاگرد اوست و از قول همین علی بیگ نقل شده که شمس‌الدین محمد خطاط از اولاد اخی فرج زنجانی عارف معروف بوده است، شمس‌الدین محمد شاگرد نعمت‌الله بواب بوده که کتیبه مسجد جهانشاهی رانوشته، و در حفظ قرآن و قرائت شاگرد مولانا شمس‌الدین حامدی مشهور به مولانا بیگی بوده و بعد از او در همان مسجد مکتب داشته، نظر ارشاد از خواجه علی کججی (خواجه علی بن خواجه محمد کججی متوفی به سال ۸۸۴) ^۳ یافته است. و درباره کودکی او و ارشاد و توجهی که از علی کججی یافته، داستانی در کتاب روضات الجنان نقل شده است.

شمس‌الدین تتبع خط یا قوت کسرده و در این شیوه مشهور بوده و همه کس را تعلیم خط می‌داده و دریغ نداشته است.

پدر او نیز محمد نام داشته و خالی از حالی نبوده و وقتی از مولانا بیگی مصحفی بخط او برای پسرش خواسته و بیگی دریغ ورزیده و شمس‌الدین را لایق داشتن مصحف به خط خود ندانسته و محمد گفته است، عنقریب پسر من کسب کمال می‌کند و جانشین شما خواهد شد.

وفات شمس‌الدین محمد در سنه ۹۳۰ ه. ق. واقع شده، پسر او میر قاسم که تخلص عشقی داشته تاریخ وفات پدر را چنین منظوم ساخته:

۱ - دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۷

۲ - روضات الجنان ص ۱۲۳

۳ - حاشیه ۱ ص ۱۲۳ روضات الجنان

ماه اوج فضل شمس‌الدین محمد آنکه بود
 عالمی را روشنی از پرتوش چون آفتاب
 کسب خط و فضل از او کردند اهل روزگار
 همچنان کانجم کنند از شمس پرتوا کتساب
 آفتاب عمر او را چون زوال آمد، کشید
 همچو خورشید فلک شام اجل سردر نقاب
 چون‌کسه در خط و قرائت بود ماهرای خرد
 سال تاریخش هم از «خطاط‌قاری» کن حساب
 و «خطاط‌قاری» (۹۳۰) می‌شود ، اما این بیت را ملاحشری در روضه
 اطهار چنین نوشته:^۱
 « چون‌کده در خط و قرائت بود ماهر آن‌خرد
 سال تاریخش هم از «خطاط‌و‌قاری» کن حساب
 و تربیت نیز در دانشمندان آذربایجان^۲ بهمین شکل از آن کتاب نقل کرده
 است - و ملاحشری هم چنین نوشته : « مولانا مرید رشید قاسم عشقی بوده » در
 صورتیکه حافظ حسین کربلائی ، میر قاسم عشقی را پسر شمس‌الدین دانسته
 است .
 شمس‌الدین محمد نسخ و ثلث را به شیوه یاقوت می‌نوشته و زیر خطوطش
 « شمس‌الدین محمد حافظ»^۳ رقم می‌کرده ، از این جهت خطوط او را به اشتباه از
 شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی دانسته‌اند .

۱ - ص ۹۷

۲ - ص ۲۰۷

۳ - سهم ایرانیان در پیدایش خط تألیف همایونفرخ ۷۹۳

شیخ اسحق مراغی^۱

از اولیاء بوده و مزارش بالای سر مزار شمس الدین محمد خطاط است ،
شیخ اسحق روز پنجشنبه دهم شهر صفر سال ۸۰۵ زمان سلطنت سلطان احمد بن
شیخ اويس جلایر ، در گذشته است .

قاضی محیی الدین محمد^۲، فرزند قاضی عزالدین قزوینی ، در حوالی مزار
خواجه عبدالرحیم است ، مدفن اولاد آنان همانجاست و احتمالاً قبر قاضی عزالدین
نیز همانجاست (تولدش در جمادی الاولی ۵۶۳ و وفاتش در ذی حجه ۶۴۶)
قاضی محیی الدین مردی دانشمند و صدرو قاضی القضاة و حاکم و بادیانت
و تقوی بوده ، از عدل و طرز قضاوتش داستانی در روضات الجنان هست . و
نیز برکت و اثری خاص از تربت او ذکر کرده است .
وفاتش در ذی القعدة ۶۹۷ سال وفات یاقوت مستعصمی در بغداد است ، ایام
سلطنت غازان .

صلاح لملة والدین حسن النخجوانی ثم البلغاری

از بزرگان اولیاء قرن هفتم ، مزارش بالاتر از مزار بابا مزید نزدیک دره
گراب^۳ است .

مولد شیخ حسن نخجوان بوده و او نواده شیخ سلمانان است که در درگزین

۱ - ص ۱۲۵ روضات الجنان

۲ - ص ۱۲۶

۳ - ص ۱۲۸

همدان مدفون است. پدرش خواجه عمر برنج فروش و از اعیان نخجوان بوده است. از هنگام زادنش داستانی دارد که در روضات نقل شده و نیز نوشته که حسن گفته است: در کودکی با یتیمان و مسکینان و فقیران مجالست داشته و این رفتار بر پدرش گران می آمده است.

چون حسن به پانزده سالگی رسیده پدرش در گذشته، با مادر و برادرش جلاء وطن اختیار کرده و به خوی رفته و آنجا مورد توجه پیری قرار گرفته و چون به بیست و سه سالگی رسیده، مادرش در گذشته و او و برادرش به دست کفار اسیر شده اند و شیخ در نظر آنان محبوب شده و میان آنان به تجارت پرداخته و مالی فراهم آورده و هنگامی که لشکر مغول گرجستان را گرفته اند او برده بسیار خریده تا به تبریز آورد. پس بر سر تربت شیخ حسین پروان گذشته و در دل از او کسب همت و توجه کرده و از آن وضع و حال بیرون آمده و فتوح و گشایشی به او دست داده و به حقایق و معانی^۱ رسیده است.

بعد از آن هشت ماه در حالت جذب و مستی و شور در بیابانها و دشتها می گشته و همه او را دیوانه می پنداشته اند، و در این مدت صحبت خاصان و اولیاء را از خداوند طلب کرده و به تبریز هدایت شده و به طریق بازرگانان به تبریز آمده و در آنجا بیست و هشت تن از اولیاء را دریافته^۲ که شیخ سعدالدین حموی و شیخ شمس الدین رازی و بابا حسن سرخابی و بابا مزید و عبدالرحیم از آبادی و خواجه محمد کججانی از آن جمله اند.

و سلسله طریقت و ارادت شیخ حسن به شیخ شمس الدین رازی^۳ می رسد و او مجذوب و مرید حسین سقاء بوده که او نیز مرید ضیاء الدین ابوالنجیب

۱ - ص ۱۳۴ روضات الجنان جزء اول

۲ - ص ۱۴۰

۳ - ص ۱۴۰

سهروردی (وفات ۵۶۳ ه. ق) بوده است .

و درباره کیفیت ارشاد و خرقه گرفتن از شمس الدین رازی مطالبی دارد که در روضات الجنان به تفصیل ضبط شده ، از جمله آنکه گفته است: « اگر من این نسبت خرقه با ایشان درست نکرده بودم ، مرا مرید گرفتن و ارشاد کردن و خرقه پوشانیدن حرام بودی و اگر علو مقامات و سمو درجات و نمو کرامات شیخ شمس الدین را در مکاشفه ندیده بودم ، مرید او نشدمی »

شیخ حسن در بیست و سه سالگی به دست کفار دشت قبیحاق افزاده و هفت سال اسیر ایشان بوده و درسی و سه سالگی جذبه و حمال به او دست داده و به نقل حافظ حسین کر بلائی^۲ نظر از حضرت علی علیه السلام یافته است ، و نه سال در بلغار و سه سال در بخارا و بیست و هفت سال در کرمان و یکسال در مراغه و باقی عمر را در تبریز گذرانیده و در نود و سه سالگی در شب دوشنبه ۲۲ ربیع الاول سال ۶۹۸ ه. ق در گذشته است . و بر مزارش این القاب نوشته شده^۳: « هذه الروضة للشيخ العالم العارف المحقق ، قطب العالمين ، و ارث الانبياء و المرسلين ، لسان القدس ، ترجمان الرحمن ، سر الله في الارضين ، غوث البرايا ، خاتم المشايخ ، صلاح الحق و الملة و الدين ، الحسن بن عمر النخجواني ، قدس الله تعالى روحه و زاد لنا فتوحه . » و حسن نخجوانی است اما به علت اقامت طولانی در بلغار ، به بلغاری معروف شده است .

صاحب روضات الجنان مکتوبی از شیخ حسن خطاب به رکن الدین علاء الدولة سمنانی (متوفی ۷۳۶ ه. ق) نقل کرده^۴ که شیخ حسن علاء الدولة را «فرزند»

۱ - ص ۱۴۵

۲ - ص ۱۳۴

۳ - ص ۱۲۹

۴ - ص ۱۴۶ تا ص ۱۵۱

خطاب کرده و پاسخ علاءالدوله را به نامه حسن نیز آورده^۱ که علاءالدوله، حسن را « پدر » خوانده و نوشته است^۲: « کتاب شریف پدرم شیخ حسن طال عمره رسید ، بوسیدم و بردیده خود مالیدم و به خطاب لطیفش که به شرف فرزندی مرا مشرف گردانیده بود نازیدم ... »

از کتبی که پیش از روضات الجنان ذکرى از حسن بلغاری کرده اند یکی مجمل فصیحی خوafi است که ضمن حوادث سال ۶۹۸ هـ نوشته^۳: « وفات شیخ المشایخ صلاح الملة و الدین حسن البلغاری هم درین سال به تبریز و او را در سرخاب دفن کردند و گویند در نخجوان و او نخجوانی الاصل است و به اسیری به بلغارافتاد و سی سال در بلغار بود و از آنجا گریخته به بخارا آمد و از آنجا به تبریز رفت و خرقه از دست شیخ الکامل المکمل الواصل ، شیخ شمس الدین التبریزی که به خوی مدفون است و مولانا ع روم تخلص اشعار خود به نام او کرده ، پوشیده » و پیش از این مطلب اشاره کرده که شیخ حسن در جمادی الاولی این سال از کرمان به تبریز رفته و گفته بلائی عظیم متوجه کرمانست و فتنه و قتل و غارت در کرمان شده و شرح این فتنه در حوادث سال ۶۹۹ هـ . ق در مجمل فصیحی با اشاره به پیش بینی حسن بلغاری آمده است.

و همین روایت مجمل فصیحی را مرحوم فروزانفر در شرح حال و آثار مولانا^۴ نقل کرده و اشاره نموده که صلاح الدین حسن البلغاری خرقه از دست شمس الدین تبریزی پوشیده ، اما ظاهراً شمس الدین رازی که صاحب روضات الجنان نوشته است و از قول خود حسن حکایات و مطالبی در کیفیت ارشاد و توجه او نقل کرده و همه جا « شمس الدین رازی » آورده، درست است و مجمل فصیحی او

۱ - ص ۱۵۱ تا ص ۱۵۴

۲ - ص ۱۵۱

۳ - چاپ محمود فرخ ، ج ۲ ص ۳۸۰

۴ - چاپ دوم ص ۲۰۳

را با شمس‌الدین تبریزی اشتباه کرده است. حافظ‌حسین می‌نویسد که روزی عزیزی در بازار تبریز به حسن رسید و گفت: «السلام عليك و بگذشت» و نماز دیگر به او خبر دادند که عزیزی در مسجد جامع آمده، و چون به خدمت او رفته پس از توصیف و قاروسکون و حرکات و کرامات او گفته است:^۱ «خدمتمش حضرت شمس‌الدین رازی بود قدس‌الله تعالی سره»

بعد از مجمل فصیحی در کتاب تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا، که در نیمه اول قرن نهم تألیف شده، در باره خواجه غریب بخاری نوشته^۲: «خدمت خوانند تاج‌الدین ستاجی گفته‌اند که شیخ معذب سالك، شیخ حسن بلغاری قدس سره فرموده‌اند که در ایام حیات خود بسیار از اصحاب دل و اصحاب ستر را خدمت کردم، کسی به مرتبه خواجه غریب بخاری ندیدم» و خواجه غریب وفاتش در ۷۱۱ هـ. ق بوده، و در حاشیه اشاره به شیخ حسن بلغاری نقل از سفینه الاولیا نوشته^۳: «اصلش از نخجوان است و ارادتش به دو واسطه به شیخ ابوالنجیب سهروردی می‌رسد، مدت عمرش نود و سه سال و وفاتش در ۶۹۸ بوده، قبرش در سرخاب تبریز است»

و بعد از روضات الجنان در چند کتاب ذکر او رفته از جمله در تاریخ ملاحشری که جد او را به جای «سلمانان» «سلیمان» نوشته^۵ و تاریخ وفاتش را به غلط «ثمان و اربعین و ستمایه»^۶ آورده که ۶۴۸ می‌شود.

۱ - ص ۱۴۱

۲ - تاریخ ملازاده تألیف احمد بن محمود المدعو به معین الفقراء، به اهتمام

گلچین معانی ص ۷۱

۳ - ح ۴ ص ۷۱ نقل از خزینه الاصفیاء

۴ - ح ۵ ص ۷۱ نقل از سفینه الاولیا ص ۱۸۲

۵ - ص ۱۰۰

۶ - ص ۱۰۱

محمد علی تربیت در دانشمندان آذربایجان به نقل از روضات الجنان نوشته^۱:

« الشيخ حسن النخجوانی ثم البلغاری التبریزی » و تاریخ تولد او را ۶۰۳ ذکر کرده در حالیکه عمرش را نود و سه و سال وفاتش را ۶۹۸ آورده، بنابراین تاریخ تولدش ۶۰۵ هـ ق می شود .

سعید نفیسی نیز در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران^۲، چندتن را بر فهرست شاعران قرن هفتم افزوده و در شماره ۴۴ شرح جال صلاح الدین حسن بلغاری نخجوانی را نوشته و تاریخ تولد او را همان ۶۰۳ ذکر کرده که « در ۶۷۲ وارد کرمان شده و مدتی در آنجا مانده است تا آنکه در جمادی الاولی از کرمان به تبریز رفته و در همان سال ۶۷۲ یا ۶۹۸ در تبریز درگذشته و در محله سرخاب مدفون شده است » و پیدا است که سال ۶۷۲ به عنوان سال فوت او اشتباه است . و سعید نفیسی اضافه می کند که او رساله قلب المنقلب سعدالدین حمویه را با خود به کرمان برده و در ۶۷۲ به فارسی ترجمه کرده و اشعار صوفیانه هم می سروده است . و بدیهی است به همین مناسبت او را از شاعران قرن هفتم به حساب آورده، اما در مآخذ دیگر ، شعری به حسن بلغاری نسبت داده نشده است .

سید، جلال الدین مهدی نقیب تبریزی حسنی

مزارش نزدیک مزار شیخ حسن بلغاری^۳ است ، نسب او به حضرت امام حسن مجتبی می رسد ، و این نسب نامه تا امام حسن در روضات الجنان ثبت است .

جلال الدین مهدی حسنی ، مردی دانشمند و صاحب حال بوده ، و به گفته صاحب روضات الجنان اقدم سادات در تبریز این خانواده اند. گویند سید مذکور

۱ - ص ۱۱۶

۲ - جلد دوم ص ۷۴۴

۳ - ص ۱۵۵ روضات الجنان

در اسلام آوردن غازان خان مداخله داشته است .

او و فرزندانش مناصب قضاء و شیخ الاسلامی داشته‌اند، در تاریخ ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی^۱ ذکر شده که سید رضای نقیب حسنی از نوادگان سیدمهدی هنگام ورود امیر تیمور گورکان به تبریز، با تحف و هدایا به ملاقات او رفته و امیر تیمور سید را گرامی و محترم داشته و لشکریانش به تبریز و مردم آن آسیب نرسانده‌اند، و نسبت سیدرضا این است: «سیدرضاء بن سیداحمد بن سیدمحمد بن سیدمهدی بن نقیب حسنی»

در زمان تألیف روضات الجنان از اولاد سیدمهدی افرادی در تبریز ساکن بوده و به سادات نقیب شهرت داشته‌اند. و مؤلف روضات در بیاض خود به نام چندتن از آن سادات اشاره می‌کند^۲.

وفات سیدمهدی حسنی روز بیست و سوم جمادی الاولی سنه ۷۰۹ هنگام سلطنت اولجایتو (محمد خدا بنده) اتفاق افتاده است .

شیخ نورالدین بیمارستانی

مزارش در کنار دره گراب به جانب شرق مزار شیخ حسن بلغاری^۳ است، ظاهراً از مریدان شیخ حسن و مورد توجه او بوده و در بعضی از سفرها او را همراهی کرده است. نورالدین از عرفای معروف تبریز در زمان خود بوده، مولانا نورالدین جعفر بدخشی (وفاتش ۱۶ رمضان سال ۷۹۷ ه. ق)^۴ از خلفای امیرسید

۱ - ص ۱۵۶ روضات الجنان

۲ - حاشیه ۱ ص ۱۵۷، و در ص ۴۶۷ ج ۱ به مدرسه و دارالنفایه سید مهدی اشارتی دارد.

۳ - روضات الجنان جزء اول ص ۱۵۷

۴ - حاشیه ۱ ص ۱۵۸ نقل از بیاض مؤلف

علی همدانی در رساله‌ای حکایتی دربارهٔ توجه به سادات از یکی از مریدان نورالدین نقل کرده که عین عبارت آن در روضات الجنان منقول است.^۱

حافظ حسین کربلایی تاریخ وفات نورالدین را معلوم نکرده اما مجمل فصیحی خوafi ضمن حوادث سال ۷۰۳ هـ ق نوشته است: «وفات شیخ ربانی نورالدین بیمارستانی مدفوناً به سرخاب تبریز»

تاج‌الدین علی منشاری^۲

مزارش در آن طرف درهٔ گراب به جانب شمال، قریب به مزار پیرباب واقع است، تاج‌الدین علی در علم قرائت سرآمد روزگار خود بوده و استاد مولانا غیاث‌الدین محمد نقاش و خود شاگرد جمال‌الدین امیره قوام و او شاگرد شیخ برهان‌الدین ابراهیم جعبری است که سند قرائت او تا به شیخ شاطبی می‌رسد.

فخرالدین احمد اده‌گر^۳

مزارش در آن طرف درهٔ گراب به جانب شمال نزدیک به مزار پیرباب است، او در محلّه و یجویه ساکن بوده و در آن محل مسجدی بنا کرده، فخرالدین از عباد و زهاد و مفسر و محدث و واعظ بوده، در وقف نامهٔ مسجد^۴ القیاب او «المولی الاعظم» و «العلامة الاکرم» و «سلطان الوعاظ الزاهدین» و «برهان العلماء الحقیقین» و «فخر الملة والحق والدين» آمده و نسبتش چنین ذکر شده: «احمد بن

۱ - همان صفحه

۱ - تصحیح محمود فرخ، ج ۳ ص ۱۲

۲ - همان صفحه

۲ - ص ۱۵۹ روضات الجنان

۳ - همان صفحه

۳ - همان صفحه

۴ - همان صفحه

۴ - همان صفحه

شیخ نجم الدین محمد بن تاج الدین علی منشاری «
صاحب روضات الجنان نوشته^۱ که میانه فخرالدین احمد و کمال خجندی
کدورتی و نقاری وجود داشته زیرا فخرالدین در کمال زهد و تقشف و خشکی
می زیسته اما کمال، عارف و صوفی مشرب بوده و در مثل است: «که بعدالمشرقین
آمد میان شیخ و مولانا»

پیر عمادالدین

مزارش در بالای دره گراب در پشته کوهی است^۲، او به خدمت صدرالدین
رواسی رسیده که او از خلفاء شیخ زین الدین ابوبکر خوافی بوده، و رواسی برای
عمادالدین اجازه روایت نوشته و این اجازه در تبریز به تاریخ غره جمادی
الاولی سال ۸۴۸ ه. ق نوشته شده^۳ و شیخ رواسی طریق ریاضت و تأدب به آداب
طریقت را در باره او معمول داشته و در این اجازه نامه ذکر کرده است.
و سلسله ارادت رواسی به شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی و از او به
شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی^۴ می رسد.
صاحب روضات الجنان می نویسد^۵ که خانقاه پیر عمادالدین در محله چهار
منار تبریز بوده و هر کس نزد او می رفته و ریاضتی می کشیده و کمالی می یافته،
پیر به عنوان اجازه، دیگی به او می داده و مقصودش این بوده که در راه خدانا و
آش می باید داد و بذل و ایثار را باید پیشه ساخت.

۱ - ص ۱۶۰

۲ - ص ۱۶۰

۳ - ص ۱۶۲

۴ - همان صفحه

۵ - ص ۱۶۳

و نیز نوشته است^۱ که وقتی حضرت مخدوم به تبریز آمده پیر در قید حیات بوده و به مجلسی در تکیه شاه حسین سرپلی اشاره می کند که پیر عماد الدین مورد خطاب جمعی قرار گرفته و مخدوم (امیر بدرالدین احمد لاله ای) او را از چنگک سؤال و جواب آن جماعت رهانده است.

و از قول شمس الدین محمد معرف نقل کرده که شخصی نزد پیر عمادالدین آمده و گفته: «خواب دیدم پای برخدا نهاده ام» تعبیر آن چیست؟ و پیر عماد الدین به جد مادری همین شمس الدین روی کرده و گفته تعبیر واقعیه بکن، و او گفته است: کفشت را بیاور، و چون آورده آنرا شکافته اند و دیده اند که در تخت آن کاغذی است، بیرون آورده و دیده اند که روی آن لفظ «الله» نوشته و تعبیر خواب این بوده است.

و نیز حکایتی در ارشاد درویش علیجان قوسی، بوسیله پیر عمادالدین ذکر می کند^۲ که مرشدی به نام حاجی فتح الله از مریدان پیر عمادالدین او را از خود رانده و او به نزد پیر عمادالدین رفته و او پذیرفته و ارشادش کرده است.

اخى خير الدين^۲

مزارش در پیش بهلول در حوالی گنبد و دوله عرب، در حاشیه این مطلب در روضات الجنان بوسیله مصحح نوشته شده: «امروز نام و نشانی ازین محل نیست» و اخى خير الدين در چهار منار زاویه ای داشته که تا اواخر حکومت آق قویونلوها معمور بوده و مولانا عبدالرحمن جامی در بازگشت از سفر حج در

۱ -- ص ۱۶۳

۲ -- ص ۱۶۴

۳ -- ص ۱۶۷

بیست و چهارم جمادی الاولی سال ۸۷۸ زمان سلطنت حسن پادشاه به تبریز آمده و در آن زاویه وارد شده است .

واخی خیرالدین پیشهٔ بکسمادپزی داشته و آن نانی است که در قرن (ثابۀ سفالین) می پزند . و « بکسمات (بکسماد) در لغت بفتح اول و سوم ، فارسی ، نوعی از نان که به جهت توشهٔ راه مسافران بردارند . بسحق اطعمه : « توز بکسمات و حلوا به جمازه بند محمل - که بدین جمازه بتوان سفر حجاز کردن » (آندراج) و نیز : « يك نوع نان روغنی که خمیر آن را چهار گوش بریده پزند و جهت توشهٔ راه مسافران با خود بردارند » (فرهنگ نفیسی) و در همهٔ لغت ها « بکسمات » نوشته اند و در فرهنگ جهانگیری نوشته : « بکسمات با اول مفتوح به ثانی زده و سین مفتوح ، نوعی از نان باشد که آن را مربع بریده پزند و در ریسمانها بکشند و مسافران بروبحر به جهت توشه بردارند . بسحاق اطعمه گفته : « توز بکسمات حلوا به جمازه بند محمل ... »

غیاث الدین محمد^۱

مزارش بالاتر از گنبد عرب برکنار دولهٔ عرب از تبریز که به آن سوی می روند بر دست راست واقع است و در زمان تألیف روضات الجنان به مزار مولانا میرک چهار مناری معروف و او از فرزندان غیاث الدین محمد بوده است .

صاحب روضات الجنان نوشته که غیاث الدین محمد چهار صد بار حضرت رسول اکرم را به خواب دیده و شرح این خواب ها در دفتری بوده که بعضی از آنها را حافظ حسین کربلائی از آن مسودات نقل کرده^۲ است .

۱ - روضات الجنان جزء اول ص ۱۶۸

۲ - ص ۱۶۸ تا ص ۱۷۲

پیر لیفی^۱

مزارش در سرخاب معین و در آن مزار سنگی است که بر آن نوشته قدمگاه
شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است پیرلیفی یکی از هفتاد بابا در زمان بابا
حسن بوده و به خدمت او رسیده است، ظاهراً سلسله پیرلیفی به ابراهیم ادهم می پیوسته
است.

در پهلوی مزار پیرلیفی، مزاری است که لوح آن را خواجه عبدالله صیرفی^۲
خوشنویس معروف و مبتکر خط مثنی نوشته و چنین است: «هذه روضة المولى
الامام الاعظم، والحبر الهمام الاعلم، برهان الحكماء، سلطان الاطباء، حائز
الكمالات، حاوی السعادات، فخر الحق والملة والدين، الواصل الى رحمة رب
العالمين، احمد الحكيم الرومي طاب ثراه، توفي في الثاني من شعبان سنة اثنتين و
اربعين و سبعمائة»

بنابر این خطوط سنگ مزار خود درویش پیرلیفی چنانکه بعضی^۳ نوشته اند،
از صیرفی نیست و کتیبه پهلوی آن از صیرفی است.

نزدیک به مزار پیرلیفی، دو تن به نام پیر مشرقی و پیر مغربی نیز مدفون
بوده اند.

۱ - ص ۱۷۵

۲ - شاگرد سید حیدر گنده نویس است، کتابه مسجد استاد و شاگرد ازوست، شرح
حال صیرفی در مدفونان چرنداب، روضات الجنان ص ۳۷۰ و نیز دانشمندان آذربایجان
ص ۲۳۸

۳ - سهم ایرانیان در آفرینش خط تألیف همایونفرخ ص ۷۹۵: «خطوط سنگ
مزار درویش پیرلیفی در سرخاب تبریز از خطوط اوست»

پیر سلیمان‌شاه جوهری^۱

مزارش نزدیک مزار پیرلیفی به طرف شمال است ، او تبریزی است و زاویه‌ای در حوالی صاحب آباد داشته که مردم به خدمتش می‌رفته‌اند، بر لوح مزارش نوشته که او مرید شیخ محمود است و شیخ محمود مرید خالد شمس الدین .

شمس الدین محمد معرف نقل کرده^۲ که جهان‌شاه آق قویونلو نسبت به پیر اخلاص تمام داشته و وقتی بدره‌ای زر برای او فرستاده و او نپذیرفته و گفته تا حال دعای پادشاه بی‌غرض و طمع مال و منال کرده‌ایم و اکنون نفس را غرض آلود نمی‌کنیم .

پیر سلیمان‌شاه در سال ۸۴۶ هـ . ق در گذشته است .

ابی حامد افضل الدین محمد بن اسعد بن الفقیه محمود التبریزی المحدث^۳

مزارش در سرخاب در حوالی مزار پیرلیفی مشخص بوده است، او بیشتر اوقات در مسجد کهنه فروشان ، سرتیز مزاد که مسجد شاهی به جای آن ساخته شده ساکن بوده ، سند حدیث او به امام محیی السنه می‌رسد به واسطه امام حفده عطاری طوسی (ابو منصور محمد بن اسعد عطاری طوسی معروف به حفده و ملقب به عمده الدین که در ربیع الآخر سال ۴۵۷۱ در تبریز در گذشته ، و صاحب روضات الجنان شرح حال او را در روضه سوم^۴ ضمن مدفونان چردناب آورده ، خاقانی شروانی

۱ - ص ۱۷۵

۲ - ص ۱۷۶

۳ - ج ۱ ص ۱۷۶

۴ - ابن خلکان چاپ تهران ج ۲ ص ۴۵ ، اما در روضات الجنان ص ۲۸۸ غره ربیع

الاول نوشته شده

۵ - ص ۲۸۵ تا ۲۹۰

نیز در رثاء او قصیده‌ای و قطعه‌ای دارد^۱ او در فتنه غزان به سال ۵۴۸ از خراسان به تبریز رفته است .

وفات ابی حامد افضل الدین در سال ۶۷۷ واقع شده ، و بزرگان و عزیزان را به او توجه خاص بوده چنانکه هر روز شنبه پیش از برآمدن آفتاب بر سر مزار او حاضر می‌شده و سوره‌ها و آیات می‌خوانده‌اند .

او برای فرزندش محمد نام ، پندنامه و وصیتی نوشته که تمام آن در روضات الجنان آمده^۲ و آغازش این است : « ای فرزند چشم و گوش باز کن و دل و جان حاضر ساز و از خدای تعالی توفیق خواه و این ورقی چند که این پدر جمع کرد و نوشت بخوان و بدان کار کن... »

حافظ حسن کمانکش

مزارش نزدیک به مزار افضل الدین مذکور بوده و بر سنگ مزارش صورت کمانی نقش کرده‌اند ، زیرا که ظاهر آگاهی کمان پروری می‌کشیده‌است ، او حافظ قرآن بوده و مکرر قرآن را از اول تا به آخر بی‌خطا خوانده‌است ، و جز او دو حسن دیگر حافظ قرآن در همان زمان بوده‌اند که یکی حسن ، پدر بیگی و دیگر حسن خلیلی پدر محمد خلیلی بوده‌است .

شمس الدین معرف نقل کرده که حسن کمانکش وقتی به شروان رفته و مکتب داری می‌کرده و مردم به او اعتقاد در اسخ داشته‌اند ، روزی در مجلسی حاضر شده و ناگهان از جای برخاسته و از در بیرون رفته و به مکتب آمده و شاگردان را تماماً از مکتب بیرون کرده و چون همه بیرون رفته‌اند مکتب خراب شده و فرو ریخته و اعتقاد

۱ - مقدمه دیوان خاقانی تصحیح نکاترنده ص ۴۷ و ۴۸ و نیز ص ۳۰۰ دیوان

۲ - ص ۱۷۷ تا ۱۹۲

مردم به او بیشتر شده است.

میر محمد خطیب تبریزی از او نظر یافته و چون خطیب متولد شده حافظ حسن گفته: «وقت سفرماست، جای خود را به این طفل سپردیم و رفتیم» و در آن چند روز جهان را بدرود کرده است.

بهاء الدین محمد خاکی^۱

مزار او در حدود مزار بابا دوستم در عقب خانه ساریان قلی بوده، و بابا دوستم در ایام سلطنت آق قویونلو وفات یافته و مزارش در سرخاب مشخص بوده است.

صاحب روضات الجنان بهاء الدین محمد را از کسانی می شمارد که به اسماء و ادعیه و خواص حروف مشهورند مانند امام محمد غزالی و محیی الدین عربی و سعدالدین حموی و دیگران، و می نویسد که بهاء الدین به علت متابعت شریعت و ممارست در علم جفر و توجه به ادعیه حالات اهل کشف به او دست داده و حالات خود را در شرح ده اسم که از او منقول است شرح داده، و این ده اسم و کیفیت کشف و شهود او در روضات الجنان به تفصیل آمده است.

پیر محمد مشهور به استاد پیری حمامی^۲

مزارش را در حوالی مزار خاقانی شروانی نوشته اند، او مرید سلطان پیره خواجه خان امرودی است که او مرید شیخ مصطفی عزیز کندی و او مرید شیخ بابای مراغی و او از خلفاء شیخ زاهد ابراهیم گیلانی است. داستانی از تأثیر نفس و قدم پیر

۱ - روضات الجنان ص ۱۹۴

۲ - ص ۲۰۶

محمد در روضات الجنان نقل شده است .

پیر رازیار^۱

مزارش در جنب باغ بیگم و از مزارات مشهور سرخاب است و مزار او
مطاف خاص و عام و زیارتگاه اهل روزگار بوده است.

پیر قندیلی

مزارش در در آمد سرخاب بالاتر از مزار امیه بن عمر و ، از جمله مزارهای
معروف و مشهور بوده است . صاحب روضات الجنان از قول امیر صفی الدین شاه
مجتبی (حضرت مخدومی) نقل می کند که ممکن است این شخص پیر قنبوری^۲
باشد که داستان در تذکره شیخ اوحد الدین کرمانی آمده و خلاصه اش این است
که: شیخ اوحد الدین شبی رسول اکرم را به خواب می بیند که به او دستور می دهند
برخیز و تجدید وضو کن و اصحاب را خبر کن و شیخ فقیه زاهد را خبر کن و
بروید خدای تبارک و تعالی را دوستی هست و نامش قنبوری می فروش و از دنیا
رحلت کرده ، او را غسل و کفن کنید و نماز براو بگزارید ، تا آخر حکایت . پس
به در خانه او می روند و از راه بام وارد خانه اش می شوند و او را می یابند که
سردرخمی نهاده و جان به حق تسلیم کرده ... بعد هردو بزرگوار نعش او را برداشته

۱ - ص ۲۰۷

۲ - ص ۲۰۸

۳ - ملاحشری: « ممبروری »

و در سرخاب دفن می کنند و البوم (زمان تألیف روضات الجنان) مدفنش متبرک و نذرگاه مقرر مردم است . و این ستری است از اسرار کهن .
و حافظ حسین کر بلائی پس از ذکر این مطلب او را از ملامتیه به حساب می آورد .

اما حکایتی که نقل کرده در مناقب اوحدالدین کرمانی در حکایت سی و هفتم آمده^۱ ولی نام آن شخص ، قباد می فروش ذکر شده به این عبارت : « باری تبارک و تعالی را دوستی هست نامش قباد ، وی می فروش و از دنیا رحلت می کند . » و در مورد دیگر آمده : « آهنگ طلب قباد می فروش می کنند » و ذکر از « قنبوری » نیست و هم چنین عبارت : « نعش را برداشته به سرخاب می برند و دفن می کنند » که صاحب روضات الجنان نقل کرده در اصل کتاب اینطور است^۲ : « و نعش را هر دو برمی دارند و می برند و دفن می کنند » و ذکر از « سرخاب » در آن نشده بنابراین باید گفت که پیر قندیلی مدفون در سرخاب دیگری است و ارتباطی به « قباد می فروش » ندارد و « قنبوری » هم اصلاً در مناقب اوحدالدین کرمانی نیامده است .

پیر ترك^۳

مزارش در حوالی منزل ساربا نقلی بوده ، دو مزار یکی از پیر ترك و دیگری برادرش ، اما صاحب روضات الجنان از قول امیر صفی الدین شاه مجتبی (حضرت

۱ - تصحیح فروزانفر ص ۱۴۶ - ۱۴۷

۲ - ص ۱۴۷ مناقب اوحدالدین

۳ - روضات الجنان ص ۲۱۲

مخدومی)، مزار پیر ترك و برادر او را ما بین مزار بابامزید و شیخ حسن بلغاری دانسته است .

از درویش علی متخلص به حقیری شنیده شده که پیر ترك از اجداد مادری اوست ، شمس الدین معرف نیز يك بيت را به پیر ترك نسبت داده که به دیگران نیز منسوب است .

دیگر از مدفونان سرخاب^۱ پسر بهاءالدین و پیر غیب و پیر بوبك، (ظاهراً ابوبکر است که عوام بوبك می گویند) گفته اند که به دست تاتاران شهید شده است .

بابا اسمعیل^۲

مزارش در دو منار سرخاب بوده و آن خانقاه را خواجه سعدالدین ساوجی ساخته است . بابا اسمعیل را از فرزندان شیخ الاسلام احمد جام معروف به ژنده پیل نوشته اند ، و در ضمن چهارده پسر شیخ احمد جام یکی شهاب الدین اسمعیل^۳ بوده که رساله ای در اثبات عظمت مقام پدر خود نوشته^۴ و به مخالفان او جواب گفته است ، اما در شرح حال فرزندان شیخ الاسلام و همین شهاب الدین اسمعیل، اشاره ای به اینکه به تبریز رفته و در آنجا در گذشته و در سرخاب مدفون شده است ، نیست ، و در کتاب خلاصة المقامات چهاردهمین فرزند شیخ احمد جام را شهاب

۱ - ص ۲۱۲

۲ - ص ۲۱۴

۳ - مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۳۶ ، مقامات ژنده پیل به اهتمام حشمت مؤید ، ص

۲۷ مقدمه

۴ - مفتاح النجات به کوشش دکتر علی فاضل ص ۱۳ مقدمه ، و نیز مقدمه مقامات

ژنده پیل ص ۳۸

الدین اسمعیل ذکر کرده و نوشته^۱ : « مدفن او در قبله تربت است در میان رهگذر رواق و گنبد که آن را گنبد سفید گویند . »

و يك تن از اخلاف شيخ احمد جام ، شيخ الاسلام شهاب الدین اسماعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن احمد جامی است ، که مجمل فصیحی^۲ فوت او را در حوادث سال ۷۳۸ ه . ق نوشته و ذکر کرده که او در نود سالگی در گذشته و فرزندش رضی الدین او را از طوس به معد آباد جام آورده و آنجا دفن کرده است . و از این شهاب الدین اسماعیل در روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات چند مورد^۳ نام برده شده است .

و نیز در مجمل فصیحی^۴ به سال ۷۹۶ ه . ق ولادت شهاب الدین ابوالمکارم اسماعیل بن علاء الدین بن قطب الدین محمد ، از فرزندان احمد جام ذکر شده است .

بابا احمد قمچی باف و مولانا محمود اژ آبادی

مزار هر دو تن در دو منار سرخاب^۵ بوده ، و نیز در برابر عمارت دومنار مقابر جماعت مذهبیان^۶ بوده که فضلاء و قضات و اهل ثروت در آن خانواده

۱ - مجله سخن ، دوره دهم شماره ۶ ص ۶۶۸ ، مقاله آقای مؤید ثابتی

۲ - ج ۳ ص ۵۳

۳ - بخش یکم به تصحیح سید محمد کاظم امام ، صفحات : ۲۲۰ ، ۴۳۷ ، ۴۷۵ ،

۵۱۴

۴ - ج ۳ ص ۱۳۸

۵ - روضات الجنان ص ۲۲۱

۶ - حاشیه ۲ ص ۲۲۲ : « مذهبیان ، مشکلا در متن ، یعنی به فتح میم و سکون

ذال معجمه و فتح هاء و کسر باء موحدہ ،

می‌زیسته‌اند . و « قمچی به فتح اول ، ترکی است به معنی تازیانه ، سیفی گوید :
قمچی به ناز بند و جفا را بهانه کن - با عاشقان سخن به سر تازیانه کن . »
(آندراج)

از دو منار گذشته ، مزارات مشهور به مالمیر بوده که قبور بزرگان در آنجا
قرار داشته از آن جمله قبر بی‌بی چه خلوتی که گویا در زمان جهان‌شاه می‌زیسته و
مصحح کتاب روضات الجنان در حاشیه «مالمیر» نوشته^۱: « از مقابر مالمیر اکنون
اسم و رسمی در این شهر نیست . »

شرف‌الدین نوری طارمی^۲

مزارش در سرخاب مشهور بوده و او را از خلفاء شیخ صفی‌الدین اردبیلی
دانسته و ذکر کرده‌اند که شیخ صفی‌الدین او را! بهادر معسکر تصوف می‌خوانده
است . در روضات الجنان داستانی هم در مورد برکت مزار او و زیارت آنجا ذکر
شده است.

مولانا نجم‌الدین طارمی^۳

در جنب مزار شرف‌الدین طارمی بوده، او در علوم دست داشته و تذکره محمد
کججی را که حسن پلاسی به عربی نوشته بوده ، به عبارت فارسی در آورده . و

۱ - ص ۲۲۲ حاشیه ۳

۲ - ص ۲۲۲

۳ - ص ۲۲۳

کمال خجندی در باره اش گفته است^۱:

منشی چرخ را و ترا ای فرید عصر
با آن که هر دو نجم گرفتند طارمی
باشد تفاوتی ز زمین تا به آسمان
زان نجم تا به رتبت این نجم طارمی

نصرالله طبیب^۲

از استادان سبعة خط و از شاگردان بسی واسطه یاقوت مستعصمی است و
شاگردان دیگر او: احمد سهروردی - عبدالله صیرفی - خواجه ارغون - مبارک شاه
بن عبدالله زرین قلم - سید حیدر گنده نویس - یوسف مشهدی .
و روضات الجنان از قول علاءالدین علی بیگک نوشته که از این عده هیچ
يك خطشان به یاقوت مانده تر از خط نصرالله نبوده است .
در کتاب سهم ایرانیان در آفرینش خط^۳ نصرالله طبیب را « قندهاری » و
وفاتش را در ۷۰۲ هـ ق نوشته اند و همین کتاب یوسف مشهدی را شاگرد نصرالله
طبیب دانسته و مدفن او را در سرخاب تبریز ذکر کرده^۴ و نیز مبارک شاه بن عبدالله
زرین قلم را از شاگردان نصرالله طبیب به شمار آورده است^۵.
و این کتاب^۶ مدفن امیر محمد الدین تبریزی را هم گورستان سرخاب

۱ - دیوان کمال خجندی تصحیح عزیزدولت آبادی ص ۳۹۱

۲ - ص ۲۷۰ روضات الجنان

۳ - تألیف همایون فرخ ص ۷۹۰

۴ - همان صفحه

۵ - همان صفحه

۶ - ص ۸۰۱

ذکر کرده اما محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان^۱ مدفن او را چرنداب نوشته و او را با حاجی محمد بندگیر یکی دانسته در حالی که امیر بدرالدین محمد از خطاطان زمان امیر تیمور گورکان بوده و در خطوط گوناگون استادی داشته و نامه‌ای از طرف امیر تیمور به ملک فرخ سلطان مصر نوشته است و حاجی محمد بندگیر قبرش در چرنداب است^۲

از خطاطان معروف که در سرخاب دفن شده یکی علاءالدین محمد^۳ است که شاگرد خال خود مولانا علی بیک تبریزی بوده و ثلث و نسخ را خوب می‌نوشته و در سال ۹۵۷ وفات یافته و در سرخاب در مزار مولانا حافظ شیخ عبدالله مشهور به مولانا شیخی جان که جد پدری او بوده، دفن شده است.

صاحب روضات الجنان شرح حال او را ضمن شرح حال عبدالله صیرفی در روضه سوم^۴ آورده و آقای سلطان القرائی مصحح کتاب در حواشی راجع به سال وفات علی بیک نقل از بیاض مؤلف نوشته‌اند^۵ که وفات او را به سال ۹۵۸ تصریح کرده و چنین نوشته: «تاریخ وفات استادی مولانا علی بیگ خطاط تبریزی رحمه الله وقت عصر روز جمعه ثالث شهر ربیع الثانی سنه ثمان و خمسين و تسعمائه»

لکاتبه

یاقوت ثانی ملا علی بیگ فی حسن خط مشهور دهره

۱ - ص ۲۳۸

۲ - روضات الجنان ص ۲۷۱ جزء اول

۳ - سهم ایرانیان در آفرینش خط ص ۷۹۲

۴ - جزء اول ص ۳۷۰

۵ - ص ۵۶۸

تاریخ فوتش از عقل جسمم گفتا : کأنه یاقوت عصره

ایضاً

چونکه مولانا علی بیگ از جهان شد بی نصیب
دیدمش در خواب آن بی مثل را از بعد موت

گفت ای خادم بگو تاریخ فوتم ، گفتمش

بی قرینه ، همچو یاقوتی ، بود تاریخ فوت
و حافظ حسین کربلائی بطوریکه اشاره می کند خط را از علی بیگ آموخته
چنانکه می نویسد^۱ : « و این کمینه نیز اندک کلاغ پایی که بر صفحه بیاض مثبت و
مرقوم می سازد به یمن عاطفت مرحوم مشارالیه است »

و در جلد دوم روضات الجنان^۲ نوشته است : « این کمینه از مولانا عبدالله
مشهور به مولانا عبدالباقی شنیدم که استاد میر بیگ پدر او مرید میرسید حسین
اسکوئی بوده که از سادات عریضی است ، و پدرش هنگام تولد به میرسید حسین
خبر داده و گفته نام او چه باشد ؟ گفته عبدالله و فرموده اند که « وی خطاط خواهد
شد و بهره تمام از خط خواهد یافت » و از علی بیگ شنیدم که گفت عبدالله کتابت
به قدری خوب کرده که مگر استادان سبعه کرده باشند... در شهر سنه خمس و
خمسین و تسمعائه وفات کرد و در سرخاب در حوالی بابا مزید دفن شد »

سلطان دده علی^۳

آخرین شخصی است که شرح حالش در مدفونان سرخاب در روضات الجنان

۱ - ص ۳۷۰

۲ - ص ۵۷

۳ - ص ۲۷۱ جزء اول

آمده ، و بعد از آن ذکر اسامی مدفونین سرخاب از روی نوشتهٔ مخدوم علی -
الاطلاق (امیر بدر الدین احمد لاله‌ای) شده است که قبلاً به آن اشاره کردیم و همان
کسان اند که شرح حال آنان را آوردیم.

دده علی را سلسلهٔ ارادت به ابراهیم ادهم می‌رسد و این سلسله در روضات
الجبّان ذکر شده است .

در کتاب دانشمندان آذربایجان^۱ ، راجع به خلیفه محمد که اهل سراب و
گرم‌رود ، و در انواع خطوط مخصوصاً «غبار» استاد بوده ، شرحی از نگارستان
دارا نقل شده که چنین است^۲ : اسمش خلیفه محمد ، از نواحی سراب و گرم‌رود .
دلی پر آتش شوق و سری از شرار عشق پر دود و دماغی از سوز محبت شعله‌اندود
دارد ... خلیفه در نوشتن خط غبار اعجوبهٔ روزگار است . متن دعا و قرآن را
چنان طرح ریزی از خطوط کند که اگر نستعلیق باشد بعینه خط میرعماد است و اگر
طراحی از ثلث آورد بهتر از خط علایک تبریزی . و اصل خطش خط نسخ است
به پاکیزگی و قوام و دوام مطابق قاعده و تعلیم . به نازکی غبار تعویذ نویسد
و ادعیهٔ مفیده نگارد . در این صنعت نادرهٔ دوران و معروف حضرت سلطان
و شاهزادگان کامران است . هر چند وقت طومار و تعویذ و دعایی برد و شعر ترکی
عرضه دارد و قصیده سازد و مدحی پردازد و جایزه گرفته روی به وطن خویش
آورد . و اشعار او به زبان ترکی است ، در مضامین اشعارش ملاحظاتی ظاهر
می‌شود»

مرحوم تربیت پس از نقل این شرح اضافه کرده :

۱ - ص ۱۴۱

۲ - چاپ دکتر خیام‌پور ص ۲۳۹ ج ۱

« تخلص او عاجز است و دیوانش در تبریز چاپ شده ، ۷۲ ساله مرده در
مقبرة الشعراء سرخاب مدفون است » اما در نگارستان دارا از مدفن او در سرخاب
ذکر نشده

فصل ششم

شاعران مدفون در سرخاب و مقبرة الشعراء

در فصل چهارم این کتاب راجع به مقبرة الشعراء، و محل و سبب نامگذاری آن به تفصیل صحبت کردیم و گفتیم که تا قرن هفتم در کتب تذکره و تاریخ که شرح حال و نام و نشانی از شاعران مدفون در سرخاب می‌بینیم به نام «مقبرة الشعراء» یا «حظيرة الشعراء» و «حظيرة القضاة» و نظایر آن باز نمی‌خوریم و پس از دفن شدن شاعران قرن ششم هجری و افزونی تعداد این دفن شدگان و مشاهیر سخنوران، عنوان «مقبرة الشعراء» یا «حظيرة الشعراء» در کتابهای بعد از قرن هفتم آمده و اشاره کرده‌ایم که حتی در بسیاری از کتب تذکره و تاریخ و شرح حال و آثار شاعران، در قرن هشتم نیز از این عنوان خبری نیست و فقط جایگاه دفن و مزار این شاعران را «سرخاب» نوشته‌اند.

بنابر این ما در این فصل از همه شاعرانی که در سرخاب به خاک سپرده شده‌اند

سخن می‌گوییم و شرح حال و آثار آن بزرگان را می‌نویسیم و بدیهی است آنانکه به خصوص در مقبرة الشعراء مدفون‌اند، یا آنکه محل دفن آنان را بعدهما «مقبرة الشعراء» نامیده‌اند، در همین خاك سرخاب آرمیده‌اند و چنانکه گفته‌ایم «مقبرة الشعراء» قسمتی از کوی سرخاب بوده است. و چون پیش از این بحث کافی و لازم در این موضوع کرده‌ایم به شرح حال شاعران به ترتیب تاریخ فوت و به خاك سپرده شدن آنان می‌پردازیم:

اسدی طوسی

ابونصر علی بن احمد^۱، اسدی طوسی نخستین شاعری است که در خاك سرخاب دفن شده است، کنیه و نام و نسب او در کتابهای تذکره همین شکل است و در پایان نسخه کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تألیف ابومنصور موفق بن علی هروی که اسدی آن را در تاریخ ۴۴۷ ه. ق به خط خود نوشته نام او چنین است^۲: «علی بن احمد الاسدی الطوسی الشاعر» و این کتاب قدیم‌ترین نسخه خطی موجود به زبان فارسی است.

کنیه او را بعضی^۳ «ابومنصور» نیز نوشته‌اند و کتاب لغت فرس که استاد مرحوم عباس اقبال آشتیانی تصحیح و چاپ کرده، تألیف «ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی» ذکر شده و در دیباچه آن کتاب نیز نوشته^۴: «پس فرزندم حکیم

۱ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۲۸، تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر صفا

ج ۲ ص ۴۰۳، تاریخ ادبیات دکتر شفق چاپ وزارت فرهنگ ص ۱۳۷

۲ - سخن و سخنوران، تاریخ ادبیات در ایران

۳ - ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۶۱، تاریخ گزیده چاپ دکتر نوائی ص ۷۱۹

۴ - ص ۱ لغت فرس چاپ عباس اقبال، سعید نفیسی نیز در مقاله فرهنگهای فارسی

در مقدمه لغت نامه دهخدا (ص ۱۷۹ و ۱۸۶) مؤلف را «ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی» ذکر کرده است.

جلیل اوحد اردشیر بن دیلمسپار النجمی الشاعر ادام الله عزه از من که ابو منصور
علی بن احمد الاسدی الطوسی هستم، لغت نامه ای خواست چنانکه بر هر لغتی گواهی
بود از قول شاعری از شعرای پارسی ...»

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین^۱ با اشاره به فرهنگ لغت اسدی
نسب او را به پادشاهان عجم می‌رساند اما بنا بر قول فروزانفر در سخن و سخنوران^۲
این قول درست نیست و در نسخ خطی و چاپی لغت فرس اشاره ای به این نسبت
وجود ندارد، و اسدی نسبتی است به چندین قبیله عرب و ممکن است که نسبت
او به «اسد» از جهت ولاء باشد. و نیز ممکن است در نسب به بعضی اشخاص
که اسد نام داشته‌اند اسدی گفت چنانکه در الانساب سمعانی آمده است.

و تخلص یا لقب خود یعنی «اسدی» را علاوه بر آنکه در پایان نسخه‌الابنیه
عن حقایق الادویه ذکر کرده، در گرشاسبنامه^۳ نیز اینگونه یاده کرده است:

بدین نامه گرانام آیدت رای به دال «اسد» حرف «ده» بر فرای

که «ده» مطابق «ی» است و چون به «اسد» بیفزائیم «اسدی» می‌شود.
کنیه او چنانکه نوشتیم «ابونصر» است نه «ابو منصور» اما مرحوم عباس
اقبال در حواشی حدائق السحر^۴ کنیه او را «ابوالحسن» ذکر کرده و نوشته:
«مقصود از علی اسدی، ابوالحسن علی بن احمد اسدی طوسی مؤلف فرهنگ
اسدی و ناظم داستان گرشاسب نامه است ...» و در همین مورد^۵ اشاره دارد که در
نسخه اصل حدائق السحر که مبنای طبع او بوده «علی اسد» دارد و «اسدی»
درست است نه «اسد»

۱ - چاپ کتابفروشی اسلامیه ج ۲ ص ۶۰۹

۲ - چاپ دوم ۴۳۹

۳ - چاپ حبیب یغمائی ص ۴۷۷

۴ - ص ۱۴۴

۵ - ص ۱۴۳

دولتشاه سمرقندی . در تذکره خود^۱ داستانی جعل کرده که « اسدی » استاد فردوسی بوده و فردوسی هنگام مرگ به او گفته که شاهنامه را تمام نکرده و باید از دنیا برود و اسدی در بیست و چهار ساعت چهار هزار بیت گفته و در پایان شاهنامه آورده و آن را تمام کرده است .

این داستان در کتبی مانند مجالس المؤمنین^۲ و آتشکده آذر^۳ راه یافته و به همان شکل نقل شده و بعضی از خاور شناسان مانند هرمان اته^۴ و دوارد بیرون^۵ را به اشتباه انداخته و به دو اسدی ، پسر و پدر قائل شده اند ، و پدر را ابونصر احمد بن منصور طوسی^۶ صاحب قصاید مناظره و معاصر فردوسی دانسته و پسر را « علی بن احمد اسدی طوسی » مصنف گرشاسبنامه و مؤلف لغت فرس دانسته اند ، اما این سخن نزد محققان باطل شده و ثابت کرده اند که يك اسدی بیشتر نبوده و فروزانفر در سخن و سخنوران به ابطال این قول پرداخته و ثابت کرده که يك اسدی طوسی بوده و قصاید مناظره و گرشاسبنامه و لغت فرس همه از اوست و چایکین^۷ از مستشرقان نیز همین قول را اظهار داشته است .

استاد قفید فروزانفر در سخن و سخنوران^۸ در علت اشتباه تذکره نویسانی که فردوسی را شاگرد اسدی دانسته اند ، چنین بیان می کند که « از متعصبی شنیده

۱ - چاپ هند ص ۲۰

۲ - ج ۲ ص ۶۱۰

۳ - چاپ افست به اهتمام دکتر سیدجعفر شهیدی ص ۸۶

۴ - تاریخ ادبیات ایران ترجمه دکتر شفق ص ۵۷ و مترجم درحاشیه ۱ قول بودن دو اسدی را ، طبق نظر خاورشناسان رد کرده است .

۵ - نیمه نخست تاریخ ادبیات ایران ترجمه فتح الله مجتبائی ۴۱۰

۶ - تاریخ ادبیات اته ترجمه دکتر شفق - ص ۴۰

۷ - تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر صفا ج ۲ ص ۴۰۵

۸ - چاپ دوم ص ۴۵۳

یا در نوشته‌های او دیده‌اند که اسدی استاد فردوسی یعنی برتر و به منزله استاد است و آنان بی‌تأمل جوانب و نظر در تواریخ، این عبارت را به معنی حقیقی پنداشته و به غلط رفته‌اند»

با اینکه قول وجود دو اسدی، پدر و پسر، بسکلی باطل شده و به اثبات رسیده که همه آثار منقول یعنی مناظرات و گرشاسبنامه و لغت فرس، و نیز کتابت نسخه‌الابنیه عن حقایق الادویه از يك اسدی طوسی (ابونصر علی بن احمد) است بعضی از کتب تاریخ ادبیات و نظم و نثر از دو اسدی نام برده‌اند از آن جمله است تاریخ و نظم و نثر در ایران تألیف سعید نفیسی که به دو اسدی اشاره کرده اما کنیه و نام و نام پدر را «ابونصر احمد بن منصور اسدی طوسی» در ردیف (۱۱)^۱ شعرای قرن پنجم و پسر او را «ابونصر علی بن منصور اسدی طوسی» در ردیف (۱)^۲ از شعرای قرن پنجم در آذربایجان شمرده و تاریخ وفات اسدی پدر را ۴۲۵ هـ. ق نوشته و ذکر کرده که از شعرا و چیزی به جای نمانده، و می‌نویسد که قصاید مناظره را نیز به خطا از او دانسته‌اند و آن قصاید از پسر اوست مرحوم پورداود هم در یشت‌ها^۳ ضمن بحث گرشاسبنامه به اسدی پدر و پسر اشاره کرده است.

در هر حال ابونصر علی بن احمد اسدی در طوس به جهان آمده و دوران جوانی را در آنجا سپری کرده و آن دوران با غلبه سلجوقیان بر خراسان و برافتادن غزنویان مصادف شده و شاعر از خراسان به آذربایجان رفته و با سلاطین آن سامان ارتباط یافته و از تشویق آنان برخوردار شده است و معروفترین آن امیران این افراد بوده‌اند:

۱ - ابودلف پادشاه نخجوان، اسدی او را تازی و شیبانی خوانده و

۱ - تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۳۸

۲ - ص ۴۷

۳ - یشت‌ها چاپ دوم ج ۱ ص ۱۹۸

۴ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۴۰۵

دیرانی^۱ و از نخمۀ ابراهیم پیغمبر دانسته است، ایلن امیر در زمان امیر و هسودان پادشاهی داشته^۲ و ممدوح قطران نیز بوده است. نظامی هم در دیباچۀ بهرام نامه یاد سخای او و بخل محمود غزنوی را کرده و گفته^۳:

نسبت عقربی است باقوسی بخل محمود و بذل فردوسی
اسدی را که بودلف بنواخت طالع و طالعی بهم در ساخت

اسدی، گرشاسبنامه را در سال ۴۵۸ . ه.ق به تشویق محمد پسر اسماعیل حصنی وزیر بودلف و برادر این محمد یعنی ابراهیم، سروده^۴ و درباره بودلف گفته است^۵:

ملك بودلف شهریار زمین جهاندار ارانی پاك دین
بزرگی که با آسمان همبرست ز تخم ابراهیم پیغمبرست

اسدی پدر ابودلف را «صفر» و برادرش را «ابراهیم» نامیده است:^۶

۲- شجاع الدوله ابوشجاع منوچهر بن شاوور از پادشاهان شدادی که حکمران «آنی» بوده و در آبادی آنجا کوشیده^۷ و برپا روی آن شهر نام «شجاع الدوله ابوشجاع منوچهر شاوور» به خط کوفی نقش شده و برحای است، و نیز مسجدی برای مسلمانان در آن شهر برپا کرده که بر روی آثار آن عبارت: «الامیر الاجل شجاع الدوله ابوشجاع منوچهر بن شاوور» به خط کوفی پیدا است.

۱- شهریاران گمنام ج ۲ ص ۱۰۹: «جهاندار دیرانی پاك دین، اما در گرشاسبنامه ۱۵ ص چاپ ینمائی «جهاندار ارانی پاك دین، تصحیح قیاسی شده است.

۲- شهریاران گمنام تألیف احمد کسروی ج ۲ ص ۱۰۶

۳- همان کتاب ص ۱۰۵، بهرام نامه یا هفت پیکر نظامی چاپ دوم ص ۱۹

۴- شهریاران گمنام ج ۲ ص ۱۰۸

۵- گرشاسبنامه چاپ حبیب ینمائی ص ۱۵

۶- «برادرش چون ماه آن پاکزاد - ابراهیم بن صفر با فرو داد، گرشاسبنامه ص ۱۸

۷- شهریاران گمنام تألیف احمد کسروی ج ۲ ص ۵۸

این امیر با سلجوقیان تا زمان ملکشاه روابط دوستانه داشت و پس از مرگ ملکشاه ، ناچار شد با چند دسته از ترکان که به آنی هجوم آوردند ، جنگ کند و آنانرا از مقر حکومت خود دفع نماید^۱ .

وفات منوچهر بن شاوور را در حدود ۵۰۳ یا ۵۰۴ ه.ق نوشته‌اند^۲ ، و اسدی طوسی قصیده‌ی مناظره‌ی قوس و رمح را در مدح او گفته و در پایان اینگونه نام او برده است^۳ :

نامور میراجل والامنوچهر اصل ملک

تاج شاهان وشجاع دولت وفخر تبار

و چنانکه در همین قصیده اشاره کرده ، مدتی در خدمت این امیر بسر برده است .

جز این دو امیر که ممدوح اسدی بوده‌اند ، در بعضی از جنگ‌ها مسمطی به نام «جستان» که ممدوح قطران نیز بوده ، به اسدی نسبت داده‌اند^۴ که از شرح حال او اطلاعی چندان نداریم .

آثار اسدی

قصاید مناظره - در مجمع الفصحا^۵ چهار قصیده در مناظره‌ی زمین و آسمان و مناظره‌ی گبر و مسلم و مناظره‌ی قوس و رمح و مناظره‌ی شب و روز ،

۱- ص ۶۰ ج ۳ شهریاران گمنام

۲- همان کتاب ص ۶۲

۳- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۵۰، مجمع الفصحا چاپ مظاهر مصفا ج ۱ ص ۲۹۵

۴- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۵۳

۵- ص ۲۸۸ تا ص ۲۹۶ ج ۱

ضبط است ، و اسدی طوسی در این شیوه شاعری و طرح مناظره در شعر مبتکر است و پس از اسلام نخستین شاعری است که مناظره گویی کرده است .

مطلع مناظره اول این است ^۱:

کردست در مراتب هستی خدای ما هر سان شگفت بی حد از ارض تا سما
و در پایان به مدح ممدوح اینطور اشاره کرده :

نیکو تر از وفا شناسیدز آنکه هست کردن و فاطریق و فی میر ابو الوفا
میر جلیل سید او حد سپهر فضل والا مطهر ملک اصل ملک لقا
و مطلع مناظره گبر و مسلم این است ^۲:

ز جمع فلسفیان بامغی بدم پیکار نگر که ماند ز پیکار در سخن بیکار
و پایانش این است :

جلیل سید ابو نصر احمد بن علی

سرهمه وز را شمع دهر و فخر تبار

و درباره دین اسلام می گوید ^۳:

بدید مغ که زمی به بقبلگی ز آتش بماند حجتش و عاجز آمد از گفتار
مقر بود که دین حقیقت اسلام است محمد دست بهمین زانبیا و از اختیار

و فروزانفر می نویسد ^۴ که در این مناظره اسدی خاك را بر آتش ترجیح داده و این مخالف عقاید شعوبیه است که آتش را بر خاك برتری می داده اند ، و بشاز

۱- ص ۲۸۸ مجمع الفصاحا ۱

۲- ص ۲۹۳

۳- ص ۲۹۵

۴- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۵۲

بن برد از شعرای ایرانی گفته :

الارض مظلمة و النار مشرقة و النار معبودة مذكانت النار
و فردوسی نیز در آغاز شاهنامه گفته : «یکی آتشی برشده تساناك - میان
بادو آب از برتیره خاك» و اسدی در این قصیده و هم در آغاز گرشاسبنامه بسا
حس شدید دینی خود ضد شعوبیه سخن گفته است ، و فروزانفر ضمن شرح اخلاق
اسدی نیز اشاره کرده ^۱ که حس دینی در دماغ او قوی بوده و به مخالفان دین
اعتراض کرده و همین تعصب و خشکی غالباً شعر او را حتی در بیان عشق، از وجود
و حال و ذوق و لطف خالی ساخته است .

مطلع مناظره قوس و رمح این است ^۲:

هر سلاخی را دگر زخمی است اندر کارزار

زخم سخت آن دان کز آن گردد عدوراکار، زار

و بیت تخلص آن به مدح ممدوح این است :

صاحبیت را در سفر توشه نتانی داد تو

از هوا من آورم مرغان و صید از مرغزار

رمح کاین بشنید عاجز گشت، عذر آورد و گفت

راست گفتمی وین نیا مختی مگر از شهریار

نامور میراجل و الامنوچهر اصل ملک

تاج شاهان و شجاع دولت و فخر تبار

و مطلع مناظره شب و روز این است ^۳:

۱- ص ۴۴۲ سخن و سخنوران چاپ دوم

۲- مجمع الفصحاء چاپ مظاهر مصفا ج ۱ ص ۲۹۵

۳- ص ۲۹۶

بشنواز حجت گفتار شب و روز بهم

سرگذشتی که زدل دور کند شدت و غم

و بیت آخر این است :

راد بونصر خلیل احمد کز نصرت و حمد

افسر جاه و جلال است و سر ملک و نعم

هرمان‌اته در تاریخ ادبیات خود^۱، مناظره دیگری نیز به اسدی نسبت می‌دهد و آن مناظره «عرب و عجم» است که سخن را به فضیلت عجم کشانده و با مدح ابو جعفر بن موسی ابوالقاسم حمزه طوسی از منشیان دربار سامانی و غزنوی و نیز ستایش قاضی ابو نصر احمد بن علی و ذکر فضایل پسر او امیر ابوالفضل که او را «صدر الوزرا» می‌نامیدند، خاتمه می‌دهد و اته این مناظره را قدیم‌ترین مناظرات شاعر دانسته است، اما از این مناظره نسخه‌ای در دست نبوده و فروزانفر هم در سخن و سخنوران^۲ نوشته که از آن نشانی نیافته است تا اظهار نظری کند .

پاول هرن^۳ از این مناظره قوت گرفتن حس وطن دوستی ایرانی را استنتاج کرده و آن را از اسدی اول دانسته است .

۲- کتاب لغت فرس - اثر دیگر از اسدی طوسی و نخستین کتاب لغت فارسی است که برای ما به جای مانده^۴ و آنرا پس از گرشاسب‌نامه تألیف کرده است و تألیف آن باید دیانه سالهای ۴۵۸ و ۴۶۵ صورت گرفته باشد . این کتاب را اسدی به خواهش شاگردش اردشیر بن دیلمسپار نجمی شاعر تألیف کرده چنانکه در دیباچه اشاره کرده و پیش از این نقل شد. و این ابوالهیجا اردشیر بن دیلمسپار النجمی شاعر،

۱- ترجمه دکتر شفق ص ۴۱

۲- چاپ اول ج ۲ ص ۹۳ حاشیه ۱ و چاپ دوم ص ۴۵۲ حاشیه ۱

۳- تاریخ ایران ترجمه دکتر شفق ص ۴۹

۴- مقاله سعید نفیسی در مقدمه لغت نامه دهخدا ص ۱۸۶

در رمضان سال ۵۰۷ ه. ق نسخه ترجمان البلاغه را به خط خود نوشته و همان است که در ترکیه بوده و مرحوم احمد آتش آن را در سال ۱۹۴۹ م به چاپ رسانده است .

سعید نفیسی درباره این کتاب لغت نوشته : « این لغت نامه یا فرهنگ اسدی یکی از کتابهایی است که بیش از همه در آنها دست برده اند و در هر زمانی برای تکمیل آن چیزی بر آن افزوده اند ، چنانکه به جرأت نمی توان گفت آنچه از اسدی است کدام است ، با این همه کتاب بسیار جالب و بسیار سودمندی است که اساس و مبنای همه لغت نویسانی است که پس از اسدی آمده اند »

و فروزانفر درباره لغت فرس نوشته^۱ : « اسدی در تألیف این کتاب خدمتی در خور تعظیم به زبان پارسی کرده و نه تنها به واسطه ضبط و تعریف لغات و تعیین عرفها، بلکه از جهت آوردن اشعار متقدمین مانند ابوشکور شهید و رودکی و عده دیگر که تنها دلیل بوجود آنان همین کتاب است، چنانکه اگر نبود اسامی آنها و این مقدار کم از آثارشان هم به دست نمی آمد، خدمت مهمی به ادبیات ایران کرده . . . »

در نسخه های این لغت نامه، اشعاری از گرشاسبنامه اسدی طوسی نیز هست که سعید نفیسی عقیده دارد^۲ آنها را بعداً در کتاب وارد کرده اند و بعید می داند که خود مؤلف از اشعارش شاهد برای لغات آورده باشد.

کتاب لغت فرس اسدی نخستین بار در سال ۱۸۹۷ میلادی به تصحیح و کوشش پاول هورن آلمانی در گوتینگن چاپ شده^۳ و بار دیگر به تصحیح عباس اقبال آشتیانی در سال ۱۳۱۹ خورشیدی به چاپ رسیده و بار سوم به کوشش دکتر محمد

۱- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۵۳

۲- صفحه ۱۸۶ مقدمه لغت نامه

۳- مقدمه گرشاسبنامه ص سیزده و ص ۱۸۶ مقدمه لغت نامه

دبیرسیاقی در ۱۳۳۶ شمسی در تهران چاپ شده است .

فرهنگ اسدی یا لغت فرس به تقریب هزار و نهصد و بیست لغت دارد که اگر برای هر لغت يك بیت شاهد آورده باشد ، هزار و نهصد و بیست بیت از اشعار فارسی تا قرن پنجم در آن کتاب ضبط^۱ شده که این خود مغتنم و بسیار گرانها و سودمند است .

۳- گرشاسبنامه - معروفترین اثر اسدی طوسی، گرشاسبنامه است که منظومه حماسی است ، در حدود نه هزار بیت در بحر متقارب محذوف یا مقصور که آن را در سال ۴۵۸ هـ ق به تشویق وزیر ابودلف یعنی محمد پسر اسماعیل حصنی^۲ که «حصی»^۳ و «حقی»^۴ نیز نوشته اند، و نیز به تشویق برادر این وزیر یعنی ابراهیم، برای ابودلف ساخته و از سال ۴۵۶ تا ۴۵۸ به کار آن اشتغال داشته و در سال ۴۵۸ تمام شده و در تاریخ آن گفته است^۵ :

شد این داستان بزرگ اسپری	به پیروزی و روز نیك اختری
ز هجرت برو بر سپهری که گشت	شده چارصد سال و پنجاه و هشت

و در سبب نظم کتاب و گفتن قصه گوید^۶:

یکی کار جستم همی ارجمند	که نسام شود زو به گیتی بلند
مهی بدسر داد و بنیاد دین	گرانمایه دستور شاه زمین

-
- ۱- مقاله نگارنده تحت عنوان : «تأثیر شعر در نگاهداری و تقویت و گسترش زبان فارسی» در مجموعه سخنرانیهای نخستین کنگره شعر در ایران ، دفتر نخست ص ۴۴
 - ۲- ضبط کسروی در شهریاران گمنام ج ۲ ص ۱۰۸
 - ۳- ضبط یغمایی در گرشاسبنامه ص ۱۳
 - ۴- ضبط دکتر صفا در حماسه سرائی در ایران چاپ دوم ص ۲۸۶
 - ۵- گرشاسبنامه چاپ حبیب یغمایی ص ۴۷۶
 - ۶- همان چاپ ص ۱۳

محمد مه جود و چرخ هنر	سمعیل حصی ^۱ مرو را پسدر
ردی دانش آرای یزدان پرست	زمین حلم و دریا دلورا ددست

.

برادرش والا براهیم راد	گزین جهان گرد مهمتر نژاد
دو پرورده شاه بد خواه سوز	یکی داد و رز و یکی دین فروز

.

به بگماز يك روز نزيك خویش	مرا هر دو مهتر نشانند پیش
بسی یاد نسام نکورانده شد	بسی دفتر باستان خوانده شد
زهر گونه رایسی فکندند بن	پس آنگه گشادند بند سخن
که فردوسی طوسی پاک مغز	بسادست داد سخنهای نغز
به شهنامه گیتی بیاراسته است	بدان نامه نام نکو خواسته است
توهم شهری او را و هم پیشه‌ای	هم اندر سخن چابک اندیشه‌ای
بدان همره از نامه باستان	به شعر آرم خرم یکی داستان

نسخ مختلف گرشاسبنامه از هفت تاده و یازده هزار بیت دارد^۲ و سر گذشت گرشاسب پهلوان بزرگ سیستان جد اعلای رستم است و اسدی نسب او را چنین یاد کرده که جمشید به سیستان پناه برده و با دختر گورنگ شاه ازدواج کرده و تورازو زاده شده و از تورشیدسب و ازشیدسب طورگ و از طورگ شم واز

۱- مطابق چاپ یغمائی، در شهریاران گمنام «سمعیل حصی» و در حماسه‌سرایی «سمعیل حق»، و در حاشیه سخن و سخنوران نیز «حصی» ص ۴۴۳ حاشیه ۴ چاپ دوم

۲- حماسه‌سرایی در ایران ص ۲۸۴

شم اثرط و از اثرط ، گرشاسب قهرمان گرشاسبنامه زاده شده و به پهلوانی و جنگ و هنرنمایی پرداخته است .

ماخذ اسدی، گرشاسبنامه یا کتاب گرشاسب ابوالمؤید بلخی بوده^۱ که به نثر نوشته شده بود و تاریخ سیستان به کتاب گرشاسب ابوالمؤید بلخی اشاره زیاد کرده است از جمله در سبب آتش کرکوی می نویسد^۲ :

«بوالمؤید اندر کتاب گرشاسب گوید ...» و داستان او را پس از اتمام شهر سیستان به تفصیل نقل می کند

داستان گرشاسب در روایات پیش از اسلام نیز آمده و نسب او با آنچه در گرشاسب نامه منشور و نیز در گرشاسبنامه اسدی آمده اختلاف دارد چنانکه در کتاب «بندش» نسب گرشاسب اینگونه آمده^۳ : «گرشاسب و اوروخش دو برادر بوده اند از پسران اترت ، پسر سام ، پسر تورک ، پسر سپانیاسپ ، پسر دورشاسب، پسر توگک ، پسر فریدون» در اوستا هم پدر گرشاسب تربت آمده و نام خود او «گرشاسب» و به منزله رستم شاهنامه است .

در شاهنامه فردوسی نیز مطابق گرشاسبنامه ابوالمؤید و تاریخ سیستان ذکر می هست یعنی گرشاسب نیای نریمان و از نیاکان^۴ رستم است ، و در داستان منوچهر و خونخواهی از سلم و تور ، پهلوانی به نام «شیرو» پس از چیرگی بر قارن و سام ، گرشاسب را به مبارزه می خواند و فردوسی گوید^۵ :

۱- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۴۳، مقدمه گرشاسبنامه ص پنج، تاریخ ادبیات در

ایران ج دوم ص ۴۸۱

۲- تاریخ سیستان تصحیح ه.م.ک الشعراء بهار ص ۳۵

۳- یشت ها تألیف پورداد چاپ دوم ج ۱ ص ۱۹۸

۴- مقدمه گرشاسبنامه ص هفت

۵- شاهنامه چاپ دبیرسیاقی ج ۱ ص ۹۹

به پیش صف آمد به کردار باد به فرخ منوچهر آواز داد
که آن پهلوان کو سپهدار تسان که گرشاسب خواند جهاندار تان
و پس از آن گفته :

دلیران توران همه جنگجوی به گرشاسب یکسر نهادند روی
بگرید گرشاسب در قلبگاه ز بیمش بلرزید خورشید و ماه
اما فردوسی داستان گرشاسب را ناتمام گذاشته و از رزمها و پهلوانیهای او سخن
نگفته و انجام کار او را هم باز ننموده است به این جهت اسدی طوسی می گوید ^۱ :
ز کردار گرشاسب اندر جهان یکی نامه بسد یادگار از مهان
و به پهلوانی و برتری او بر رستم اشاره می کنند و می گوید :

به شهنامه فردوسی نغز گوی که از پیش گویندگان برد گوی
بسی یساد رزم یلان کرده بود ازین داستان یاد ناورده بود
و پس از آن گوید ^۲ :

اگر ز آنکه فردوسی اینرا نگفت تو با گفته خویش گردانش جفت
دو گویا چنین خواست تا شد ز طوس چنان شد نگویی تو باشد فسوس

در شاهنامه از گرشاسب دیگری که پسر «زو» پسر طهماسب بوده و نه سال
سلطنت کرده سخن رفته و فردوسی گفته است ^۳ : «پسر بود زورایکی خویش کام پدر
کرده بودیش گرشاسب نام» و در ملحقات شاهنامه ^۴ داستانی از گرشاسب و نسب
و خاندان او آمده که همان قسمت در گرشاسبنامه اسدی هست .

بهر حال گرشاسبنامه اسدی طوسی ، دومین منظومه حماسی است و بعد از

۱- گرشاسبنامه ص ۲۰

۲- ص ۲۱

۳- چاپ دبیر سیاقی ص ۲۵۱ ج ۱

۴- یشت هاج ۲ ص ۱۹۶ ، حماسه سرائی در ایران چاپ دوم ص ۲۸۸

شاهنامه دارای اهمیت و اعتبار خاصی است و به گفتهٔ فروزانفر^۱: «یکی از منظومه‌های گرانمایه و بسیار مهم زبان فارسی است و از جهت اشتمال آن براینات متین و قوی و کلمات جاافتاده که هر یک با دیگری متناسب و مجموع آنها متوازن و به یک نسبت ترکیب یافته ... نظیر آن را کمتر توان دید»

در آغاز منظومه به وعظ و حکمت پرداخته و جنبهٔ و صف و تصویر مجلس بزم و میدان رزم نیز در آن قوی و درخور توجه است.

در این داستان از عجایب و شگفتی‌های بسیار سخن رفته و خوارق عادات فراوان دارد و از عجایب جزایر هند و موجودات و حیوانات دریایی در داستان گرشاسب آمده که ژول مول می‌گوید^۲ از داستانهای اصلی پیش از اسلام نیست و روایاتی است که بعد از اسلام اضافه شده، با این همه مول می‌گوید^۳ «این منظومه کاملاً حماسی و دارای خصائص منظومه‌های پهلوانی است» و دکتر ذبیح‌الله صفا می‌گوید^۴:

«سخنان اسدی در میان مقلدان دیگر شاهنامه بامتانت و انسجام بیشتری همراه است» و اینکه هدایت در مجمع الفصحاء از قول میر محمد تقی کاشانی صاحب تذکره خلاصه الشعراء نقل می‌کند که^۵: «جماعتی گرشاسب‌نامه حکیم اسدی را بر شاهنامه حکیم فردوسی رجحان داده اند و بعضی به خلاف» و اضافه می‌کند: «تواند بود که اسدی فی حد ذاته در مراتب شاعری بلیغ تر از فردوسی باشد ولی رویت و انسجام بیان فردوسی در طی حکایات بهتر نماید» این سخنان همه مردود

۱- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۴۶

۲- حماسه سرائی در ایران ص ۲۸۸

۳- حماسه سرائی ص ۲۸۶

۴- حماسه سرائی ص ۲۸۵

۵- چاپ مظاهر مصفا ج ۱ ص ۲۸۶-۲۸۷

است و مخصوصاً فروزانفر در سخن و سخنوران پس از نقل این قول می‌نویسد:
 «این سخن ناشی از عدم دقت و ندانستن معنی بلاغت است چه پس از فهم و تصور
 معنی بلاغت ... چنین مسلم می‌گردد که بلاغت فردوسی با اسدی در خور مقایسه
 نیست زیرا فردوسی بطوری مطابق مقام سخن‌رانده که مزید بر آن متصور نیست...»
 هدایت در مجمع الفصحاء داستانی در پایان گرشاسب‌نامه آورده که از آن کتاب
 نیست.^۲

تاریخ وفات و مدفن اسدی - سال درگذشت اسدی را به اتفاق ۴۶۵ هـ ق
 نوشته‌اند و صاحب مجمع الفصحاء این تاریخ را ذکر کرده اما مرگ او را در زمان
 سلطنت مسعود بن محمود می‌داند و این درست نیست زیرا مسعود در سال ۴۳۲
 هـ ق در گذشته است.

شاهد صادق^۴ سال وفات او را ۴۲۵ هـ ق ذکر کرده و ظاهراً تحریف است
 از ۴۶۵ و بعضی مانند سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران^۵ به اشتباه سال ۴۲۵
 را سال درگذشت اسدی بزرگ پدر این اسدی می‌دانند و قبل از این نوشتیم که
 این رأی بکلی غلط است و يك اسدی بیش نبوده است. و عبارت شاهد صادق
 در حوادث سال ۴۲۵ این است: «ابوالحسن خرقانی و اسدی طوسی
 درگذشتند»

۱- سخن و سخنوران ص ۴۴۲

۲- حکایت کوه سپند و عشق بازی کوتوال قلعه به نام رعدغماز با شمشه بانودلدار
 سام (ص ۳۴۴-۳۴۹) ج ۱ چاپ مظاهر مصفا، در سخن و سخنوران انتساب این داستان
 به گرشاسب‌نامه مردود است (ص ۴۴۶-۴۴۷) چاپ دوم

۳- همه ماخذ به نقل از مجمع الفصحاء

۴- مجله یادگار ج ۲ شماره ۵ ص ۳۰، سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۵۵

۵- ج ۱ ص ۳۸

مدفن اسدی در سرخاب است و چنانکه ذکر شد نخستین شاعری است که در سرخاب آرمیده است حافظ حسین کر بلائی در روضات الجنان می نویسد ^۱ : « در پای مزار پیر قندیلی مزار عزیزی است اسدی تخلص و بر لوح مزار او این دو بیت مرقوم است :

معنی طلبان بادیۀ عمر بریدند تا تصفیه کردند حیات ابدی را
شکرانه اسباب حیاتی که ترا هست یک فاتحه بفرست روان اسدی را

و نیز ضمن نامهای مدفونان سرخاب در پایان روضۀ دوم از نوشته امیر بدرالدین احمد بن محمد حسنی حسینی لاله‌ای (مخدوم علی الاطلاق)، نقل کرده است که ^۲ : « پیر قندیلی و اسدی شاعر ، پیر سهراب از صحابه که سرخاب به نام اوست در درگاه سرخاب »

و ملاحشری در تاریخ خود ضمن شرح حال پیر قندیلی می نویسد ^۳ : « مرقد پیر قندیلی در ابتدای سرخاب در جوار مقبرة الشعراء واقع شده است . . . و حکیم اسدی طوسی صاحب گرشاسبنامه در زیر پای وی آسوده است » و ضمن اشاره به مدفن خاقانی می نویسد ^۴ : « . . . و مدفن بلاغت شعار حکیم خاقانی و حکیم اسدی و شاه پور و ظهیرالدین محمد فاریابی در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس است و آن مزار موسوم است به مقبرة الشعراء » و این سخن را در فصل مربوط به مقبرة الشعراء ذکر کردیم و ثابت نمودیم که بی جهت گفته است : « اظهر من الشمس است » زیرا حافظ کر بلائی پیش از او نوشته اثری از آن گورستان برجای نیست .

اما ملاحشری اشاره به شرح حال حکیم اسدی کرده و آن داستان مجعول

۱- جزء اول ص ۲۱۱

۲- ص ۲۷۲

۳- ص ۱۱۶

۴- ص ۱۱۷

دولتشاه را که «استاد حکیم فردوسی بوده... الخ»^۱ نقل و اضافه کرده که: «اسدی را شاه نامه‌اش که ده هزار بیت است گرشاسب نامه و غیره به ذکر جمیلش متذکر است، در ایام رحلتش این قطعه گفت و بر لوح مزارش مرقوم بود، اکنون مزارش لوح ندارد قطعه :

معنی طلبان بادیه شوق بریدند

تا تصفیه کردند حیات ابدی را

شکرانه اسباب حیاتی که تو داری

یک فاتحه بفرست روان اسدی را - (والله اعلم)

قطران تبریزی

ابومنصور قطران تبریزی شاعر معروف قرن پنجم هجری قمری، دومین شاعری است که در سرخاب به خاک سپرده شده زیرا چنانکه خواهیم دید و فاش بعد از اسدی طوسی روی داده است.

کنیه او ابومنصور^۲ بوده و هدایت در مجمع الفصحاء^۳ ابومنصور رانام او دانسته و این درست نیست، عوفی^۴ او را «حکیم شرف الزمان قطران العضدی» و دولتشاه^۵ او را امام الشعر خوانده، اما فروزانفر در سخن و سخنوران^۶ به استناد

۱ - در سلم السموات، مرقوم: پنجم چاپ دکتر یحیی قریب ص ۳۵ نیز نقل شده

۲ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۲، تاریخ ادبیات دکتر شفق ص ۱۴۷

۳ - چاپ مظاهر مصفا ج ۳ ص ۱۱۰۴

۴ - در چاپ سعید نفیسی ص ۴۰۱: «الحکیم شرف الزمان قطران الازدی التبریزی» ذکر شده ولی در چاپ لیدن ج ۲ ص ۲۱۴ به شکلی است که ذکر شد.

۵ - نقل از سخن و سخنوران با اشاره به تذکره دولتشاه طبع لیدن ص ۶۷، و در چاپ

هند ص ۳۵ این لقب ذکر نشده و نوشته: «امیر قطران بن منصور»

۶ - چاپ دوم ص ۴۹۲ ح ۹

این بیت قطـران : « فخرالامرائی تو و فخرالشعرا من - فخرالشعرا در بر فخرالامرا به » نوشته است که احتمالاً لقب «فخرالشعرا» داشته. و هم چنین به استناد این بیت ۱ : اگر درست کند بخت نام و کنیت من - به بوسه داد دل خویشتن بخوام از وی «نوشته که شاید بتوان حدس زد که نام اصلی او «منصور» یا کنیه اش «ابو منصور» بوده است . بعضی^۲ هم او را «قطران منصور» نوشته و «منصور» را نام پدرش دانسته اند .

اما او در زمان خودش «قطران» نامیده شده ، چنانکه ناصر خسرو در سفرنامه اش نوشته^۳ : «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم ، شعری نیک می گفت ، اما زبان فارسی نیکو نمی دانست ... الخ » و در مآخذ و اشعار شاعران دیگر نیز نام «قطران» آمده است و به آنها اشاره خواهد شد .

مرحوم محمد قزوینی نوشته^۴ : « در تخلص شاعر معروف ، احتمال ضعیف دارد که سیاه چرده بوده است و به این جهت او را قطران لقب داده بوده اند زیرا که قطران مانند زغال حالیه مشبه به سیاه بوده است در آن اعصار گویا ... » و بعد ابیاتی در این معنی شاهد آورده است .

به گفته فروزانفر^۵ «قطران» نام يك شاعر گمنام عرب نیز بوده و در بعضی از تذکره ها^۶ قطران را «ترمذی» نوشته اند اما شاعر دیگری از اهل ترمذ «قطران» نام داشته که استاد چندتن از شاعران قرن ششم بوده و مداحی امیر قماج حاکم بلخ

۱- حاشیه ۵ ص ۴۹۲

۲- آتشکده آذر ص ۳۳

۳- چاپ دبیر سیاقی ص ۶

۴- یادداشتهای قزوینی به کوشش ایرج افشار ج ۶ ص ۱۶۶

۵- ۴۹۲ سخن و سخنوران ح ۳

۶- دولتشاه چاپ هند ص ۳۵، چاپ خاور ص ۵۵

کرده و قوسنامه را ساخته و شرح حالش با شرح حال قطران تبریزی خلط و اشتباه^۱ شده است.

در نسخه دیوان قطران که آنرا به خط انصوری دانسته‌اند و در سال ۵۲۹ ه. ق. کتابت شده نام و عنوان قطران چنین آمده است^۲: «افصح الشعرا و ابلغ الفصحاء و اکمل البلغاء» منصور قطران الجلیلی الأذربيجانی و اینکه صاحب مجمع الفصحا او را «عضدی» به مناسب مداحی عضدالدوله دیلمی دانسته بکلی غلط است^۳ و کسروی تبریزی در مقاله «قطران شاعر آذربایجان»^۴ راجع به «اجلی» و «عضدی» که تذکره نویسان درباره قطران ذکر کرده‌اند، می‌نویسد که احتمالاً در پشت نسخه‌ای از دیوان شاعر نوشته بوده: «قطران تبریزی شاعر الامیر الاجل ابو منصور الازدی» که نسبت شاعر به امیر و هسودان الروادی الازدی است و خواننده‌ای کم‌سواد تمام را نسبت و نام خود شاعر دانسته «الاجل» را «اجلی» و «ازدی» را به «عضدی» تبدیل کرده و اینگونه نوشته است:

«الامیر قطران الشاعر تبریزی بن منصور الاجلی العضدی» و از این جانوجیهاتی درباره نام و نام پدر شاعر در تذکره‌ها پیدا شده است. در هر حال نسبت عضدی و «اجلی» برای قطران صحت ندارد. سعید نفیسی در تعلیقات لباب الالباب^۵ چاپ خود به حدس «عضدی» را در اصل «ازدی» و «اجلی» را «عجلی» از انساب عرب دانسته و این نیز وجهی ندارد.

زادگاه قطران شادی آباد تبریز بوده^۶ و خود او نیز به این محل اشاره

۱- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۴۲۱

۲- مقاله دکتر مهدی ییانی در مجله یغما سال سوم شماره ۱۱

۳- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۳

۴- چهل مقاله کسروی ص ۱۴۲- ۱۷۳، این مقاله در ارمغان سال ۱۳۱۰ فروردین

تا آبان چاپ شده بوده است.

۵- ص ۷۰۵

۶- سخن و سخنوران، مقاله کسروی

دارد چنانکه گوید ۱: «خدمت تو هم به شهر اندر کنم بر جای غم - گرچه ایزدجان من در شادی آباد آفرید» و شادی آباد هم نام یکی از محلات تبریز و هم نام روستایی در اطراف تبریز بوده و چون قطران خود را دهقان زاده خوانده بایستاد گاهش همان روستا باشد. تربیت در دانشمندان آذربایجان ۲ «شادآباد» ذکر کرده و نوشته دوقریه از محال مهران رود بوده که به فاصله دو فرسخ از تبریز در طرفین رود به عنوان علیا و سفلی نامیده شده و «پنه شلوار» و «شلوار جق» می نامیده اند.

در هر حال قول تذکره نویسان درباره اورومی^۳ بودن یاگیلی^۴ (جیلی) بودن قطران نادرست است و نیز ترمذی بودن او هم درست نیست و قطران ترمذی که دولتشاه ذکر کرده چنانکه اشاره شد ظاهراً شاعری دیگر است که مدتی در بلخ می زیسته و مداح امیر قماج حاکم آنجا بوده و قوسنامه را نیز منظوم ساخته است، و در عصر سنجر سلجوقی زندگی می کرده

قطران از دهقانان بوده و از دهقانی به شاعری پرداخته چنانکه خود گفته است ۵:

یکی دهقان بدم شاها شدم شاعر زنادانی

مرا از شاعری کردن تو گرداندی به دهقانی

و بنابر گفته خود او، در زادگاهش دارای ضیاع و عقار بوده چنانکه در قصیده ای در مدح امیر منصور و هسودان گفته ۶:

۱- دیوان قطران چاپ پنجوانی ص ۶۶ (که به غلط: «برجان غم» دارد) و همان مأخذ

۲- ص ۳۰۷ و نیز حاشیه ۱ همان صفحه

۳- حاج خلیفه در کشف الظنون

۴- مجمع الفصحاء، و ریحانة الادب ج ۴ ص ۴۷۷: «قطران بن منصور دیلمی جیلی

یارومی یا ترمذی الاصل تبریزی المنشأ ...»

۵- دیوان قطران ص ۴۰۱ و همان مأخذ

۶- مقاله کسروی درباره قطران و دیوان قطران ص ۱۵۵، و در مقاله کسروی ص ۱۵۱:

«گر عقار از من برفت ...»

چون ز شهر خویش رفتم شد عمار از من جدا
هر کسی گفتی برفت از تو عمار و هم و قمار
گر عمار از من بشد دارم خداوندی چو تو
کم ببخشیدی به بیتی شعر در، چندین عمار
و در حدود سال ۴۲۵ ه. ق از زادگاهش به گنجه مسافرت کرده^۱ و بوسیله
سپهدار ابوالیسر به نزد ابوالحسن علی لشکری راه یافته و ابوالیسر و ابوالحسن
نخستین ممدوحان او، و ابوالیسر نخستین مربی نخستین شاعر پارسی گوی آذربایجان
بوده است .

قطران هنگام سفر به گنجه و آغاز شاعری بسیار کم سن و سال بوده چنانکه
حاسدانش او را کودك خوانده اند و اگر سن او حدود بیست سال بوده باشد تولد
او ظاهراً حدود سال ۴۰۵ ه. ق بوده است و میانه سالهای ۴۲۵ یا ۴۲۸ ه. ق به
شاعری پرداخته^۲ .

ممدوحان قطران

در دیوان قطران نام بسیاری از امیران و خواجگان آمده که مورد ستایش
او قرار گرفته و نسبت به او مهر ورزیده و از او حمایت کرده اند ، از این جهت
دیوان قطران برای تحقیق تاریخ آن زمان نیز سودمند و درخور توجه است .

نخستین ممدوح بزرگ قطران ابوالحسن علی لشکری^۳ است که پس از
پدرش موسی بن فضلون در سال ۴۲۵ ه. ق به تخت نشسته و چنانکه پیش از این

۱ - مقاله کسروی ص ۱۵۲

۲ - همان مقاله ص ۱۵۳

۳ - چهل مقاله کسروی ص ۱۵۲، سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۸، شهریاران

کمنام ج ۲ ص ۱۷ - ۲۳

اشاره کردیم ، قطران در جوانی و هنگامی که سن و سالی زیاد نداشته به گنجه نزد او رفته و بوسیله امیر ابوالیسر سپهسالار به درگاه ابوالحسن راه یافته است ، پس سالها در گنجه بسر برده و مدح ابوالحسن لشکری و فرزندان^۱ او را کرده و از دیدارهای او با ابوالفضل جعفر خداوند تفلیس^۲ و امیر وهسودان در شعر یاد کرده که از جهت تاریخی مهم است.

قطران پانزده قصیده و سه ترکیب بند در مدح لشکری دارد و در آنها از نبردها و کارهایش سخن گفته است.

دومین ممدوح ، ابو منصور و هسودان^۳ بن محمد است که مابین سالهای ۴۱۰ ه . ق فرمانروای تبریز بوده و پس از پدرش ابونصر مملان پادشاهی یافته است . و هسودان را امیر اجل می خواندند و ناصر خسرو نیز در سفرنامه اش نوشته^۴ که او را در خطبه « الامیر الاجل سیف الدوله و شرف الملة ابو منصور و هسودان بن محمد مولی امیر المؤمنین » نام می برده اند.

ظاهراً قطران در زمانی که امیر و هسودان به گنجه رفته ، با او آشنایی یافته^۵ و مورد مهر و عطوفت او و فرزندش ابونصر مملان قرار گرفته و دیر زمانی مداح آنان بوده است .

در دیوان قطران سی و یک قصیده و دو رباعی در مدح امیر وهسودان هست و سه واقعه مهم تاریخی زمان او در اشعار قطران منعکس است : یکی جنگ او با سپهبد موغان است که به فرماندهی امیر مملان فرزند وهسودان انجام گرفته و قطران

۱ -- شهریاران گمنام ج ۲ ص ۲۱

۲ -- چهل مقاله ص ۱۵۵ ، شهریاران گمنام ج ۲ ص ۲۰

۳ -- شهریاران گمنام ج ۲ ص ۵۴ - ۹۸ ، سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۹

۴ -- چاپ دبیر سیاقی ص ۶

۵ -- چهل مقاله کسروی ص ۱۵۶

در قصیده‌ای که به مطلع^۱:

«من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران

کسه هیچ آدمی نیست دیده در دوران»

در مدح ابونصر میلان سروده از این جنگ یاد کرده و خود قطران در این جنگ همراه^۲ بوده و میلان پس از شکست سپهبد موغان دژی در اردبیل بنا کرده است.

واقعه دوم زمان و هسودان، آمدن غزان به آذربایجان^۳ و جنگ‌های هسودان با آنان است که در شعر قطران از این جنگ‌ها ذکر شده.

واقعه مهم سوم، زلزله تبریز است که در سال ۴۳۴ ه. ق روی داده و دومین زمین لرزه شدید تبریز بوده و به گفته ناصر خسرو^۴ شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع و ثلثین و اربعمائه و در ایام مسترقه آمده بعد از نماز خفتن و چهل هزار آدمی در این زلزله هلاک شده‌اند.

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب^۵ به نقل از مجمع ارباب الملك^۶ قاضی رکن الدین خویی، روز حادثه را چهاردهم ماه صفر سال ۴۳۴ ذکر کرده، اما قول ناصر خسرو مقبول‌تر است.

۱ - دیوان قطران به کوشش نخجوانی ص ۳۲۷

۲ - شهریاران گمنام ج ۲ ص ۹۳

۳ - شهریاران گمنام ج ۲ ص ۶۱ - ۷۳ - ۷۴ - ۸۱

۴ - سفرنامه چاپ دبیر سیاقی ص ۶

۵ - چاپ دبیر سیاقی ص ۸۵ که به جای «خویی»، «جوینی» ضبط کرده

۶ - در باب نام این کتاب و ذکر آن به گونه‌های: «ارباب الملك»، و «ارباب الممالك» و گونه‌های دیگر و نیز شرح حال رکن الدین خویی رك مقاله دکتر محمد امین ریاحی، مجله یغما شماره اول سال ۱۳۳۷ ه. ش، خود مستوفی در تاریخ گزیده (چاپ دکتر نوائی ص ۷) «مجمع آثار الملوك قاضی رکن الدین خویی» نوشته است.

در بارهٔ این زلزله که شهر تبریز را خراب کرده و بیش از چهل هزار آدمی را هلاک ساخته و همان زلزله است که ابوطاهر منجم شیرازی آن را پیش‌بینی کرده بود ، قطران قصیدهٔ معروف را سروده به مطلع^۱ :

بود محال مرا^۲ داشتن امید محال

به عالمی که نباشد همیشه بربك حال

و این قصیده در مدح ابونصر مملان سروده شده، و ضمن آن گفته :

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز

به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال

و پس از آن گفته^۳:

به نیم چندان کز دل کسی بر آرد قیل

به نیم چندان کز لب کسی بر آرد قال

خدا به مردم تبریز بر فکند فنا

فلك به نعمت تبریز برگماشت زوال

در دیوان قطران قصیدهٔ دیگری است به مطلع^۴ :

آن غیرت یزدان نگر و قدرت یزدان

از قدرت یزدان چه عجب غیرت چندان

که هم در واقعهٔ زلزلهٔ تبریز سروده شده و به مدح ابونصر مملان و پسراو

انجامیده است و ضمن آن شهر تبریز را دو صدساله (دویست ساله) خوانده و گفته^۵ :

۱ - دیوان قطران ص ۲۰۸

۲ - نسخه بدل: « ترا »

۳ - دیوان ص ۲۰۹

۴ - ص ۲۴۹

۵ - همان صفحه

روقصه تبریز همی خوان و همی بین

شوساحت تبریزهمی بین وهمی خوان

شهری به دوصدسال برآورده به گردون

خلقى به دوصدسال دراو ساخته ایوان

و کسروی در انتساب این قصیده به قطران تردید می کند اما اشاره به دوصد ساله بودن شهر تبریز را تا سال ۴۳۴ یعنی زمین لرزه زمان قطران درست می داند و می نویسد^۱ که روادیان، تبریز را آباد ساخته نیای خود «رواد» می دانسته اند و از زمان او تا زمان قطران نزدیک به دویست سال بوده است.

سومین ممدوح بزرگ قطران فرزند همین امیر و هسودان، یعنی ابونصر مملان^۲ (محمد) است که در زمان پدرش پیشکار او بوده و به سال ۵۴۵۰ ق بنا بر نوشته ابن اثیر به فرمان طغرل بیک، به جای پدرش و هسودان نشسته است.

قطران در باره ابونصر مملان، سی و هفت قصیده دارد، و شباهت کثیف این ممدوح با نصر بن احمد سامانی ممدوح رودکی، سبب شده که بسیاری از اشعار قطران در دیوان رودکی وارد شود، و نخستین بار رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحا به این نکته اشاره کرده و سعید نفیسی تمام اشعار قطران را از دیوان رودکی بیرون آورده و نشان داده است^۳. و بنا به نگارش سعید نفیسی^۴ در چاپ تهران از دیوان رودکی، ۱۱۷۰ بیت و در نسخ خطی به تفاوت از ۹۵۱ بیت تا ۱۱۲۱ بیت از قطران به نام رودکی آمده، و همو نوشته که نخستین کتاب که شعر قطران را به نام رودکی ثبت کرده، فرهنگ جهانگیری است که در سال ۱۰۰۵ هـ ق تألیف شده است.

۱ -- چهل مقاله کسروی ص ۱۶۵

۲ -- شهریاران گمنام ج ۲ ص ۹۸

۳ -- احوال و آثار رودکی ج ۲ ص ۶۵۸ - ۷۸۰

۴ -- احوال و آثار رودکی ج ۲ ص ۷۷۶

ممدوح دیگر قطران ، ابوالفضل فضلون بن ابی السوار شاور است که پدر و پسر از شادادیان^۱ بوده‌اند و فضلون در سال ۴۵۹ هـ. ق پس از پدرش به سلطنت و حکمرانی گنجه نشسته و قطران برای بار دوم در زندگی خود به دربار او به گنجه رفته و از او انعام و بخشش فراوان یافته و داستان عطا و بخشش فضلون درباره قطران چندان مشهور شده که شاعران دیگر به آن اشاره کرده‌اند مانند جامی که در سلامان و ابسال گفته^۲ :

بود قطران نکته دانی سحر ساز قطره‌ای از کلك او دریای راز
بهر دریا بخشش فضلون لقب گفت فصلی سربسرفضل و ادب... الخ
قطران درباره فضلون وصلت‌ها و بخشش‌های او پنج قصیده دارد که یکی به این مطلع است^۳:

ابر آزاری به لؤلؤ باغ را قارون کند

در چمن بیجاده از پیروزه سربسرون کند

فضلون در سال ۴۸۴ هـ. ق در بغداد با تنگدستی و سختی در مسجدی جان

سپرد .

به گفته قطران عطاها و صلوات فضلون شاعر را به تن آسانی و خوشگذرانی وادار کرده و او را دچار نفرس ساخته است ، چنانکه گفته^۴ : «نفرس از مال بود هست درست اینکه مرا - نفرسی کرد عطاهاى شه ارانى»
بنجمین ممدوح قطران ، ابودلف پادشاه نخجوان بود که ضمن شرح حال

۱ - شهریاران گمنام ج ۳ ص ۴۶ - ۵۵

۲ - همان کتاب

۳ - هفت اورنگ چاپ مدرسه گیلانی ص ۳۳۸ ، در شهریاران گمنام ج ۳ ص ۵۲ :

«گفت مدحی سربس»

۴ - دیوان قطران ص ۸۲

۵ - دیوان ص ۴۰۵

اسدی طوسی به او اشاره شد ، و قطران سه قصیده در باره او دارد ، يك بار هم از جانب و هسودان نزد اورفته است^۱ .

دیگر از کسانی که قطران درباره آنها بیشتر قصیده مدحیه دارد ، ابوالخلیل جعفر^۲ شاه آذربایجان است ، قطران بیست و هشت قصیده و سه ترکیب بند در مدح او دارد و از کارها و خدمات او و مسافرتش به اصفهان نزد سلطان سلجوقی و از لشکر کشی او به کردستان سخن می راند ، با این همه زندگی و مقر حکومت شاه ابوالخلیل جعفر روشن نیست.

ممدوحی دیگر که قطران از او بیشتر نام برده و درباره اش مدح گفته ، امیر جستان است که پانزده قصیده درباره او دارد و ظاهراً این شخص جستان پسر ابراهیم^۳ است که از کنگریان بوده^۴ و ناصر خسرو در سفرنامه اش او را امیر امیران طارم نامیده و در سال ۴۳۸ هـ. ق از خاك او گذشته و پس از سفر هفت ساله اش به عدل و داد و امن کشورش اشاره کرده و گفته^۵ : « آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن به چهار موضع دیدم » و دومین جا رامی گوید : « به دیلمستان در زمان امیر امیران ، جستان بن ابراهیم » و این جستان بجز حکمرانان جستانی و جستانیان است .

دیگر از ممدوحان قطران ، ابوالیسر^۶ سپهسالار ابوالحسن علی لشکری است که پیش از این نام بردیم و گفتیم از نخستین حامیان و مشوقان شاعر بوده است . در دیوان قطران ده قصیده در مدح ابوالیسر هست و علاوه بر این قطران

۱- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۰۰

۲- چهل مقاله کسروی ص ۱۶۸ - ۱۶۹

۳- شهریاران گمنام ج ۱ ص ۵۲ - ۵۳ ، سفرنامه ص ۵

۴- دیوان قطران حاشیه ۲ ص ۳۶

۵- سفرنامه چاپ دبیر سیاقی ص ۱۲۶

۶- شهریاران گمنام بخش سومین ص ۲۳ : « ابوالیسر سپهسالار آردان »

از تبریز نامه‌ای منظوم به ابوالیسر فرستاده که آغازش این است^۱ :

ز نزدیک این کهر کهران

به نزدیک آن مهتر مهتران

سپهدار دوران^۲ ابوالیسر کوست

جگر سوز دشمن دلا فروز دوست

و این نامه هشتاد و سه بیت دارد ، و در آن از اکرام و انعام ابوالیسر و دیگران یاد می‌کند و از بازگشت خود به تبریز سخن می‌راند و از ممدوحان خود نام می‌برد .

از حکایتی از قابوسنامه^۳ بر می‌آید که ابوالیسر تازمان فضلون دوم زنده بوده و ظاهراً مدتی دراز سپهسالاری و سپهداری لشکر داشته است^۴.

پس از ابوالیسر، قطران دربارهٔ ابوالمعر قاسم ده قصیده و دربارهٔ منوچهر بن و هسودان شش قصیده دارد و برای عمیدالملک ابونصر چهار قصیده و در مدح ابوالمظفر سرخاب دو قصیده و برای ابوالفضل جعفر بن علی ابودلف و ابوالفتح علی و شرف‌الدین هر کدام سه قصیده ساخته و در مدح شمس الکفایت بوعلی و سعد بن مهدی و جوانشیر هر کدام دو قصیده و برای فضل بن قاوردد و ابراهیم بن شریف و قوام‌الدین ابوالمعالی و بختیار بن سلمان و امیر عضدالدین و عبدالله بن و هسودان و عمادالدین ابونصر و ابوالفرج و شمس‌الدین ابوالمعالی هر یک قصیده‌ای

۱- دیوان قطران ص ۵۱۸

۲- شهریاران گمنام: «سپهدار آران ...» (بخش ۳ ص ۲۴)

۳- چاپ دوم سعید نفیسی ص ۱۴۶، چاپ دکتر یوسفی ص ۲۰۰ و در همهٔ این چاپها مطابق

نسخ کهنه: «ابوالبشر»

۴- سعید نفیسی به اشتباه ' ابوالیسر این حکایت را پسر ابوالیسر سپهدار می‌داند (قابوسنامهٔ چاپ سعید نفیسی ح ۳ ص ۱۴۶) اما مقصود همان ابوالیسر اصلی است (شهریاران گمنام بخش سوم ص ۲۶) و نیز تعلیقات قابوسنامه تصحیح دکتر یوسفی ص ۴۴۱ - ۴۴۲

گفته است .

سبك قطران - قطران شاعری نغز گفتار و لطیف طبع است و در شاعری
چیره دست و تواناست ، فروزانفر می نویسد ^۱ : «سبك او بیشتر به سبك فرخی و
عنصری متمایل و معانی و افکار این دو استاد در شعر وی بسیار است»
او از علوم و فنون زمان خود آگاهی داشته و در اشعارش از صنایع بدیعی
مخصوصاً تجنیس و ترصیع زیاد به کار برده و قصاید مصنوع دارد ، از آن جمله
قصیده به مطلع ^۲ : «دماری توای چشم و دل را دماری - دم آری به چشم اندرای
دل دم آری» که تمام ابیاتش تجنیس دارد و از این دست شعر بسیار گفته است . و
مونس الاحرار ^۳ در تجنیسات و مکررات اشعار او را آورده

ناصر خسرو در سفر نامه اش نوشته ^۴ : «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم
که شعر نيك می گفت و زبان فارسی نيكو نمى دانست ، دیوان منجيك و دقیقی
بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید با او بگفتم
و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند»

و این سخن ناصر خسرو دلیل است بر آنکه قطران شاعری توانا بوده و شعر
خوب می گفته اما زبان فارسی دری و اشعار شاعران خراسان را خوب نمی دانسته
و می بایست آنها را بیاموزد و رموز سخن آن استادان و زبان آنان را که با زبان
خود او تفاوت داشته ، به آموزش در یابد .

شعر قطران در زمان خود او در شهرهای خراسان و عراق معروف ^۵ بوده

۱- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۵

۲- دیوان ص ۳۳۸

۳- چاپ میر صالح طبیبی ج ۱ ص ۱۳۷ - ۱۴۱

۴- چاپ دبیر سیاقی ص ۶

۵- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۵

و شاعران به استادی او اقرار کرده و برخی هم بر او رشک می‌برده‌اند ، دربارهٔ شهرتش در خراسان و عراق گوید^۱:

به شهرهای خراسان و شهرهای عراق

چو آفتاب زر افشان عزیز و مشهورم

شاعران و گویندگان بعد از قطران نیز از او به بزرگی یاد کرده و شعرش

را ستوده‌اند از جمله معزی در قصیده‌ای به مطلع^۲:

چو عاشق شد دل و جانم رخ و زلفین جانان را

دل و جان را خطر نبود ، دل این را باد و جان آن را

به شعر قطران دربارهٔ ابونصر مملان اشاره می‌کند و می‌گوید :

چو بهر من ز تو اعز از واکرام است هر روزی

ترا هرگز نگویم آنچه قطران گفت مملان را

که از تو در نکو کاری مرا شکرست بسیاری

ز مملان بن و هسودان شکایت بود قطران را

و این اشارت اگر مربوط به زیادی انعام و اکرام فضلون دربارهٔ شاعر باشد

که پیش از این گفتیم، ظاهر آن معزی مملان را به جای فضلون گذاشته ، امانسخه بدل

مصراع چهارم این است^۳ : «ز مملان از جسودان گر شکایت بود قطران را»

روحی و لوالجی^۴ از شعرای قرن ششم خود را سومین بعد از فرخی و قطران

شمرده و گفته است :

پیش از این نیست کاز سخا و سخن

خواجسته مسعود سعد سلمانم^۵

۱- دیوان قطران ص ۴۹۱

۲- دیوان معزی چاپ عباس اقبال ص ۱۳

۳- ح ۱ ص ۱۳ دیوان و سخن و سخنوردان چاپ دوم ص ۵۰۰ ح ۱

۴- تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا ج ۲ ص ۶۳۶

۵- مقدمهٔ دیوان قطران به کوشش نخجوانی ص ط بیت اول: دلقیم روحی است و چون روح

است- شعر پرداخته به دیوانم،

مطلع و مقطع قصاید را سیوم فرخی و قطرانم رشیدالدین و طواط درحدایق السحر از اشعار قطران مخصوصاً در تجنیس شاهد آورده و به ترکیب بند او که تا آخر صنعت تجنیس مکرر به کار برده اشاره کرده است^۱

خاقانی شروانی از فراوانی عطا و بخشش فضلون درباره قطران یاد کرده و گفته است^۲:

قطران گریخت از در فضلون زبس عطاش
آن چون تو بذل و این چورهی بذله‌ای نداشت

قطران ز بحر خاطر من قطره‌ای نبود

فضلون ز خوان همت تو فضله‌ای نداشت

و پیش از این اشاره شد که نسخه‌ای از دیوان قطران به خط انوری ابیوردی در سال ۵۲۹ هـ . ق کتابت شده و در پایان این نسخه نوشته است^۳: «کتابه لنفسه علی بن اسحق ابیوردی، یوم الجمعة لحدی عشرة لیلۃ خلت من ربیع الاول من سنة تسع و عشرين و خمس مائه» و دکتر مهدی بیانی که این نسخه متعلق به آقای سلطان القرائی را معرفی کرده^۴ و درباره اش توضیحی داده، در اینکه به خط انوری ابیوردی شاعر معروف نوشته شده، شکّی ندارد. در همین نسخه پس از نام و عنوانی که برای قطران ذکر کرده و آن را نقل کردیم، نوشته است: «صاحبه و کاتبه علی بن اسحق ابیوردی الشاعر» اهمیت قطران در شاعری از آن جهت است که نخستین شاعر

۱- حدائق السحر تصحیح عباس اقبال ص ۹۱ این ترکیب بند در دیوان ص ۴۳۷-۴۴۰ آمده

۲- دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص ۸۲۲

۳- مجله یفما سال سوم شماره ۱۱ ص ۴۶۷

۴- همان مقاله ص ۴۷۰

پارسی‌گوی آذربایجان و پایه‌گذار شعر فارسی دری در آن سامان است و اوست که این در را به روی دیگر شاعران و گویندگان گشوده چنانکه خود گفته است^۱:

ورمرا بر شعر گویان جهان رشك آمدی

من در شعر دری بر شاعران نگشادمی
بر رویهم در شعر قطران ایات جزیل و استوار و نغز بسیارست و با آنکه تابع شعرای خراسان بوده‌گاهگاه در شاعری ابتکاری نشان داده و سبکی خاص خود در شعر آورده و ابداعاتی نیز کرده است مخصوصاً در قصاید و ترکیب بندهای مصنوع که نمودارهای خوب و نغز بسیار دارد. قصاید او بیشتر مانند فرخی است.

چنانکه پیش از این اشاره کردیم شعر قطران از جهت تاریخی نیز اهمیت فراوان دارد زیرا در دیوانش نام امیران و بزرگان آذربایجان را ذکر کرده و در باره آنان مدایحی گفته و خصوصیات بعضی را بازگو نموده و از اینرو کجماک بزرگی به روشن شدن نکات تاریخی مربوط به قرن پنجم کرده است.

در باره بعضی از قصاید قطران تاریخ تعیین شده از جمله قصیده‌ای در مدح ابوالیسر که ضمن آن گوید^۲: «خجسته بادت نوروز و عید روزه گشای ...» که طبق تحقیق کسروی^۳ در شهریاران گمنام نوروز و عید فطر در سال ۴۴۱ ه. ق بوده و

۱ - سخن و سخنودان چاپ دوم ص ۴۹۴ ح ۴ و در دیوان ص ۴۲۹: «وگرما در شعر گویان جهان رشك آمدی ...»، درباره شعر قطران رك خطابۀ این جانب تحت عنوان «بحثی در باره شعر قطران تبریزی»، در ششمین کنگره تحقیقات ایرانی در تبریز، دانشگاه آذربایجان (۱ - ۶ شهریور ۱۳۵۴)

۲ - ص ۳۰ دیوان قطران

۳ - شهریاران گمنام بخش ۳ ص ۲۵

در قصیده دیگر گوید^۱ « آدینه و مهرگان و ماه نو ... » که طبق تحقیق تقی زاده^۲ روز جمعه و مهرگان و اول ماه ، در غرة ذی الحجة سال ۸۴۶ ق بوده است. از مواردی که در شعر قطران قابل توجه است ذکر تبریز در اشعار او و توصیفی است که از آن شهر کرده ، مخصوصاً در قصیده ای که راجع به زلزله تاریخی سال ۴۳۴ گفته و ضمن آن تبریز را اینگونه ستوده است^۳:

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز

به ایمنی و به مال و به نیکوئی و جمال
 زناز و نوش همه خلق بود نوشا نوش
 ز خلق و مال همه شهر بود مالا مال
 در او به کام دل خویش هر کسی مشغول
 امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
 یکی بخدمت ایزد ، یکی به خدمت خلق
 یکی به جستن نام و یکی به جستن مال
 و در يك جا از خانه ای که در تبریز ساخته و ظالمان از او سته اند ذکر می
 به میان آورده و گفته است^۴:

به تبریز خانه برین بر زمین	به کردم بسه دینار و در ثمین
پر از بوستانش یمین و یسار	پر از گلسستانش یسار و یمین
زیس بوی فرخار و ارش هوا	زیس نقش کابل مثالش زمین
و بعد گفته :	
زدست من آن ظالمان بستند	همی خوانم از غم علی الظالمین

۱ - دیوان قطران ص ۳۵۵

۲ - ح ۱ همان صفحه

۳ - دیوان قطران ص ۲۰۸

۴ - ص ۴۹۲

از آن به، به فر ملک بوالخلیل	یکی ساختم بر در او زمین
دو آباد کردم به وقت دو شاه	که دانست قدرم همان و همین
یکی شد، یکی جاودان زنده باد	جهان سرا امیر و مهانرا امین

آثار قطران

الف - دیوان اشعار او که حاوی قصاید و ترکیب بند و یک مثنوی و تعدادی غزل و قطعه و رباعی است و به کوشش محمد نخجوانی از روی هشت نسخه خطی^۱ تصحیح و در ۱۳۳۳ هـ . ش چاپ شده و آن مرحوم خدمتی به سزا در جمع و تدوین اشعار این شاعر انجام داده است .

ب - فرهنگ لغت فارسی که در زمان اسدی طوسی شناخته شده بوده و او در دیباچه لغت فرس نوشته^۲ : « و قطران شاعر کتابی کسر و آن لغت ها بیشتر معروف بودند » و به گفته سعید نفیسی^۳ فرهنگ نویسی برای فارسی دری از همین قرن پنجم آغاز شده و این زمانی است که زبان فارسی دری از قلمرو اصلی خود یعنی خراسان خارج شده و به ری و عراق و پس از آن به آذربایجان رفته و فارسی دانان و فارسی گویان برای دریافت معانی لغات برای آن ها فرهنگ ترتیب داده اند .

در هر حال بجز اسدی طوسی که نخستین فرهنگ فارسی از او به جای مانده ، صاحب دومین فرهنگ یعنی محمد بن هندوشاه نخجوانی در صحاح الفرس

۱ - مقدمه دیوان ص ید

۲ - لغت فرس چاپ عباس اقبال ص ۱

۳ - مقاله فرهنگهای فارسی، مقدمه لغت نامه دهخدا ص ۱۷۹ و نیز مقدمه برهان

قاطع تصحیح دکتر معین ص شصت و نه

به کتاب لغت قطران اینطور اشاره می کند^۱ : « اول کسی که به ترتیب لغت فرس مشغول شد و آن را به کتابت مقید گردانید حکیم قطران ارموی بود ، اما او بیش از سیصد لغت ذکر نکرد و بعد از او حکیم فاضل کامل ابو منصور علی بن احمد الاسدی الطوسی رحمة الله علیه به ترتیب و تبویب آن اشتغال نمود و آن رامدون گردانید و درین فن مساعی جمیله به تقدیم رسانید و بر آنچه حکیم قطران جمع آورده بود لغات بسیار فزود چنانکه جمع او با جمع قطران هیچ نسبت نداشت»

حاجی خلیفه در کشف الظنون عنوان کتاب قطران را اینطور نوشته^۲ : « تفاسیر فی لغة الفرس » که همان کتاب لغت اوست ، و به هر صورت از این فرهنگ لغت قطران نشانی برجای نمانده و رساله ای که به این نام در دست است و بعضی نشان داده اند ، مجعول است^۳ . از آثاری که به قطران نسبت داده اند منظومه قوسنامه است که دولت شاه در تذکره خود^۴ یاد کرده و گفته آن را به نام امیر قماج که در زمان سنجر بوده به نظم آورده و چنانکه پیش از این به اثبات رسید این منظومه از قطران ترمذی است^۵ و نسبت آن به قطران تبریزی بکلی بی مورد و باطل است ضمناً سعید نفیسی^۶ منظومه کوش نامه و واقعه غدرا نیز به او نسبت داده است .

۱ - صحاح الفرس تصحیح عبدالعلی طاعتی ص ۸

۲ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۲ ، مقاله فرهنگهای فارسی سعید نفیسی :

د تفاسیر فی لغة الفرس لحکیم قطران ارموی»

۳ - مقدمه فرهنگ فارسی دکتر معین ص سی و نه ح ۲

۴ - چاپ هند ص ۳۵

۵ - تاریخ ادبیات دکتر صفاج ۲ ص ۴۲۱

۶ - تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۴۸

تاریخ وفات و مدفن قطران

صاحب مجمع الفصحا^۱ تاریخ وفات قطران را سال ۴۶۵ هـ . ق ذکر کرده و دیگران نیز همین تاریخ را نقل کرده‌اند ، اما شواهدی در دیوان قطران هست که در مدح فضلون و بازگشت او از استرآباد اشعاری گفته که قصیده^۲ به مطلع^۳:

«بهر چیزی بود خرسند هرکش قدر بی‌بالا

به هفت اقلیم نپسندد کسی کیش‌همتی والا»

از آن جمله است و ضمن آن از بازگشت فضلون سخن زانده ، بنابراین احتمال توان داد که قطران بعد از سال ۴۶۵ هـ . ق زنده بوده^۴ و پس از این سال که سال مرگ اسدی طوسی است در گذشته و به این جهت دومین شاعری است که در مقبرة الشعراء سرخاب دفن شده است و مدفن او سرخاب بوده و صاحبان تذکره^۵ و تاریخ نویسان غالباً به آن اشاره کرده و نوشته‌اند که در تبریز^۶ در گذشته است و فوت او در گنجی که بعضی^۷ گفته‌اند ، صحت ندارد و باید او را از دفن شدگان در خاک سرخاب و مقبرة الشعراء دانست.

۱ - چاپ مظاهر مصفا ج ۳ ص ۱۱۰۵

۲ - دیوان ص ۳

۳ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۰۰

۴ - تاریخ ملاحشری ص ۱۱۹

۵ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۸۴۴

۶ - کسروی ، مقاله قطران ، چهل مقاله ص ۱۵۰

مجیرالدین بیلقانی

ابوالمکارم^۱ مجیرالدین بیلقانی، از شاعران قرن ششم هجری قمری و معاصر خاقانی و ظهیر فاریابی و اشهری نیشابوری است و چنانکه خواهیم دید، برحسب تاریخ پیش از آنان وفات یافته و در مقبرة الشعراى سرخاب به خاک سپرده شده است. کنیه او در ریحانة الادب^۲ «ابوالمعالی» ذکر شده است.

و مولد او بدون شك بیلقان بفتح اول و سکون ثانی، از بلاداران است و یاقوت در معجم البلدان می نویسد^۳ شهری است نزدیک دربند، که آنرا باب الابواب گویند و از توابع ارمنیه کبری و نزدیک شروان قرار دارد، شهر بیلقان را را به ارمنی فیداگران می گفتند و پس از خراب شدن برده کرسی اران شد، ابن حوقل در قرن چهارم آنرا شهری نیکو، دارای آب فراوان و باغستان و درخت و آسیابهای بسیار نوشته است. این شهر در زمان مغول خراب و در زمان امیر تیمور گورکان خرابیهای آن از نو ساخته شد.

از آغاز زندگی مجیرالدین اطلاعی در دست نیست جز آنکه می دانیم شاگرد خاقانی بوده و شعر و ادب را نزد او آموخته و بعد، چنانکه خواهیم دید میانه استاد و شاگرد بهم خورده است.

تخلص او «مجیر» است که از نامش گرفته شده و این تخلص را در اشعارش آورده است چنانکه گوید^۴:

۱ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۵، تاریخ ادبیات اته ترجمه دکتر شفق ص ۱۲۰،

تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۲۱

۲ - چاپ کتافروشی خیام ج ۵ ص ۲۲۲

۳ - لغت نامه

۴ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۷۸ ح ۱، دیوان مجیر چاپ تقی بینش ص ۷، نشریه

فرهنگ خراسان

مجیر حلقه به گوش جناب تو است از آن
که واثق است به افضال از آن رفیع جناب
معاصران او نیز درباره اش همین تخلص را ذکر کرده اند چنانکه اثیر اخسیکتی
گوید^۱:

از برای خدای ، خواجه مجیر کاروانهای شعر من چه زنی
خاندان مجیر اهل دانش و ادب نبوده و شهرت و آوازه ای نداشته اند و
مادرش هم حبشی^۲ بوده است چنانکه گوید :
طفلان طبع من به صفت ترك چهره اند
وین طرفه تركه از حبشی بود مادرم

در دیوان مجیر بیلقانی مدح چندتن دیده می شود که عبارتند از :
۱ - شمس الدین ایلدگز اتابك اعظم (۵۵۵ - ۵۶۸) که مجیر از آغاز اقتدار
او در عراق به خدمتش شتافته و او را مدح گفته و در اشعارش او را پشت ایمان
و اسکندر ثانی خوانده و این لقب اخیر در شعر مجیر مخصوص همین اتابك
است^۳.

۲ - ركن الدین ارسلان بن طغرل^۴ ۵۵۵ - ۵۷۱ که ظاهراً به علت توجه
مجیر به خاندان اتابكان آذربایجان ، مورد بی مهری و کم توجهی این سلطان قرار

۱ - سخن و سخنوران ص ۵۷۸ ح ۲

۲ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۷۹

۳ - سخن و سخنوران ص ۵۸۶

۴ - یکی از قصاید معروف مجیر در مدح او به این مطلع است :

باد صبح است که مشاطة جعد چمن است

یادم عیسی پیوند نسیم سمن است

(راحة الصدور راوندی به تصحیح محمد اقبال چاپ تهران ص ۳۰۹) - جزاین، دو

قصیده دیگر در مدح ارسلان بن طغرل در این کتاب هست.

گرفته و به گفته خودش او را چون جرعه از بزم شاه دور انداخته اند^۱ :
گاه از بزم تو همچون جرعه دور انداختند

گاه بی صدر توام چون باده مطعون کرده اند

۳ - نصرۃ الدین جهان پهلوان محمد بن ایلدگز (۵۶۸ - ۵۸۱) که مجیر
بیش از دیگران از او نعمت یافته و بیشتر او را ستوده و جنگ‌ها و فتوحاتش
را در شعر آورده است و اتابک او را به رغم قزل ارسلان که به اخسیکتی توجه
داشته ، نواخته و انعام داده است. مجیر در حدود سال ۵۵۶ ه.ق به جهان پهلوان
رسیده^۲ و این در زمان ایلدگز بوده و هنگامی که نصرت الدین مستقلا فرمانروای
عراق بوده نیز در خدمتش بسر برده و از حمایت و نگهداری نصرت الدین از
طغرل سوم (۵۷۱ - ۵۹۰) نیز در شعرش ذکر می کند .

توجه فراوان نصرت الدین به مجیر ، سیب شده است که حسودان و بدخواهان
از او نزد شاه بدگویی کرده و او را به افشای راز جهان پهلوان متهم ساخته اند و
شاه بر شاعر خشم گرفته و از مهرش نسبت به او کاسته است و مجیر قصیده سوگند
نامه ای ساخته و ضمن آن خود را از این اتهام مبرا دانسته است ، و این قصیده
سوگند نامه نودویک بیت است که محمد بن بدر جاجرمی در مونس الاحرار در باب
سیزدهم (قسمیات) آورده و مطلعش این است^۳ :

زدار ملك جهان روی در كشید وفا

چنانك زو نرسد هیچ گونه بوی به ما

و ضمن آن گفته است :

به صدر شاه جهان ناسزام گفت حسود

زرشك آنك شدم من به صدر شاه سزا

۱ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۸۶ ح ۱

۲ - سخن و سخنوران ص ۵۸۷

۳ - چاپ میر صالح طبیبی ج ۱ ص ۱۹۵ ، در دیوان مجیر به اهتمام تقی بیفش ۵۴ بیت ضبط است .

و پس از سوگندهایی که خورده، گفته است :

بخوردم این همه سوگند و باز می گویم
 بسذات پاك معین و بعز عز خدا
 که زرق خالص و بهتان محض بود، آن گفت
 که نقل رفت از آنها که کرده اند آنها
 نگفتم و نگذشته است در دلم هرگز
 نکرده هیچ کس از بنده این سخن اصفا
 حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود
 من از کجا سخن ستر مملکت زکجا
 و در مونس الاحرار قصیده ای دیگر در باب چهاردهم (تشبیهات) آمده
 به مطلع^۱ :

سیاهی می کند با من سر زلف نگونسارش
 به لب می آورد جانم لب لعل شکر بارش
 که در مدح همین نصرت الدین^۲ است و می گوید:

گلستان دولت نصرت الدین، پهلوان قدری که حاصل شد به اندک سال دولتهای بسیارش
 و ضمن این قصیده او را پناه آل سلجوق می خواند و گوید :

پناه آل سلجوقش همی خواندم، خردگفتا
 چه می خوانی بدان لفظی که خواندی پارو پیرارش

۱ - ج ۱ ص ۵۲، ۳۶۲ بیت و در چاپ بینش ۲۹ بیت ص ۴۲

۲ - در راحة الصدور راوندی دو قصیده مجیر در مدح اتابك جهان پهلوان آمده
 یکی به مطلع : د وقت آنست که مستان طرب از سر گیرند ...، که در جواب سید اشرف
 است و دیگری به مطلع:

دور بس خرم و موسم ز همه خوبتر است عید فطرس که عالم همه بازیب و فرست
 (راحة الصدور راوندی چاپ تهران ص ۳۱۳ تا ص ۳۲۲)

۴ - قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز (۵۸۱ - ۵۸۷) - بنا بروایت عوفی^۱:
« وقتی مجیر از خدمت سلطان قزل ارسلان تخلف نمود ، سلطان فرمود تا اثیر -
اخسیکتی و جمال اشهری را طلب کردند و ایشان را به عز نظر خود منظور گردانید ،
مجیر این قطعه به حضرت فرستاد :

شاهای بدان خدای که آثار صنع او

جان بخشی و وجود دهی ، بنده پروری است

و ضمن این قطعه به نام اثیر و اشهری اشاره کرده است.

دولتشاه سمرقندی ضمن شرح حال ظهیر فاریابی نوشته است^۲ که قزل
ارسلان بعد از وفات برادرش با مجیر بر سر مهر آمده و چون نصرت الدین به ظهیر
فاریابی توجه کرده ، او مجیر را نواخته و « هر هفته او را جامه کمخاب و اطلس
بخشیدی و مجیر آن را به تفاخر پوشیدی و فضلا آن رعونت را پسندیده نداشتندی
و ظهیر در باب مجیر گفته :

گر به دیبا های فاخر آدمی گردد کسی

پس در اطلس چیست گر گشود رعتابی سو سمار»

و امین احمد رازی گفته است^۳ که مجیر از خدمت قزل ارسلان استعفا خواسته
و به سلطان طغرل پیوسته است ، اما این اشتباه است و در قصاید مجیر مدحی از
طغرل بن ارسلان نیست و چون او از ۵۷۱ تا ۵۸۱ در تحت حمایت و حضانت جهان
پهلوان بوده انتساب مجیر را به طغرل بن ارسلان از این جهت ذکر کرده است .

۵ - سیف الدین ارسلان ، که آغاز و انجام و محل حکمرانی او معلوم نیست
و بعضی^۴ حدس زده اند که او همان سیف الدین دارای دربند است که ممدوح خاقانی

۱ - لباب الالباب چاپ سعید نفیسی ص ۴۰۶

۲ - چاپ خاور ص ۸۹

۳ - هفت اقلیم چاپ جواد فاضل ج ۲ ص ۳۰۶ ، سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۸۸

۴ - فروزانفر در سخن و سخنوران ، دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران

نیز بوده و اگر او باشد «سيف الدين مظفر» است و خاقانی يك قصيده با دو مطلع در مدح او دارد^۱، اما چون در بعضی از چاپها^۲ به اشتباه با قصيده‌ای به مدح محمدبن محمودبن ملكشاه سلجوقی دارای سه مطلع^۳ خلط کرده و شش مطلع قرار داده‌اند، سيف الدين را «سيف الدين ارسلان مظفر محمد» نوشته‌اند و از اینجا استاد فروزانفر در سخن و سخنوران نوشته^۴ که ارسلان نام ترکی و «محمد» نام اصلی او بوده و بعد خود او ضمن شرح حال خاقانی^۵ به این اشتباه پی برده و آن را رفع کرده و در دیوان خاقانی تصحيح نگارنده این قصاید از هم تفكيك و در مقدمه^۶ هم به آن اشاره شده، و در چاپ تهران نام ارسلان نیز برای سيف الدين ممدوح خاقانی ذکر شده است.

در دیوان خاقانی^۷ قصيده‌ای هم با دو مطلع در مدح سيف الدين اتابك منصور فرمانروای شماخی آمده که فروزانفر حدس زده است شاید این سيف الدين ممدوح مجیر بوده باشد.

بهر حال مجیر الدين بيلقانی بیشتر مداح خاندان اتابکان آذربایجان بوده و مخصوصاً به نصرت الدين جهان پهلوان محمدبن ایلدگز انتساب داشته و تذکره نویسان از بخشش‌های این خاندان در باره مجیر یاد کرده‌اند چنانکه دولتشاه می‌نویسد^۸: «در پیش اتابك ایلدگز راه نیابت و تقرب داشت و همواره به استعداد

۱ - دیوان خاقانی تصحيح نگارنده ص ۱۸۶

۲ - چاپ هند، و چاپ تهران (عبدالرسولی)

۳ - تصحيح نگارنده ص ۱۹۰ - ۱۹۵

۴ - چاپ دوم ص ۵۸۴

۵ - همان چاپ ص ۶۳۸ ح ۳

۶ - ص چهل و يك

۷ - تصحيح نگارنده ص ۱۲۷ - ۱۳۲

۸ - چاپ خاور ص ۹۰

و تجمل معاش کردی و شعرا چنانکه رسم است براو حسد بردندی و او را به جهت تحصیل وجوه از دیوان اتابکی به اصفهان فرستادند ...» و ظاهراً دولت‌شاه جهان پهلوان محمد بن ایلدگز را با پدرش اشتباه کرده و فقط ایلدگز نوشته است و صاحب مجمع الفصحا نیز این اشتباه را دارد .

و در بارهٔ مسافرت مجیر به اصفهان که دولت‌شاه اشاره کرده ، تذکره نویسان دیگر نیز اشارت دارند چنانکه مجمع الفصحاء می نویسد: « به خدمت اتابیک ایلدگز رسیده به وزارت اصفهان مفتخر آمد » و در همین سفر بود که از مردم اصفهان رنجید و آنانرا هجاگفت از جمله آنکه :

گفتم ز صفاهان مدد جان خیزد لعلی است مروت که از آن کان خیزد
کی دانستم کاهل صفاهان کورند با این همه سرمه کز صفاهان خیزد
و شاعران اصفهان مانند شرف الدین شفروه^۲ و جمال الدین عبدالرزاق مجیر را هجو کردند و اصل هجارا از خاقانی دانستند و خاقانی ناچار قصیده‌ای در مدح اصفهان سرود و خود را تبرئه کرد و به آن اشاره خواهد شد.

زکریای قزوینی در آثار البلاد^۳ ضمن شرح « بیلقان » می نویسد : « ینسب الیهامجیر البیلقانی کان رجلاً فاضلاً شاعراً ، وصل الی اصفهان و ذکر فی شعر له ان اهل اصفهان عمی ، فسمع رئیس اصفهان ذلك وامر لکل شاعر فی اصفهان أن یقول فیه شیئاً ، فجعلوا فجمعها فی مجلد وبعثه الیه »

و ظاهراً سفر مجیر به اصفهان باید دو بار صورت گرفته باشد ، بار اول در حدود ۵۵۱ یا ۵۵۲ بوده که آزاد وار به اصفهان آمده و مورد بی‌مهری اصفهانیان

۱ - چاپ مظاهر مصفا ج ۳ ص ۱۱۸۴

۲ - راجع به این خاندان و همین شاعر در مجله یادگار سال پنجم شماره ۷۰۶

ص ۱۰۷ - ۱۱۷

۳ - چاپ بیروت ص ۵۱۳ و ترجمه این قسمت در مجله یادگار سال چهارم شماره ۹ - ۱۰

ص ۹۲

قرار گرفته است و در این سال ۵۵۲ خاقانی قصیده مدح اصفهان را گفته و از هجای مجیر عذر خواسته و خود را بری دانسته است . و چون در مجمع الفصحان^۱ نوشته که در مرتبه دوم از جانب قزل ارسلان به اصفهان رفته و جمال الدین اصفهانی با او ملاقات کرده و عذر خواسته و صاحب آتشکده نوشته^۲ به حکم اتابک به اصفهان رفته و از اصفهانیان مهربانیها دیده ، ممکن است مأموریت او به اصفهان برای تحصیل حقوق دیوانی و مالیات، در سفر دوم از جانب قزل ارسلان یا محمد بن ایلدگز بوده باشد .

مجیر و شاعران معاصر - مجیرالدین باچندتن از شاعران معاصر خود ارتباط و مشاعره و معارضه داشته که شاعران معروف قرن ششم اند و از آن میان ارتباط او با خاقانی^۳ و اثیرا خسیکتی قابل ذکر است .

چنانکه گفتیم مجیر شاگرد خاقانی بوده و این مطلب گذشته از قول تذکره نویسان از گفته خود خاقانی در قصیده مدح اصفهان برمی آید که گوید^۴:

جرم ز شاگرد پس عتاب بر استاد

اینست بد استاد از اصد قسای صفاهان

و پیش از این بیت گفته است :

دیو رجیم آنکه بود دزد بیانم

او به قیامت سپید روی نخیزد

ز آنکه سیه بست برقهای صفاهان

و «رجیم» مقلوب «مجیر» است

صاحب آتشکده آذر نوشته که مجیر در صباوت به شروان رفته و تحت

تربیت خاقانی قرار گرفته و قصایدی نیز در مدح خاقانی سروده است ، و بعد از

۱ - چاپ مظاهر مصفا ج ۳ ص ۱۱۸۵

۲ - چاپ دکتر سید جعفر شهیدی ص ۲۷

۳ - مقدمه دیوان چاپ نگارنده ص چهل و هشت

۴ - دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۵۶

استاد رنجیده و ترك خدمت او کرده است ، و آذر برای رنجش مجیر از خاقانی
حکایتی بیان کرده که صحت ندارد .

و صاحب مجمع الفصحا نوشته است که مجیر قصیده به مطلع^۱:

« تردامنی که ننگ وجود است گوهرش

دریا نشسته خشك لب از دامن ترش »

را در هجوا فضل الدین خاقانی سروده است و چون ضمن آن گفته است :

بر پای خویش تیشه زند تا به رغم من

بیند زمانه همدم پور دروگرش

می خواندش زمانه بر اهِیم خانه کن

تا خواند پور آزر شروان برادرش

باید این احتمال را داده باشند که این ابیات در هجو خاقانی دروگرزاده

است که خود را بر اهِیم نیز خوانده و مانند پور آزر دانسته است ، اما بعضی^۲ در

اینکه ابیات مزبور در هجو خاقانی باشد تردید کرده اند و در مقدمه دیوان خاقانی چاپ

عبدالرسولی^۳ چهار بیت در مدح خاقانی از مجیرالدین بدون ذکر مأخذ نقل شده

که این است :

۱ - چاپ مصفا ج ۳ ص ۱۱۸۸

۲ - آقای ناصح در مجله ارمنستان سال پنجم شماره ۷ و ۸ ، و ایشان
بیت آخر این قصیده را « خضر علوم افضل موسی صفا که هست - ملك سكندر آینه
از عكس پيكرش » در مدح خاقانی دانسته اند اما مرحوم فروزانفر آنرا به مدح افضل
الدین از علما و مدرّسین گنجه دانسته است (سخن و سخنوران چاپ اول ج ۲ ص ۲۶۷
ح ۱ - چاپ دوم ص ۵۸۸ ح ۴) و قصیده را در هجو خاقانی می داند هنگامی که به گنجه رفته
بوده .

۳ - چاپ تهران ص ط

کلیم وقت و مسیح زمانه خاقانی
 که عمر خضرش بادا و عصمت یحیی
 خرد به مجلس او همچو طفل در مکتب
 هنر به خدمت او همچو قطره در دریا
 و نیز

همان شهنشه اقلیم نظم خاقانی
 که صیت فضل زشروانش رفته تادرچین
 زهی شهنشه صاحبقران که چرخ او را

به روزگار قمرانات کس ندیده قرین
 و بر رویهم ابتدا مجیر الدین، خاقانی را مدح گفته . بعد هم او را هجو کرده
 است و همین رفتار را خاقانی نسبت به استادش ابوالعلاء گنجوی کرده و از
 شاگردش مکافات دیده است و شرح این مطلب در مقدمه دیوان خاقانی به قلم
 نگارنده آمده است . اما مجیر همواره شیوه شاعری استادش را ، مخصوصاً در
 اشعار زهد و پند پیروی کرده و به استقبال قصاید او پرداخته است .

اثیر اخسیکتی ، مجیر را دزد معانی و مضامین خود دانسته و دیدیم که
 خاقانی نیز او را « دزد بیان » گفته است، و اثیر غزلی دارد به مطلع^۱:

گره مشک بر سمن چه زنی	لشکر زنگ بر ختن چه زنی
صد گریبان دریده است از تو	چاک بر طرّف پیرهن چه زنی

و مجیر گفته :

لشکر زنگ بر ختن چه زنی	گره از مشک بر سمن چه زنی
صد گریبان دریده شد ز غمت	چاک بر جیب پیرهن چه زنی

و اثیر در ضمن غزل خود به مجیر خطاب کرده و گفته است :

۱ - مقدمه دیوان اثیر اخسیکتی به تصحیح رکن الدین همایون فرخ ص هشتاد

از برای خدای خواجه مجیر کاروانهای شعر من چه زنی
راوندی در راحة الصدور پس از نقل قصیده‌ای در مدح قزل ارسلان به
مطلع :

دلی که تحفه توجان مختصر سازد

بسا که قوت خود از گوشه جگر سازد

می گوید^۱: « شرم باد اثیر اخیسکتی را که در مقابل این سخن گفت :

از برای خدای خواجه مجیر کاروانهای شعر من چه زنی
آن حقیقت سخت نامنصفی کرد ، و اگر چه شعر او و مجیر در مدح بسیارست از
ملالت می‌اندیشم ، اختصار اولیترست و شعرائیر به تعصب مجیر بیش از يك قصیده
نمی‌آرم » و راوندی علاوه بر آنکه شش قصیده کامل از مجیر در مدح ارسلان بن
طغرل و اتابک جهان پهلوان و قزل ارسلان آورده ، در موارد متعدد از کتابش نیز يك
بیت یا چند بیت از مجیر نقل کرده که محمد اقبال مصحح راحة الصدور در پای
صفحات به نام شاعری معنی مجیر اشاره کرده است ، و نیز در حواشی کتاب^۲ به عباراتی که
راوندی از شعر مجیر اخذ کرده اشارت دارد ، و با توجه به اینکه راحة الصدور در
۵۹۹ هـ . ق تألیف شده و مجیر به قول درست‌تر در ۵۸۶ هـ . ق درگذشته (چنانکه
بحث خواهد شد) شهرت شعر مجیر و توجه ادیبان و نویسندگان به آن آشکار
است .

جز غزل مذکور مجیرالدین بیلقانی چند قصیده و غزل اثیر را استقبال کرده^۳ و
مضامین خود را نظیر مضامین اثیر آورده و شباهت مضامین در شعر این دو به حدی
است که اثیر نسبت دزدی مضمون و فکر و شعر به مجیر داده است . اثیر به قول دولتشاه^۴

۱ - چاپ تهران ص ۳۲۷

۲ - ص ۴۷۰ - ۴۷۱

۳ - مقدمه دیوان ص هشتاد و یک

۴ - چاپ مؤسسه خاور ص ۹۴

در قصیده‌ای به مجیر تعریض دارد.

مجیرالدین شاعری است که کم و بیش خوی شاعران قرن ششم را دارد یعنی برای کسب نام و نان به دربارها روی می‌آورد و از امیران و شاهان و بزرگان امیدصله دارد و از ممدوحان می‌خواهد که فضایل و کمالات او را در نظر آورند و او را در شاعری بر دیگران مقدم دارند

چنانکه گوید^۱ :

قاهر کامران تویی ، وز قبل ثنای تو

خطه نظم و نثر را ، هست مجیر قهرمان

همت کس به گرداو ، در نرسد به شاعری

برسرقبه فلك ، کس نرود به نردبان

ژاژ به نظم کرده را همبر سحر او منہ

لاشہ سالخورده را هم تك رخس او مران

او شاعری است که به تصوف میل می‌کند و در شعرش دم از عزلت و گوشه گیری و ترك دنیا می‌زند ، اما در حقیقت تصوف ظاهری دارد و عارف نیست و در این نوع فکر و اندیشه نیز مانند شاعران قرن ششم مخصوصاً استادش خاقانی است و این شاعران بیش از آنکه صوفی و عارف باشند ، زاهدانند ، اگر چه توجه آنان به مدح و روز گذرانی و رقابت با شاعران و هجو گویی یکدیگر ، با این زهد نیز سازش چندانی ندارد .

شیوه شاعری - شعر مجیر روان و بسی تکلف و لطیف است و دولتشاه می‌نویسد^۲ : « به غایت خوشگوی و ظریف طبع و فاضل بوده » و فروزانفر در آن باره می‌نویسد^۳ : « مجیرالدین به لطافت طبع و جودت قریحه بر بیشتر سخنگویان

۱- مونس الاحرار چاپ میر صالح طبیبی ج ۲ ص ۵۴۱

۲- چاپ خاور ص ۹۰

۳- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۷۹

زمان خویش رجحان دارد و قصایدش به روانی و وضوح و روشنی معانی ممتاز است» و هم او مجیر را در قصاید پیروفرخی و منوچهری دانسته و نوشته: «بعضی قصایدش به سبک فرخی بسیار نزدیک است و حسن آهنگ منوچهری در بیشتر موجود» و دکتر شفق نوشته است^۱: «وی شاعر خوش ذوق مدح‌پردازی بوده است و با وجود شیرین سخنی و تأثیر و لطفی که او راست تعمق علمی یا روح عرفانی در شعرش کم توان یافت»

گفتیم که در شاعری شیوه استاد خود خاقانی را تتبع کرده و مخصوصاً در قصاید و اشعاری که از زهد و پند و موعظه و تصوف سخن می‌گوید همان طرز خاقانی را پیروی می‌کند و همان قصاید او را استقبال می‌نماید از جمله قصیده‌ای ساخته به مطلع^۲:

برید عقل ترا کسی برد به ملک صفا

که دل هنوز به بازار صورت است ترا

و نیز قصیده سوگندنامه که پیش از این ذکر شد که هر دو در استقبال قصاید خاقانی است به مطلع^۳:

«سریر فقر ترا سر کشد به تاج رضا

تو سر به جیب هوس در کشیده اینت خطا»

و نیز^۴:

«عروس عافیت آنگه قبول کرد مرا

که عمریش بهادادمش به شیر بها»

۱- تاریخ ادبیات چاپ وزارت فرهنگ ص ۲۲۳

۲- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۸۰ ح ۳، دیوان مجیر چاپ تقی بینش ص ۳۴

۳- دیوان تصحیح نگارنده ص ۱۰

۴- دیوان خاقانی ص ۶

و همان مطالب زهد و گوشه گیری و پند و عزلت و خلق زاهدانه را در شعر آورده است.^۱

در غزل و تغزل لطیف گوی است، و در قصاید نیز ساده و روان شعر گفته اما متانت و استواری و قدرت طبع و تعمق و ژرف اندیشی خاقانی را ندارد و اینکه امیر خسرو دهلوی^۲ شیوه بیان و طرز سخنان او را بر خاقانی ترجیح داده اشتباه دور از انصاف است.

مجیر در غزلسرائی روانگویی و لطیف طبع است و در قطعات مانند انوری است. دیوانش قریب به پنجهزار بیت^۳ دارد که انواع مختلف شعر در آن هست، از شعرای پیشین، پیروی سید حسن غزنوی هم کرده است.^۴

او از معلومات زمان خود در شعر استفاده کرده و صنایع بدیعی نیز به کار برده چنانکه قصیده ای در ۶۲ بیت ساخته که در آن «آینه» را التزام کرده به مطلع^۵:

زیور گردون گسست آینه آسمان

سوخت ز عکس رخس طره شب در زمان

و نیز قصیده ای دارد در چهل و هشت بیت که لفظ «شمع» را التزام کرده است و محمد بن بدر جاجرمی در مونس الاحرار ضمن باب یازدهم «توشیحات و محذوفات» ده بیت از مجیر در محذوف نقطه ضبط کرده^۶ و در عنوان نوشته:

۱ - قصیده مجیر به مطلع: «سروامل به باغ عدم تازه گشت هان- پائی برون نه از در دروازه جهان» نظیر قصیده خاقانی است به مطلع: «هین کز جهان علامت انصاف شد نهان ای دل کرانه کن زمین خانه جهان» و همان مطالب زهد و عزلت و موعظه را دارد.

۲ - هفت اقلیم چاپ جواد فاضل ج ۲ ص ۳۰۸ تاریخ ادبیات اذ ص ۱۲۰ دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۵، تذکره روز روشن ص ۷۱۷، تاریخ ادبیات دکتر شفق ص ۲۲۶

۳ - تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۱۰۷، تاریخ ادبیات دکتر صفاج ص ۲۲۳

۴ - مقدمه دیوان سید حسن غزنوی چاپ استاد مدرس رضوی ص نا 'قصیده ای در مدح اتابک جهان پهلوان در جواد سید حسن اشرف گفته (راحة الصدور را وندی چاپ تهران ص ۳۱۳)

۵ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۷۹ ح ۴

۶ - ج ۱ ص ۱ چاپ میر صالح طبیبی

«ملك الشعرا مجير الدين البيلقاني فرمايد ، محدوف نقطه » و « ملك الشعرا » چنانكه بعضى ^۱ پنداشته اند لقب او نبوده بلكه در مونس الاحرار يا تذكره ها از نوع عنوانهاى داده شده است. ضمناً در همين كتاب ^۲ دو قصيده داراى ۳۸ و ۷۶ بيت در قسمت اشعار مقفى ضبط است.

پايان حيات و سال فوت - مسافرت مجير به اصفهان و ساختن شعر هجويه درباره مردم آن شهر و هجوگويى و معارضه شاعران اصفهان درباره مجير سبب شده است كه بعضى از تذكره نويسان البته در دوره هاى بعد از قرن نهم ، بنويسند كه مجير الدين را عوام و اوباش اصفهان كشته اند و صدهزار دينار خونبهاى او داده اند ، از آن جمله امين احمدرازى در هفت اقليم ^۳ ، و نيز محمد مظفر حسين صبا در تذكره روز روشن ^۴ اينطور مى نويسد كه اوباش شقاوت شعار در راه حمام بر سرش ريخته و مقتولش ساخته و صدهزار دينار ديت مقتول به خزانه سلطان داده اند ، و اين تذكره در تاريخ قتل او (۵۶۸) وهم چنين نام معارضان او از شعراى اصفهان اشتباه كرده و كمال الدين اسمعيل را نيز در شمار آنان و نخستين تن نام برده است .

اما در تذكره ها و كتب تواريخ قديم تر ذكرى از اين مطلب نيست و ما به ترتيب تاريخى به آنها اشاره مى كنيم: نخست تذكره لباب الالباب كه مطلب او را درباره مجير نقل كرديم ، ذكرى نكرده مگر آنكه بر فرض قول سعيد نفيسى ^۵ قسمتى از شرح حال و اشعار او افتاده باشد ، اگر چه باز هم شيوه لباب الالباب اينست كه كمتر تاريخ وفات ذكر مى كند .

پس از آن آثار البلاذ قزوينى كه در ۶۸۲ هـ ق تأليف شده ^۶ و قول او را

۱- ريجانة الادب ج ۵ ص ۲۲۲

۲- ج ۲ ص ۵۳۰ تا ص ۵۴۲

۳- چاپ جواد فاضل ج ۳ ص ۳۰۷، سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۸۹

۴- چاپ كتابخانه رازى ص ۷۱۷

۵- ص ۴۰۶ ج ۱ ح

۶- سعدى تا جامى ترجمه على اصغر حكمت چاپ دوم ص ۸۸

درباره مجیر و هجوگویی او آوردیم ، در این باره سخنی ندارد .
 در تاریخ گزیده ^۱ فقط نوشته است : « اشعار خوب دارد به تخصیص
 سوگندنامه که بی نظیر گفته است » مجمل فصیحی خوافی ضمن شرح حال ظهیرالدین
 فاریابی می نویسد ^۲ : « و هو ظهیرالدین طاهر بن محمد و بعضی گویند که او را و مجیر
 بیلقانی را گرفتند ، مجیر خلاص شد و او را به قتل آوردند »
 دولتشاه سمرقندی نوشته است ^۳ : « ... و اکابر اصفهان از او درخشم بودند
 شرف الدین شفروه را گفتند تا او را اهاجی رکیکه گفت ، و ایراد آن هجویات مناسب
 این کتاب نیامد »
 اما در کتاب شاهد صادق که در حدود سال ۱۰۵۶ ه. ق تألیف شده ^۴ دو قول
 وجود دارد یکی در حوادث سال ۵۸۶ که می نویسد ^۵ : « مجیر الدین بیلقانی بقولی
 در اصفهان به قتل رسید » و دیگر در حوادث سال ۵۸۹ می نویسد : « و مجیر بیلقانی
 شاعر نمازند »

و در تذکره ها و تواریخ بعد مطابق قول صحیح تر آمده است که به سال ۵۸۶
 بدون شک در آذربایجان بوده و در تبریز در گذشته و در مقبرة الشعراء سرخاب دفن
 شده است ، زیرا هدایت که از سفر دوم او به اصفهان و دوستی جمال الدین بامجیر
 سخن می راند می نویسد ^۶ که در سنه ۵۷۷ رحلت نموده و این سال برای فوت او
 درست نیست چه پس از این سال زنده بوده و به تبریز بازگشته است .

۱- چاپ دکتر عبدالحسین نوایی ص ۷۴۹

۲- چاپ محمود فرخ ج ۲ ص ۲۷۸

۳- چاپ خاور ص ۹۰

۴- مجله یادگار ، سال دوم شماره ۴ ص ۱۹

۵- یادگار سال ۲ شماره ۶ ص ۳۰

۶- چاپ مظاهر مصفا ج ۳ ص ۱۱۸۵

و دیدیم که تذکره روز روشن وفات او را به سال ۵۶۸ هـ . ق نوشته و شاهد صادق ۵۸۶ و ۵۸۹ ذکر کرده و مجمع الفصحا ۵۷۷ را سال وفات او دانسته است، دانشمندان آذربایجان^۱ تاریخ قتل یا فوت او را میانه سالهای ۵۸۶ و ۵۹۴ آورده و سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران به طور قطع و یقین نوشته^۲ : «سرانجام به تبریز بازگشته و در آنجا به سال ۵۹۴ در گذشته و در مقبرة الشعرا مدفون شده است» در ریحانة^۳ الادب نوشته در ۵۹۵ یا ۵۸۹ هجرت در گذشته یا مقتول گردید . دکتر خیامپور هم در فرهنگ سخنوران سال ۵۹۴ را سال فوت او ذکر کرده است .

اما با تحقیق بیشتر ، سال ۵۸۶ برای فوت مجیر بیشتر قابل قبول شده و آن را بر سایر اقوال ترجیح داده اند چنانکه فروزانفر پس از نقل قول شاهد صادق و امین احمد رازی، که او را در ۵۸۶ مقتول دانسته اند، بدون تصدیق یا تکذیب قتل او در اصفهان ، سال ۵۸۶ را به صواب نزدیکتر دانسته و گفته است^۴ « در دیوان مجیر اشاراتی که زندگانی او را پس از این ثابت کند نتوان دید ».

دکتر شفق در تاریخ ادبیات خود ، قول ۵۸۶ را پذیرفته و نوشته^۵ : « به موجب روایت مجیر را عوام و او باش اصفهان در سال ۵۸۶ کشتند » .

اما آقای دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران^۶ ، پس از نقل اقوال گوناگون در تاریخ وفات مجیر یعنی ۵۷۷ هـ دایت و ۵۶۸ و ۵۸۶ و ۵۸۹ و ۵۹۴ استدلال می کنند که اگر قبول کنیم رابطه شاعر با دستگاه قزل ارسلان

۱ - ص ۳۲۵

۲ - ج ۱ ص ۱۰۷

۳ - چاپ کتا بفروشی خیام ج ۵ ص ۲۲۲

۴ - چاپ دوم سخن و سخنوران ص ۵۸۹

۵ - چاپ وزارت فرهنگ ص ۲۴۶

۶ - ج ۲ ص ۷۲۲

در دوره استقلال آن اتابك ، بعد از فوت برادرش محمد بن ایلدگز (۵۸۱) بوده ، احتمال اقوال دیگر ضعیف می شود و چون در دیوانش بعد از قول ارسال مدح دیگری نیست ، بعد از ۵۸۷ زنده نبوده و سالهای ۵۸۹ و ۵۹۴ هم درست نمی نماید و سال ۵۸۶ با قرائن موجود سال نزدیک به یقین برای فوت مجیرالدین بیلقانی خواهد بود .

دکتر معین نیز در اعلام فرهنگ خود فوت او را در تاریخ ۵۸۶ هـ ق ذکر کرده است .

مدفن مجیر - چون روایات مربوط به قتل او در اصفهان و بودنش در تاریخ وفات یعنی ۵۸۶ در آن شهر ضعیف است و قابل قبول نیست و بسیاری از تذکره نویسان مانند آذر در آتشکده^۱ نوشته اند : « بعد از مراجعت در تبریز به عالم باقی شتافته » و قرائن تاریخی نیز این نکته را ثابت می کند . بنابراین می توان پذیرفت که مجیرالدین بیلقانی در پایان عمر در تبریز بوده و همانجا در گذشته و بنا بر چند قول در مقبرة الشعراء سرخاب به خاک سپرده شده است . از جمله ملاحظه در تاریخ خود^۲ نوشته جماعتی از مشاهیر شعرا در خاک سرخاب به تخصیص در مقبرة الشعراء آسوده اند و از آن جمله این چند کس محقق شد : « مجیرالدین بیلقانی و ... » که قول او را پیش از این نیز به تناسب نقل کرده ایم . در ریاض السیاحه^۳ نیز مجیرالدین را از مدفونان سرخاب می شمارد .

سعید نفیسی هم چنانکه دیدیم قبر او را در مقبرة الشعراء تبریز دانسته و دکتر صفا نیز نوشته : « قبر او در مقبرة الشعراء تبریز است » .

۱ - چاپ دکتر شهیدی ص ۲۹

۲ - چاپ تبریز ص ۱۱۹

۳ - چاپ اصغر حامدربانی ص ۵۸

خاقانی شروانی

بزرگترین شاعر قرن ششم هجری قمری و مشهورترین شاعرانی که در مقبره الشعراء سرخاب دفن شده‌اند ، افضل‌الدین بدیل بن علی نجار ، خاقانی شروانی است. نام او بدیل^۱ است چنانکه خود او گفته^۲ :

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را

بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

و بنا بر این قول تذکره نویسانی که نام او را ابراهیم^۳ یا عثمان^۴ دانسته و «ابو بدیل» را کنیه او گفته‌اند ، درست نیست و قول دولتشاه^۵ نیز که او را «افضل» الله بن ابراهیم بن علی «خوانده باطل است .

لقب او افضل‌الدین بوده و در شعر خود نیز این لقب را آورده مثلاً^۶ :

افضل از زین فضولها راند

نام افضل بجز اضل منهد

و در تحفة العراقرین گوید^۷ :

تا آخر دم ز روز اول بودی به زبانش افضل افضل

لقب دیگری که به مناسبت شاعری و مداحی رسول اکرم یافته «حسان‌العجم»

۱- مقدمه دیوان خاقانی بقلم نگارنده ص شش

۲- دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۵۰

۳- آتشکده آذر ، مجمع الفصحاء ، مجالس المؤمنین ، طرائق الحقایق ، مقدمه چاپ عبدالرسولی ، گلستان ارم

۴- محمد بن داود علوی شادآبادی (شرح دیوان نسخه خطی نگارنده ص ۲)

۵- تذکره دولتشاه چاپ هند ص ۴۰

۶- دیوان ص ۱۷۳

۷- تحفة العراقرین چاپ دکتر قریب ص ۲۳۰

است که گویا از جانب عم خود کافی الدین عمر بن عثمان این لقب یافته^۱ چنانکه گوید^۲ :

چون دید که درسخن تمامم حسان عجم نهاد نامم
و در اشعار خود بارها باین لقب اشاره کرده چنانکه گفته است^۳ :
خاقانی که نایب حسان مصطفی است
مداح بارگاه توحیدرنکوتر است
و نیز گفته^۴ :

مصطفی حاضر و حسان عجم مدح سرای
پیش سیمرغ خمش طوطی گویا بینند
و اینکه گفته اند^۵ از طرف شروانشاه لقب « سلطان الشعراء » یافته درست
نیست. نام پدرش علی و پیشه او نجاری بوده چنانکه گفته^۶ :
شیخ مهندس لقب پیر دروگر علی

کآزرو افلیدسند عاجز برهان او
مادرش نسطوری تازه مسلمان و پیشه او طباحی^۷ بوده است .
تخلص - تذکره نویسان نوشته اند که خاقانی ابتدا « حقایقی » تخلص می کرده
و پس از راه یافتن به دربار منوچهر شروانشاه بوسیله ابوالعلاء گنجوی ، تخلص
خاقانی گرفته است اما از تخلص « حقایقی » در دیوانش دو مورد بیشتر نیامده که

-
- ۱- مقدمه دیوان ص هفت
 - ۲- تحفة العراقین ص ۲۲۱
 - ۳- دیوان ص ۷۶
 - ۴- دیوان ص ۹۹
 - ۵- شرح شادی آبادی نسخه خطی نگارنده ص ۱۱۷
 - ۶- دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۶۵
 - ۷- مقدمه دیوان ص هفت

یکی این است ۱ :

چون کار به کعبتین عشق افتد شش پنج زنش حقایقی باید .
گفتم که ابوالعلاء گنجوی او را به خاقان اکبر شروانشاه شناسانده و برای
اولقب «خاقانی» گرفته است و ابوالعلاء در این باره گفته است ۲ :
چو شاعر شدی بردمت نزد خاقان

به خاقانیت من لقب بر نهادم
و تخلص او «خاقانی» است که در تمام اشعار شاعر آمده، امادردیباچه تحفه
العراقین ۳ خود را «خاقانی الحقایقی» نامیده و در دیباچه يك نسخه هم اینطور
نوشته ۴ : «ارک الله ای خاقانی ، حیاک الله ای حقایقی - ابدک الله ای حسان العجم » .
در تذکره لباب الالباب نیز «حسان العجم حکیم خاقانی الحقایقی» ضبط شده و تربیت
در دانشمندان آذربایجان همه القاب و عناوین او را با دو تخلص اینگونه ضبط کرده ۵ :
«سلطان الفصحاء و حسان العجم افضل الدین بدیل الحقایقی الخاقانی ابراهیم بن نجیب
الدین علی نجار الشروانی»

مولد خاقانی «شروان» از بلاد اران است و در تواریخ و تذکرها نیز این
شهر مولد او خوانده شده و در دیوان شاعر هم به این نام موارد بسیار اشارت
رفته است مثلاً ۶ : «عیب شروان مکن که خاقانی - هست از آن شهر کابتداش شر
است» و اینکه بعضی ۷ او را «شیروانی» (با یاء) نوشته اند درست نیست و نخستین

۱- دیوان ص ۵۹۲

۲- مقدمه دیوان ص هشت

۳- نسخه کتابخانه ملی پاریس از نسخ مورد استفاده دیوان تصحیح نگارنده ورق ۲ و نیز
تحفه العراقین چاپ دکتر یحیی قریب ص ۶

۴- نسخه خطی کتابخانه مجلس به شماره ۳۲۶ (مقدمه دیوان ص هشت ح ۲)

۵- ص ۱۲۹

۶- دیوان ص ۶۸

۷- مجمع الفصحاء ، تشکده آذر ، تاریخ ادبیات برون ، تاریخ ادبیات دکتر شفق ، تاریخ
ادبیات ریپکا

کسی که اورا شیروانی دانسته نظیری نیشابوری متوفی به سال ۱۰۲۳ ه . ق است که گفته^۱ :

رشك ملك شیروان امروز شاد روان اوست

کوبه از خاقان، نظیری به زخاقانی نشست

و پس از او این اشتباه را تذکره نویسان دیگر مانند صاحب آتشکده آذر و مجمع الفصحاء تکرار کرده و کسانی مانند حاج زین العابدین شیروانی درستان السیاحه^۲ و ریاض السیاحه او را «شیروانی» خوانده و خود حاج زین العابدین نیز از همین شهر «شروان» بوده اما به «شیروانی» معروف شده است و لی در کتب معتبر مانند الانساب سمعانی^۳ و معجم البلدان^۴ و آثار البلاد همه جا «شروان» به فتح شین ضبط شده و آن را از بناهای انوشیروان دانسته اند. در دیوان خاقانی هفتاد و دوبار نام «شروان» به همین شکل آمده است.

معصومعلی شاه (نایب الصدر) در طرائق الحقایق^۵ ذیل «افضل الدین» پس از

نقل ضبط صاحب مرا صد می نویسد : «خاقانی شروانی است نه شیروانی»

دانشمندان آذربایجان از قول مؤلف گلستان ارم^۶ مولد خاقانی را قریه ملهملو در بالای شماخی نوشته و خانیکوف مستشرق روسی^۷ مولد اصلی اورا گنجه (البزابت پول کنونی) نوشته که درست نیست .

۱- مقاله سعید نفیسی درباره شروان و شیروان، در مجله ارمنان شماره اول سال بیست و سوم.

دیوان نظیری چاپ مظهر مصفا ص ۴۰۸

۲- چاپ تهران ص ۳۲۴، در گلستان ارم نیز: «شیروانی»

۳ و ۴ - مقاله سعید نفیسی در مجله ارمنان

۵ - چاپ بیروت ص ۶۰۱

۶- چاپ اول تهران ص ۲۸۰

۷- گلستان ارم چاپ باکو ص ۲۰۲

۸- تاریخ ادبیات برون ج ۲ قسمت سنائی تا سعدی ترجمه صدری افشار ص ۸۴

سال تولد خاقانی بنابر تحقیق مرحوم فروزانفر در سخن و سخنوران^۱ با دلائلی که ارائه کرده و نگارنده در مقدمه دیوان نقل کرده است^۲، ۵۲۰ هجری قمری است، اما در تذکره‌های معروف به سال تولد او اشاره‌ای نشده و خود او در اشعارش غالباً سال ۵۰۰ را ذکر کرده چنانکه گفته است^۳:

از لفظ من که پانصد هجرت چو من نژاد

ماند هزار سال دگر مخبر سخاش

و نیز^۴:

پانصد هجرت چو من نژاد یگانه

باز دوگانه کنم دعای صفاها

اما این اشارات که در شعر آمده اشاره به عقد کامل است و مقصود این نیست که در سال ۵۰۰ ق. متولد شده و یکی از دلایل که سال ۵۲۰ سال تولد او است، این است که هیچ يك از قصاید او بر قصیده مدح اتسز مقدم نیست و ظاهراً آن را در حدود سال ۵۴۴ به نظم آورده^۵ و به بیست و چهار سالگی خود اشاره کرده و گفته:

ساعت روز و شب است سال حیاتم بلی

جمله ساعات هست بیست و چهار از شمار

و خاقانی در موارد دیگر نیز عدد بیش از پانصد را با توجه به عقد کامل همان پانصد آورده چنانکه در این بیت می‌بینیم^۶:

از پی حج در چنین روزی ز پانصد سال باز

بسر در فید آسمان را منقطع سان دیده‌اند

۱- چاپ اول ج ۲ ص ۳۳۷ ح ۱

۲- ص یازده

۳- دیوان ص، ۲۳۴

۴- دیوان ص ۳۵۷

۵- سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۳۷ ح ۱

۶- دیوان ص ۹۲

و این بیت را در سفر دوم حج یعنی در سال ۱۵۶۹ گفته و ۶۹ سال آن را در نظر نیاورده است .

مرحوم اقبال هم سال تولداو را ۵۰۰ دانسته و اشتباه است. و مینورسکی خاور شناس معروف سال ۵۰۰ راتخمینی و تقریبی می‌داند^۲ و چون شاعر در قصیده مسیحیت هنگام سفر آندر و نیکوس به شروان حدود ۴-۱۱۷۳ میلادی یعنی ۵۶۹ هـ . ق پنجاه ساله بوده و گفته است :

مرا از بعد پنجه ساله اسلام نزید چون صلیبی بند بر پا
بنابر این سال تولداو همان حدود ۵۲۰ هـ . ق می‌شود.

و برخلاف قول مرحوم اقبال در مقدمه حقایق السحر مکتبه او با رشید وطواط و اشاره به بیست و پنج سالگی خود در شعرش و نیز اشاره به فوت کافی الدین عمر بن عثمان عموی خود در همان قصیده، همه در سال ۵۴۵ هـ . ق بوده پس او در ۵۲۰ تولد یافته است .

خاقانی در ابتدای عمر تا هنگام مرگ عمویش کافی الدین عمر بن عثمان ، تحت تربیت و حمایت او بوده و چون نمی‌خواسته پیشه پدر را اختیار کند ، نزد عمویش رفته که مردی طیب و فیلسوف بوده و زندگی خود را همه از عم خود می‌داند چنانکه گوید :^۴

دعوی نسبت ز عم کن نریدر زیرا ترا

عم پدید آورداگر نی‌خود پدر گم کرده بود
و از شعر خاقانی پیداست که عمویش در بیست و پنج سالگی شاعر در گذشته

۱- سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۳۷ ح ۱

۲- مقدمه حقایق السحر ص ۳ ح ۳

۳- ترجمه رساله مینورسکی از دکتر زرین کوب در دفتر ۲ فرهنگ ایران زمین

تابستان ۱۳۳۲ ص ۱۵۹

۴- دیوان ص ۸۷۳

و او را ما تمزده کرده چنانکه در قصیدهٔ جساب رشید الدین و طسواط به مطلع^۱ :

مگر به ساحت گیتی نماند بوی وفا
که هیچ انس نیامد ز هیچ انس مرا
گفته است :

طوبلهٔ سخنش سی و یک جواهر داشت
نهادمش به بهای هزار و یک اسما
به سال عمرم از و بیست و پنج بخریدم
شش دگر را شش روز کون بود بها
حیات بخشا در خامی سخن منگر
که سوخته شدم از مرگ قدوة الحکما
فروغ فکر و صفای ضمیرم از عم بود

چو عم بمرد برفت آن همه فروغ و ضیا
و خاقانی در تحفة العراقین^۲ اشاره کرده که عربی و طب و نجوم و فلسفه را نزد عمش خوانده و از تربیت و تعلیم عمویش بسیار برخوردار شده است.
و چون عمش در گذشته او با دانشی که داشته و استعدادی که در خود یافته به مربی دیگری که نظام الدین ابوالعلاء گنجوی شاعر دربار شروانشاه بوده، روی آورده و این توجه احتمالاً ما بین سالهای ۵۴۰ - ۵۵۰ هـ. ق^۳ بوده است.

و ابوالعلاء گنجوی از او حمایت کرده و در تربیت او همت گماشته و او را به خاقان اکبر منوچهر شروانشاه معرفی کرده و برای او تخلص « خاقانی »

۱- دیوان ص ۲۹

۲- مقدمهٔ دیوان سیزده، تحفة العراقین چاپ دکتر یحیی قریب ص ۲۱۹-۲۲۱

۳- سخن و سخنوران چاپ اول ج ۲ ص ۳۲۳

گرفته است ، اما پس از چندی میان شاگرد و استاد بهم خورده و ابوالعلاء رنجیده خاطر شده و از او گله کرده و در يك قصیده نیز از تربیت‌ها و مهربانیهای خود در باره خاقانی سخن گفته و نوشته‌اند^۱ که خاقانی داماد ابوالعلاء شده به این جهت فلکی شروانی که شاگرد دیگر ابوالعلاء بوده و همین آرزو را داشته رنجیده و خواسته سفر کند اما ابوالعلاء با بخشیدن پول او را راضی کرده است و صاحب مجمع الفصحاء^۲ ابوالنظام نجم‌الدین فلکی شروانی را هم استاد خاقانی خوانده و جامی در نفحات الانس^۳ نیز همین عقیده را دارد و این درست نیست .

حوادث دوران حیات

خاقانی شاعری است که زندگی او نسیب و فراز بسیار داشته و شادی و غم و رنج و راحت فراوان دیده و همه سرگذشت جالب زندگی خود را در شعر منعکس کرده و از این حوادث آنچه بیشتر مهم و قابل ذکر است ، مسافرتها و گرفتاری در زندان و مرگ زن و فرزند و خویشان اوست که باید به آنها اشاره کنیم :

خاقانی در فاصله سالهای ۵۴۹ و ۵۵۰ به اجازه شروانشاه به قصد دیدار خراسان حرکت کرده اما در ری بیمار شده و والی ری او را منع کرده و او به شروان بازگشته است^۴.

خاقانی در باره بیماریش در ری و منع والی ری و خبر رسیدن فتنه غز و حادثه محمد بن یحیی در اشعارش اشاراتی دارد مثلاً در قصیده‌ای به مطلع^۵:

۱- تذکره دولتشاه چاپ هند ص ۳۶

۲- چاپ اول ج ۱ ص ۳۸۱ ، چاپ مظاهر مصفا ج ۳ ص ۹۴۶

۳- چاپ هند ص ۳۹۶

۴- مقدمه دیوان شازنده ، سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۳۶ ح ۱

۵- دیوان ص ۴۴۳

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری
دور از مجاوران مکارم نسای ری

می‌گوید :

چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا
هم باز پس شوم ، نکشم پس بسای ری
و در قصیده‌ای در مرثیت امام محمد بن یحیی به مطلع^۱ :
آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
گفته است :

عزمت که زی جناب خراسان درست بود
برهم شکن که بوی امان زان جناب شد
در هر حال پس از این سفر از شروانشاه اجازه سفر حج گرفته و در سال ۵۵۱
ه. ق به سفر حج رفته و در عراق به خدمت سلطان محمد سلجوقی رسیده و در
موصل جمال‌الدین محمد بن علی اصفهانی وزیر صاحب موصل را دیدار کرده
است.^۲

در این سفر قصیده‌ای را که در صفت مکه و راه آن گفته خواص مکه به آب
زر نوشته‌اند و مطلعش این است^۳ :

صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش
کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش
و مطابق گفته خود ۴ ماه ذی‌قعدة که مطابق دیماه ۵۳۵ شمسی بوده^۵ بادیه می‌سپرده

۱ - دیوان ص ۱۵۵

۲ - سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۲۶ ، چاپ دوم ص ۶۲۸

۳ - دیوان ص ۲۱۵

۴ - و من بدور مقتفی دیدم به دی ماه بادیه کاندرا و زاب و گیا حفظه فراوان دیده‌اند

۵ - مقدمه دیوان ص هفده ، سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۲۷ ح ۱

است ، و در همین سفر تحفة العرافین را به نظم آورده و در بازگشت به اصفهان آمده است .

سفر دوم خاقانی به مکه ، در سال ۵۶۹ هـ . ق^۱ به شفاعت عصمة الدین خواهر منوچهر انجام گرفت که او کسب اجازه از شروانشاه کرد و پس از زیارت کعبه ، بزیارت مرقد حضرت ختمی مرتبت نائل آمد . و در بازگشت از این سفر خرابه های مدائن را دید و قصیده ایوان مدائن را سرود .

در سال ۵۸۰ هـ . ق باز به خیال مسافرت به خراسان حرکت کرد و چون در قصیده به مطلع^۲:

رهروم مقصد امکان به خراسان یابم

تشنه ام مشرب احسان به خراسان یابم

گفته است :

چندگویی که دو سال دگر است آفت خسف

دفع را رأفت رحمان به خراسان یابم

و اشاره به قرآن سال ۵۸۲ هـ . ق کرده پس خیال مسافرت او در ۵۸۰ هـ . ق بوده است اما مسافرت خراسان هرگز انجام نشده و خاقانی تا پایان عمر در این آرزو به سر برده و اشتیاق خود را در چند قصیده بیان کرده است .

زندانی شدن

تذکره نویسان^۳ نوشته اند که خاقانی بعلت فرار از شروان به امر شروانشاه دستگیر و زندانی شده است و زندانی شدن او را به امر منوچهر شروانشاه میدانند

۱ - مقدمه دیوان ص ۵ جده

۲ - دیوان ص ۲۹۴

۳ - تذکره دولتشاه سمرقندی چاپ هند ص ۴۰

اما به علل زیاد^۱ زندانی شدن او به امر اخستان بن منوچهر و در سال ۵۶۹ بوده و در این سال خاقانی به قصد زیارت حج از شروان خارج شده و اخستان به وی نامه‌ای نوشته و او را باز خوانده و او در جواب نامه‌ای نوشته که در دست^۲ است و در قصیده مسیحیت اشاره به پنجاه سالگی خود می‌کند و چون ثابت کردیم که که تولد او در سال ۵۲۰ ه. ق بوده در این سال حدود ۵۰ سال داشته است و این زمان ، اخستان بن منوچهر پادشاه بوده نه منوچهر شروانشاه .

مدت زندانی بودن خاقانی هفت ماه تا یکسال^۳ ذکر شده است . پنج قصیده از قصائد خاقانی در باره زندان و گرفتاریها و رنج‌های او در حبس است که یکی از آنها قصیده مسیحیت یا ترسائیه است که ممدوح آن آندر و نیکوس کمئوس^۴ شاهزاده مسیحی بوده که او را عظیم الروم عزالدوله خطاب کرده و مطلعش این است^۵ :

فلک کژ روتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا
پس از گرفتاری زندان از حوادث دردناک و رنج آور و غم‌انگیز دوران
حیات خاقانی مرگ زن و فرزند و خویشان اوست که نخستین آنان کافی‌الدین عمر
بن عثمان عم او بوده که تربیت شاعر را بر عهده داشته و خاقانی در مرگ او بسیار
گریسته و قصاید سوزناک و جانگداز گفته است که از آن جمله به این مطلع

۱ - مقدمه دیوان خاقانی ص بیست ، نقل از سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۳۰ ح ۱

۲ - این نامه در شماره ۱ و ۲ سال ششم مجله ارمغان ، و در مجموعه نامه‌های خاقانی به کوشش نگارنده ص ۱۵۲ - ۱۵۷ چاپ شده است

۳ - مقدمه دیوان س بیست و یک

۴ - تحقیق مینورسکی در ترجمه و شرح قصیده ترسائیه ، ترجمه دکتر زرین کوب در ویرتک ایران زمین ، تاریخ ادبیات رپیکا ترجمه دکتر عیسی شهابی ص ۳۲۳

۵ - دیوان ص ۲۳

است^۱:

راه نفسم بسته شد از آه جگر تاب

کو هم نفسی تا نفسی رانم از این باب

اما حادثه دردناک دیگر مرگ پسرش رشیدالدین بود که در سال ۵۷۱ ه.ق پس از بازگشت خاقانی از سفر دوم حج روی داد^۲ و پدر را دغدار کرد و اندکی بعد از آن امام عمده‌الدین محمد بن اسعد امام شافعی نیز درگذشت و بیش از پیش شاعر را اندوهناک ساخت .

خاقانی در باره مرگ فرزندش اشعار سوزناک و تأثر انگیز دارد و از آن جمله قصیده « ترنم المصاب » است به مطلع^۳:

صبحگاهی سرخوناب جگر بگشاید

زاله صبحدم از نرگس تر بگشاید

پس از سوگ فرزند مرگ زن و فرزند خردسال او نیز غم و اندوه فراوان برایش بار آورده و در باره آنها هم اشعاری نغمه و شیوا و غم آور سروده از جمله درباره مرگ همسرش گفته است^۴:

بس به راحت روزگاری داشتم

بس وفا پرورد یاری داشتم

بس بآیین یادگاری داشتم

آن نه یار آن یادگار عمر بود

و پس از زن و فرزند خردسالش ، درگذشت وحیدالدین پسر عمش بسیار او را آزرده و رنجور ساخته و این غم و رنج را در اشعارش بیان داشته و ظاهراً

۱ - دیوان ص ۵۶

۲ - مقدمه دیوان ص بیست و سه

۳ - دیوان ص ۱۵۸

۴ - دیوان ص ۳۰۷

وحیدالدین از عم دیگر خاقانی بوده و فرزند کافی الدین عمر بن عثمان نبوده است.^۱

مذهب و اخلاق

خاقانی بدون شك در مذهب پیرو شافعیه^۲ بوده و این معنی از گفته‌های خود او برمی آید، اما قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین^۳ او را شیعه خوانده و معتقد شده که خاقانی تقیه می کرده و صاحب طرائق الحقایق^۴ نیز او را شیعه دانسته و به اشعاعی از او استناد کرده اما هیچ دلیلی بر شیعه بودن او نیست و شافعی بودنش مسلم است.

او در مذهب متعصب است، به آئین اسلام و کعبه و پیامبر اکرم سخت معتقد و پای بند است و در تمام اشعارش این تعصب آشکار است اگرچه گاهی روش صوفیان را پیش می گیرد اما به گفته فروزانفر^۵ عرفان و تصوف در او قوی نیست و «به مشرب صوفیان متوسط که به هیاکل عبادت پای بندند شبیه تر است»

علوم عقلی و فلسفه را نیز انکار می کند^۶ و به علم دین و فقه و حدیث و قرآن از هر مسأله بیشتر پای بند و معتقد است و این همه را وسیله نجات می داند. او شاعری است بلند نظر و دارای احساسات لطیف و همت عالی و همین صفات او را زود رنج و حساس کرده که به اندک چیزی از نزدیک ترین کسانی رنجیده شده

۱ - مجله ارمغان سال ۶ شرح حال خاقانی به قلم آقای ناصح

۲ - دلائل آن در مقدمه دیوان ص بیست و شش و بیست و هفت ذکر شده است

۳ - چاپ تهران کتابفروشی اسلامیة ص ۶۱۷ بعد

۴ - چاپ اول تهران ص ۲۸۰

۵ - سخن و سخنوران چاپ اول ج ۲ ص ۳۲۰ و ۳۲۱

۶ - مقدمه دیوان ص بیست و نه

بطوریکه از پدرش و از ابوالعلاء گنجوی ورشیدالدین و طواط رنجش یافته و به بدگویی آنان پرداخته است .

او نسبت به امور دنیا بی اعتنا بوده ، اگرچه بعضی نوشته اند^۱ از مال دنیا برخوردار تمام داشته اما همت بلند و بی اعتنایی او به جاه و مال در اشعارش آشکار است . او نه تنها خود درزندگی باشرافت و آبرومندی می زیسته بلکه از آنچه بدست می آورده به دیگران نیز می بخشیده است .

بر رویهم در شعر خاقانی تضاد افکار و اندیشه ها هم دیده می شود^۲ . غالباً تفاخر و مناعت بسیار دارد و خود را گاهی از شاعران عرب و عجم برتر می شمارد ، و هم چنین گله گزاری و زود رنجی و نیز بی وفایی مردم در اشعارش بیان شده است . قصائد کوچک و قطعات در دیوان او بیشتر از غم و اندوه و بی کسی و بیوفائی جهان و مردم جهان و اهل دل نیافتن و دوست به دست نیاوردن حکایت می کند مثلاً^۳ :

تاجهان است از جهان اهل وفایی بر نخاست

نیک عهدی بر نیامد آشنایی بر نخاست

یا^۴ : «اهل بر روی زمین جستیم نیست - عشق را یک ناسازنین جستیم نیست»

ممدوحان خاقانی

بزرگترین ممدوحان خاقانی دوتن از خاندان اصیل ایرانی یعنی شروانشاهان

۱- تقی الدین کاشی در خلاصة الافکار (سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۱۴ ح ۲ و ۳)

۲- مقدمه دیوان خاقانی ص بیست و نه

۳- دیوان ص ۷۴۶

۴- دیوان ص ۷۴۷

بوده‌اند که این خاندان نسبشان به بهرام گور می‌رسیده^۱ و مؤسس آن سلسله ظاهراً محمد بن یزید با مسعودی صاحب مرج‌الذهب معاصر بوده^۲ و به این جهت است که خاقانی در اشعارش شروانشاهان رایزیدیان^۳ و آل یزید می‌خواند این خاندان تازمان صفویه حکومت داشتند و آخرین آنان شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ‌شاه پادشاه طهماسب اول معاصر بود و با اوزد و خورد کرد و در ۹۴۵ اسیر شد و در ۹۴۶ ه. ق وفات یافت و این سلسله از بین رفت^۴.

نخستین تن از این خاندان که ممدوح خاقانی بود خاقان اکبر ابوالهیجا فخرالدین منوچهر بن فریدون شروانشاه بوده که خاقانی بوسیله ابوالعلاء گنجوی به او معرفی شده و تخلص خویش را از او گرفته و به موجب سر لویه بعضی از نسخ خطی^۵ نخستین قصیده را در مدح او به این مطلع گفته است^۶:

ز عدل شاه که زد پنج نو به در آفاق

چهار طبع مخالف شدند جفت وفاق

و مجموعاً دوازده قصیده در مدح و یک ترکیب بند در مرثیه این پادشاه دارد منوچهر شروانشاه تا حدود سال ۵۵۵ ه. ق (۱۱۶۰ م) سلطنت کرده است. دومین ممدوح از شروانشاهان، خاقان کبیر جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر است که آغاز و انجام شهریار او معلوم نیست و تا سال ۵۶۳ ه. ق فرمانروائی

۱- مقدمه دیوان منی و چهار

۲- سخن و سخنوران ج ۲ ص ۲۸۹ ح ۲

۳- داذ گهر یزیدیان زاده علی شجاعی - کز سر ذوالفقار او زاده قضای راستین ،

(دیوان ص ۴۶۲)

۴- سخن و سخنوران ج ۲ ص ۲۸۸

۵- نسخه کتابخانه مجلس (مقدمه دیوان منی و شش ح ۱)

۶- دیوان ص ۲۳۴

۷- ترجمه رساله مینور سکی ص ۱۴۰ ح ۶

۸- سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۳۲

داشته و در فاصله سالهای ۵۹۰ و ۵۹۷ که نظامی شرف نامه رami سروده ، در گذشته است زیرا از مرگ او یاد کرده است^۱ .

خاقانی از این پادشاه صله ها و جوائز بسیار دریافت کرده و چنانکه گفتیم به امر همین پادشاه به زندان افتاده و دولت شاه سمرقندی در تذکره خود^۲ داستانی راجع به خاقانی و خشمگین شدن این پادشاه بر او نقل کرده و بعضی^۳ هم داستان را دلیل بر سوء ظن و بدگمانی اخستان نسبت به شاعر دانسته اند .

از شروانشاهان دوزن نیز ممدوح خاقانی بوده اند یکی عصمت الدین خواهر منوچهر و دیگر صفوة الدین بانوی اخستان که درباره نخستین چهار قصیده و درباره دومی پنج قصیده^۴ دارد .

ممدوحان دیگر خاقانی عبارتند از اتابك مظفر الدین قزل ارسلان عثمان بن - ایلدگز^۵ (۵۸۱ - ۵۸۷) که قصاید بلند و فصیح درباره او دارد و از تاریخ ۵۵۶ ه . ق به او پیوسته است .

دیگر علاء الدین اتسزبن محمد خوارزمشاه^۶ (۵۲۱ - ۵۵۱) است که خاقانی در مدح او قصیده ای دارد که ضمن آن از بیست و چهار سالگی خود صحبت کرده و پیش از این یاد کردیم و گفتیم که این قصیده را در سال ۵۲۲ ه . ق سروده و بهمین جهت سال تولد او ۵۲۰ بوده است .

دیگر غیاث الدین محمد بن محمود بن محمد بن ملک شاه از سلجوقیان عراق^۷

۱- سخن و سخنوران

۲- چاپ هندس ۴۰

۳- تاریخ ادبیات برون ج ۲ ص ۳۹۴

۴- مقدمه دیوان خاقانی ص سی و نه

۵- همان صفحه

۶- ص چهل

۷- ص چهل و یک

(۵۲۷-۵۵۲) است که خاقانی در سفر حج او را دیدار کرده و سه قصیده و نیز يك قصیده تازی در مدح او گفته است .

جز اینها سیف الدین مظفر دارای در بند و نصرة الدین اسپهبد اعظم ابوالمظفر لیالواشیر فرمانروای طبرستان و سیف الدین اتابک منصور فرمانروای شماخی از ممدوحان او بوده اند .

اما ممدوح قصیده مسیحیت یا ترسائیه به مطلع : « فلك كزورتر است از خط ترسا - مرادارد مسلسل راهب آسا » آندرونیکوس کمننوس بوده که یکی از بنی - اعمام مانوئل امپراطور بزرگ بوزنطیا بود و خاقانی در این قصیده او را شفیع قرار داده که نزد شاه شروان شفاعت کند ، پرفسور مینورسکی در ترجمه و شرح قصیده مسیحیت^۱ تحقیق جامعی درباره این شاهزاده مسیحی کرده و او را به خوبی شناسانده^۲ است .

جز این عده چند تن دیگر از امرا و فرماندهان ممدوح خاقانی بوده . و جمعی از وزیران و دبیران نیز ممدوح او بوده اند که مهم تر از همه یکی جمال الدین وزیر صاحب موصل (متوفی ۵۵۹ ه . ق) معروف به جواد اصفهانی^۳ و دیگر بهاء الدین محمد بن مؤید البغدادی^۴ و چند تن دیگر بوده اند و دوتن از دانشمندان مورد ستایش او قرار گرفته اند که یکی امام محمد بن یحیی^۵ فقیه بزرگ شافعی است که در سال ۵۲۹ ه . ق در حمله غزان خاك در دهانش کرده و به وضعی فجیع

۱ - ترجمه رساله مینورسکی از دکتر زرین کوب در فرهنگ ایران زمین تابستان

۱۳۳۲ دفتر ۲

۲ - آقای عبدالغفار کندی در مقاله خود این شخص را باقر قزاقی وریپکا به نقل از ویلچوسکی او را مانوئل ذکر کرده است (مجله دانشکده ادبیات تبریز - مجله ارمنان)

۳ - مقدمه دیوان س چهل و سه

۴ - س چهل و چهار - مجالس النفائس (ترجمه س ۳۳۱) شمس الدین صاحب دیوان را به غلط ممدوح خاقانی دانسته

۵ - س چهل و پنج

اورا کشتند و خاقانی در مرثیه آن مرد بزرگ چندین قصیده و قطعه دارد . و یکی از

قصایدش باردیف « خاك » ساخته شده به مطلع ^۱ :

ناورد محنت است در این تنگنای خساك

محنت برای مردم و مردم برای خساك

دانشمند دیگری که شاعر در باره اش مرثیه دارد ، ابو منصور محمد بن اسعد عطاری طوسی ^۲ معروف به حفده و ملقب به عمدة الدین است که در واقعه غز از نیشابور گریخت و به آذربایجان رفت و به گفته ابن خلکان در تبریز در ماه ربیع الآخر سال ۵۷۱ درگذشت .

شاعران معاصر خاقانی عبارت اند از : ۱- ابو العلاء گنجوی ^۳، استاد و مربی و پدرزن او که پس از چندی میان آن دو بهم خورده و خاقانی به هجو و بدگویی او پرداخته است .

۲- رشیدالدین محمد و طواط ^۴ (متوفی بسال ۵۷۳ ه . ق) که در آغاز به خاقانی احترام می گذاشت و مابین آنان مناسبات دوستانه بود و رشید قصیده ای مشتمل بر ۳۱ بیت در مدح او گفت و او نیز پاسخ داد اما بزودی از یکدیگر رنجیده و میانشان کدورت حاصل شده و یکدیگر را هجا گفته اند ، ظاهر اعلت اختلاف آنان غیر از خود ستائی و غرور علاقه ای بوده که خاقانی به سنائی داشته اما و طواط در اشعار سنائی طعن ^۵ می زده است .

۳- جمال الدین محمد عبد الرزاق اصفهانی ^۶ که پس از هجا قصیده ای مبنی بر معذرت به خاقانی فرستاد که مطلعش این است :

۱ - دیوان ص ۲۳۷

۲ - مقدمه دیوان ص چهل و شش

۳ - مقدمه دیوان ص چهل و هفت

۴ - همان صفحه

۵ - سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۶۴ و مقدمه حدایق السحر ص لولز

۶ - مقدمه دیوان خاقانی ص چهل و هشت

کیست که پیغام من به شهر شروان برد

يك سخن از من بدان سر دسخندان برد

۴- مجیر الدین بیلقانی^۱ که به روایت تذکره نویسان شاگرد خاقانی بوده و او نیز نسبت به خاقانی بی مهر شده و او را هجو گفته و خاقانی در قصیده « اصفهان » مجیر را « دیورجیم » خوانده .

۵- اثیر الدین اخسیکتی^۲ که نوشته اند با خاقانی معارضه داشته و اشعار خاقانی را جواب گفته از جمله قطعه خاقانی را به مطلع :

خرد خریطه کش خاطر بیان من است

سخن جنبه بر خاطر و بنان من است

جواب گفته به این مطلع :

گره گشای سخن خامه نوان من است

خزینه دار روان خاطر روان من است

۶- مؤید الدین فلکی شروانی نیز با خاقانی معاصر بوده^۳ و خاقانی قطعه ای در مرثیه او دارد و اینکه بعضی نوشته اند^۴ که فلکی استاد خاقانی بوده درست نیست و قبلاً اشاره کردیم که هر دو شاگرد ابو العلاء گنجوی بوده اند .

بعضی^۵ نوشته اند که خاقانی نظامی در سفر حج همراه بوده و با یکدیگر دوستی داشته و قرار گذاشته اند که هر يك زودتر در گذرد دیگری او را مرثیه گوید و چون خاقانی زودتر در گذشته نظامی در حقیقت گفته است :

۱ - مقدمه دیوان

۲ - مقدمه دیوان صفحه چهل و نه

۳ - همان صفحه

۴ - جامی در نفحات الانس چاپ هند ص ۳۸۶

۵ - سمید نفیسی در مجله ارمغان سال پنجم شماره ۴۳ شرح حال نظامی

همی گفتم که خاقانی دریغاگوی من باشد
 دریغا من شدم، سر دریغاگوی خاقانی
 از دانشمندان زمان امام مجدالدین خلیل و امام نجم الدین سیمگر و افضل الدین
 ساوی هم خاقانی راستوده اند^۱.

سبک خاقانی

خاقانی در شعر فارسی دارای سبک بدیع و تازه است خود او نیز در شعرش به
 نوجوئی و نوآوری اشاره دارد از جمله گوید^۲:
 منصفان استاد دانتند که از معنی و لفظ

شیوه تازه نه رسم بباستان آورده ام
 و بیشتر تذکره نویسان^۳ او را مبدع و مبتکر دانسته اند. و درست است که در
 قصیده از شعرای خراسان و سبک خراسانی پیروی می کند اما در معانی و مضامین
 و ترکیبات و تشبیهات بکلی مبتکر و مبدع است. فروزانفر در باره او نوشته^۴:
 «توانائی او در استخدام معانی و ابتکار مضامین از هر قصیده او پدید است ... و آن
 معانی و مضامین که قدما از نظم کردن آن بواسطه وجود زمینه های روشن تر
 تن زده یا بر آن ظفر نیافته بودند به نظم در آورد و در عرصه شاعری روش و سبک جدید
 به ظهور آورد که مدتها سر مشق گویندگان پارسی به شمار می رفت.»

۱ - مقدمه دیوان ص پنجاه

۲ - دیوان ص ۲۵۸

۳ - آتشکده، مجمع الفصحاء و منتخب خلاصة الاشعار (مقدمه دیوان ص پنجاه و دو ح ۱)

۴ - سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۰۳، چاپ دوم ص ۶۱۴

اودر شاعری بیشتر متوجه سبك عنصری بوده^۱ و در ابتدا به تقلید سنائی شعر گفته است لغات و اصطلاحات خاص مسیحی و ترکیبات ساخته خود او درباره صبح و آفتاب و تشبیهاتی که زاده تخیل خود اوست همه تازگی دارد و او را از دیگر شاعران ممتاز کرده و شعرش را دشوار و نیازمند شرح و تفصیل ساخته و رنگ و شکلی خاص از جهت لفظ و معنی به آن بخشیده است .

خاقانی بیشتر در شعرش ایهام و تناسب بکار برده که دو صنعت بارز در شعر اوست و همانست که حافظ غزلسرای بزرگ مورد توحه قرار داده و بسیاری از آن ترکیبات و تعبیرات را در شعرش به کار برده است^۲ .

خاقانی را «شاعر صبح» نامیده ایم زیرا بیش از هر چیز از مظاهر طبیعت به صبح و آفتاب نظر داشته و غالب قصاید او با وصف صبح شروع شده و در تحفة العراقرین نیز اشعاری خطاب به آفتاب دارد .

غزلیات خاقانی نیز تقلیدی است از سنائی و مضامین لطیف و تازه زیاد دارد و سرمشق غزلسرایان بعد قرار گرفته است . حتی مولوی و حافظ غزلیات او را استقبال کرده اند^۳ .

خاقانی شعرش را « منطق الطیر » و « منطق الطیور » و « لسان الطیور » خوانده و بر رویهم استادی او قابل انکار نیست و از بزرگترین قصیده سرایان قرن ششم و از نام آوران سخن فارسی است، او هر چه می اندیشیده در قالب الفاظ و ترکیباتی^۴ که خود ساخته ریخته و به نظم آورده است .

۱ - مقدمه دیوان ص پنجاه و سه

۲ - رك ایهام و تناسب در شعر خاقانی و شعر حافظ از نگارنده در مجموعه سخنرانیهای

کنگره سعدی و حافظ چاپ دانشگاه پهلوی

۳ - مقدمه دیوان ص پنجاه و شش

۴ - اینجانب از لغات و ترکیبات دیوان خاقانی فرهنگی ترتیب داده و تدوین

کرده ام که به چاپ خواهد رسید .

خاقانی به شعرای پیش از خود ، از عرب و عجم غالباً نظر داشته^۱ و از راه تفاخر خود را از آنان برتر شمرده و آن شاعران راریزه خوار خوان سخن خویش می‌داند ، درد و اوین و اشعار بیشتر آنان مطالعه داشته و در شعرش به سخن آنها اشاره نموده و بعضی از اشعار آنها را تضمین کرده است .

او نزد معاصران خود و تذکره نویسان در شاعری مقامی شامخ و والا داشته و همه به استادی او در سخن اقرار و اعتراف کرده‌اند و نگارنده این اقوال را در مقدمه دیوان او نقل کرده‌ام^۲ .

بسیاری از شاعران بعد از او ، به ستایش او پرداخته و در اشعاری که استقبال از او کرده‌اند ، به استادیش اعتراف دارند از جمله قصیده مرآت الصفای خاقانی به مطلع^۳ :

مرادل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش

دم تسلیم سرعشرو سر زانو دیستانش

بوسیله چندین شاعر استقبال شده^۴ که از جمله آنها امیر خسرو دهلوی و عبدالرحمن جامی است ؛ و این دو او را استاد خوانده و به عظمت مقامش اقرار کرده‌اند .

از شاعران دوره قاجاریه ، قآنی شیرازی از همه بیشتر به خاقانی نظر داشته و خود را خاقانی ثانی گفته و اغلب قصاید او را استقبال کرده و در حقیقت به مقابله و معارضه با او برخاسته است^۵ .

۱ - مقدمه دیوان ص پنجاه و شش

۲ - ص پنجاه و نه و شصت

۳ - دیوان ص ۲۰۹

۴ - مقاله سیریک قصیده در نه قرن به قلم نگارنده در نامه مینوی ص ۵۶۳-۵۸۸

۵ - مقدمه دیوان ص شصت و دو

شعر خاقانی از زمان خود اوشهرت داشته و در کتبی که در همان قرن ششم نوشته شده مانند راحة الصدور راوندی که در ۵۹۹ هـ . ق نوشته شده و کتب بعد مثل مرزبان نامه و المعجم فی معائیر اشعار العجم و فیه مافیہ و نزهة القلوب و سمط العلی و مرصاد العباد از اشعار خاقانی بسیار نقل کرده اند^۱.

به علت ترکیبات و تعبیرات و لغات خاص در شعر خاقانی از دیر زمان بر آن اشعار شروحی^۲ نوشته اند که از آن جمله شرح شیخ آذری طوسی^۳ بر قصیده ترسائییه، و شرح شادی آبادی^۴ و شرح عبدالوهاب حسینی^۵ بر قصاید و شرح مینورسکی بر قصیده مسیحیت^۶ و نیز شرح شمس الدین محمد لاهیجی^۷ بر همین قصیده است، گزیده ای نیز از اشعار خاقانی با شرح و تفصیل کامل با معنی لغات و اصطلاحات و معنی ابیات در پانصد صفحه به کوشش نگارنده این سطور به چاپ^۸ رسیده است. خاورشناسان نیز از دیر باز به اشعار خاقانی و شرح حال او نظر داشته و در این باره تحقیقاتی کرده اند که از آن جمله خانیکوف^۹ روسی است که تحقیقات او را

۱ - مقدمه دیوان ص شصت و سه و شصت و چهار

۲ - رك: « شروح اشعار خاقانی » سخنرانی این جانب در نخستین كنگره تحقیقات

ایرانی، مجموعه خطابه ها، چاپ دانشگاه تهران ص ۱۷۱-۱۸۲ ج ۲

۳ - مقدمه دیوان ص شصت و پنج

۴ - همان صفحه

۵ - همان صفحه

۶ - ترجمه رساله مینورسکی در فرهنگ ایران زمین تابستان ۱۳۳۲

۷ - این شرح با مقدمه و تصحیح نگارنده در نشریه فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۵۱ شمسی چاپ شده است.

۸ - در ردیف « سخن پارسی » انتشارات جیبی

۹ - تحقیقات خانیکوف ابتدا در روزنامه آسیائی چاپ شده (« مقدسه دیوان ص

شصت و شش)

ادوارد برون در جلد دوم تاریخ ادبیات خود^۱ آورده ، و دیگر همرمانانه از همان تحقیقات استفاده کرده و مینورسکی چنانکه اشاره کردیم قصیده مسیحیت او را شرح و ترجمه کرده و رساله‌ای به انگلیسی نوشته که توسط دکتر زرین کوب به فارسی^۲ ترجمه شده است .

همچنین زالمان رساله‌ای درباره رباعیات خاقانی نوشته^۳ است .

آثار خاقانی

- ۱- دیوان اشعار او که حدود هفده هزار بیت دارد و بار اول در ۱۲۹۳ ه. ق در لکنه و چاپ شده و پس از آن در سال ۱۳۱۶ شمسی با مقدمه و حواشی به تصحیح مرحوم علی عبدالرسولی در تهران به چاپ رسیده و چاپ دیگر آن در سال ۱۳۳۸ به کوشش این جانب با مقدمه‌ای مفصل در شرح حال شاعر با مقابله چهار نسخه خطی^۴ و نسخه چاپی عبدالرسولی با تعلیقات و حواشی به چاپ رسیده است، جز این در تهران چاپ دیگری نیز شده است. دیوان او حاوی قصاید، ترجیعات، قصاید کوتاه، قطعات، غزلیات رباعیات و اشعار عربی است.
- ۲ - تحفة العراقین - مثنوی دارای سه هزار بیت که خاقانی در سفر دوم حج به نظم آورده و در ۱۸۵۵ م در هند و پس از آن در ۱۳۳۳ ه. ش به تصحیح دکتر یحیی قریب در تهران به چاپ رسیده است .
- ۳ - منشآت خاقانی - نامه‌های او به بزرگان زمان خود، که ابتدا در سال ۵ و ۶ مجله ارمغان دو نامه از او درج شده و پنج نامه بوسیله این جانب در فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۴۲ ه. ش چاپ شده و بعداً مجموعه سی و یک نامه او با مقدمه و تصحیح نگارنده در سلسله انتشارات دانشسرای عالی به سال ۱۳۴۶ شمسی به چاپ رسیده و پس از آن شصت و یک نامه به کوشش آقای محمدروشن در انتشارات دانشگاه تهران نشر یافته است.

۱ - ج ۲ ص ۳۹۱ - ۳۹۹ ، ترجمه تاریخ ادبیات برون (سنائی تا سمدی ترجمه

عبدالحسین صدری افشار ص ۸۴ - ۹۱)

۲ - فرهنگ ایران زمین دفتر دوم تابستان ۱۳۳۲ ص ۱۱۱ - ۱۱۸

۳ - مقدمه دیوان ص شصت و هفت

۴ - مقدمه دیوان ص شصت و هفت تا هفتاد

۴ - يك مثنوی کوتاه موسوم به « ختم الغرائب » منسوب به اوست که این جانب نسخه منحصراً بفرزناقصی از آن را تصحیح کرده و با مقدمه‌ای در نشریه فرهنگ ایران زمین^۱ به چاپ رسانده‌ام .

اکنون پیش از اینکه به تاریخ وفات و مدفن خاقانی در سرخاب تبریز برسیم و بحثی کامل در آن باره به میان آوریم لازم است به يك نکته جالب اشاره کنیم و آن توجه خاقانی به «تبریز» و ذکر آن شهر در اشعار اوست .

نام تبریز هیجده بار در دیوان خاقانی آمده و در بعضی موارد از تبریز تعریف کرده و اشتیاق خود را به سکونت و مسافرت به آن شهر بیان داشته و از آن جمله است^۲:

فخر من یسار کرد شروان به

که مباحات خوربه باختر است

ليك تبریز به اقامت را

که صدف قطره را بهین مفر است

گرچه تبریز شهره تر شهری است

ليك شروان شریف تر ثغر است

و در مرثیه امام عزالدین ابو عمر واسعد گوید^۳:

گرچه در تبریز دارم دوستان

دوستی جانی مرا او بود و بس

بعد از این در خاك تبریزم چه کار

کاب روی کار من او بود و بس

۱ - دوره ۱۳ سال ۱۳۴۴ ه. ش.

۲ - دیوان ص ۶۸

۳ - دیوان ص ۲۰۸

ودر مرثیه شیخ الاسلام عمدة الدین حفده گفته است^۱ :

پس چون رکاب او ز نشابور در رسید

تبریز شد هزار نشابور از احتشام

تبریزه های بدعت تبریز بر گرفت

تبریز شد ز تربت او روضه السلام

ودر مورد دیگر نیز به «تب» در تبریز اشاره دارد و گوید^۲ :

نه تب اول حروف تبریز است لیک صحت رسان هر نفر است

ودر لیک جا گفته است^۳ :

شروانت که مار آمد بی گنج رها کردی

تبریز که گنج آمد بی مار نگهدارش

گاهی هم از تبریز کله و شکایتی کرده و خواسته است آنجا را ترك گوید

و به ارمن یا جای دیگر برود و رفاه و آسایش بیشتری جوید چنانکه در يك جا

گفته است^۴ :

گر به شروانم اهل دل می ماند در ضمیرم سفر نمی آمد

ور به تبریزم آب رخ می بود ارمنم آبخور نمی آمد

ور به ارمن دو جنس می دیدم ل به جای دگر نمی آمد

و جای دیگر گفته که در تبریز پای بند عیال بوده و از آن می گریخته است^۵ :

به تبریز هم پای بند عیالم از آن پای بند بلا می گریزم

۱ - ص ۳۰۲

۲ - ص ۶۸

۳ - ص ۷۷۹

۴ - ص ۸۶۳

۵ - ص ۹۰۵

ز تبریز چون سوی ارمن می آیم هم از ظلمتی درضیا می گریزم
و در قصیده کوتاهی که درباره مرگ همسرش به این مطلع گفته ^۱ :
بی باغ رخت جهان مبینام بسی داغ غمت نشان مبینام
اینگونه به سخن خود پایان داده است :
غمخوار ترا به خاک تبریز جز خاک تو غم نشان مبینام ^۲

تاریخ وفات و مدفن خاقانی

خاقانی بنا به گفته درست تر ^۳ و به احتمال نزدیک به یقین در سال ۵۹۵ هـ. ق وفات یافته است .

علاوه بر اقوال جمعی از مورخان و تذکره نویسان، خانیکوف خاورشناس روسی ^۴ نیز سال ۱۹۵ را درست تر می داند و می گوید که چون اخستان در سال

۱ - ص ۳۰۶ دیوان

۲ - حافظ حسین کر بلائی در روایات الجنان نوشته در جواب شروانشاه که او را از تبریز طلبیده بود يك رباعی گفته به این شکل :

و حاشاکه من از وصل به هجران آیم سوی سقر از روضه رضوان آیم
برهشت بهشت دو زخی بگ-زینم تبریز رهاکنم به شروان آیم ،

اما این رباعی در دیوان خاقانی و در نسخ خطی آن هم نیامده است .

۳ - سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۹۴ - نتایج افکار قدرت الله کو پاموی ص ۲۰۹ -
دانشمندان آذربایجان ص ۱۳۰ نقل از نتایج افکار - حواشی چهارمقاله چاپ لیدن ص ۲۱۰
(چاپ دکتر معین ص ۳۱۱) - تاریخ ادبیات دکتر شفق ص ۲۱۱ - طرائق الحقایق ص ۲۸۰
چاپ تهران نقل قول کو پاموی - تاریخ ادبیات ریپیکاتور جمعی شهابی ص ۳۲۴
۴ - تاریخ ادبیات برون ج ۲ ص ۱۲۹۸ ح ۱ - ترجمه آن (سنائی تاسعدی حاشیه ص ۹۰)

۸۸۳ هـ . ق زنده بوده و خاقانی از او صحبت کرده سال ۵۹۵ هجری قمری (۱۱۹۸-۱۱۹۹م) درست تراست .

پس قول حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده^۱ و دولت شاه سمرقندی^۲ و هدایت^۳، وقاضی نورالله در مجالس المؤمنین^۴ که سال وفات او را ۵۸۳ نوشته اند صحیح نیست، هم چنین تذکره نصر آبادی^۵ که سال وفات او را ۵۸۳ دانسته و آن را با کلمه «بی مثال» برابر کرده نادرست است و قول مجمل فصیحی^۶ نیز که ذیل حوادث سال اثنتین و ثمانین و خمسمایه (۵۸۲) وفات او را نوشته باطل است.

و عبدالرشید باکوی در تلخیص الآثار سال وفات او را ۵۸۱ نوشته^۷ و هدایت در ریاض العارفین^۸ (ظ ۵۹۲) و در ریاض السیاحه^۹ ۵۹۰ و مقدمه چاپ عبدالرسولی ۵۹۲ ذکر شده که همه نادرست است .

امادر باره مدفن او در سرخاب و در مقبرة الشعرا هیچ اختلافی نیست و همه مورخان و تذکره نویسان در این نکته اتفاق دارند و مابه ترتیب به نقل یکایک آن اقوال می پردازیم :

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده نوشته است : «خاقانی، وهو افضل الدین ابراهیم بن علی النجار شروانی به تبریز در سنه اثنی و ثمانین و خمسمایه در گذشت و به

۱- چاپ دکتر نوایی ص ۷۲۱

۲- چاپ هند ص ۴۱

۳- مجمع الفصحا چاپ مظاهر مصفا ج ۲ ص ۶۰۸

۴- چاپ کتابفروشی اسلامیه ج ۲ ص ۶۲۲

۵- چاپ مجله ارمنان ص ۵۵۰ بخش ۳

۶- چاپ محمود فرخ ج ۲ ص ۲۶۶

۷- دانشمندان آذربایجان

۸- چاپ مهر علی گرگانی ص ۳۰۹

۹- چاپ حامد ربانی ص ۱۲۶

مقبرة الشعراء سرخاب مدفون شد» و ما پیش از این درباره نام او و نیز ابطال تاریخ ۵۸۲ برای سال وفاتش بحث کرده ایم .

درمجمل فصیحی خوافی ذیل حوادث سال ۵۸۲ نوشته : «وفات افضل الدین خاقانی جقایقی شاعر الشیروانی صاحب الدیوان المشهور ، مدفوناً فی حظيرة الشعرا بتبریز و آن موضع را حظيرة القضاة نیز گویند »

دولة شاه در تذکره اش می نویسد : « وفات خاقانی در شهر تبریز بوده فی شهور سنة اثنتین وثمانین و خمسمایه در سرخاب تبریز آسوده است و مرقد او الیوم مشهور و مقرر است ، قبر ظهیر الدین طاهر بن محمد فارابی رحمة الله علیه و ملک الشعرا شاهفور بن محمد نیشابوری هر دو در پهلوی خاقانی است رحمة الله علیه »

در تاریخ کبیر جعفر بن محمد جعفری یزدی آمده است که^۱: «مدفن او در سرخاب تبریز است وفات او در سال اثنی وثمانین و خمسمایه بوده.»

و خواندمیر در حبیب السیر^۲ قول حمد الله مستوفی را که سنة ۵۸۲ را سال وفات دانسته رد می کند و می نویسد که تکش بن ایل ارسلان در سنة تسعین و خمسمایه عراق و اصفهان را فتح کرده و خاقانی در مدح او قصیده ای ساخته ، در هر حال حبیب السیر مقبره او را در سرخاب ذکر می کند .

امین احمد رازی در هفت اقلیم می نویسد^۳: «پس از معاودت از سفر مکه در تبریز به شیوة عزلت اقامت اختیار کرده ... تا در سال ۵۸۲ دوحه حیاتش از بوستان منقطع آمد و در سرخاب مدفون گردید »

حافظ حسین کربلانی در روضات الجنان می نویسد^۴: «مرقد و مزار آن صاحب

۱ - چاپ ایرج افشار در فرهنگ ایران زمین دفتر ۳ و ۲ ج ۶ ص ۱۵۳

۲ - چاپ کتابخانه خیام ج ۲ ص ۶۴۲

۳ - چاپ جوادفاضل ج ۳ ص ۲۷۱

۴ - تصحیح سلطان القرائی ص ۲۰۱

مرتبهٔ حسانی و آن ذی مرتبه در فصاحت و بلاغت سجبانی، ملك الشعرا افضل الدين ابراهيم بن نجيب الدين على شروانی المشتهر بتخلصه خاقانی رحمه الله تعالى، نزديك به مزار حضرت باباحسن است از راهی که به باغ بیگم می‌روند به جانب دست چپ مدفون است، خواجه ظهير و شاهفور نیشابوری که هر دو شاعر فاضل بی بدل بوده‌اند هم آنجا مدفون‌اند آن محل را مقبرة الشعرا می‌گفته‌اند (یحتمل که قبر دیگر از شعرا نیز آنجا بوده باشد) جای مشخص و معین بوده حالا مندرس و منظوی است، نه اثر از آنجا ماند و نه آثار بواسطهٔ استیقاظ اولوالابصار، این اکابر صاحب اعتبار که هريك در جهانی نمی‌گنجیده‌اند حالا به يك گز زمین قناعت کرده‌اند از آن نیز نه نام مانده و نه نشان و نه پی مانده و نه پایان، انتبهوا یا ایها الغافلون فاعتبروا یا اولی الأبصار»

ملاحشری در تاریخ خود می‌نویسد^۱: «مزار فیض آثار و مرقد لازم الانوار و تربت بارتبت فصاحت آثار و مدفن بلاغت شعار حکیم خاقانی و حکیم اسدی و شاهپور و ظهير الدين محمد فاریابی در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس است و آن مزار موسوم است به مقبرة الشعراء» و دربارهٔ سخن ملاحشری در فصل مقبرة الشعراء صحبت کردیم و گفتیم اینکه می‌گوید «اظهر من الشمس است» باطل است، باز هم در این باره گفتگو خواهیم کرد.

قدرت الله گوپاموی در تذکرة نتایج الافکار نوشته است^۲: «آخر الامر به قول مشهور در سنهٔ اثنین و ثمانین و خمسمایه (۵۸۲) و به روایتی در سنهٔ ۵۹۵- خمس و تسعین و خمسمایه به خلوت کدهٔ عدم گرائیده در سرخاب تبریز آرمیده ...»
و صاحب آتشکدهٔ آذر می‌نویسد^۳: «در سنهٔ ۵۸۲ در تبریز وفات یافته در

۱ - چاپ تبریز ص ۱۱۷

۲ - چاپ بمبئی ص ۲۰۹

۳ - چاپ سید جعفر شهیدی ص ۳۶

سرخاب مدفون است و چون جمعی از شعرا در جوار او مدفون اند به مقبرة الشعراء مشهور است»

صاحب مجمع الفصحاء نوشته است^۱: «به مکه شتافت، تحفة العراقین در عرض راه گفته پس از مراجعت به عالم جاوید رجعت کرد و در مقبرة سرخاب تبریز مدفون شد و كان ذلك فی سنة ۵۸۲»

فرهاد میرزا در زنبیل می نویسد^۲: «وفات افضل الدین حکیم شیروانی (کذا) در سنة پانصد و هشتاد و دوهجری در تبریز اتفاق افتاده و در مقبرة سرخاب تبریز مدفون است و در آن مقبرة جمعی دیگر از شعراء مدفون است (کذا) و در آن وقت به مقبرة الشعراء معروف بوده است»

قاضی نورالله در مجالس المؤمنین نوشته^۳: «وفات خاقانی علیه الرحمة در تبریز در شهر سنة اثنی و ثمانین و خمسمائه بوده و در سرخاب تبریز آسوده است» نایب الصدر شیرازی در طرائق الحقایق می نویسد^۴: «وفات عارف ربانی حکیم خاقانی چنانکه در تاریخ گزیده و تذکرة دولتشاه سمرقندی و مجالس المؤمنین مسطور است در سال پانصد و هشتاد و دوه بوده و در سرخاب تبریز آسوده، رحمة الله علیه» و چنانکه پیش از این اشاره شد این قول و سایر اقوال مربوط به وفات خاقانی را باطل می داند و قول نتایج الافکار یعنی ۵۹۵ را صحیح و قابل قبول می شمارد.

حاج زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه ضمن شرح در بارة تبریز می نویسد^۵: «و در مقبرة سرخاب از شعرای بلاغت انتساب حکیم خاقانی و مجیر الدین بیلقانی و فلکی شیروانی و شمس الدین سبجانی^۶ و ظهیر الدین فاریابی و امثال ایشان

۱ - چاپ مظاهر مصفا ج ۲ ص ۶۰۸

۲ - چاپ افست ص ۱۸۴

۳ - چاپ کتاب فروشی اسلامیة ج ۲ ص ۶۲۲

۴ - چاپ دکتر محجوب ج ۲ ص ۶۲۶

۵ - چاپ افست ص ۲۱۷

۶ - کذا و «سجاسی» درست است، رك شرح حال او در این تألیف

و جناب قطب الاقطاب زين العارفين وزبدة المواصلين العارف سبجانی مجذوبه علی شاه همدانی قدس الله سره العزيز که مرشد فقير است در مقام سيد حمزه آسوده اند» و از اين میان قبر «فلکی شروانی» را اشتباهاً در مقبرة الشعرانوشته است .

و همین مؤلف در کتاب رياض السياحه^۱ به مدفن او در سرخاب اشاره دارد و چنانکه پيش از اين ذکر شد تاريخ وفات خاقانی را سال ۵۹۰ ذکر کرده، اما اينکه از قول صاحب نفحات الانس سال وفات او را ۵۹۵ ذکر کرده درست نيست زيرا جامی در نفحات الانس^۲ سال ۵۹۵ را سال وفات المستضيی دانسته نه سال وفات خاقانی و صاحب طرائق^۳ نیز به اين اشتباه اشاره کرده است .

پس از اين اقوال به گفته های کتب تذکره و تاريخ ادبيات قرن حاضر و معاصر می پردازيم :

محمد علی تربيت در دانشمندان آذربايجان می نويسد^۴ : « بنا به نگارش صاحب روضة اولی الألباب در ایام المستضيی بنور الله درس نه ۵۸۲ و به روايتی که قدرت الله گوپاموی در نتایج الافکار نقل کرده است در سال ۵۹۵ در تبریز وفات یافته در مقبرة الشعرای سرخاب نزدیک به مزار بابا حسن دفنش کرده اند .»

مرحوم محمد علی مدرس در ریحانة الادب پس از نقل اقوال مختلف در تاريخ وفات خاقانی و آخرين قول (۵۹۵) که در حبيب السیر ذکر و تائيد شده می نويسد^۵ : « در تبریز وفات یافت و در کوی سرخاب مدفون گرديد»

۱ - چاپ حامد ربانی ص ۱۲۶

۲ - چاپ هند ص ۳۹۶

۳ - ج ۲ ص ۶۲۶

۴ - ص ۱۳۰

۵ - چاپ کتابفروشی خيام ج ۲ ص ۱۱۴

ادوارد برون می نویسد^۱: «خاقانی در مقبرة الشعراى سرخاب در نزدیکی تبریز میان ظهیرالدین فاریابی و شاهفور اشهری به خاک سپرده شد»
 دکتر شفق در تاریخ ادبیات خود می نویسد^۲: «وفات خاقانی در حدود پانصد و نود و پنج در تبریز اتفاق افتاد و در آنجا در مقبرة الشعرا که در شمال شهر در کوی سرخاب واقع بود مدفون گردید»
 سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران می نویسد^۳: «در ۵۸۲ در تبریز درگذشت و در مقبرة الشعراء در محله سرخاب مدفون شد»
 و آقای دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران نوشته اند^۴: «در اواخر در تبریز بسر برد و در همان شهر درگذشت و در مقبرة الشعراء سرخاب تبریز مدفون شد» و در باره تاریخ وفات او قول نتایج الافکار یعنی ۵۹۵ را «اقرب به صواب» دانسته اند.

اما چنانکه در بحث مربوط به مقبرة الشعراء یاد کردیم، این مقبره بر اثر زلزله های پی در پی از میان رفته و بکلی آثار آن محو و نابود شده است و اگر تا قرن نهم هجری قمری یعنی زمان تالیف تذکرة الشعراء اثری بوده و در آن کتاب راجع به قبر خاقانی نوشته: «مرقد او الیوم مشهور و مقرر است» از قرن دهم بعد هیچ اثری از این مقبره نمانده چنانکه صاحب روضات الجنان نوشته است: «جای مشخص و معین بوده حال مندرس و منظوی است نه اثر از آنجا ماند و نه آثار...» بنا بر این قول ملاحظه می شود که نوشته است: «مزار... حکیم خاقانی و... در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس است» و کتابش را بعد از روضات الجنان تألیف کرده، باطل و بی اساس است، بعدها محققان

۱ - از سنائی تا ساعدی ترجمه غلامحسین صدری افشار ص ۹۰

۲ - چاپ وزارت فرهنگ ص ۲۱۱

۳ - ج ۱ ص ۱۰۴

۴ - ج ۲ ص ۷۸۰

ودانش پژوهان که درصدد کشف قبر خاقانی و یا مقبرة الشعراء بوده‌اند، اثری نیافته و از این جستجو مأیوس شده‌اند و از آن جمله کسی که بسیار در این کار کوشش کرده، خانیکوف خاورشناس روسی است که ادوارد برون خلاصه تحقیقات او را در تاریخ ادبیاتش آورده و در این باره نوشته است^۱: «خانیکوف در ۱۸۵۵ بوسیله دو مرد سالخورده تبریزی مطلع شد که آنان مقبره او را به یاد دارند که تا پیش از زلزله بزرگی که بسیاری از آثار این گورستان را ویران ساخت هنوز برپا بود، با این حال حفاریهایی که دو سال بعد برای یافتن نشانه‌ای از آن انجام داد با شکست مواجه شد»

و علی عبدالرسولی در مقدمه دیوان مصحح خود نوشته است^۲: «نگارنده در تبریز هرچه پرسش کرد از مقبرة الشعراء نشانی نیافت و از ثقات شنیدم که مجاورین آن محل آثار آن مقابر با خاک برابر کرده بر فضای بیوت خود افزودند»

از این روی چنانکه در جای خود بحث کردیم، آنچه در جزء دوم روضات الجنان^۳ از نامه عبدالغفار کندلی^۴ ذکر شده که نوروز آغازاده، استامپاژ (نقش سنگ) قبر خاقانی را به باکو برده و در موزه آنجا محفوظ است و از روی آن می‌توان محل قبر خاقانی را تعیین کرد، بی‌اساس و باطل می‌نماید و آن سنگ قبر و نقش آن بکلی معقول و از درجه اعتبار ساقط است زیرا وقتی خانیکوف در ۱۸۵۵ میلادی اثری از قبر نیافته چگونه ممکن است نوروز آغازاده، بنا بر نامه عبدالغفار کندلی، در سال ۱۹۳۱ قبر او را بیابد و استامپاژ آن را تهیه کند. و سایر اقوال مورخان و

۱ - از سنائی تاسعدی ص ۹۰

۲ - ص ۷

۳ - ص ۶۳۶ حواشی مربوط به ص ۲۰۱ س ۹ جزء اول

۴ - ایرانشناس روسی که درباره خاقانی مخصوصاً منشآت او تحقیقات ارزنده کرده است.

تذکره نویسان مانند صاحب کتاب اولادالاطهار را در باره بسی نشان بودن محل قبر شاعران و از میان رفتن مقبرة الشعرا در فصل چهارم این کتاب ذکر کرده ایم و نیازی به تکرار آنها نیست .

ظهرالدین فاریابی -

پس از خاقانی شروانی، شاعر معروف و نامداری که در مقبرة الشعراء سرخاب دفن شده، ظهور فاریابی است که بنا بر آنچه خواهیم گفت سه سال بعد از فوت خاقانی در گذشته و در آن گورستان به خاک سپرده شده است .

ابوالفضل طاهر بن محمد فاریابی^۱ که لقب او ظهورالدین^۲ بوده و به ظهور فاریابی معروف شده و تخلص او «ظهور»^۳ بوده است در حدود سال ۵۵۲ هـ . ق^۴ در فاریاب بلخ متولد شده، و دوران جوانی را در آن شهر گذرانده و در حدود سال ۵۷۷ هـ به نیشابور رفته و به خدمت طغانشاه بن مؤیدآی ابه حکمران ادب دوست

۱ - کنیه و نام و نسب او در همه تذکره ها اینطور است از جمله : آتشکده آذر : «ابی الفضل، اما مجمع الفصحاء کنیه را نیاورده و نیز تاریخ حبیب السیر، و هم در تاریخ ادبیات برون، اما در تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا و تاریخ نظم و نثر در ایران سعید نفیسی به طور کامل همین است، و تذکره دولتشاه : « ظهورالدین بن طاهر بن محمد » ذکر کرده

۲ - همه مأخذ

۳ - مقدمه دیوان تصحیح تقی بینش، تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا

۴ - ادوارد برون، سنائی تاسعدی ترجمه صدری افشار ص ۱۰۷ که «۵۶۲» چاپ شده و اشتباه است .

۵ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۱

و شاعر پرور آنجا رسیده و تا پایان حیات او یعنی سال ۵۸۲ هـ. ق در آن شهر بوده ، پس از آنجا به آذربایجان رفته است. و در این فاصله سفر مازندران و اصفهان نیز کرده و به مدح امیران و بزرگان دیگری پرداخته که درباره آنها صحبت خواهیم کرد .

مولد او فاریاب از اعمال جوزجان نزدیک بلخ و در مغرب جیحون بوده و شش منزل تا بلخ فاصله داشته^۱ و به آن فیریاب نیز می گفتند، ناصر خسرو در سفر- نامه اش از این شهر به نام «باریاب»^۲ نام برده است و اینکه بعضی ظهیر را از فاریاب بیهق^۳ دانسته یا حتی از فاریاب نیشابور^۴ ذکر کرده اند درست نیست زیرا عموم تذکره نویسان و مورخان او را از فاریاب بلخ دانسته اند و گفته عوفی در لباب الالباب نیز مؤید این معنی است که می گوید^۵ : «اگرچه مولد او فاریاب بود، امامیمنه و میسره سپاه بلاغت او قلب جمله فصیحای عجم می شکست ...»

خود او به نام مولدش در شعری اشاره می کند و می گوید^۶ :

چون من از فاریاب مسکن خویش

نزد این مرتفع جناب رسم

ظهیر فاریابی مدت شش سال در نیشابور گذرانده چنانکه خود گفته است^۷ :

مرا به شش سال حرص علم و ادب

به خاکسدان نیشابور کرد زندانی

۱ - تاریخ ادبیات دکتر صفائیل از معجم البلدان یا قوت

۲ - سفرنامه چاپ دبیرسیاقی ص ۲ و ص ۱۲۸

۳ - مقدمه دیوان ظهیر ص هفتاد و هشت

۴ - تاریخ نظم و نثر در ایران تألیف سعید نفیسی ج ۱ ص ۱۰۶

۵ - چاپ سعید نفیسی ص ۴۵۷

۶ - دیوان تصحیح بینش ص ۳۳۳

۷ - دیوان ص ۳۴۴

و از سال ۵۸۲ تا ۵۸۶ در عراق و مازندان بسر برده و ابتدا از نیشابور به اصفهان رفته و به گفته دولتشاه سمرقندی به حضور صدرالدین عبداللطیف خجندی از خجندیان اصفهان رسیده و دولتشاه در این باره نوشته است^۱ : «گویند ظهیر از نیشابور به طریق سیاحت به اصفهان افتاد و در آن حین صدرالدین عبداللطیف خجندی قاضی القضاة و مشارالیه آن ملک بود ، روزی بسلام خواجه رفت دید که صدر خواجه مسکن علما و فضیلت سلام کرد و غریب وار بجائی بنشست ، التفاتی چندانکه میخواست نیافت ، تافته شد و بدیهه این قطعه را گفت و به دست خواجه داد^۲ :

بزرگوارا دنیا ندارد آن عظمت
 که هیچکس را زبید بر آن سرافرازی
 ز چیست کاهل هنرا نمی کنی تمیز
 بدین نعیم مزور چه را همی نازی
 شرف به فضل و هنر باشد و ترا همه هست
 تو نیز هم به هنر در زمانه ممتازی
 به من نگه تو بیازی مکن از آنکه به فضل
 دلم به گیسوی حوران نمی کند بازی
 اگر چه نیست خوشت يك سخن زمن بشنو
 چنانکه او را دستور حال خود سازی
 تو این سپر که ز دنیا کشیده ای بر روی
 به روز عرض مظالم چنان بیندازی ،

۱ - چاپ هند ص ۵۴

۲ - تذکره دولتشاه چاپ هند ص ۵۴ ، تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۴ ، تاریخ ادبیات برون (سنائی تاسعدی) ص ۱۰۶ باختلاف ، در دیوان چاپ بیش ص ۳۴۵ باختلاف بیشتر ، نسخه بدل آن با عنوان : د در کتابة عبداللطیف خجند ،

که از جواب سلامی که خلق را برتست

به هیچ مظلّمهٔ دیگر-ری نپردازی

وچندانکه خواجه مراعات و مردمی کردش در اصفهان اقامت نکرد و به آذربایجان رفت ...» اما سخن دولتشاه باگفته های خود شاعر در اشعارش درست در نمی آید زیرا می گوید که حدود یکسال و نیم یادوسال^۱ در اصفهان مانده و قصایدی در مدح صدر خجند ساخته، اما آنگونه که باید از او مال و نعمت فراوان نیافته و زندگانی او هم چنان به سختی و تنگدستی گذشته و ناچار اصفهان و خدمت صدر خجند را ترک کرده است و در قصیده ای گفته :

عزم آن کرده ام که برتابم سوی مازندران عنان سفر
در وجوه معاش می نشود مهر بوبکر و دوستی عمر

ظهیر فاریابی دانشهای زمان خود را فرا گرفته و در کسب دانش رنج برده بود و از دانشها در شعرش نشانه هایی هست، مثلاً به اصطلاحات منطق اشاره می کند و می گوید^۲ :

ای گشته کرم ذاتی و احسان لازم

بی مقولات تو منطق ندهد داد کلام

فصل این جنس که می رفت بهر نوع که هست

اگر از خاصه بود آن کرمی باشد عام

ویکی از دانشهایی که به آن آشنا بود و به خوبی می دانست نجوم بود و به این جهت ظهیر از کسانی است که رأی انوری را در بارهٔ حکم به طوفان سال

۱ - «دوسال شد که بر این فرخ آستانه مرا - شدست دست تفکر به زیر روی ستون»

(دیوان ص ۲۳۳)

۲ - دیوان ص ۳۳۴

۵۸۲ هـ . ق رد کرده و سه ماه پیش از آن در سال ۵۸۱ هـ . ق^۱ که در نیشابور بوده رساله‌ای در ابطال این حکم نوشته و نزد طوغان‌شاه فرستاده اما ظاهراً شاه به این رساله توجهی چندان نکرده و بهره‌ای به شاعر نداده است، و خود ظهیر در دو قطعه به این رساله اشاره دارد و قطعه اول به این مطلع است^۲ :

سر ملوک جهان شهریار روی زمین

به دست و دل حسد بحرو غیرت کانی

و ضمن آن گفته است :

رسالتی که زانشای خود فرستادم

به مجلس تو در ابطال حکم طوفانی

اگر در آن سخت شبهت است و می‌خواهی

که از جریده ایام نیز بر خوانی

مرا چنانکه بود هم معیشتی باید

که بی غذا نتوان داشت روح حیوانی

و قطعه دوم او که در دیوان چاپ تهران این عنوان را دارد^۳ : « اشاره به حکم

حکیم انوری در وزیدن باد » مطلعش این است :

ای خسروی که از رخ دوشیزگان غیب

هر لحظه دست فکرت تو در کشد نقاب

و پس از سه بیت گفته است :

شاه زکوة گوش و زبان را ز روی لطف

بشنو زمن سؤالی و تشریف ده جواب

۱ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۲ ، مقدمه دیوان تصحیح بینش م هفتاد و نه

تاهشتاد و یک ، تاریخ کزیده چاپ دکتر نوائی ص ۴۶۴ - ۴۶۵

۲ - دیوان ص ۳۴۴

۳ - دیوان ص ۲۴۸

آن کس که حکم کرد به طوفان باد و گفت
 آسیب آن عمارت عالی کتد خراب
 تشریف یافت از تو و اقبال دید و کس
 در بند آن نشد که خطا گفت یا صواب
 من بنده چون به حجتش ابطال کرده‌ام
 با من چرا به وجه دگر می‌رود خطاب
 طوفان من گذشت که نه ماه ساختم
 از آب دیده شربت واز خون دل کباب
 سهل است این سه ماه دگر نیز هم چنین
 تن در دهم بدین که نه نانم بود نه آب
 لیکن ز دست فاقه بترسم که عاقبت
 هم من زجان بر آیم و هم خسرو از ثواب^۱
 و چنانکه ذکر شد ظهیر از این خسرو زیاده توجه و انعامی ندیده و از دست
 فقر و فاقه به جان آمده و در سال ۵۸۲ از نیشابور برون رفته و راه اصفهان در
 پیش گرفته است .
 مذهب و اخلاق - ظهیر بی شک بر طریقه اهل سنت و شافعی مذهب بوده و
 روی آوردن او به صدرالدین خجندی قفیه شافعی در اصفهان که در ۵۹۲ هـ . ق به
 دست فلك الدين سنقر کشته شد^۲ دلیل بر شافعی بودن اوست و نیز بهمین جهت
 است که صاحب آتشکده آذر نوشته است^۳: «گویند ظهیر به خاندان نبوت بداعتقاد

۱ - مطابق تصحیح تقی بینش ص ۲۸۲ - در چاپ تهران: «از عذاب» و نیز تاریخ ادبیات

دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۳

۲ - از سنائی تاسعدی تألیف ادوارد برون ص ۱۰۶

۳ - آتشکده چاپ دکتر شهیدی ص ۳۲۰

بوده آنچه از اشعارش به نظر رسید مطلقاً این معنی را نمی‌توان فهمید، امید که تهمت باشد» اما برویهم در مذهب تعصب نداشت و به مستی و میخوراگی توجه بسیار داشت. در اشعارش از توجه او به مذهب تسنن و نیز روی آوردنش به میخوارگی و لایب‌گیری در مذهب، نمونه‌های بارز دیده می‌شود.

اما اخلاق ظهیر درست برخلاف شاعر معاصرش خاقانی است که بلند همت و دارای مناعت طبع بود، و نیز مانند معاصر دیگرش نظامی هم نیست، که تقوی و زهد و بی‌اعتنائی داشت، بلکه ضعیف طبع و زبون و مداح به خاطر ارتزاق و روز گذرانی است و از هرامیر و شاهی باشعر چیزی طالب می‌کند و از فقر و تنگدستی می‌نالند و بیشتر قطعات دیوان او مخصوصاً در همین موضوعات و همین خواهش‌هاست مثلاً می‌گوید:

مرا به خلعت زیبا و استر ره‌سوار

بزرگ کردی و این از بزرگ آیینی است^۱

هتوز زین و لگامی امید می‌دارم

و گرنه من به چه دانم که استرم زینی است

و در قطعه‌ای خطاب به صدرالدین می‌گوید^۲:

به حضرت تو که پیوسته نیک باد ترا

نموده‌ام دو سه نوبت که حال من چه بد است

ز عیش تیره همی کردم این همه فریاد

نه زانکه کسوت من اطلس است یا نمداست

مرا اگر چه تو تشریف خاص فرمودی

هنوز موجب فریاد بر قراز خود است

۱ - دیوان چاپ بینش ص ۲۹۱

۲ - همان صفحه

و در قطعه‌ای می‌گوید^۱ :

معلق است دلم در کشاکش غم وام
چنانک گویی بین‌السماء و الارض است
به حالتی برسدیم که تا به آب سبوی
هرآنچه وجه معاش من است از قرض است
و در جای دیگر گفته است^۲ :

بردر من غریم کرده مقام همچو اقبال بر در تو مقیم
از برای دوام این دولت باز کن از سرم بلای غریم
اما در قصیده‌ای به مدح قزل ارسلان از دست هنرهای خود نالیده و در
مطلع آن گفته است^۳ :

مر از دست هنرهای خویشتن فریاد
که هربکی بدگر گونه دارم ناشاد
و پس از آن گفته است :

کمینه پایه من شاعری است، خود بنگر
که تاجه پایه کشیدم ز دست او بیداد
ز شعر جنس غزل بهتر است و آنهم نیست
بضاعتی که توان ساختن بر آن بنیاد
و در همین قصیده می‌گوید :

دلم چه خون جگر خورد تا بدانستم
که آدمی زچه پیدا شد و پری زچه زاد

۱ - ص ۲۹۲

۲ - ص ۳۳۲

۳ - ص ۶۶

وليك هيچم از اين در عراق ثابت نيست
تو خواه در همدان گيرو خواه در بغداد

مرا خود از هنر خویش نيست چندان بهر

خوشا فسانه شیرين و قصه فرهاد

وادوارد برون^۱ ازبیت اخیر نتیجه گرفته که ظهیر نسبت به نظامی گنجوی
شاعر معاصرش رشک می برده و عقیده دارد^۲ که نسبت به انوری نیز رشک برده
زیرا در قطعاتی که قبلاً گفتیم اشاره به حکم طوفان دارد ، به او تعریضی روا
داشته است .

واشعاری که ظهیر در این قصیده در مذمت شعر و شاعری و شکایت از آن دارد
شیوه شاعران قرن ششم است و در این باره شعر بسیار دارند^۳ .

ممدوحان ظهیر

در دیوان ظهیر فاریابی ، نام بیست و هفت تاسی تن به عنوان ممدوح آمده که
از همه مهمتر و مشهور تر اینها هستند :

۱- عضدالدین طغان شاه بن مؤید آی ابه^۴ که حدود سیزده قصیده^۵ در مدح او

۱ - از سنائی تاسعدی ص ۱۰۹

۲ - ص ۱۰۸

۳ - رك به مقاله نگارنده تحت عنوان « شعر در باره شعر » در مجله سخن دوره
بیست و سوم شماره ۱۰

۴ - تاریخ ادبیات دکتر صفاج ۲ ص ۷۵۱ ، تاریخ ادبیات برون (سنائی تا
سعدی) ص ۱۰۵

۵ - در تاریخ ادبیات برون تعداد قصاید و قطعات بنام ممدوحان با آنچه در دیوان
چاپی (تصحیح تقی بینش) هست تفاوت کلی دارد ، چنانکه اینجا هفت یا هشت شعر شمرده است

دارد، و این طغانشاه به نقل ابن اثیر^۱ تا سال ۵۸۲ هـ. ق سلطنت کرده است و چنانکه گفتیم ظهیر شش سال در نیشابور نزد او گذرانیده و طوغانشاه مردی ادب دوست و شاعر برور بوده و مورخان دیگر نیز نوشته‌اند، چنانکه ابو حامد افضل الدین کرمانی در عقد العلی^۲ نوشته است: «من بنده عزیزم خراسان داشتم چه از لطف طبع ملک طغانشاه رحمة الله علیه و تربیت او در حق اهل هنر استماع افتاده بود و در حضرت آن پادشاه مگر ذکر من بنده نیز رفته بود.»

۲ - عبداللطیف صدرالدین خجندی از فقهای شافعیه اصفهان، که پنج یارش قطع و قصیده به نام او دارد، و او چنانکه گفتیم در سال ۵۹۲ هـ. ق به وسیله فلك الدین سنقر کشته شد، و ظهیر يك سال و نیم یاد و سال نزد او بسر برده است.

۳ - حسام الدین اردشیر بن حسن پادشاه مازندران که سه قصیده به نام او هست، ظهیر پس از خروج از اصفهان و پیش از رفتن به آذربایجان نزد او رفته و از او انعام و بخشش فراوان یافته است. از این شخص در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار به تفصیل یاد شده با این عنوان^۳: «الاصفهدی الاعظم حسام الدولة والدین ابوالحسن اردشیر بن الحسن» و پس از ذکر محامد و نیکو کاریهای او می نویسد^۴: «و ظهیر الدین فاریابی را که افضل الشعراء بود در حق او قصیده هاست، در دیوان او طلب باید کرد از آن جمله یکی این است:

سپیده دم که هوا مژده بهار دهد

دم هوامد د نافة تثار دهد . . . الخ

مدتی که ملازم بود چون شهنشاه اردشیر در حق او احسان بسیار و انعام

۱ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۲

۲ - تصحیح علی محمد عامری ص ۹۷

۳ - تاریخ طبرستان تصحیح عباس اقبال ص ۱۱۴

۴ - تاریخ طبرستان ص ۱۲۰ - ۱۲۱

بی‌شمار فرمود اجازت خواسته به خدمت اتابك قزل ارسلان بن اتابك ایلدگز بیوست،
بوقتی که آذربایجان و عراق او را بود قصیده‌ای بگفت و این بیت در آن قصیده
انشاء کرد :

شاید که بعد خدمت سی ساله در عراق

ناهم هنوز خسرو مازندران دهد

خدمتکاران درگاه اردشیر روز عرض این قصیده به بارگاه قزل ارسلان حاضر
بودند پیش شاه نسخه این قصیده و بیت فرستادند، بفرمود تا برای ظهیراسب با ساخت
وطوق و کلاه مرصع و قبا و صد دینار گسیل کردند»

۴ - طغرل بن ارسلان آخرین پادشاه سلاجقه عراق که از ۵۷۳ تا ۵۹۰ سلطنت
کرده ۱ و سه شعر درباره او هست .

۵- قزل ارسلان بن ایلدگز که از سال ۵۸۱ تا ۵۸۷ در آذربایجان و عراق سلطنت^۲
کرده و ظهیر در مدح و رثاء او سیزده قصیده ساخته است و از آن جمله قصیده‌ای
است به مطلع^۳ :

شرح غم تو لذت شادی به جان دهد

شکر لب تو طعم شکر باده‌مان دهد

که ضمن آن بیت معروف را گفته :

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد

و اشاره سعدی نیز به این بیت معروف است که از آن یاد خواهیم کرد .

۱ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۵ و ج ۵ ص ۱۰۵ ادبیات برون : د در ربیع

الثانی ۵۹۰ ق درری به دست خوارزمشاه کشته شد،

۲ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۶

۳ - دیوان ص ۱۱۰

۶ - ممدوحی که بیش از همه در دیوان ظهیر بنامش قصیده و قطعه هست ،
 اتابك نصرۃ الدین ابوبکر بیشکین بن محمد بن ایلدگز^۱ ، برادرزاده و جانشین قزل
 ارسلان است که سی و پنج قصیده و قطعه دربارهٔ او دارد و مکرر از صلوات و بخشش
 های او یاد می کند، و در قصیده ای به مطلع^۲ :
 چون بر زمین طلیعه شب گشت آشکار
 آفاق ساخت کسوت عباسیان شعار

می گوید :

شاه جهان اتابك اعظم که در گهش
 اسلام راز حادثه حصنی است استوار
 بوبکر بن محمد ایلدگز که هست
 چون آفتاب قاهر و چون چرخ کامکار
 آن بحر مکرمت که زامداد فیض او
 دایم غریق نعمت وافی است روزگار

و پس از چند بیت می گوید :

در حسب حال خود سخنی چند داشتم
 لیکن بدین یکی کلمه کردم اختصار
 کای آفتاب ملک ز من نور و امگیر
 وی سایه خدای ز من سایه برمدار
 و دواتشاه نوشته است^۳ که ظهیر به اتابك ابوبکر پیوسته و قزل ارسلان
 علی رغم او به مجیر توجه کرده و اورا جامه های فاخر داده و ظهیر با اشاره به رعونت

۱ - برون (سنائی تاسعدی) ص ۱۰۵

۲ - دیوان ص ۱۲۹

۳ - چاپ هند ص ۵۴

مجیر در لباس فاخر گفته است :

گر به دیبا های فاخر آدمی گردد کسی

پس در اطلس چیست کرم و در عتایی سو سمار

و ادوارد برون ، این یافتن دیبا های فاخر را از صدرالدین خجندی ذکر کرده است .

در هر حال ظهیر از این اتابك ابوبکر بسیار انعام و بخشش یافته چنانکه جامی در بهارستان ذکر کرده^۱ : « در ایام اتابك ابوبکر تربیتها یافته است » و او ذکر می کند که شبی در مجلس اتابك يك رباعی گفته و هزار دینار زر سرخ نثار او شده و بر اثر آن رباعی دیگری گفته است .

۷ - ابوالمظفر شروانشاه اخستان، مدوح خاقانی شروانی که ضمن شرح حال این شاعر درباره اش صحبت کردیم، و ظهیر درباره او يك قصیده دارد، اما در دیوان او^۲ « اخستان » ذکر شده و مادر شرح حال خاقانی^۳ به اثبات رسانده ایم که « اخستان » به تقدیم (س) بر (ت) درست است .

جز این چندتن، نام بسیاری دیگر از رجال و صدور و وزیران در دیوان ظهیر هست که به عنوان هر يك، به تفاوت يك تا پنج شعر می توان دید^۴ .

ویکی از شاهان معروف سلجوقی بنام رکن الدین سلیمان شاه بن قلج ارسلان (۵۸۸ - ۶۰۰) که دوستدار فلاسفه و فضلا و شعرا و هنرمندان بود، بگفته ابن بی بی

۱ - چاپ تهران ص ۹۶

۲ - ص ۱۳۲ چاپ بینش:

د شاه آفاق اخستان ، تویی آنك خواهداز خنجرت فلك زنهار،

امادر چاپ سابق تهران ص ۱۱۲ : د شاه آفاق اخستان تویی آنك ... و این ضبط درست است .

۳ - مقدمه دیوان تصحیح نگارنده ص سی و هفت

۴ - سنائی تاسعدی ص ۱۰۵ و ۱۰۶ ، اما در دیوان چاپی غالباً يك قصیده در باره هر يك هست.

دربارهٔ ظهیرالدین فاریابی انعام و اکرام کرده و سخن او که مرحوم فروزانفر در «زندگانی و آثار مولانا»^۱ آورده چنین است: «فضلا و شعرا و هنرمندان را به لطف تربیت از موماة فقر و فاقت به ریاض دعت و نعمت رهنمونی میفرمود، امام الکلام ظهیرالدین فاریابی قصیده‌ای که مشهور و مطلعش اینک:

در زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند
جان اگر جان در نیندازد گرانجانی کند
به خدمتش فرستاد، در وجه جایزه هزار دینار و ده سراسب و پنج سراسر و پنج نفر غلام و پنج نفر کنیزک و پنجاه نفر از هر نوع به قصار او تسلیم فرمود»^۲ و این قصیده در دیوان چاپ تهران عنوانش اینطور است^۳: «تغزل و بیان در مدح شاه سلیمان» اما در چاپ آقای تقی بینش^۴ عنوانش «در مدح» است و قصیده بدون شك در مدح شاه سلیمان سرورده شدم زیرا در یک بیت گفته^۵:

ظل حق سلطان اعظم شه سلیمان تکین

آنکه گزردنش خطاب اسکندر ثانی کند

که چاپ تهران^۵ «سلیمان دوم» ضبط کرده است و در بیت دیگری گفته است:

صف کشد دیو و پری هر لحظه تا بر تخت ملک

شاه رکن الدین والدینا، سلیمانی کند

ظهیرالدین فاریابی باب بسیاری از شاعران قرن ششم مانند خاقانی، انوری

^۱ - «زندگانی و آثار مولانا» ص ۲۶

^۲ - «تغزل و بیان در مدح شاه سلیمان» ص ۷۱

^۳ - «تغزل و بیان در مدح شاه سلیمان» ص ۷۱

^۴ - «تغزل و بیان در مدح شاه سلیمان» ص ۷۱

^۵ - «تغزل و بیان در مدح شاه سلیمان» ص ۷۱

^۶ - «تغزل و بیان در مدح شاه سلیمان» ص ۷۱

^۷ - «تغزل و بیان در مدح شاه سلیمان» ص ۷۱

^۸ - «تغزل و بیان در مدح شاه سلیمان» ص ۷۱

نظامی، مجیر بیلقانی، جمال الدین اصفهانی، شرف الدین شفره ، اثیر اخسیکتی
معاصر بوده و به دوتن از آنان مانند نظامی و انوری رشک می برده و وطن زده ، اما
خود را از همه آن شاعران برتر می شمرد و هیچ يك را قبول نداشته است ، بسا آنکه
خواهیم دید که از چندتن آنان فروتر است و بیای آنان نمی رسد ، و دیدیم که به مجیر
بیلقانی و لباس فاخر او وطن زده است ، این نکته هم قابل ذکر است که در کتاب
لطائف الطوائف^۱ ظهیر را در شعر شاگرد رشیدی سمرقندی دانسته و نوشته از استاد
خود و دیگر استادان پیش است .

از این میان جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی، ترکیب بندی در مدح ظهیر الدین
دارد که ضمن آن گفته است^۲ :

ای کلک نقشبند تو برهان نظم و نثر

وی طبع دلگشای تو سلطان نظم و نثر

غواص بحر علمی و نقاد عین فضل

معیار جسد و هزلی و میزان نظم و نثر

و پیش از این ابیات گفته است :

امروز هر که او دوزبان نیست چون قلم

یا چون دوات تیره دل و بد جگر نشد

همچون دوات فرخ و کلک ظهیر دین

آراسته به حلیت تساج و کمر نشد

کان کمال و بحر علوم آسمان فضل

شخصی که زنده از نفس اوست جان فضل

و ظهیر الدین نیز به جمال الدین عبدالرزاق توجه داشته و قصیده با مطلع^۳ :

۱ - چاپ گلچین معانی ص ۲۴۹

۲ - چاپ وحید دستگردی ص ۳۴۹

۳ - دیوان چاپ بینش ص ۲۲۹

« شبی به خیمه ابداعیان کن فیکون - حدیث عشق تو می رفت والحديث شجون »
را به استقبال قصیده معروف جمال الدین ساخته که مطلعش این است^۱ :

چو در نوردد فراش امرکن فیکون

سرای پسرده سیماب رنگ آینه گون

و مرحوم فروزانفر نوشته است^۲ که ظهیرالدین در مدح جمال الدین ایاتی گفته، در دیوان او توان یافت اماردو دیوان چاپی ظهیرشعری که صراحت به مدح جمال الدین عبدالرزاق داشته باشد نیست و در ملحقات چاپ آقای بینش^۳ قصیده ای به مدح جمال الدین صدر و قطعه ای^۴ به مدح جمال الدین حسن، دارد و ادوارد برون^۵ تعداد اشعار را درباره این شخص دوم، سه شعر نوشته است .

سبك شعر ظهیر و رتبه شاعری او

ظهیر فاریابی در قرن ششم هجری می زیسته و آن قرن زمان ظهور شاعران بزرگ و نام آور بوده که جمعی از آنان در قصیده سرائی سبك شعرای خراسان را پیروی می کردند و با این همه سبك عراقی نیز ظهور کرده و رفته رفته رو به کمال می رفته است، و ظهیر از يك طرف به شاعران خراسان نظر دارد و در تغزلات خود از آنان پیروی می کند و از سوی دیگر آثار سبك عراقی در اشعارش فراوان است و نرمی الفاظ و لطافت سبك عراقی را در نظر آورده است .

۱ - دیوان چاپ وحید دستگردی ص ۲۷۸

۲ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۵۴

۳ - ص ۳۹۸

۴ - ص ۴۲۸

۵ - سنائی تا سعدی ص ۱۰۵

و بدون شك چون قصاید انوری در مدح در زمان خود او رواج داشته و شهرت یافته ، ظهیر را تحت تأثیر خود قرار داده و ظهیر به اقتفا و استقبال انوری قصایدی گفته و سبك او را تقلید کرده است هر چند او را قبول نداشته و گفتیم بر او طعن نیز زده است اما قصیده معروف به مطلع^۱ :

سفر گزیدم و بشکست عهد قربی را

مگسر به حله بینم جمال سلمی را

که در مدح « مخلص الدین مستوفی عراق » گفته به استقبال قصیده انوری است به مطلع^۲ :

صبابه سبزه بیسار است دار دنی را

نمونه گشت جهان مرغزار عقبی را

و قصاید دیگر انوری را نیز استقبال کرده است .

بر رویهم تغزلات ظهیر لطیف و روان و بدیع است امانه در مدح بیای انوری می رسد و نه در قدرت طبع و وسعت معنی بیای خاقانی و نه در دقت معانی و وصف و تشبیه به نظامی شباهتی دارد و با این همه تذکره نویسان غالباً درباره او اغراق و مبالغه گفته و او را « ملك الکلام »^۳ و « صدر الحکما » و القابی نظائر آن داده اند چنانکه عوفی می نویسد^۴ : « افضل الزمان و اکمل انسان ، آسمان مجاهد و جهان مأثر » و دولت شاه می نویسد^۵ : « ... در شاعری و فضل بی نظیر بوده اکابر و افاضل متفق اند که

۱ - دیوان ص ۱۲

۲ - دیوان چاپ استاد مدرس رضوی ج ۱ ص ۱

۳ - تذکره دولت شاه ، و در تذکره عرفات : افصح فصحا ، بدرالقنما ، صدر الحکما ،

استاد الانام ، ملك الکلام و القابی بسیار مبالغه آمیز دارد (مقدمه دیوان ظهیر ص نود و دو)

۴ - لباب الالباب چاپ سعید نفیسی ص ۴۵۷

۵ - چاپ هند ص ۵۴

سخن او نازکتر از سخن انوری است و ...» و جامی در بهارستان می نویسد^۱: «وی از مشاهیر جهان است و افاضل دوران، تمام دیوان او مطبوع و مقبول است به لطافت و سلاست سخن او هیچ کس نیست» و آذر بیگدلی نوشته است^۲: «به حلاوت گفتار و بلاغت اشعار نهایت امتیاز دارد، الحق فرید عصر خود بوده، قصاید رنگین و ابیات متین دارد» و هدایت نوشته است: «در شاعری شیرین کلام و نازک خیال بود».

اماد در کتب تاریخ ادبیات معاصر نظرهایی دقیق تر و معتدل تر در باره ظاهر دیده می شود^۳ مثلاً هرمان اته در تاریخ ادبیات خود می نویسد^۴: «بعضی او را بر انوری ترجیح می دهند، قصایدش بلاشک شباهتی به قصاید انوری دارد ولی اگر در صنایع لفظی به او برسد در عمق نظر قرین او نیست» دکتر شفق می نویسد^۵: «... الحق بعضی قصاید محکم و قطعات خوب و غزلهای شیرین ساخته است» و «گویا بر سر آن بوده که صنعت شعر انوری و خاقانی را که هر دو از معاصرین وی بودند مقابله نماید» و فروزانفر نوشته است^۶: «ظاهرالدین طاهر بن محمد فاریابی (المتوفی ۵۹۸) از شعراء زبردست قرن ششم است که در قصیده سبکی خاص و لطیف دارد و تغزلات او نفوذ پذیر است».

شیللی نعمانی در شعر العجم می نویسد^۷: «دقت آفرینی و مضمون بندی را آغاز نهاد» و بعد قصیده باردیف «گوهر»^۸ ظاهر را تجزیه و تحلیل کرده و نوشته است:

۱ - چاپ افست تهران ص ۹۶

۲ - چاپ دکتر شهیدی ص ۳۲۰

۳ - ترجمه دکتر شفق ص ۱۲۱

۴ - تاریخ ادبیات چاپ وزارت فرهنگ ص ۱۸۹

۵ - زندگانی و آثار مولانا چاپ دوم ص ۲۶ ح ۴

۶ - ترجمه فخر داعی گیلانی ج ۵ ص ۴۰۳

۷ - دیوان ص ۱۴۵ به مطلع:

دقراست لعل درخشان و درمیان گوهر
میان لعل چرا کرده ای نهان گوهر،
وقتی گفته که طوغان شاه به تماشای معدن فیروزه رفته بود (تذکرة دولتشاه)

«دقت آفرینی و ایجاد معانی بکرو لطیف و دقیق که از اختصاصات متأخرین شمرده می‌شود در واقع ظهیر بنیاد آنرا نهاده است»

و ادوارد برون می‌نویسد^۱: «اشعارش همیشه به همان آراستگی و جلای غالباً بی‌مزه خاص شعرای درباری ایران است، بدون ظهور گاهگاه پرخاش، هجو یا احساس عمیق که اشعار انوری و خاقانی را رونق می‌بخشد»

و سخن آقای دکتر صفا اینطور است^۲: «سخن ظهیر در عین آنکه در کمال لطافت و روانی است، استوار و برگزیده و فصیح و دارای معانی و الفاظ صریح می‌باشد» و «وقتی به غزل‌های ظهیر برسیم کمال قدرت او را در شعر آشکار می‌بینیم» و درباره غزلسرائی او نوشته‌اند: «وی در این نوع شعر روش شاعران اواسط قرن ششم را که عبارت بود از توجه بیشتری به ایراد معانی لطیف و الفاظ نرم و هموار در غزل ادامه داد و در این راه از همه متقدمان پیش افتاد تا بجائی که باید گفت ظهیر واسطه میان انوری و سعدی در تکامل غزل شمرده می‌شود».

ظهیر در شعر خود به صنایع بدیعی توجه دارد اما در به کار بردن آنها اصرار نمی‌ورزد و به این جهت اشعار مصنوع کم دارد و لطیف و نازک خیالی او را از تکرار صنعت در شعر باز داشته است، با این همه قطعات و اشعار مصنوع در دیوانش هست مانند قطعه‌ای که در هر بیت کلمه «شتر» را التزام کرده است، اما هرگز معانی در شعر ظهیر فدای صنعت و مخصوصاً صنایع لفظی نشده است.

شهر ظهیر فاریابی در قرن هفتم نزد ادیبان و سخن‌سنان و شاعران شهرت بسیار داشته و جمعی شعر او را بر شعر انوری ترجیح می‌داده‌اند و برای حکمیت میان دو شاعر، مجدالدین همگر (متوفی ۶۸۶ هـ. ق) برگزیده شده و از او با شعر سؤال کرده‌اند که^۳:

۱- سنائی تاسعدی ترجمه صدری افشار ص ۱۰۴

۲- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۲۵۸

۳- شعر المعجم شبلی نعمانی ترجمه فیخر داعی ج ۱ ص ۲۱۶

جمعی ز نا قدان سخن گفته ظهیر
 ترجیح می دهند بر اشعار انوری
 جمعی دگر براین سخن انکار می کنند
 فی الجمله در محل نزاع اند و داوری
 رجحان يك طرف تو بدیشان نما که هست
 زیر نگین طبع تو ملك سخنوری
 و مجد همگر در جواب نوشته است :
 شعر یکی بر آمده چون در شاهوار
 نظم دگر بر آمده چون مهر خاوری
 شعر ظهیر اگر چه بر آمد زجنس شعر
 برتر ز انوری نزنند لاف شاعری
 بر اوج مشتری نرسد تیر نظم او
 خاصه که در ثناگری و مدح گستری
 وامامی هروی با این قول موافقت کرده و گفته است :
 تمیز را ز بهر تناسب در این دو طور
 هیچ احتیاج نیست بدین شرح گستری
 کاین معجز است و آن سحر، آن شمع و این چراغ
 این ماه ، آن ستاره ، آن حور و این پری
 و همین توجه به شعر ظهیر در قرن هفتم سبب شده که شمس قیس رازی
 سی و چهار بیت از ظهیر در المعجم به عنوان شاهد آورده است و يك جا قصیده ای^۱
 از او در مورد قصیده به تمام مثنی خوب نقل کرده و سعدی در دیباچه^۲ بوستان^۳ با
 توجه به شعر ظهیر گفته است :

۱ - المعجم چاپ استاد مدرس رضوی ص ۲۴۸

۲ - کلیات سعدی چاپ محمدعلی فروغی ص ۱۱ از بوستان

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان
 مگو پای عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص برخاک نه
 و در قرن هشتم، بنا به گفتهٔ مرحوم محمد قزوینی^۱، حافظ در قصاید خود شیوهٔ
 ظهیر فاریابی را پیروی کرده و معتقد به سبک و اسلوب او بوده، و قصاید او را استقبال
 کرده است چنانکه قصیدهٔ حافظ به مطلع :
 شد عرصهٔ زمین چو بساط ارم جوان
 از پرتو سعادت شاه جهان ستان

به استقبال قصیدهٔ ظهیر است به مطلع :
 گیتی ز فر دولت فرمانده جهان ماند به عرصهٔ ارم و روضهٔ جنان
 و بنا بر نقل حافظ حسین کر بلائی در روضات الجنان جزء اول ص ۲۶۴،
 حاجی محمد عصار تبریزی متوفی ۷۹۲ قمری، قصیدهٔ « سپیده دم که شدم محرم
 سرای سرور » ظهیر را استقبال کرده است، در قرن هشتم عبید زاکانی هم قطعه‌ای از
 ظهیر را تضمین کرده (کلیات عبید چاپ عباس اقبال ص ۹۹)، در مونس الاحرار
 محمد بن بدر جاجرمی (ج ۱ ص ۱۷۲) سوگندنامه ظهیر و درج ۲ اشعار دیگر او در
 قسمت اشعار مردف آمده است.

و جامی در قرن نهم هجری قمری به شهر ظهیر توجه کرده و در دفتر اول
 سلسله الذهب این بیت ظهیر را که گفته :

« شعر در نفس خویش تن بد نیست نالهٔ من زخست شرکاست »
 تضمین کرده^۲ و گفته :

شعر در نفس خویش تن بد نیست پیش اهل دل این سخن رد نیست
 نالهٔ من زخست شرکاست تن چو نالم ز شر ایشان کاست

۱ - مقدمهٔ دیوان حافظ ص قبه ج ۱

۲ - جامی تألیف استاد علی اصغر حکمت ص ۱۱۵

و در دفتر سوم سلسلة الذهب جایی که از یکایک شاعران نام می برد، در بارهٔ
 ظهیر می گوید^۱ :

کوه ظهیر آن به مدح نغمه سرای کرده نه کرسی فلک ته پای
 تا ببوسد رکاب ممدوحش گردد ابواب رزق مفتوحش
 نیست اکنون ز چابلوسی او جز حدیث رکاب بوسی او
 و شعری که خطاب به جامی گفته و از دیوان ظهیر فاریابی یاد آورده اند

معروف است^۲ :

ای باد صبا بگو به جامی آن دزد سخنوران نامی
 بردی سخنان کهنه و نو از سعدی و انوری و خسرو
 اکنون که سر حجاز داری و آهنگ حجاز باز داری
 دیوان ظهیر فاریابی در کعبه بدزد اگر بیابی

و این بیت اخیر معروف است و غالباً به نقل آن پرداخته اند و بعضی آنرا دلیل
 بر کمیابی دیوان ظهیر گرفته اند .

بعدها اگر چه به دیوان ظهیر و همهٔ شعرا و کمتر توجه شده و شهرت و عظمت
 شاعران دیگر او را تا حدی تحت الشعاع قرار داده اما کم و بیش اشعارش در زبانها
 بوده و بعضی به صورت مثل در آمده و جای به جای نقل شده است . مثلاً این
 بیت او^۳ :

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می نکند بارگاه کسری را

و این بیت او^۴ :

۱ - جامی ص ۱۲۲؛ هفت اورنگ چاپ مدرسه گیلانی ص ۳۰۲

۲ - مجمع الفصحاء ج ۲ ص ۸۵۲

۳ - دیوان ظهیر چاپ تقی بینش ص ۱۶

۴ - دیوان ص ۳۶۶ و مصراع اول به این شکل: «بگو به خواب که در چشم من میا امشب»

بگو به خواب که امشب میابه دیده ما
جزیره‌ای که مکان تو بود آب گرفت

غالباً به آواز خوانده می‌شود .

دیوان ظهیر فاریابی که حدود چهار هزار بیت دارد، ابتدا در لکنه^۱ به چاپ رسیده و در سال ۱۳۲۴ قمری در تهران به سرمایه حاج شیخ احمد شیرازی و به تصحیح میرزا موسی انصاری با چاپ سنگی، طبع شده و در آن قصاید شمس طبسی و غزلیات ظهیر اصفهانی داخل شده است، و آقای بینش در تعلیقات دیوان^۲ به این اشعار دخیل اشاره کرده‌اند، و تصحیح آقای بینش در سال ۱۳۳۷ خورشیدی در مشهد با مقدمه و تعلیقات و تصحیح از روی چند نسخه خطی انجام گرفته و شامل قصاید و قطعات و ترکیبات و غزلیات و مثنوی^۳ و رباعیات و اشعار عربی است. و بنا به نوشته سعید نفیسی^۴ قسمت هایی از دیوان ظهیر باز هم در هندوستان به چاپ رسیده است .

تاریخ وفات و مدفن

ظهیرالدین فاریابی در اواخر عمر انزوا طلبیده و ظاهراً از شعر و شاعری برای

۱ - ادوارد برون، سنائی تاسمدی ص ۱۰۳

۲ - ص ۴۶۷ بیعد

۳ - در دیوان چاپ تهران يك مثنوی در ۱۷ بیت «فی التمثیل» و در چاپ بینش (ص ۳۶۴) همان ابیات با عنوان مثنوی آمده اما در لطائف الطوائف (ص ۲۴۹) شش بیت آن را ضمن این مطلب آورده که ظهیر سرخ ریش بوده و به امر قزل ارسلان ابیات را درباره ریش خود گفته و در آن حسن طلب آورده :

«بندۀ آن سرخ ریش مظلوم است که ز انعام شاه محروم است»

۴ - تعلیقات لباب الالباب ص ۷۳۴

مدح سرایی دست برداشته و در تبریز مقیم شده است، و در دیوان او^۱ قطعه‌ای است با عنوان «ورود به تبریز» به این مطلع :

ای فلك قدری که هر دم عکس رای روشنت

دیده بانان افق را دیده ها حیران کند

و ضمن آن می‌گوید :

صورت اقبال نام عزالدین^۲ یحیی برد

هر کجا احیای رسم رأفت و احسان کند

مصر جامع گشت تبریز از قدوم فرخت

کو عزیز مصر تا تقریر این دیوان کند

آقای گلچین معانی در تکمله حواشی تذکره میخانه^۳ نقل از يك سفینه خطی

دوبیت ظهیر را در صنعت استخدام نقل کرده‌اند که در آن نام «مراغه، خوی، مرند و

تبریز» آمده و این‌طور است :

آنانکه به جهل باتومی بستیزند افتند چنانکه روز محشر خیزند

خصمانت مراغه می‌زنند اندر خوی هر چند که در مرند و در تبریزند

امادر باره تاریخ وفات ظهیرالدین اختلافی نیست و عموماً^۴ سال ۵۹۸ ه.ق

را سال فوت او نوشته‌اند و تاریخ‌گزیده در ماه ربیع‌الاول آن سال ذکر کرده است،

در این میان قدرت‌الله گوپاموی در نتایج الافکار سال وفات را ۵۹۲ ذکر

کرده و این اشتباه است . و درباره علت مرگ او اقوالی هست از جمله فصیحی

خوافی^۵ در وقایع سال ۵۹۸ در ماه ربیع‌الاول وفات ظهیر را نقل کرده و

گفته که «بعضی گویند که او را و مجیر بیلقانی را گرفتند ، مجیر خلاص شد و

۱ - چاپ بینش ص ۳۰۰

۲ - چاپ تهران ص ۲۶۵ : «عز دین یحیی بود»

۳ -- ص ۹۴۸

۴ - تقریباً همه مأخذی که نام برده‌ایم و ترجمه مجالس النفائس ص ۳۴۰

۵ - چاپ محمود فرخ، ج ۲ ص ۲۷۸

اورا به قتل آوردند» و جعفری یزدی در تاریخ کبیر نوشته است^۱: «در تبریز از بامی بیفتاد و وفات کرد، در سال ثمانین و تسعین و خمسمایه بود...» در تاریخ بناکتی که به سال ۷۱۷ تألیف شده وفات او ربیع الاول سال ۵۹۸ و قبر او در سرخاب ذکر شده است^۲.

هم چنانکه درباره تاریخ فوت ظهیر اختلافی نیست، درباره مدفن او نیز خلاقی وجود ندارد و همه تذکره نویسان و مورخان مدفن او را در سرخاب و جنب مزار خاقانی شروانی نوشته اند، چنانکه مجمل فصیحی نوشته^۳: «مدفوناً بحظيرة الشعراء المعروف بحظيرة القضاة در جنب افضل الدين خاقانی الشاعر الحقیقی» و دولتشاه نوشته^۴: «وفات او در تبریز بوده در شهور سنه ثمان و تسعین و خمسمایه به روزگار دولت اتابک بن قزل ارسلان و به سرخاب مدفون است در جنب خاقانی» و در تاریخ گزیده نوشته^۵: «در ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و خمسمایه به تبریز در گذشت و به مقبرة الشعراء سرخاب مدفون شد» و تاریخ حبیب السیر نوشته^۶: «وفات ظهیر در سنه ثمان و تسعین و خمسمایه اتفاق افتاده و در مقبرة الشعراء سرخاب مدفون گشت» و مطلب حافظ حسین کربلایی را درباره قبر خاقانی و ظهیر و دیگران پیش از این نقل کرده ایم. در آتشکده آذر نوشته^۷: «در تبریز در جوار خاقانی مدفون است» و در مجمع الفصحاء نوشته^۸: «وفاتش در سنه ۵۹۸ در سرخاب تبریز که به

۱ - فرهنگ ایران زمین دفتر ۲ و ۳ ج ۶ ص ۱۵۳

۲ - چاپ دکتر جعفر شعار ص ۲۱۰

۳ - ج ۲ ص ۲۷۸

۴ - چاپ هند ص ۵۴

۵ - چاپ دکتر عبدالحسین نوائی ص ۷۲۷

۶ - چاپ خیام ج ۲ ص ۵۵۹، همین قول در ترجمه مجالس النفاث ص ۳۴۰

۷ - چاپ دکتر شهیدی ص ۳۲۰

۸ - چاپ مظاهر مصفا ج ۲ ص ۸۵۲

مقبرة الشعراء نامیده شده مدفون است» و قدرت الله گوپاموی در نتایج الافکار نوشته^۱ : «در سرخاب تبریز به پهلوی قبر خاقانی مدفون گردید» و سال وفات را چنانکه گفتیم اشتباهاً ۵۹۲ ذکر کرده است، مدرس در ریحانة الادب^۲ می نویسد : «بسال ۵۹۸ هجرت در شهر تبریز وفات یافت و در قبرستان سرخاب نزدیکی قبر خاقانی مدفون گردید» در مقدمه دیوان چاپ تهران^۳ : «وفاتش در سنه ۵۹۸، در سرخاب تبریز که مقبرة الشعراء نامیده شده مدفون است»

و هرومان اته می نویسد^۴ : «وی اواخر عمر خود را مانند برخی گویندگان عصر که از تکاپوی زندگی خسته می شدند، در عزلت گذراند و ناچیزی شوکت آدمی را دریافت و از این جهان درگذشت و در تبریز در مقبرة الشعراء سرخاب به خاک سپرده شد»

و ادوارد برون^۵ نوشته است : «ظهرالدین در اواخر عمر، مانند بسیاری از مدیحه سرایان دیگر، زندگی درباری را رها کرد و در تبریز به کنج تقوی روی آورد و در همانجا در ربیع الاول ۵۹۸ (= اواخر ۱۲۰۱ م) درگذشت و در مقبرة سرخاب در جوار خاقانی و شاهفور اشهری به خاک سپرده شد» .

و دکتر شفیق می نویسد^۶ : «ظهر در اواخر عمر از مدیحه گوئی کناره جست و به سال ۵۹۸ در تبریز درگذشت و در مقبرة شعرامدفون گشت» .

و دکتر صفا با توجه به سایر اقوال نوشته است^۷ : «می گویند ظهر در پایان عمر ترك ملازمت سلاطین گفت و به طاعت و علم مشغول گشت و در تبریز ساکن شد

۱ - چاپ هند ص ۴۴۵

۲ - چاپ دوم ج ۴ ص ۷۶

۳ - ص ۵

۴ - تاریخ ادبیات ایران ترجمه دکتر شفیق ص ۱۲۱

۵ - سنائی تا سعدی ترجمه غلامحسین صدری افشار ص ۱۰۴

۶ - تاریخ ادبیات چاپ وزارت فرهنگ ص ۱۸۹

۷ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۷۵۷

تادرسال ۵۹۸ بدرود حیات گفت و در مقبره سرخاب تبریز مدفون شد.^۱
سعید نفیسی نیز در تاریخ نظم و نثر در ایران^۲ نوشته است: «سرانجام در
تبریز در گذشته و در مقبره الشعرا سرخاب مدفون شده است».

شاهپور نیشابوری

جمال الدین شاهپور بن محمد، اشهری نیشابوری، از شاعران قرن ششم هجری
است که مدفن او را عموم تذکره نویسان مقبره الشعرا سرخاب ذکر کرده اند و در
نام و نسب و نخلص او نیز اختلافی نیست.
قدیم ترین تذکره ای که از اشهری نیشابوری نام برده لباب الالباب است که
ضمن شرح حال مجیر بیلقانی نوشته^۲: «وقتی مجیر از خدمت سلطان قزل ارسلان
تخلّف نمود، سلطان فرمود تا اثیر اخسیکتی و جمال اشهری را طلب کردند و ایشان را
به عز نظر خود منظور گردانید، مجیر این قطعه به حضرت فرستاد:

شاهها، بدان خدای که آثار صنع او
جان بخشی و وجود دهی، بنده پروری است
و قطعه پانزده بیت دارد و در بیت دوازدهم می گوید:

گفتم ز دور ماندن من دان که شاه را
که دل سوی اثیر و گهی سوی اشهری است
و این مطلب در کتب تاریخ ادبیات^۳ ضمن شرح حال اثیر اخسیکتی نقل
شده است.

پس از لباب الالباب در تاریخ گزیده به اختصار تمام راجع به اشهری نوشته
است^۴: «جمال الدین اشهری، به تبریز در سنه ستمایه درگذشت و به مقبره الشعراء

۱ - ج ۱ ص ۱۰۶

۲ - لباب الالباب چاپ سعید نفیسی ص ۴۰۶

۳ - تاریخ ادبیات ته ترجمه دکتر شفق ص ۱۲۰، لغت نامه دهخدا ذیل «اشهری».

تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا ج ۲ ص ۷۲۲

۴ - تاریخ گزیده چاپ عبدالحسین نوائی ص ۷۲۵

سرخاب مدفون شد، اشعارنیکو دارد» .

درمونس الاحرار محمد بن بدر جاجرمی که در ۵۷۴۱ هـ ق تألیف شده در باب
پانزدهم ضمن اشعار مقفی قصیده‌ای از اشهری آورده با این عنوان^۱ : « ملك الشعرا
جمال الدين الاشهری فرماید» و مطلع قصیده این است :

بر نیست هست بسته ببیند به چشم سر
هر کس که دید بسته ترا بر میان کمر
و قصیده سی و سه بیت دارد و اینگونه به مدح گریز می‌زند :

آمد جمال تو ز عدم هم‌ره کمال
چون تیغ شهریار ز کان هم‌ره ظفر
و گوید :

خسرو ضیاء دولت و دین کاستان او
از حادثات ، دولت و دین را شده مقرر
(نسخه بدل : مقرر)

زنگی شیردل که گه فتح باب فتح
بیند برق هندوی او ابر چون مطر
در تذکرة الشعراء چنین نوشته است^۱ : « ذکر ملك الکلام شاه‌فروبن محمد
نیشابوری، خوش طبع و فاضل بوده و شاگرد ظهیر الدین فاریابی است و در روزگار سلطان
محمد تکش منصب انشاء بدو متعلق بوده، رساله شاه‌فوری بدو منسوب است در علم
استیفا و چند رساله در القاب انشاء تصنیف کرده است» پس از آن می‌نویسد که نورالدین
منشی وزیر سلطان جلال‌الدین بسیار اهل بوده اما علی‌الدوام به شرب خمر اشتغال

۱ - مونس الاحرار چاپ میر صالح طبیبی ج ۲ ص ۴۹۷

۲ - چاپ هند ص ۶۴

داشته و چون شاهفور در روزی چهار نوبت بسلام اورفته و جواب شنیده که
خواجه به شرب خمر مشغول است، این رباعی را گفته و به مجلس خواجه فرستاده
است :

فضل تو واین باده پرستی با هم
مانند بلندی است و پستی با هم
حال تو به چشم ماهرویان ماند
کأنجاست مدام نور و مستی با هم
وغزلی نیز از او نقل کرده به این مطلع :
روزگار آشفته تر یازلف تو یاکار من
ذره کمتر یا دهانت یادل غمخوار من

و این غزل هشت بیت دارد و در بعضی کتب بیت اول آن برای تجاهل العارف
مثال آورده شده مانند کشاف اصطلاحات الفنون^۱ که پس از شرح درباره تجاهل-
العارف می نویسد : « ومثاله فی الکلام الفارسی ، هذالبیت . بیت : روزگار
آشفته تر ... »

دولتشاه سمرقندی نسب اشهری را به خیام رسانیده و نوشته است : « ونسب
شاهفور به حکیم عمر خیام می رسد » و پس از آن می نویسد : « وفات شاهفور در
تبریز بوده در شهر سنه ستمایه و قبر او در سرخاب تبریز است در جنب خاقانی و
ظهیر فاریابی علیهم الرحمه » .

در کتاب لطائف الطوائف تألیف مولانا فخرالدین علی صفی متوفی بسال
۹۳۹، نوشته است^۲ : « شاهفور نیشابوری شاعری فاضل بود و شاگرد ظهیر فاریابی
و تربیت یافته خواجه نورالدین منشی که وزیر بالاستقلال سلطان جلال الدین

۱ - چاپ کتابفروشی خیام ج ۱ ص ۲۵۵

۲ - چاپ احمد گلچین معانی ص ۲۶۰

خوارزمشاه بوده وخواجه به غایت فاضل و دانا بوده اما به ادمان شرب مبتلا بود، چون نوبت اول شاهفور به درخانه خواجه آمد باریافت، هم چنین پنج بار پیایی آمد و ملاقات میسر نشد... شاهفور بر بدیهه این رباعی گفت و نوشت و پیش خواجه فرستاد، رباعی : فضل تو و این ... »

اما این رباعی که دولت شاه و هم صاحب لطائف الطوائف نقل کرده اند، به قول عظاملك جوینی در تاریخ جهانگشا از کمال الدین اسمعیل اصفهانی است در حق نورالدین منشی و عبارت تاریخ جوینی این است^۱ : « و منشی و مدبر ملك، نورالدین منشی بود و این نورالدین پیوسته به شرب و انهماك مشغول بود، کمال الدین اسمعیل اصفهانی با جمعی از ائمه اصفهان بامدادی به خدمت او شدند، هنوز از خواب مستی بر نخاسته بود این رباعی را بنوشت و در فرستاد و ایشان بازگشتند - فضل تو و ... » و مرحوم محمد قزوینی يك رباعی در حاشیه^۲ در جواب این رباعی به نقل از يك نسخه، از نورالدین منشی ذکر کرده است .

حمداله مستوفی در تاریخ گزیده^۳ همین رباعی را با این عبارت ذکر کرده : «نورالدین منشی با وجود آن همه فضایل ، بر شرب شراب مولع بود ، در حق او گفتند : فضل تو و ... »

و این نورالدین منشی بر خلاف نوشته مرحوم علامه قزوینی در مقاله مربوط به نفثة المصدور^۴ و نیز خلاف نوشته مرحوم عباس اقبال در تاریخ مغول^۵، غیر از شهاب الدین محمد بن احمد خرندزی زیدری نسوی صاحب دو کتاب «نفثة المصدور»

۱ - چاپ مرحوم قزوینی (افست از روی چاپ لیدن) ج ۲ ص ۱۵۳

۲ - حاشیه ۱ همان صفحه

۳ - چاپ عبدالحسین نوائی ص ۴۹۲

۴ - تمام مقاله از سهیل و دو تاهشتادویك در مقدمه نفثة المصدور تصحیح دکتر حسن یزدگردی چاپ شده است .

۵ - تاریخ مغول چاپ دوم ص ۴۸۲

و «سیرت جلال‌الدین مینکبرنی» است و این مطلبی است که استاد مجتبی مینوی در مقدمه سیرت جلال‌الدین مینکبرنی تصحیح خود^۱ و هم در مقدمه نفثة المصذور^۲ تصحیح آقای دکتر امیرحسن یزدگردی، به تفصیل توشته‌اند و باید به آنجا مراجعه کرد، و در مقدمه سیرت جلال‌الدین مینکبرنی ضمن شرح حال نورالدین نوشته‌اند که او نیز یکی از منشیان سلطان جلال‌الدین بوده و کتابی در منشآت داشته بنام «وسائل الرسائل» و نورالدین پسر تاج‌الدین و او پسر ابوالمعالی کریم‌الشرق بوده و در قریه کدکن (کرکن) رخ از توابع نیشابور زاده شده است.

علاوه بر نوشته های مورخان درباره شرابخواری نورالدین دلیلی هم از خود او در دست است که در نامه‌ای نوشته^۳: «قدری شراب که فرستاده بود رسانیدند، موقعی به غایت خوب یافت، و کدام انعام آن حضرت رانه این مزیت حاصل باشد... توقع می‌دارد که اگر خداوند پیش از مراجعت با حضرت جلت معتمدی خواهد فرستاد یا از آن جانب آشنائی عزم این طرف کرد یک دو خروار دیگر فرستد...»

در هر حال پس از کتاب لطائف الطوائف در کتاب روضات الجنان حافظ حسین کربلایی نام شاهفور نیشابوری ضمن مدفونان مقبرة الشعراء آمده به این شکل^۴: «خواجه ظهیر و شاهفور نیشابوری که هر دو فاضل بی‌بدل بوده‌اند هم آنجا مدفون‌اند، آن محل را مقبرة الشعراء می‌گفته‌اند...» و این مطلب را از روضات الجنان در موارد دیگر نقل کرده‌ایم، و همین مؤلف پس از ذکر تاریخ و فسات و مقبرة خاقانی اشاره کرده است که^۵:

«افضل الدين خاقانی شروانی و ظهیر الدین طاهر بن محمد فاریابی و ملک الشعراء

۱- ص ۱۱۳ به بعد

۲- ص ۸۷ تا ۸۹ و ۹۰ تا ۹۱

۳- مقدمه سیرت جلال‌الدین ص ۱۱

۴- چاپ سلطان‌القرائی ج ۱ ص ۲۰۱

۵- ص ۲۰۴

شاهفوربن محمد اشهری نیشاری در پهلوی یکدیگرند و آن مزار به مقبرة الشعرا مشهور بوده ...»

اما ملاحشری در تاریخ خود ضمن مدفونان سرخاب از شعرا نوشته^۱ :
« شاپور از استادان مشهور است . . . فوتش در سنه ستمایه واقع شده والله اعلم »
اما او را به غلط از اولاد نوشیروان دانسته و نوشته : « بدان سبب او را شاپور خوانند » .

در آتشکده آذر راجع به اشهری نوشته است^۲ : « اشهری و هوشاه فوربن محمد از اولاد حکیم عمر خیام و از شاگردان ظهیر فاریابی است و در عهد سلطان محمد تکش منصب استیفای مملکت به او مفوض بوده آخر الامر در تبریز وفات یافته در مقبرة الشعرا سرخاب مدفون است، از اوست .

عقیق را ز لب آب در دهان آید

خدنگ راز قند آب در میان آید

به بخل میل کند با همه گهر بخشی

اگر لب تو به دست خدایگان آید

قدرت الله گوپاموی در تذکره نتایج افکار می نویسد^۳ : « معدن فضایل و کمالات مشهور شاهپوربن محمد از اعیان نیشابور که اولاد حکیم عمر خیام است مردخوش خلق کریم النفس بوده تحصیل علوم معقول و منقول به خدمت ظهیرالدین فاریابی نموده در عهد سلطان محمد تکش به عهده انشاء قیام داشت و چند رساله در انشاء یادگار خود گذاشت و فاش در سنه ست مایه واقع گردیده و در سرخاب تبریز به جنب قبر افضل الدین خاقانی و ظهیرالدین فاریابی آرمیده این چند بیت از اشعار دلپذیرش به نظر در آمد :

۱ - چاپ تبریز ص ۱۱۸

۲ - چاپ دکتر سید جعفر شهیدی ص ۱۳۸

۳ - ص ۳۶۲

روزگار آشفته تر یازلف تسو یا کار من

ذره کمتر یا دهانت یا دل افکار من...

رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحاء^۱ اورا حکیم شاهفور گفته و نوشته است «باظهرالدین فاریابی مجالس و مصاحب بوده» و اورا در علم سیاق و حساب استاد دانسته و رساله ای در علم استیفاء به نام رساله شاهفوری به او نسبت می دهد و می گوید، نهایت زهد و صلاح داشته و از اولاد خیام بوده و در سرخاب تبریز دفن شده است و هشت بیت با این مطلع از او نقل کرده .

ای پرشکر زیاد توام آستین جهان

چون پرگهر زدیده من دامن جهان

ریحانة الادب^۲ نیز او را از فرزندان عمر خیام و از شاگردان ظهیر فاریابی دانسته و نوشته : «به لطافت اشعار مشهور و در فنون گوناگون دستی قوی داشته و دیوانی مرتب و کتابی به نام رساله شاپوری از آثار اوست و در تبریز وفات یافته و تاریخ آن مضبوط نیست .»

سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران^۳ «جمال الدین شهری» را از شعرای درجه دوم قرن هفتم به شمار آورده است و فقط نام برده و به ذکر حال یا تاریخ زندگی او اشاره ای ندارد^۴ .

۱ - چاپ مظاهر مصفا ج ۱ ص ۲۳۴

۲ - ج ۱ ص ۱۳۷ چاپ کتاب فروشی خیام

۳ - ج ۱ ص ۱۸۰

۴ - اما در تکملة شعرای قرن ششم (ج ۲ ص ۷۲۵) جمال الدین عبهری نام برده و نوشته : « از شاعران ساکن آذربایجان بوده و در سال ۶۰۰ در تبریز در گذشته ، ووی رادر گوردستان محله سرخاب به خاک سپرده اند ، و پیدا است که با جمال الدین شهری اشتباه کرده ، و از عبهری در باب الالباب (ص ۴۵۴) با ذکر « جمال الشعر اعبدا المجید عبهری » نام برده شده باغزلی از او ، و مونس الاحرار قصیده ای در مدح الب ارسلان از ملك الشعر اعبهری (ص ۴۷۷ ج ۲ چاپ طبیبی) و مجمع الفصحاء عبهری غزنوی ، حکیم عبدالعزیز ، راملازم الب ارسلان و ملک شاه و مصاحب سنائی و ادیب صابر و سوزنی دانسته و همان قصیده مونس الاحرار و چهار دوبیتی از او آورده است (ج ۲ چاپ مظاهر مصفا)

دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران اشاره می‌کند^۱ که اشهری نیشابوری از شاعرانی است که «بعد از حمله غزان و کساد بازار شعروادب در خراسان از آن سامان مهاجرت کردند و به خدمت سلاطین و امرای عراق و آذربایجان درآمدند» و در این کتاب اشهری را معاصر اثیر ذکر کرده^۲ که با هم رابطه داشته‌اند، و نیز همان مطلب عوفی را در مورد خوانده شدن اشهری به خدمت قزل ارسلان بعد از رفتن مجیر ذکر^۳ نموده است.

یکی از مآخذی که از شاهفور اشهری نام برده قاموس الاعلام ترکی است که در لغت نامه ذیل «اشهری» به آن نوشته اشاره شده اما ظاهراً صاحب قاموس الاعلام شاپور تهرانی را با شاهفور نیشابوری اشتباه کرده^۴ و نوشته در مراجعت از هند به سال ۱۰۴۸ وفات یافته، در تبریز در محله سرخاب دفن شده و اشتباه واضح است. حاج زین العابدین شیروانی هم در ریاض السیاحه (ص ۵۸) شافور نیشابوری را از مدفونان مقبره سرخاب نوشته است.

از مجموع آنچه ذکر شد، اجمالاً شرح حال جمال الدین شاهنور بن محمد اشهری نیشابوری روشن و معلوم می‌شود که او از شاعران قرن ششم هجری و لطیف طبع و نازک اندیش و روانگوی بوده و در خدمت سلطان محمد تکش می‌زیسته و به احتمال قوی طبق قول بعضی از مورخان و تذکره نویسان به سال ۶۰۰ ه. ق در گذشته و به گفته همه آنان بدون هیچ تردیدی، در مقبره الشعرا سرخاب دفن شده است، و با آنکه تذکره دولتشاه سال فوت او را «ستمایه» یعنی ۶۰۰ نوشته در لطائف الطوائف

۱- ج ۲ ص ۳۴۴

۲- ص ۷۰۸

۳- ص ۷۲۲

۴- تذکره میخانه ضمن شرح حال شاپور تهرانی ص ۵۳۶ حاشیه از گلچین معانی

و تذکره میخانه در حواشی^۱ به نقل از تذکره الشعرا سال فوت او ۶۶۰ ذکر شده و ظاهر اشتباه چاپی است زیرا چاپ هند صریحاً «ستمایه» ثبت کرده است، و چاپ کلاله خاور^۲ سنه ست و ستمایه (۶۰۶) دارد.

این نکته در پایان قابل ذکر است که قدیم ترین مأخذی که پیش از دولتشاه سمرقندی صریحاً وفات جمال الدین شاهفور شهری را سال ۶۰۰ ه. ق دانسته، کتاب تاریخ بناکتی یا «روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ والانساب» است که در سال ۸۷۱۷ ه. ق تألیف آن انجام یافته^۳ و در این کتاب نوشته است: «و در سنه ثمان و تسعین و خمسمائه (۵۹۸) ملک الشعرا ظهیر الدین طاهر بن محمد الفاریابی در ماه ربیع الاول در تبریز وفات یافت، و در سنه ستمایه (۶۰۰) سید الشعرا جمال الدین شاهفور بن محمد الاشهری النیشابوری در تبریز وفات یافت و هر دو در پهلوی خاقانی در سرخاب مدفون اند.»

شمس الدین سجاسی

شاعر و ادیبی دیگر که در قرن ششم می زیسته و در سال ۶۰۲ ه. ق وفات یافته و در مقبرة الشعرا دفن شده شمس الدین سجاسی است. اما از احوال او زیاد اطلاعی در دست نداریم و قدیم ترین جایی که نام او ضمن مدفونان مقبرة الشعراء سرخاب آمده نزهة القلوب

۱- همین مورد در تذکره میخانه: «بقول دولتشاه در سنه ۶۶۰ و به قول حشری در ۶۰۰ در گذشته» و در ح ۱ ص ۲۶۰ لطائف الطوائف نقل از تذکره دولتشاه: «وفاتش در ۶۶۰ و قبرش در سرخاب تبریز» و شاید هر دو مورد به جای (۶۰۶) چاپ شده باشد

۲- ص ۱۰۶

۳- مقدمه دکتر جعفر شمار ص چهارده

۴- چاپ دکتر شمار ص ۲۱۰

حمدالله مستوفی است که می نویسد: «و در مقبرة الشعرا به سرخاب، انوری و خاقانی و ظهیرالدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی شیروانی و دیگر شعرا» که قول اورا پیش از این نیز نقل کرده و گفته ایم که از این میان انوری و فلکی شیروانی در مقبرة الشعرا مدفون نیستند .

اما همین حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده ضمن نام شاعران نوشته است^۲: «شمس سجاسی، در شهور سنه اثنی و ستمایه به تبریز در گذشت و در مقبرة الشعراء مدفون شد، اشعار خوب دارد . دیوان ظهیر فاریابی جمع کرده است.»
و این نکته که او دیوان ظهیر فاریابی را جمع کرده است ، از نسخه ای از دیوان ظهیر که در کتابخانه آستان قدس هست ثابت می شود و آن دیوان یکی از نسخ مورد مقابله مصحح دیوان، آقای تقی بینش بوده و در مقدمه اینطور آمده است^۳ که نسخه متعلق به میرزا رضاخان نائینی بوده و خط خوش نستعلیق دارد و اولیای کتابخانه بنا نوشته حاجی خلیفه در کشف الظنون جامع دیوان را «شمس الدین سجاسی» دانسته اند و نوشته کشف الظنون^۴ این است: «اسمه شفره طاهر بن محمد المتوفی سنه ۵۶۸- ثمان و ستین و خمسمایه به تبریز، جمعه شمس الدین سجاسی مات سنه ۶۰۲ بتبریز» و پیش از این درباره تاریخ وفات ظهیرالدین فاریابی بحث کردیم و ثابت شد که سال ۵۹۸ هـ، ق سال وفات اوست، و نیز حاج خلیفه ظهیرالدین فاریابی را با «ظهیرالدین عبدالله شفرود» خلط کرده که این اخیر شرح حالش در لباب الالباب^۵ آمده و هرمان اته در تاریخ ادبیات خود^۶ دیوان قصاید به او نسبت داده، و مرحوم قزوینی در حواشی

۱- چاپ دبیرسیاقی ص ۸۹

۲- چاپ عبدالحسین نوائی ص ۷۳۶

۳- ص دوازده

۴- چاپ اسلامبول ج ۱ ص ۷۹۷ (مقدمه دیوان ظهیر ص سیزده)

۵- چاپ سعید نفیسی ص ۲۲۵

۶- ترجمه دکتر شفق ص ۱۲۲

لباب‌الالباب^۱ آن را از رکن‌الدین بن رفیع الدین کرمانی معاصر حمدالله مستوفی دانسته از شعرای آل مظفر که تخلص او «رکن» بوده، اما سعید نفیسی در تکملة تعلیقات لباب‌الالباب^۲ این نسبت را هم رد کرده و آنرا از رکن‌الدین هروی معروف به رکن صاین از شاعران و وزیرای آل مظفر دانسته است.

انتساب جمع دیوان ظهیر به شمس‌الدین سجاسی، در فهرست نسخه‌های خطی فارسی تألیف احمد منزوی نیز ذکر شده که جزء نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی است و نوشته منزوی این است^۳: «۲۴۲۵۴ - رضوی ۴۷۹ (۴۷۰۲) نستعلیق سده ۱۱، دارای: قطعه، غزل، رباعی بادیباچه‌ای از گردآورنده شمس‌الدین سجاسی (ف. رضوی ۷: ۴۵۷) بنابراین قول حاج خلیفه در اینکه جامع دیوان ظهیر شمس‌الدین سجاسی بوده درست است زیرا حمدالله مستوفی هم آن را ذکر کرده است.

غیر از حمدالله مستوفی، حاج‌زین‌العابدین شیروانی هم درستان‌السیاحه^۴ ضمن شاعران مدفون در سرخاب «شمس‌الدین سبجانی» را ذکر کرده که بدون شک همین شمس‌الدین سجاسی مورد بحث ماست.

اما سجاسی منسوب است به «سجاس» که قصبه‌ای است جزء دهستان سجاس رود، بخشی قیدار شهرستان زنجان^۵، و حمدالله مستوفی نوشته^۶: «سجاس و سهرورد، در اول دوشهر بوده است و در قنبر مغول خراب شد، اکنون از هر یک بقدر دیهی مانده...» و در شد‌الازار نوشته^۷: «قصبه‌ای است از محال زنجان و واقع است

۱- چاپ سعید نفیسی ص ۶۱۸

۲- همان چاپ ص ۶۴۶

۳- ج ۳ فهرست نسخه‌های خطی ص ۲۴۲۳

۴- چاپ افست ص ۲۱۷

۵- لغت نامه

۶- نزهة القلوب چاپ دبیرسیاقی ص ۶۹

۷- مقدمه مناقب اوحدالدین کرمانی تصحیح فروزانفر ص ۱۶

در حدود شش فرسخی جنوب مابل به شرق زنجان و چهار فرسخی مغرب سلطانیه
ویک فرسخی شمال سهرورد .

از بزرگان و معاریف سجاس، رکن الدین ابوالقنایم محمد سجاسی^۱ از صوفیان
بزرگ است که پیر، و مرشد او حدالدین کرمانی بوده است .

در تذکره هفت اقلیم ضمن شاعران اقلیم چهارم پس از شرح حال شیخ شهاب
الدین سهروردی، نوشته است^۲ : « شمس الدین طاهر سجاسی (بهمین شکل و درست
سجاسی است) شمس فلک هنر و عجایب چرخ اخضر بوده از اشعارش آنچه به نظر
آمده این چند بیت است :

نظم

حسن را جز بر روی تو سر و کار مباد
عشق را جز به سر کوی تو بازار مباد
دشمن از عشق تو چون چهره من دید چه گفت
هیچ سرگشته اسیر دل و دلدار مباد
دی ز درد تو بنالید دلم دشمن گفت
نالۀ هیچ دل آشفته چنین زار مباد
و به احتمال قوی این شمس الدین طاهر سجاسی همین شاعر مورد بحث ماست و

۱ - شرح حال او در مقدمه مناقب اوحدالدین کرمانی به قلم فروزانفر ص ۱۵ تا ۱۸
آمده است. و نیز در حواشی شدالازار تصحیح مرحوم قزوینی ص ۳۱۱ - ۳۱۵ ح ۶
۲ - هفت اقلیم تصحیح جواد فاضل ج ۳ ص ۲۰۱

هفت اقلیم به غلط «سنجاسی» ضبط کرده است ، و مورد دیگر^۱ نیز «سنجاس و سهرورد» نوشته .

ذوالفقار شروانی

سید قوام‌الدین حسین بن صدرالدین علی شروانی (شیروانی) متخلص به ذوالفقار که بالقب ملک الشعراء^۲ ، نام برده شده از شاعران نامی قرن هفتم هجری قمری و از مدفونان مقبرة الشعراء است ، صاحب مجمع الفصحاء^۳ به غلط او را معاصر خاقانی و فلکی و جمال‌الدین اصفهانی از شاعران قرن ششم به شمار آورده در صورتیکه ذوالفقار در اوائل قرن هفتم به جهان آمده و زندگی او در همان قرن گذشته است .

آذر در آتشکده^۴ ظهور او را زمان خوارزمشاهیان یعنی سلطان محمد تکش خوارزمشاه (۵۹۶ - ۶۱۷ هـ . ق) دانسته و نوشته است که در زمان سلاطین مغول بوساطت خواجه محمد ماستری وزیر به خدمت اتابک یوسف شاه لر رسید که به فرمان ابا قاخان والی خوزستان و کوه کیلویه و فیروزان و جرفادقان بود، و نزد آن اتابک جاه و منزلتی یافت و قصاید غرا در مدح این حاکم و وزیر گفت و عمری به عشرت گذرانید .

یوسف شاه لر از اتابکان لرستان بود و اتابکان لرستان از سال

۱- ص ۱۹۸

۲- تاریخ ادبیات دکتر مصفا ج ۳ بخش ۱ ص ۵۱۸

۳- چاپ مظاهر مصفا ج ۲ ص ۶۴۹

۴- چاپ دکتر شهیدی ص ۵۰

۵۴۳ تا ۸۲۸ در لرستان حکومت کردند و مؤسس آنان ابوطاهر بن محمد از امرای سنقر بن مودود بود و این سلسله را گاهی به مناسبت انتساب به فرزند ابوطاهر، یعنی نصره الدین هزار سپ، امرای هزارسپی^۲ نیز می گویند و در زمان ابراهیم بن شاهرخ انقراض یافته اند.

یوسف شاه از ۶۷۲ تا ۶۸۷ حکمرانی داشته و در دیوان سید ذوالفقار مدایح بسیار به نام او دیده می شود.

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء نوشته است^۳: « در ملک عراق قصد ملازمت سلطان محمد خوارزمشاه نموده، سلطان او را مراعات کردی و مقامات و تواریخ سلطان نظم می کرد» اما این مطلب دولتشاه با توجه به مدت عمر و تاریخ زندگی سید ذوالفقار درست نیست، زیرا باید این امر در سال ۶۱۴ یا ۶۱۶ هـ. ق باشد که سلطان محمد به قصد برانداختن آل عباس تا همدان تاخت^۴ و بعد به خراسان بازگشت و در این موقع سید ذوالفقار که ظاهر آدوران کودکی را می گذرانده نمی توانسته «نظم مقامات و تواریخ سلطان» نماید و این سخن را فقط دولتشاه آورده است

سید ذوالفقار به جز یوسف شاه امیران دیگری را نیز مدح گفته که از آن جمله جلال الدین سیور غتمش بن قطب الدین^۵ محمد (۶۸۱-۶۹۱) از قراختانیان کرمان و خواهر او پادشاه خاتون که از ۶۹۱ تا ۶۹۴ هـ. ق پادشاهی کرمان را داشت ممدوح او بودند.

۱- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۲۹

۲- همان کتاب، طبقات سلاطین اسلام تألیف لین پول ترجمه عباس اقبال ص ۱۵۷

۳- چاپ هندس ۶۱

۴- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۱ ص ۵۱۹

۵- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۱ ص ۵۲۰

سید ذوالفقار از شاعران خوش طبع و ماهر و توانای قرن هفتم هجری است و بیشتر تذکره نویسان مهارت و استادی او را در گونه های شعر یاد کرده اند از جمله آذر در آتشکده می نویسد^۱: «الحق در فن شاعری مهارت تمام داشته و قدرت مالا کلام و قصاید ساده رغبت انگیزش از غایت لطافت رشحه آب زندگی و مدایح متین صنعت آمیزش به نهایت فصاحت و در صنایع شعری بر قوامی گنجه و رشید و طواط و نظامی عروضی و رباعی سمرقندی و اهلی شیرازی مقدم، یحتمل که سید مزبور مقنن آن قانون بوده».

اما بیشتر شهرت سید ذوالفقار در شعر مصنوع است و به حدی در این شیوه شهرت یافته که غالباً او را مخترع و مبدع شعر مصنوع مخصوصاً شعری که دارای صنعت توشیح است، دانسته اند، چنانکه دیدیم صاحب آتشکده او را «مقنن آن قانون» گفته و دولتشاه نوشته^۲: «در علم شعر به غایت ماهر است و قبل از خواجه سلمان ساوجی کسی در صنعت شعر و قصیده مثل ذوالفقار نگفته که مجموع صنایع و بدایع شعر را شامل باشد و این قصیده مشتمل است بر توشیحات و دوایر و زحافات و ازهریک بیت چندین ابیات و مصاریع متلون در بحور مختلفه اخراج می شود...» و مجمع الفصحاء نوشته^۳: «در قواعد صنایع و بدایع شعری استاد و مخترع بوده و شعرایی که بعد از او آمده مانند اهلی و سلمان از او تتبع نموده» واته در تاریخ ادبیات خود نوشته^۴: «صنایع و محسنات قصیده سازی در این شخص به اوج رسید، نه تنهاوی قصایدی ساخته که در دیوانه وزن خوانده می شود، بلکه قصایدی نیز ساخته

۱- چاپ دکتر سید جعفر شهیدی ص ۵۰

۲- چاپ هند ص ۶۱

۳- چاپ مظاهر مصفا ج ۲ ص ۶۴۹

۴- ترجمه دکتر شفق ص ۱۲۴

که از حروف اول اشعار نام ممدوح برمی آید و در « مفاتیح الکلام » قدیم ترین نمونه صنعت توشیح را در زبان فارسی بدست داده و آن عبارت است از اینکه قسمت هایی یا کلماتی از مصرع های شعری را که به واسطه خط قرمزی یا علامات دیگری تعیین می شوند اگر به هم نهد شعر تازه ای از آن به وجود آید و محمدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان نوشته^۱: « در صنایع و بدایع شعری استاد بوده و مخترع است » و محمدعلی مدرس در ریحانه الادب می نویسد^۲: « در اختراع بیت متلون و بحر مختلف دستی توانا داشت ، در قواعد و بدایع شعری مخترع بوده و اکثر شعرا بدو اقتفا جسته اند » .

درمونس الاحرار بدر جاجرمی قصیده ای از او در صنعت طردو عکس ضبط شده به این عنوان^۳: « استاد سید ذوالفقار الشروانی فرماید رحمة الله علیه در صنعت طردو عکس » :

بوستان بر سرو دارد ، آن نگار دلستان

آن نگار دلستان بر سرو دارد بوستان

اما چنانکه گفتیم مشهور ترین شعر مصنوع او در صنعت توشیح است به نام « مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام » در مدح صدر اعظم شروانشاه، محمد ماستری^۴ که

۱ - ص ۱۵۳

۲ - چاپ کتاب فروشی خیام ج ۲ ص ۲۶۷

۳ - ج ۱ ص ۹۸

۴ - صحیح همین ماستری است منسوب به ماستر از قراء فراهان مابین همدان و قم (دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۳ ح ۱) ولغت نامه نقل از فرهنگ جغرافیائی ایران : « ماستر در بخش فرمهین شهرستان اراک واقع است و ۱۱۹۱ تن سکنه دارد » پس « ماستری » در آتشکده و « ماسری یا ماستوی » در تاریخ ادبیات اته و « تستری » در تاریخ نظم و نثر در ایران سعید نفیسی ج ۱ ص ۱۷۴ غلط است

تمام دوائر و زحافات را شامل است .

اما در این نوع شعر مبدع و مخترع نیست و پیش از او قوامی مطرزی معاصر
قزل ارسلان عثمان بن شمس الدین ایلدگز (۵۸۱ - ۵۸۷) قصیده رائیه ای در یکصد
بیت منظم هشتاد و سه صنعت از صنایع بدیعی به نام « بدایع الاسحار فی صنایع -
الاشعار » ساخته بود به این مطلع^۱ :

ای فلک را هوای قدر تو یار وی ملک را ثنای صدر تو کار
و در اوائل قرن ششم هجری به گفته شمس قیس در المعجم^۲ ، رشیدی
سمرقندی قصیده ای به این مطلع ساخت :

ای کف راد تو در جود به از ابر بهار
خلق را با کف تو ابر بهاری به چه کار
که از آن دو بیت و یک قطعه پنج بیتی و یک قطعه دو بیتی به اوزان مختلف بیرون
می آید و این نوع « موشح محیز » است و انواع دیگر توشیح نیز هست .
مفاتیح الکلام فی مباحث الکرام ذوالفقار شروانی به این مطلع است .
چمن شد از گل صد برگ تازه دلبروار

بهار یافت بهاری زباد در گلزار
و از هربیت چند مصراع و ابیات ملون در بحور مختلف بیرون می آید. آقای
دکتر صفا در تاریخ ادبیات^۳ خود نوشته اند : « محمد بن بدر جاجرمی در کتاب
مشهور خود مونس الاحرار که در ۷۴۱ تألیف کرده قصیده مذکور سید را در شمار
مهم ترین قصاید مصنوعی که تا عهد او مشهور بوده آورده و در مقدمه آن چنین نوشته
است :

۱- تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا ج ۳ بخش اول ص ۳۳۸

۲- چاپ آقای مدرس رضوی ص ۲۹۰

۳- ج ۳ بخش اول ص ۵۲۰

« این قصیده ملک الشعر اقوام الدین ذوالفقار راست و این القاب بر سبیل توشیح از اول قصیده بر می خیزد : جناب صدراعظم صاحب معظم قدوة اکابر عرب و عجم مربی افاضل سادات آفاق دستور عراقین کشف الوری نظام ایران فخر الدنیا و الدین محمد الماستری ضاعف الله اقباله قبله دولت باد، و قصیده این است : مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام نام نهاده شده» و نکته قابل ذکر در این جا این است که در مونس - الاحرار چایی تصحیح آقای میر صالح طبیبی بجز قصیده طرد و عکس ذوالفقار شعری دیگر نیست و از مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام نامی برده نشده و گمان می رود در نسخه خطی دیگر یا از سقطات مونس الاحرار بوده و یا اینکه در خلاصه الاشعار تقی الدین کاشی بوده باشد، زیر ادر مقدمه ج ۲ مونس الاحرار^۱ آقای طبیبی از روی نسخه خلاصه الاشعار متعلق به آقای فخر الدین امینی به صفحات مربوط به شرح حال و قصاید و رباعیات او اشاره کرده اند . و باب یازدهم مونس الاحرار (ج ۱) در توشیحات و محذوفات است که قصیده ذوالفقار شروانی در آن جایست .

دولتشاه سمرقندی سه بیت از این قصیده را نقل کرده و نوشته است از هر چند بیت این قصیده بیتی اخراج می شود بدین نسق در بحور مختلفه :

گل صد برگ دلبروار چون در بوستان آید

بهار تازه در گلزار چون بیدل خزان آید

و قصیده مفاتیح الکلام سید ذوالفقار شروانی در صنعت توشیح بقدری شهرت یافته که اشعار نظیر آن را تحت الشعاع قرار داده و به فراموشی سپرده و شاعران بعد از سید ذوالفقار در این صنعت از او پیروی کرده اند و مشهورترین آن شاعران، سلمان ساوجی (متوفی ۸۷۷۸ ق) است که قصیده ای ساخته در مدح غیاث الدین محمد به این مطلع^۲:

۱ - ص پانزده

۲ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۲ ص ۱۰۱۳، مقدمه دیوان سلمان ساوجی تصحیح اوستاس ۵۰، مقاله بهروز ثروتیان درباره صرح ممرد یا بدایع البحار مجله دانشکده ادبیات تبریز شماره ۱۰۴ سال ۲۴ (۱۳۵۱ ش)

صفای صفوت رویت بریخت آب بهار

هوای جنت کسویت بییخت مشک تثار

و خود او نوشته که شصت و چهار بحر و قریب صدویست صنعت و دوایرسته که اوزان شانزده گانه و تفکیک بحور از آن معلوم گردد در آن مندرج است و این قصیده خارج دیوان او «بدایع البحار»^۱ نام دارد .

دولتشاه سمرقندی دربارهٔ سلمان می نویسد^۲ : «خواجه سلمان صنعت چند در قصیده خود زیاد ساخته و گویند خواجه غیاث الدین محمد بن رشید صاحب دیوان که خواجه سلمان قصیده خارج دیوان خود را به نام او گفته چنانکه خواجه سلمان را مدعا بوده صله نداده، سلمان پیش خواجه غیاث الدین محمد گله کرد که صدر سعید محمد الماستری که ذوالفقار قصیده مصنوع به نام او نوشت او را هفت خروار ابریشم کرم کرد و با وجود آنکه او وزیر شیروان پیش نبود و خواجه امروز به دولت، صاحب دیوان ممالک ایران و توران است با وجود آنکه از قصیده من تا قصیده او تفاوت با هر و ظاهر است و بر اضعاف صنایع و بدایع در آن مندرج است راضیم که خواجه به عشر عشر آن در حق من کرامت فرماید، خواجه از سخن سلمان طیره شد و گفت از علی بن ابی طالب تا به سلمان نیز تفاوت هست یعنی او را پایه و شرف سیادت هست و ترانه»

همین قصیده سلمان ظاهراً به نام «صرح مرید»^۳ نیز خوانده شده است . علاوه بر سلمان ساوجی مخزن البحور شمس فخری اصفهانی، و مخزن المعانی اهلی

۱- مقدمه دیوان ص ۴۹

۲- چاپ هند ص ۶۱، چاپ خاور ص ۱۰۱

۳- دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۴، ح ۴ ص ۱۲۴ تاریخ ادبیات آینه ترجمه دکتر

شفق، امداد تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۲ ص ۱۰۱۱ «بدایع الاسحار» نوشته شده است

شیرازی هم به پیروی از ذوالفقار شروانی ساخته شده است . و آذر در آتشکده نوشته^۱ که قصیده مصنوع را از ذوالفقار و سلمان بهتر گفته است .

در کتاب سلم السموات^۲ تألیف ابی القاسم انصاری کازرونی راجع به سید ذوالفقار شروانی نوشته : « از اشراف واعزة شروان است و از فصحا و بلغای جهان با سلطان محمد خوارزمشاه معاصر بوده و در فنون فضائل دانا و ماهر، در این قصیده نقاب خفا از چهره فضائل گشوده و زلال فضل و بلاغت بر افاضل و اعالی پیموده :

صبح از صبا ندیم صبح است یاصبی
بنمای هین ز مشرق جسام آفتاب می
گر کوکب جمال تو رخشان شود همی
گردد ز رشك جبهه خورشید بر جدی «

و پیش از این گفتیم که معاصر بودن او با سلطان محمد خوارزمشاه از جهت تاریخی درست نیست و همین کتاب دوبیت از تحفة العراقین خاقانی نقل کرده و نوشته : « روی سخن به سید ذوالفقار دارد » و دوبیت این است :

خواهی که رسی به طور سینا پرسست مکن به پورسینا^۳
دل در سخن محمدی بند ای پور علی زبو علی چند
و مقصود از « پور علی » خود خاقانی است و مقصود ذوالفقار شروانی نیست و سخن سلم السموات اشتباه است .

۱- چاپ دکتر شهیدی ص ۲۷۰

۲- مرقوم پنجم چاپ دکتر یحیی قریب ص ۴۱

۳- تحفة العراقین چاپ دکتر یحیی قریب: ص ۶۵:

د خواهی طیران به طور سینا پرسست مکن چوپورسینا ،

ذوالفقار شروانی قصیده‌ای نیز درسی و هشت بیت گفته که سه قافیه و حاجب وردیف دارد و مطلعش این است^۱ :

ماه من درمان جان از شکرگویا کند

آفتابش سایه بان از عنبر سارا کند

دیوان ذوالفقار شروانی در حدود نه هزار بیت دارد و در دست است^۲، علاوه بر اشعار مصنوع اشعار لطیف و رغبت انگیز و جالب نیز دارد، و آذر که به قول خودش اشعار عالی را ثبت می‌کند، نه اشعار مصنوع را، از اشعارش بعضی ضبط کرده از جمله قصیده‌ای به این مطلع :

چو در قلب شتا شد خم کمان رستم بهمن

شمر شد آهنین خفتان و آمد آب رویین تن

و شعری با این مطلع :

باطره تو گویم کای پای بند زیرک

با گیسوی تو گویم کای دستگیر جاهل

سال وفات ذوالفقار شروانی در بعضی از مآخذ مانند مجمع الفصحا^۳ ۶۷۹ ه. ق نوشته شده اما بعضی هم ۶۸۹ نوشته‌اند از جمله لطفعلی آذر و هرمان‌اته، اما چون مدح جلال‌الدین سیورغمش قراختایی را کرده و قصیده‌ای به مدح اودر ۶۸۳^۴ سروده، سال وفاتش در ۶۸۹ صحیح‌تر است و آقای دکتر صفا عقیده دارند^۵ که چون گیخان (۶۹۰-۶۹۴) را مدح گفته و فاتش باید بعد از ۶۹۰ ه. ق بوده باشد، اما در هر حال

۱- دانشمندان آذربایجان

۲- تاریخ ادبیات دکتر صفا

۳- تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۱۷۴

۴- تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ بخش ۱ ص ۵۲۱

سال ۶۸۹ هـ. ق را بیشتر باید به صحت نزدیک دانست. مرحوم مدرس در بحانه‌الارب
سال ۶۲۹ (خکط) را نوشته که درست نیست.

امادر باره مدفن او همه مأخذ به اتفاق مقبرة الشعراى سرخاب را نوشته‌اند از
جمله آذر نوشته: «وفاتش در سنه ۶۸۹ و در مقبرة الشعرا مدفون است» و رضاقلی
خان هدایت^۲ می‌نویسد: «وفاتش در سنه ۶۷۹، قبرش در سرخاب» و حاج‌زین‌العابدین
شیروانی در ریاض‌السیاحه^۳ نوشته: «در زمان سلطنت اباقا آن وفات یافت، در مقبرة
سرخاب مدفون گردید» و او به اشتباه هفت خروار ابریشم را صله‌ای از محمدخوارزمشاه
نوشته است و محمدعلی تربیت نوشته^۴: «مولانا در سنه ۶۷۹ در تبریز وفات کرده در
مقبرة سرخاب مدفون است» و محمدعلی مدرس نوشته: «وی به سال ۶۲۹ هـ. قمری
(خکط) در تبریز وفات یافت و در قبرستان سرخاب مدفون گردید» و گفتیم که تاریخ
۶۲۹ هـ. ق اشتباه است. و سعید نفیسی نوشته: «و گویند در ۶۷۹ در تبریز رحلت
کرده و در مقبرة الشعراى سرخاب مدفون شد، اما چون قصیده‌ای در مدح سیورغتمش
در ۶۸۳ سروده است پیدا است که تا این زمان زنده بوده و شاید در ۶۸۹ در گذشته
باشد» و دکتر صفا پس از ذکر تاریخ وفات نوشته است: «وی در مقبرة الشعراء
سرخاب تبریز مدفون شد»

همام تبریزی

خواجه همام الدین محمد بن علاء الدین فریدون تبریزی از بزرگان عسرفا

۱- ج ۲ ص ۲۶۷

۲- مجمع‌الفصحا

۳- چاپ حامدربانی ص ۱۲۸

۴- دانشمندان آذربایجان

و شاعران قرن هفتم هجری قمری است . همام تخلص شعری اوست و در اشعارش آورده و گفته است^۱ :

گر همام از چشم مستش بی خبر گردد رواست
چشم مستش بی خودی در عقل هشیار آورد
یا شعر معروف که خود را با سعدی مقایسه می کند و می گوید :

همام را سخن دلنشین و شیرین است

ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

این تخلص از لقب او « همام الدین » گرفته شده و نام او چنانکه در ریاض العارفین^۲ و بعضی مآخذ دیگر^۳ آمده، « محمد » است، در تلخیص مجمع الاداب تألیف ابن الفوطی، در ضمن شرح حال عزالدین یحیی پسر شمس الدین محمد جوینی آمده است^۴ که : « اشتغل فی صباه علی الشیخ همام الدین محمد بن افریدون التبریزی » و در يك جنگ خطی هشت بیت از پدر همام با عنوان^۵ : « علاء الدین فریدون پدر مولانا همام الدین تبریزی راست » نقل شده ، و در مجموع ثابت می شود که لقب پدرش علاء الدین و نام او فریدون بوده، و اینکه خود او در شعر نام « علاء » را برای پدرش آورده به این جهت است چنانکه گوید^۶ :

سخنی لایق سمعت نبود و ر باشد
هم غزل های همام بن علای تو بود

۱- دیوان همام به تصحیح دکتر رشید خیوضی ص ۸۴

۲- چاپ محمد علی گرکانی ص ۴۰۰

۳- ریحانة الادب ج ۶ ص ۳۷۰

۴- مقدمه دیوان همام از دکتر خیوضی ص سی و یک

۵- همان مقدمه ص سی و سه

۶- دیوان ص ۹۸

آقای دکتر صفا^۱ از القابی که در مقدمه دیوان او به امر خواجه رشیدالدین فضل الله نوشته شده یعنی : « همام الملة والدين علاء الاسلام والمسلمين » نتیجه گرفته اند که همام الدین لقب و «علاء» نام او بوده اما با توضیحات و مدارک ارائه شده پیداست که همام الدین لقب و «همام» تخلص و «علاء الدین» لقب پدرش و «محمد» نام خود او بوده است . محمدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان^۲ ، همام را خلف «علا» نوشته که بدیهی است این نیز مخفف «علاء الدین» لقب پدر اوست که به جای نامش آمده .

اگر چه صاحب آتشکده آذر ضمن شرح حال سعدی^۳ ، از ملاقات او و همام نام برده و همه جا «همام» ذکر کرده، اما در ضمن شرح حال و ذکر اشعار شاعران تبریز از «همایی» شاعر نام برده و نوشته^۴ : « از تلامذه خواجه نصیرالدین طوسی و به صحبت شیخ سعدی رسیده و ازوست :

پس از سالی به خوابت دیده‌ام دوش

مبادا هرگز آن خوابم فراموش

هنوزم هست دیدار تو در چشم

هنوزم هست گفتار تو در گوش

ونادر میرزا در تاریخ و جغرافی تبریز^۵، به تبعیت آتشکده همین «همایی» را

از شاعران تبریز شمرده و قول آتشکده را آورده و همین دوبیت را نیز نقل کرده و

۱- تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ بخش دوم ص ۷۱۴

۲ . ص ۳۹۶

۳- چاپ دکتر سید جعفر شهیدی ص ۲۷۶

۴- همان چاپ ص ۲۵

۵ - ص ۱۴۰

چون این دوبیت از همام تبریزی است (بیت اول وسوم يك غزل او)^۱ و شاگرد
خواجه نصیر و کسی که به صحبت سعدی رسیده و اهل تبریز است جز او کسی نتواند
بود آتشکده در مورد او اشتباه کرده و نادر میرزا هم اشتباه^۲ او را در کتابش
آورده است .

سال تولد

در مقدمه دیوان همام نوشته شده^۳ : « و بعد ما که مدت عمرش به هفتاد و هشت
کشید و هدی زندگی به محل رسید . منادی حق را جواب داد و بند دام تن از پای
مرغ جان به يك نفس بگشاد » و چون تاریخ قوت او چنانکه خواهیم گفت بدون
شك سال ۷۱۴ ه . ق است، پس تاریخ تولد او سال ۶۳۶ ه . ق^۴ خواهد بود ،
بنابر این تاریخ ۵۹۸ ه . ق که سال تولد او در بعضی کتب مانند تاریخ مغول^۵ عباس
اقبال ذکر شده و سن او که ۱۱۶ سال در مجمل فصیحی خوافی^۶ آمده درست
نیست .

۱- دیوان همام چاپ مؤید ثابتی ص ۳۴، چاپ دکتر عیوضی ص ۱۷۳
۲- مرحوم حسین نخجوانی ضمن شرح حال همام به این اشتباه اشاره کرده است
(چهل مقاله ص ۲۳۶)، رضاقلی خان هدایت نیز در ریاض العارفین به همین اشتباه آتشکده
اشاره دارد .

۳- دیوان همام به تصحیح دکتر عیوضی ص ۴
۴- تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا ص ۷۱۳، مقدمه دیوان چاپ دکتر عیوضی ص

سی و پنج

۵- چاپ دوم ص ۵۴۴

۶- چاپ محمود فرخ ج ۳ ص ۲۲

زادگاه همام، تبریز است و همه منابع و ماخذ اورا تبریزی خوانده اند و در اشعار خود او اشتیاق و علاقه به تبریز آمده است.

از دوران کودکی و آغاز تربیت همام اطلاعی در دست نیست و ظاهراً باید تحصیلات مقدماتی خود را نزد پدرش که مردی ادیب و شاعر بوده، به انجام رسانیده باشد. او بگفته تذکره نویسان^۱ از شاگردان خواجه نصیر طوسی و از اقران قطب الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰ هـ. ق) بوده و بعضی^۲ هم کلمه «اقران» مذکور در تذکره هارا «اقربا» نوشته و ذکر کرده اند که همام با قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی نسبت سببی^۳ داشته است.

قطب الدین شیرازی کتاب مفتاح المفتاح را به خواش همام الدین^۴ تألیف کرده و تاریخ تألیف آن میانه سالهای ۶۹۴ - ۷۰۱ بوده است. همام تبریزی اشعاری به تازی^۴ در مدح قطب الدین شیرازی دارد و در یک قطعه به خواجه رشید الدین درباره قطب الدین شیرازی توصیه می کند و می گوید^۵:

۱- تذکره دولتشاه چاپ هند ص ۹۶، چاپ خاور ص ۱۶۴، ریاض المارافین چاپ

کتاب فروشی محمودی ص ۴۰۰

۲- تذکره روز روشن ص ۹۲۷

۳- مقدمه درة التاج تصنیف قطب الدین شیرازی، به تصحیح سید محمد مشکوة ص ۱ و ایشان «خواجه همام الدین بن الهمام متوفی ۷۱۳» نوشته اند

۴ - دیوان چاپ دکتر عیوضی ص ۱۳: «انا نرى قطب الزمان ينال من - بحر المعانی و

والبيان فرائدا»

۵- همان چاپ ص ۲۷

قطب عالم که هست انفاسش به دعا و ثنای تو مشکین
 خاطرش جمع کن به ترتیبی تا فواید همی کند تلقین
 اما در دیوان او شعری در مدح خواجه نصیرالدین طوسی وجود ندارد .
 خواجه همادالدین شاعر و عارف و هم عالمی بنام بوده و در همه این رشته
 های دانش و عرفان شهرت داشته است ، چنانکه دولتشاه می نویسد^۱: «دانشمندی
 فاضل و اهل دل بوده» بزرگان و امرا و وزیران به صحبتش مایل بوده و در دستگاه
 حاکمان صاحب جاه و منزلت بوده و نوشته اند که مدتی وزارت آذربایجان داشته
 است، از نامه های بزرگان و معاصران درباره او حرمت و جاه و مقامش معلوم می شود
 و از این نامه ها صحبت خواهیم کرد .

همادالدین که مولانا نیز خطاب شده است، بادی وزیر بزرگ مغول یعنی خواجه
 شمس الدین محمد جوینی (مقتول در شعبان سال ۶۸۳ ه . ق) و خواجه رشیدالدین
 فضل الله (مقتول به سال ۷۱۸ ه . ق) معاصر بوده و آن هر دو به او احترام
 می گذاشته اند، خواجه شمس الدین محمد جوینی در نامه ای به نام «ادرا نامه» درباره
 زاویه هماد مبلغ هزار دینار مقرر تعیین کرده و در آن نامه چنین نوشته است^۲:
 « چون زاویه متبرکه شیخ امام هماد قدوة الانام زبدة الايام مقبول الخواص والعوام
 فرید الزمان اکمل نوع انسان هماد الملة والدین زیدت فضائله بحکم والمشرّب العذب
 کثیر الزحام، منزلگه خاص و عام است و آستان گاه طبقات انام... واجب و لازم شد...
 جهت سفره اوحظی و افرو قسطی مستوفی تعیین کردن، بنا بر این مقدمات از محصول روم
 بر سبیل ادراار علی الدوام والاستمرار مبلغ یک هزار دینار مقرر شد...»
 و همین وزیر به هنگام کشته شدن در نامه ای^۳ که به بزرگان و مشایخ تبریز

۱- چاپ خایر ص ۱۶۳

۲ - مقدمه دیوان هماد چاپ مؤید ثابتی ص ۹، چاپ دکتر عیوضی ص چهل و هفت

۳- مجل فصیحی ج ۲ ص ۳۵۶، دیوان چاپ دکتر عیوضی ص چهل و هشت

نوشته از پنج تن نام برده و یکی همام است که به عنوان «مولانا همام الدین» ذکر کرده است.

بنا بر آنچه در مقدمه کلیات فخرالدین عراقی آمده، هنگام وداع عراقی با معین الدین، نوشته: «مدتی بگذشت حکم یرلیغ چنان شد که صاحب عادل خواجه شمس الدین صاحب دیوان الجوینی، طاب ثراه، ولایت روم بازیند و ضبط اموال امیرمعین الدین کند، مولانا شمس الدین العبیدی و مولانا همام الدین و امین الدین حاجی بوله^۲ در صحبت خواجه بودند ۰۰۰» از این مطلب چنین برمی آید که همام همراه شمس الدین جوینی در سفر روم بوده است، در تذکره میخانه^۳ ضمن نقل همین مطلب درباره همام «ممه‌الملوک والاسلاطین مولانا همام الدین» نوشته و پرفسور محمد شفیع و نیز محمد علی تربیت این شخص را با همین القاب، همام الدین تبریزی دانسته‌اند اما آقای گلچین معانی^۴ مصحح تذکره میخانه باتوجه به این القاب، او را دیگری فرض کرده‌اند، ولی باتوجه به اینکه او در کارهای دیوانی بوده و خود نیز از سفر روم در شعرش آورده است، کسی که همراه خواجه شمس الدین به روم رفته همان همام الدین است.

همام در مدح شمس الدین صاحب دیوان اشعار تازی و فارسی چند دارد، از جمله قصیده‌ای است به مطلع^۵:

رسید موسم آن باز کز نسیم بهار
جهان پر شود نو جوان سبز عذار

و در شعر تازی گفته است^۶:

۱- چاپ سعید نفیسی ص ۱۴

۲- چاپ آقای گلچین ص ۴۱

۳- ص ۴۲ ج ۱ ح

۴- روایات الجنان ج ۱ ص ۱۵۴ : حاجی امین الدین باله

۵- چاپ دکتر رشید عیوضی ص ۴۱

۶- همان چاپ ص ۱۵

ان الفضائل والمكارم والعلیٰ خصت بشمس الدین سلطان الوری...
ویک ترجیع بند^۱ در مرثیة او ساخته که چهار بند دارد و بیت ترجیعش
این است :

دریغا صاحب دیوان دریغا دریغا آصف دوران دریغا
شرف الدین پسر شمس الدین جوینی نیز ممدوح همام بوده و این شرف الدین
هرون در زمان سلطان احمد نگویدار حاکم دیاربکر و موصل بود و بعد از عظاملک
جوینی به حکومت عراق منصوب شد و در عهد ارغون در این سمت از آروق برادر
نوقانیابت می کرد، و چون آروق را به قتل خواجه سعدالدین مستوفی قزوینی برادر
خواجه فخرالدین محمد مستوفی وادار کرد ، خواجه فخرالدین ، هرون را نزد
آروق متهم کرد و آروق، هرون را در جمادی الاخره سال ۶۸۵ ه . ق به قتل رسانید^۲.
خواجه شرف الدین هرون مردی شاعر وادیب و خود از مشوقان علم وادب بود و به
همام ارادت می ورزید و او را بسیار گرامی و محترم می داشت، و دولتشاه سمرقندی
می نویسد^۳ که روزی خواجه هارون به دعوت همام به خانقاه اورفته و همام به این
مناسبت غزلی بداده سروده که مطلعش این است :

خانه امروز بهشت است که رضوان این جاست
وقت پروردن جان است که جانان این جاست
و بیت آخر این است :

۱- دیوان چاپ دکتر عبوضی ص ۱۶۸- ۱۷۰

۲- تاریخ مغول ص ۲۳۳ ح ۱

۳- چاپ خاور ص ۱۶۴

بعد از این غم مخور از گردش ایام همام

هرچه آن آرزوی جان بودت آن این جاست^۱

همام در مدح هرون، يك قصیده عربی دارد درسی و چهار بیت به این

مطلع^۲ :

سلام علی بغداد دارالافاضل و سکنها قوم کرام الشماثل

و جز این ها مثنوی «صحبت نامه» را به نام خواجه شرف الدین هرون^۱

ساخته و به او اتحاف کرده و این مثنوی در بحر هزج مسدس سروده شده و آغازش

این است^۴:

به نام آن که تن را نور جان داد

خسر در اترجمانی چون زبان داد

و در مدح خواجه هرون گفته^۵ :

زمی یزدان ز لطف آفریده نظیرت دیده دوران ندیده

و ضمن آن گوید :

۱- در دیوان همام ص ۶۶ غزل ۲۱ به این وزن و قافیه است و فقط بیت اول و چهار غزل که در تذکرة الشعراء آمده در آن هست و بقیه اختلاف دارد. این داستان و غزل را حافظ حسین کربلائی نیز از دولتشاه نقل کرده (روضات الجنان ج ۱ ص ۱۰۵-۱۰۶) مصراع اول مطلع این غزل در مقطع غزلی از سیف فرغانی آمده به این شکل : «خانه امشب چو بهشت است که رضوان این جاست» (دیوان سیف تصحیح دکتر صفاج ص ۳۹) و سیف فرغانی معاصر سعدی بوده و غزلهای او را استقبال و شعرش را تضمین کرده (دک مقاله سیف فرغانی و سعدی به قلم نگارنده در جشن نامه محمد پروین گنابادی)، سیف به تبریز آمده قطعه ای هم در مدح شمس الدین جوینی دارد (تاریخ ادبیات صفا ج ۳ بخش ۱ ص ۶۲۳ به بعد)

۲- ص ۱۸ دیوان

۳- مقدمه تاریخ جهانگشای جوینی به تصحیح محمد قزوینی ص سر

۴- دیوان ص ۲۵۹

۵- ص ۲۶۵

زمان گفته که بادادوز گردون

به کام صاحب آفاق هارون

فرزند دیگر خواجه شمس الدین یعنی عزالدین یحیی شاگرد همام بوده
است .

بعد از خاندان جوینی ، خواجه رشید الدین فضل الله وزیر معروف دوره
ایلخانان مغول (مقتول به سال ۷۱۸ ه . ق) که شرح حالی از او به مناسبت
ربع رشیدی در همین تألیف^۱ آمده است، از ممدوحان همام بود و همام دوازده بیت
عربی^۲ و هفت قطعه^۳ فارسی به نام او دارد و قصیده ای هم در پایان قطعات و مدایح مربوط
به او آمده که حدس زده اند در باره رشید الدین است اما در آن؛ «نظام عالم و
فخر ملوک عزالدین» گفته شده وجود او از جود برمکیان بیشتر است :
به جود برمکیان را کجا کند تحسین

کسی که دید ز عبدالعزیز احسان را

و در او شجاعت بسیار است . و بر رویهم این قصیده در مدح رشیدالدین
نیست .

همام تبریزی بررسالة توضیحات رشیدالدین تقریظی نوشته که تنها نمونه
نثر اوست که برجای مانده و ضمن آن پس از مقدمات و ذکر القاب و آثار عدل و احسان
رشیدالدین نوشته است* : « و توضیحات مخدومی شاهد تر عدلی و عدل تر شاهدی
است و چون بنده ضعیف همام التبریزی احسن الله عاقبتی ، در مطالعه آن رسایل که

۱ - ص ۱۶-۱۷

۲ - دیوان ص ۱۷

۳ - ص ۴۵-۴۹

۴ - ص ۴۹

۵ - مقدمه دیوان چاپ دکتر عبوسی ص پنجاه و سه

که وسایل اهل فضایل است و مشارب معارف و حقایق از آب حیات معالی سیراب شد دوسه بیت در قلم آورد :

آب حیات در ظلمات است و سوی آن

جز خضره نیافت کس از خلق کاینات ... الخ

بنابر این نوشته، نظر محمد علی تربیت^۱ در اینکه همام الدین از جمله دوستان

نفری است که بر کتاب تفسیر رشیدالدین تقریظی نوشته، درست نیست .

خواجهر رشیدالدین فضل الله به همام توجه خاص داشته و طی نامه ای^۲ به فرزندش

امیر علی حاکم بغداد، درباره بزرگداشت علما و فضلا توصیه و برای هر يك از آنان

انعامی تعیین می کند و در این نامه صورت انعام پنجاه و يك تن بانام آنسان آمده و

بیستمین آنها همام تبریزی است و درباره او چنین نوشته است : « ۲۰ - مولانا همام

الدین تبریزی : نقداً، الفی دینار، پوستین فنك ۰۱ مرکوب مع سرجه ۱ ».

مطلب دیگر آنکه دیوان همام بعد از مرگش به امر همین وزیر جمع آوری

شده و در مقدمه اش آمده است^۳ : « چون به حکم الارواح جنود مجنده ... حضرت

مخدوم جهانیان ، دستور اعظم، پناه خلق عالم، مفیض انواع علوم و حکم، رشید الدین

والدین طاب ثراه را با جانب شریف مولانای سعید مغفور ... همام الملة والسیدین

علاء الاسلام والمسلمین . . . مصافاتی بود از شوایب اغراض معراو مؤاخاتنی

از ریت ریامبرا . . . رای غیب نمای عالم آرای اعلاه الله تعالی چنان صواب

دید که متفرقات فواید او از نظم و نشر جمع کنند . . . و در این مقدمه از کیفیت

۱- دانشمندان آذربایجان ص ۳۹۶

۲- چهل مقاله نخجوانی ص ۲۴۰ ، مقدمه دیوان همام چاپ دکتر عیوضی ص چهل و نه

۳- دیوان همام ص ۲ ، چاپ مؤید ثابتی ص ۱۱

تدوین اشعار و آنچه تا آن گاه بدست آمده، نوشته شده و بر دو قسم: شعر عربی و شعر فارسی مرتب گردیده است.

دیگر خواجگان و وزیران که ممدوح همام بوده اند، صاحب سعدالدین محمد بن علی مستوفی ساوجی^۱ است که بارشیدالدین در امر وزارت مشارکت داشت و در سال ۷۱۱ هـ. ق میان هر دو وزیر اختلاف روی داد و در همان سال به تحریک بدخواهان در حوالی بغداد به قتل رسید. همام الدین دربارهٔ او دو قطعه شعر به تازی^۲ دارد.

در دیوان همام مدایحی بنام: سلطان احمد تگودار^۳ ایلخان مغول که در جمادی الاولی ۶۸۳ هـ. ق به فرمان ارغون کشته شد، دیده می شود، همچنین دربارهٔ غازان خان^۴ (وفات ۷۰۳ هـ. ق) یک غزل و دو قصیده و یک قطعه دارد. همچنین هفت غزل و مثنوی و قطعه جمعاً ۵۰ بیت در مدح سلطان محمد خدا بنده^۵ گفته و دو بیت نیز در جواب اظهار علاقه و توجه سلطان نسبت به خود سروده است.

همام در ستایش بعضی از دانشمندان زمان خود شعر گفته که یکی از آنان امام جلیل صوفی زاهد شیخ صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم بن شیخ سعدالدین حمویة الجوینی الشافعی داماد علاءالدین^۶ عطاملک است که غازان خان به مساعدت امیر نوروز، در سال ۶۹۴ هـ. ق به دست او اسلام آورد و به تبعیت او صد هزار نفر از لشکریان و امراء مغول اسلام آوردند، و این شیخ صدرالدین در دولت غازان خان

۱- تاریخ مغول ص ۳۱۸

۲- دیوان ص ۲۱ و ۲۰

۳- تاریخ مغول ص ۲۲۱-۲۲۹

۴- تاریخ مغول ۲۵۹-۳۰۷

۵- تاریخ مغول ص ۳۰۷-۳۲۵

۶- مقدمهٔ تاریخ جهانکشی جوینی تصحیح محمد قزوینی ج ۱ ص سب و ح ۲ ص سب

به احترام زیست و در سال ۷۲۲ وفات کرد. همام تبریزی درباره او دو بیت ناز ۱۴ بیت فارسی به شکل مثنوی^۱ دارد .

دیگر از عالمان معاصرش قطب‌الدین شیرازی است که پیش از این درباره اش صحبت کردیم و به اشعار همام راجع به او اشاره نمودیم .

جز این ها قاضی محیی‌الدین محمد که شرح حالش در روضات الجنان^۲ حافظ حسین کر بلائی آمده و مزار او را در جوار خواجه عبدالرحیم از آبادی نشان داده ، وفات محیی‌الدین در ذی‌القعدة سال ۶۹۷ء واقع شده، همام در مدح اوسه قطعه شعر به عربی^۳ دارد .

و دیگر از اشعار همام در مدح نجم‌الدین عبدالغفار قزوینی شافعی است که از علمای فقه بوده و کتاب « الحاوی الصغیر فی الفروع » او از کتب معتبر شافعی است که شرح بسیار بر آن نوشته‌اند^۴ و فاتش در ۶۶۳ یا ۶۶۵ هـ . ق روی داده و در قزوین دفن شده است. همام دو قطعه شعر به عربی درباره او دارد که یکی از آنها تقریظی بر کتاب « اللباب فی الفقه » نجم‌الدین است .

همام و شاعران معاصرش

همام در زمان خود بیش از همه به سعدی نظر داشته و با او در ارتباط بوده است و گذشته از آنکه هردو با شمس‌الدین جوینی ارتباط داشته‌اند ، شهرت سعدی

۱- دیوان همام ص ۱۴ و ص ۵۱

۲- ج ۱ ص ۱۲۶

۳- دیوان ص ۱۲

۴- مقدمه دیوان همام ص هشتاد و یک

۵- دیوان ص ۱۳

در زمان خود او سبب توجه بیشتر همام به او شده و در تذکره دولتشاه سمرقندی^۱ حکایتی راجع به ملاقات سعدی و همام و لطیفه گویی آنان به یکدیگر و اتفاق ملاقات در حمام تبریز، آمده که دیگران^۲ آنرا نیز نقل کرده اند اما اگر ملاقات هم درست باشد آن سخنان از این دو بزرگ مرد قابل قبول نیست مخصوصاً که اختلاف سن همام و سعدی^۳ در نظر باشد.

امادر دیباچه کلیات سعدی که علی بن احمد بن ابی بکر بیستون در ۷۳۴ ه. ق الحاق کرده يك حکایت راجع به ارتباط شیخ سعدی با علاءالدین عطاءملك جوینی و برادرش شمس الدین محمد جوینی آمده که شمس الدین پانصد دینار برای سعدی فرستاده و غلام صد و پنجاه دینار از آن برگرفته^۴... الخ و حکایت دیگر درباره ملاقات سعدی با اباقا است که در آغاز آن نوشته^۵: «شیخ سعدی علیه الرحمة والغفران فرموده که در وقت مراجعت از زیارت کعبه چون به دارالملک تبریز رسیدم و فضلا و علما و صلحای آن موضع را دریافتم و به حضور آن عزیزان که صحبت ایشان از جمله فرائض بود مشرف شدم، خواستم که صاحبان اعظمان، خواجه علاءالدین و خواجه شمس الدین صاحب دیوان را ببینم که حقوق بسیار در میان ماثبات بود... الخ» و در يك نسخه معتبر خطی از کلیات سعدی مورخ به سال ۷۶۷ که در کتابخانه ملی^۶ پاریس هست، این داستان ملاقات با اباقا خان، با اندکی اختلاف، جزء رساله ششم آمده است.

۱- چاپ هندس ۹۶، چاپ خاور ص ۱۵۳

۲- آتشکده آذر چاپ دکتر شهیدی ص ۳۷۶، تذکره روز روشن ص ۹۲۷

۳- مقدمه دیوان همام ص شصت و شش

۴- کلیات سعدی چاپ فروغی ص ۷۱

۵- همان چاپ ص ۷۴-۷۵

۶- تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ بخش اول ص ۵۹۸

اما مرحوم محمد قزوینی^۱ هر دو حکایت را که اشاره کردیم، معجول دانسته و آنها را مبالغه آمیز شمرده است، و فروزانفر در رساله آثار و احوال مولوی^۲، با توجه به این تردیدها و قطعی نبودن اسناد مربوط به ملاقات سعدی با همام و ابا قحطان، مسافرت دوم سعدی را به روم با تردید پذیرفته است، و گفته که سعدی پس از مسافرت های دراز خود مابین ۶۲۱ و ۶۵۵ ه. ق و وطن در شیراز بار دیگر سفری به روم رفته و در این سفر به تبریز رسیده و ملاقات میان همام و او ممکن است روی داده باشد. در حبیب السیر^۳ هم از ملاقات این دو گوینده سخن رفته است و در هر حال توجه همام تبریزی به سعدی ثابت است و در پایان غزلی به مطلع^۴:

به يك كَرشمه توانی كه كار ما سازی

ولسی به چاره بیچارگان نپردازی

گفته است:

همام را سخن دلفریب و شیرین است

ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

واز دویست و چند غزل همام حدود هشتاد غزل، با غزلهای سعدی در وزن و قافیه یکی است^۵ و در بسیاری از غزلها همام عیناً طرز سخن سعدی را پیروی کرده و بدون شك استقبال او نموده و تحت تأثیر غزلهای سعدی قرار گرفته است.

این ارتباط و شباهت به حدی است که غزل معروف سعدی:

۱ - مقدمه تاریخ جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۸۱

۲ - چاپ دوم ص ۱۳۲ - ۱۳۳

۳ - چاپ کتاب فروشی خیام ج ۲ ص ۵۶۴

۴ - دیوان همام ص ۱۵۲

۵ - مقدمه دیوان همام تصحیح دکتر عبوضی ص شصت و سه

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

در نسخه های کهن دیوان همام به نام اوضیبط شده است^۱.

در یک جنگ کهن^۲ که در سالهای ۷۴۱ و ۷۴۲ ه. ق بعد از وفات هردو شاعر نوشته شده چهل و نه غزل از سعدی با چهل و نه غزل از همام که یک وزن و قافیه دارند تحت عنوان :

« المعارضات بین غزلیات الشیخ سعدی و مولانا همام الدین طاب ثراهما »
ضبط و مقایسه شده است . و پیدا است که این ارتباط و توجه همام به سعدی و اثر پذیری همام در همان روزگاران مشهور بوده حتی در نسخه خطی دیوان همام که در کتابخانه ملی پاریس هست در آغاز بسیاری از غزلها به مطلع سعدی اشاره شده مثلاً
غزل همام به مطلع^۳ :

با آن که بر شکستی چون زلف خویش مارا

گفتن ادب نباشد پیمان شکن نگارا

در آن نسخه با این عنوان آمده^۴: « شیخ سعدی فرماید :

مشتاقی و صبوری از حد گذشت ما را

گر تو شکیب داری طاقت نماند مارا »

در مجالس النفائس^۵ امیر علی شیر نوائی درباره همام نوشته : « همام معاصر

۱ - مقدمه دیوان همام به تصحیح مؤید ثابتی ص ۶، در دیوان چاپ دکتر عیوضی ص ۱۲۵ این غزل ضبط است .

۲ - شماره ۴۸۷ کتابخانه لالا اسمعیل ترکیه (ص شصت و دو و شصت و سه مقدمه دیوان همام تصحیح دکتر عیوضی)

۳ - دیوان ص ۵۷

۴ - همان صفحه حاشیه ۲

۵ - ترجمه مجالس النفائس چاپ علی اصغر حکمت ص ۳۴۹

سعدی بوده، اشعار بی نظیر دارد و غزل‌های شورانگیز، در طرز غزل به سعدی
نرسیده و دایم در این رشک بوده و در این معنی گفته :
« به يك كَرشمه توانی كه كار ما سازی ... »

همام را سخن دلپذیر شیرین است ... »
و در مرقوم پنجم سلم السموات^۱ نوشته : « همام تبریزی از اشراف و اعیان
تبریز بوده و صحبت سعدی را دریافته »

بجز سعدی همام باقطب الدین عتیقی یزدی (وفات ۶۷۵ هـ . ق) و پوربهای
جامی (وفات بعد از سال ۶۹۹ هـ . ق) مشاعره و ارتباط داشته و پوربها به گفته
دولتشاه همراه وجیه الدین زنگی بن طاهر فریومدی به تبریز رفته و باهمام دیدار
کرده است .

امیر خسرو دهلوی (۶۵۱ - ۷۲۵ هـ . ق) نیز به همام و سعدی هر دو نظر
داشته و آیین آن دورا در غزل تمام می دانسته و در مثنوی نه سپهر به این نکته اشاره
کرده است^۲.

همام به شاعران پیش از خود بیش از همه به سنائی غزنوی نظر داشته و یک
مثنوی خود را که شامل ۵۵۸ بیت در توحید و نعت پیامبر و اخلاق و موضوعات زهد
و پند است، به تقلید حقیقه سنایی با همان وزن سروده است ، و مثنوی آغازش این
بیت است^۳ :

ای وجودت به ذات خود قایم
ذات پاک تو قایم و دایم

۱- چاپ دکتر یحیی قریب ص ۶۴

۲- شعر المجمع شبلی نعمانی ج ۳ ص ۴۰ ، مقدمه دیوان ص شصت و هفت

۳- دیوان ص ۲۲۵

و نیز به نظامی گنجوی (وفات ۶۱۴ ه . ق) توجه داشته و در غزلی گفته است^۱ :

این بیت ز گفته نظامی گویم وز دیده خون گشاییم:
«آیاتو کجا و ما کجاییم تو آن که ای که ما تو راییم»
و این بیت از لیلی و مجنون نظامی است .

هم چنین غزلی با توجه به غزلی از انوری ابیوردی (وفات ۵۸۷ ه . ق) سروده که در دیوان^۲ او هست .

مذهب همام - از آنچه که در اشعارش آمده پیداست که پیرو اهل سنت و جماعت بوده زیرا در اشعارش خلفای راشدین را مدح گفته^۳ ، علاوه بر آن عالم معروف شافعی یعنی صدرالدین ابراهیم حمویه را مدح گفته و نیز نجم الدین عبدالغفار قزوینی مورد ستایش او واقع شده که او نیز شافعی بوده از این جهت می توان احتمال داد که بر طریق مذهب شافعی بوده است .

همام بدون شك از عرفاست چه خانقاهی در تبریز داشته که دیدیم شمس الدین جوینی برای اداره زاویه او مقرری تعیین کرده بود ، و در مقدمه دیوان او آمده^۴ :
« مولانای سعید قدس الله روحه ، از جمله افراد روزگار و آحاد او تادادوار بود ، از بستان علوم ظاهر ثمرات ایقان چیده و از پستان مواجید لبان اذواق عرفان مکیده » و دولت شاه سمرقندی^۵ هم او را « عارف و صاحب دل » و « مفخر العرفا » خوانده و وجیه الدین

۱- مقدمه دیوان تصحیح دکتر عبوضی ص شصت و هفت

۲- دیوان ص ۶۹ و مقدمه ص پنجاه و نه

۳- مقدمه دیوان ص چهل

۴- مقدمه دکتر عبوضی ص ۳ ، مقدمه چاپ مؤید ثابتی ص ۱۱ با اختلاف عبارت

۵- چاپ خاور ص ۱۶۳

نسفی از علمای معروف هرات^۱ در نامه‌ای که به همام نوشته اورا^۲ «مولانا الاعظم سلطان الطریقه ، برهان الحقیقه قدوة الواصلین، زبدة الواجدین امام اهل الحق والیقین همام الملة والدين» خطاب کرده است .

حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان نوشته است^۳ : « با وجود فضائل ظاهری از باطن صافیة صوفیان صافی دل مستفید و مستفیض بوده، گویا ارادت وی با حضرت شیخ حسن بلغاری قدس الله تعالی سره درست گشته بوده» و در جای دیگر^۴ هم هنگام ورود حسن بلغاری به تبریز ذکر می کند که « مولانا همام الدین و مولانا حاجی امین- الدین باله و جمیع مشایخ و علما آمدند، به تشریف ارادات شیخ مشرف شدند» .

امادر تذکره صحف ابراهیم^۵ آمده است که همام بعد از ابتلاء به عشق دخنری ارمنی و رهائی از آن بند، از منصب و مال اعراض کرده و به سفر مکه رفته و پس از بازگشت مرید شیخ سعید فرغانی شده و طریق صوفیه در پیش گرفته است، و در دیوان همام از ارادتش نسبت به حسن بلغاری یا سعید فرغانی نشانه‌ای نیست اما چون روضات الجنان پیش از صحف ابراهیم نوشته شده ممکن است قول او در ارادت همام نسبت به حسن بلغاری صحیح باشد و نیز از سفر مکه همام در دیوان او اشارتی صریح وجود ندارد اما قرائنی^۶ توان یافت .

۱- معاصر آل کرت که بسال ۷۰۶ ه . ق قاضی هرات شد (روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات بخش یکم ص ۴۴۳ و موارد دیگر)

۲ - دیوان چاپ مؤید ثابتی ص ۸، این نامه و نامه شمس الدین محمد در مورد مقرر در یک مجموعه که در سال ۸۴۵ هجری کتابت شده ، آمده است .

۳ - جزء اول ص ۱۰۶

۴ - ص ۱۵۴-۱۵۵

۵- تاریخ ادبیات : در ایران دکتر صفا ص ۷۱۶ ج ۳ بخش ۲، مقدمه دیوان تصحیح دکتر عیوضی ص چهل و دو

۶- مقدمه دیوان ص چهل و پنج

در هر حال بسیاری از غزلیات هم‌ام رنك و بوی عرفانی دارد و از مضامین عرفانی حکایت می‌کند، حتی بعضی از اشعار عرفانی او با آنچه به دیگر عرفانست داده شده یکی است مثلاً غزلی که حافظ حسین کر بلائی^۱ هشت بیت از آن آورده و در دیوان^۲ او نه بیت نقل شده با مطلع :

ساقیا بر سر جان بار گران است تنم

باده ده باز رهان يك نفس از خویشتنم

همانند غزلی است که بمولانا جلال الدین نسبت داده‌اند به مطلع:

روز ها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتنم

و دوبیت در غزل هم‌ام :

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

خنك آن روز که پرواز کنم تاور یار

به هوای سر کویش پرو بالی بـزنم

با اندکی اختلاف در همان غزل منسوب به مولوی آمده است .

آثار هم‌ام - اثر منشور هم‌ام ، هم‌ام تقریظی است که بر توضیحات خواجه رشیدالدین یکی از چهار کتاب «المجموعۃ الرشیدیة» نوشته است و قبلاً به آن اشاره کردیم و چند جمله از آن نقل نمودیم، این نثر پس از «بسم الله» با جملات عربی آغاز می‌شود و پس از جملاتی عربی و فارسی به ذکر القاب خواجه رشیدالدین پرداخته و در باره توضیحات او سخن گفته و به غزلی و ابیاتی عربی از خود^۳ پایان داده است.

۱- جزء اول ص ۱۰۶

۲- دیوان تصحیح عیوضی ص ۱۲۵

۳- مقدمه دیوان ص پنجاه و يك تا پنجاه و چهار

دیوان اشعار همام، شامل اشعار عربی و اشعار فارسی مشتمل بر قصاید، غزلیات، مراثی، مقطعات و اخوانیات و مفردات و رباعیات و یک مثنوی در بحر خفیف و مثنوی صحبت نامه است که این مثنوی دوم را ادگار بلوشه^۱ از نوع «ده نامه» شمرده است و در پایان نسخه پاریس یک ده نامه به نام محبوب القلوب هست. این اشعار در موضوعات گوناگون مانند توحید، مدح، موعظه، عرفان، عشق و دوستی گفته شده و یک غزل هم ملمع است و به زبان تبریزی (آذری) و زبان فارسی است که شش مصراع و یک بیت به زبان تبریزی است، و در پایان یک غزل هم^۲ بیتی به زبان آذری است، غزل اول به این مطلع است^۳:

بدیدم چشم مست رفتم از دست

گوان و ا بر دلی کویا نبی مست

در شعر همام اشتیاق به تبریز و توصیف آنجا نیز دیده می شود و به یاران و دوستان که آنجا داشته نامه منظوم نیز نوشته و در یک جا گفته است^۴:

بار دیگر به جانب تبریز بگذر ای پیک اشتیاق انگیز

گذری کن به مجمع اصحاب و آن سعادت به رایگان دریاب

و نیز تبریز را وصف می کند و می گوید^۵: «تبریز نکوست و هر چه زانجاست نکوست» و نیز گفته^۶:

ای عرصه تبریز زیانت مرصاد

آسیب زمان به مردمانت مرصاد

۱- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۲ ص ۷۲۰

۲- دیوان همام ص ۱۳۴

۳- ص ۶۲

۴- ۱۹۰

۵- ص ۲۰۹

۶- ص ۲۱۰

تو همچو تنی و جان و دل هر دو امام

دردی به دل و غمی به جانست مرصاد

دیوان همام، همان است که بعد از مرگش به امر خواجه رشیدالدین جمع آوری شده و در فاصله ۷۱۴ مرگ همام و ۷۱۸ سال قتل خواجه رشیدالدین انجام یافته و ناقص نیز مانده و بعضی از غزلها تمام نشده است. از روی همین دیوان نسخه‌ای به سال ۸۱۶ ه. ق به دست جعفر بن علی التبریزی کتابت شده^۱ و در پایان آنها بعد از اشعار همام، منظومه «محبوب القلوب» نوشته شده، و یک نسخه عکسی از آن برای کتابخانه ملی تهران^۲ و نسخه دیگری برای کتابخانه مرکزی دانشگاه^۳ رسیده است.

چند سال پیش آقای مؤید ثابتي از روی همین نسخه پاریس قسمتی از اشعار همام را به چاپ رسانیده و بعداً آقای دکتر رشیدعیوضی استاد دانشگاه آذربایجان با توجه به همین نسخه و نسخه لاهور دیوان کامل همام را با مقدمه‌ای مفصل در شرح حال و آثار همام به چاپ رسانیده اند که ۳۶۱۶ بیت دارد.

همام تبریزی چه از جهت مقام عرفانی و چه از جهت ارتباط با وزیران و عالمان و بزرگان زمان و هم از لحاظ شاعری در زمان خود شهرتی داشته و مورد احترام عالمان و وزیران و بزرگان بوده است و به نامه‌های آنان در این باره اشاره شد و بعضی اخوانیات و مکاتبات منظوم نیز این مطلب را تأیید می‌کند چنانکه نامه‌ای است منظوم از امام نورالدین عبدالرحمن به همام الدین با این مطلع^۴:

۱ - شرح کامل نسخه در مقدمه دیوان تصحیح دکتر عیوضی ص هشت تا چهارده .

۲ - چاپ مؤید ثابتي ص ۱ ح ۱

۳ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۲ ص ۷۲۰

۴ - دیوان ص ۱۸۴

سلامی کز نسیم روح بخشش شود در دل نهال شوق نامی
و ضمن آن گوید :

همام الدین که پیش همت او به يك قطره نیاید بحرطامی
کمال ذات او در عالم عقل معطر چون معانی در اسامی

شعرهمام اگر چه قسمتی به تقلید و تتبع سعدی سروده شده اما بسیاری از غزلها ابتکار و تازگی دارد و از نرمی و لطافت و دل‌انگیزی برخوردار است و آنها که بوی عرفان به مشام می‌رساند مخصوصاً جالب و جذاب است و از این‌روی علاوه بر آنکه در زمان حیات خود شاعر مورد توجه و کم و بیش زبانزد بوده بعد از مرگ او نیز طسرف توجه شاعران و گویندگان بزرگ و نام‌آور قرار گرفته و از شعر او استقبال یا بعضی هم شعرش را تضمین کرده‌اند و جا دارد که به پاره‌ای از آنها اشاره کنیم :

عبیدزاکانی (متوفی ۷۷۱ یا ۷۷۲ هـ . ق) در مثنوی عشاق نامه خود دو غزل از همام را به تضمین آورده که یکی غزلی است ملمع که قبلاً ذکر کردیم و همان است که شش مصراع و يك بیت به زبان تبریزی (آذری) دارد و از آن اینگونه یاد کرده^۱ :

ز اشعار همام این نظم دلسوز ادا کن پیش آن ماه دل‌افروز...
بدیدم چشم مست رفتن از دست ... الخ» و غزل دیگر نیز آن غزل است که بیت آخرش به زبان آذری تبریزی است^۲ :

خیالی بود و خوابی وصل یاران
شب مهتاب و فصل نوبهاران

۱- کلیات عبیدزاکانی به اهتمام عباس اقبال ص ۱۰۶

۲- همان چاپ ص ۱۲۳

حافظ نیز به دیوان همام توجه داشته و بعضی از غزل‌های او را استقبال کرده^۱
مخصوصاً این غزل همام را به مطلع :

ای آرزوی چشمم رویت به خواب دیدن

دوری نمی‌تواند پیوندد ما بریدن

که حافظ گفته :

دانی که چیست دولت دیدار یار دبدن

در کوی او گدابی بر خسروی گزیدن

و در اشعار دیگر حافظ هم اثر توجه به شعر همام دیده می‌شود .

کمال خجندی يك مصراع همام را تضمین کرده و گفته است^۲ :

گفتم از مصر معانی بفرستم به تو باز

سخن چند که آید به دهانت چو شکر

باز ترسیدم از این نکته که گویی چو همام

« شکر از مصر به تبریز میارید دگر »^۳

شمس مغربی متوفی به سال ۸۰۹ ه.ق به استقبال غزل ملمع همام (فارسی -

تبریزی) غزلی به زبان تبریزی (آذری) سروده است به این مطلع^۴ :

هنو گیتی نبـراج نیستی هست

که بریان و دلـم جوین سرمست

۱- مقدمه دیوان حافظ چاپ پڑمان بختیاری ص ۵۰ و پانزده

۲- دیوان کمال چاپ عزیز دولت آبادی ص ۳۸۵

۳- دیوان همام ص ۶۷

۴- مقدمه دیوان همام ص شصت و نه

تاریخ وفات همام

همام الدین تبریزی در روز دوشنبه بیست و پنجم ماه صفر سال ۷۱۴ ه. ق زندگی را بدورد گفته است و این روز و تاریخ از چند مأخذ معتبر به دست می آید بدینقرار :

مونس الاحرار محمد بن بدر جاجرمی که در سال ۷۴۱ ه. ق یعنی ۲۷ سال پس از درگذشت همام جمع و تدوین شده ماده تاریخی در فوت همام دارد به این شکل^۱ :
«لواحد من الشعرا در تاریخ وفات مولانا همام الدین تبریزی»

بیست و پنجم ز صفر روز دوشنبه که صبح

هفتصد و چارده هجرت شده از دور زمان

افضل عصر همام الدین زین عالم خـاك

رخت بریست و روان گشت سوی صدر جنان

و همین مونس الاحرار يك قصیده و دوازده غزل^۲ از همام ضبط کرده که غالباً در تعداد ابیات و شکل آنها با ضبط دیوان اختلاف دارد .

در هر حال نقل مونس الاحرار را در مورد ماده تاریخ وفات همام، جنگ خطی کتابخانه لالا اسماعیل که گفتیم در سال های ۷۴۱ و ۷۴۲ یعنی زمان تدوین مونس الاحرار نوشته شده، تأیید می کند، و آنجا در پایان معارضات سعدی و همام همان دو بیت را در تاریخ وفات همام به این شکل نقل می کند^۳ :

۱- مونس الاحرار چاپ میر صالح طبیبی ج ۲ ص ۸۳۹

۲- مونس الاحرار ج ۲ ص ۹۸۷-۹۸۸ و ص ۱۱۲۸-۱۱۳۲

۳- مقدمه چاپ دکتر عیوضی ص سی و شش

بیست و پنجم ز صفر روز دوشنبه گه صبح

هفتصد و چارده هجری شده از دور زمان

افضل عصر همام الدین زین خاک کهن

رخت بر بست، سفر کرد سوی صدر جنان

و همین جنگ تحت عنوان « سعیدی تبریزی گوید » مرثیه‌ای با تاریخ
وفات همام نقل کرده است به این طور^۱ :

روز دوشنبه بود صفر کاف و هی که سال

پی دال و ذال مدت هجرت بدیده بود

روح همام ملت و دین زان عروج یافت

کاین خاکدان نه لایق آن برگزیده بود

که (۲۵ = ۵ + ۲۰) و سال (ی + د + ذ = ۷۱۴) یعنی ۲۵ صفر ۷۱۴
ه . ق روز دوشنبه بوده است .

در مجمل فصیحی خوافی در حوادث سنه اربع عشرة و سبعمائه
(۷۱۴) نوشته است^۲ : « وفات مولانا الامام همام الدین التبریزی الشاعر فسی خامس
عشرین صفر که پیرو معمر بود، صد و شانزده سال از عمر او گذشت در تبریز به حمام رفت
و بر تخته‌ای که بر بالای آخر گرم بود بنشست او را غشی آمد و در آخر گرم افتاد ،
چون بیرون آوردند وفات کرده بود » و پیش از این بنا بر نقل مقدمه دیوان همام ثابت
شد که عمر او هفتاد و هشت سال بوده و صد و شانزده سال نبوده است .

ماده تاریخ‌های دیگری نیز در باره ماه صفر سال ۷۱۴، تاریخ فوت همام نقل شده از
آن جمله این است^۳ .

۱- ص سی و هفت

۲- چاپ محمود فرخ ج ۳ ص ۲۲

۳- مواد التواریخ حاج حسین نخجوانی ص ۲۵۰

طرح کن از همام تبریزی الف وبنگر آنچه باقی هست
آخر ماه ثانی آن سال جان پاکش به جان جان پیوست

که (همام تبریزی = ۷۱۵، منهای يك میشود ۷۱۴) - مرحوم حاج حسین
نخبوانی پس از نقل این ماده تاریخ در کتاب مواد التواریخ ماده تاریخی در سه
بیت^۱ از خود آورده که «آه زخواجه همام» پایان آن است و در حساب ۷۱۴ می شود
در تاریخ مغول عباس اقبال^۲ نیز تاریخ وفات همام ۷۱۴ ذکر شده است .

بنابر این مطالب، قول دولتشاه^۳ : «شهور سنه ثلاث عشر وسبعمائه» یعنی
۷۱۳ و روضات الجنان^۴ در همین سال و ریاض العارفین که نوشته^۵ : «وفاتش در سنه
۷۱۳ اتفاق افتاده» درست نیست . دوتن از معاصران یکی محمدعلی مدرس در
ریحانة الادب^۶ و دیگری محمدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان^۷ هر دو تاریخ
را بدون ترجیح یکی بر دیگری ذکر کرده اند . در فرهنگ سخنوران^۸ نیز هر دو
تاریخ آمده است .

۱- همین سه بیت در چهل مقاله (ص ۲۴۲) با عبارت: «بعضی ازمأخرین در وفات
خواجه همام گفته» اما در مواد التواریخ نوشته: «مؤلف چنین گفته است»

۲- چاپ دوم ص ۵۴۵

۳- چاپ کلاله خاور ص ۱۶۴

۴- جزء اول ص ۱۰۶

۵- چاپ کتابفروشی محمودی ص ۴۰۰

۶- ج ۶ ص ۳۷۱

۷- ص ۳۹۷، در کتاب آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۰۹ نیز سال ۷۱۳ ذکر

شده است

۸- ص ۶۳۲

همام در تبریز وفات یافته و در تذکرها به این نکته بطور قطع اشاره شده مثلاً دولتشاه نوشته^۱ : «در تبریز آسوده است و خانقاه او معین است» و غسالب تذکره نویسان و مورخان^۲ اشاره کرده اند که در خانقاه خود در تبریز دفن شده و این خانقاه در کوی سرخاب بوده است چنانکه مرحوم حاج حسین نخجوانی می نویسد^۳ : «در محله سرخاب در محلی که خود عمارت کرده بود مدفون شد» اما حافظ حسین کربلانی محل گور همام را در محله سرخاب دقیقاً تعیین می کند و می نویسد^۴ : «مرقد و مزار آن در هرفن از فنون ماهر، خواجه همام الدین تبریزی شاعر رحمه الله تعالی در حوالی مزار حضرت بابامزید به جانب شرق واقع است، اگر چه مشارالیه ظاهراً از جمله شعرا معدود است فاما در سلك علمانیز منخرط بوده» و او در مورد دیگر^۵ چنانکه قبلاً ذکر کردیم، محل قبر بابامزید را در پیش مزار شیخ معین الدین صفار نشان می دهد، و جایی که اسامی مدفونان سرخاب را در پایان روضه دوم می شمارد، می نویسد^۶ : «خواجه همام شاعر تبریزی، به جوار بابامزید». در تاریخ حشری نیز نوشته^۷ : «مزار خواجه همام تبریزی در حوالی مزار باباست به

۱- تذکره دولتشاه چاپ خاور ص ۱۶۳

۲- دانشمندان آذربایجان ص ۳۹۷، مقدمه دیوان همام چاپ مؤید ثابتی ص ۶، تاریخ

ادبیات در ایران ج ۳ بخش ۲ ص ۷۱۹

۳- چهل مقاله ص ۲۴۲

۴- جزء اول ص ۱۰۵

۵- ۵۷

۶- ص ۲۷۲

۷- چاپ تبریز ص ۱۱۴

جانب مشرق» .

آقای سلطان القرائسی در حواشی روضات الجنان^۱ از قول ثقة الاسلام شهید نوشته است : « مسلماً قبر بابامزید در پایین از دره گراب (گرو) است و آن محله در این ایام به محله شتربان معروف است ولی در این کتاب (روضات الجنان) و تذکره حشری به اسم سرخاب مذکور است و هردو صحیح است» و آقای دکتر عیوضی پس از نقل این قسمت در حاشیه^۲ اضافه کرده اند : « زیرامحل مزبور مابین دو محله سرخاب و شتربان واقع شده است » .

و چون پیش از این بابحثی که راجع به مقبرة الشعراء سرخاب و وسعت آن شد دیدیم که همه این بزرگان را شامل می شود، همام تبریزی را از مدفونان مقبرة الشعراء سرخاب به شمار می آوریم، چنانکه آقای عبدالعلی کارنگ در کتاب ارزنده آثار باستانی آذربایجان^۳ ذیل مقبرة الشعراء توضیحی داده اند که قبلاً آنرا نقل کرده ایم و این جا هم برای تعیین حدود آن نقل می کنیم : « این مقبره از حوالی بقعه سید حمزه شروع و تا مزار بابا حسن شمالاً و دره گراب (حوالی حمام گرو فعلی) و درب سرخاب غرباً، کشیده می شد» و پس از آن نام مدفونان مقبرة الشعراء را مطابق همان صورت مذکور در پایان روضه دوم روضات الجنان ذکر کرده اند که چند سطر پیش از این ماعبارت: «خواجه همام شاعر تبریزی، به جوار بابامزید» را از آن کتاب نقل نموده ایم و این همه دلیل است که همام الدین تبریزی از شاعران مدفون در مقبرة الشعر است . هم چنانکه آقای کارنگ نوشته اند^۴ : « انجمن آثار ملی بنای آبرومندی که در خور شعرای بزرگی چون خاقانی و همام و ظهیر فاریابی و دیگران باشد در محل مقبرة

۱- ج ۱ ص ۵۵۱

۲- مقدمه دیوان ص سی و هفت حاشیه ۲

۳- ج ۱ ص ۴۰۰

۴- همان کتاب ص ۴۲۱

الشعراى سرخاب بناخواهد کرد» و همین یادگاہى است که برای آنان بر پاشده است و به آن اشاره کرده و درباره اش صحبت داشته ایم .

مغربی تبریزی

شاعر و صوفی قرن هشتم هجری که در سرخاب دفن شده است، مولانا محمد شیرین مشهور به «مغربی» است ، نام و نسب و نام پدر او به طور کامل در روضات الجنان حافظ حسین کربلائی اینطور است^۱ : «محمد بن عزالدین بن عادل بن یوسف التبریزی المعروف بشیرین» مولد او را انبند از قراء رودقات تبریز نوشته اند و بعضی مانند هدایت^۲ اصل او را از نائین دانسته اند ، اما در روضات الجنان دو مورد^۳ مولد او را «انبند» ضبط کرده و در بعضی مآخذ هم «انبند»^۴ و «امند»^۵ نوشته شده است.

چون تاریخ وفات او را چنانکه خواهد آمد سال «۸۰۹» هـ . ق و سن او را شصت سال ضبط کرده و نوشته اند که در ۶۰ سالگی وفات یافته، پس تاریخ ولادتش سال ۷۴۹ هـ . ق بوده است .

«مغربی» تخلص اوست که در اشعارش آمده چنانکه گوید^۶ :

۱- جزء اول ص ۶۸

۲- مجمع الفصحاء ج ۴ ص ۵۸

۳- ص ۶۶ و ص ۲۷۲

۴- حاشیه ۳ ص ۶۶ ج ۱ روضات الجنان، تاریخ حشری ص ۱۱۰

۵- تاریخ ادبیات دکتر صفاج ۳ بخش ۲ ص ۱۱۳۸ و در دانشمندان آذربایجان «اممند»

ضبط شده، آقای سلطان القرائی در حاشیه روضات الجنان ج ۱ ص ۶۶ ح ۳ نوشته اند: «امند» به

فتح همزه و میم مشدود و سکون نون، مصطلح عامه مردم امروز نیز چنین است ،

۶- دیوان چاپ کتابفروشی میر کمالی ص ۱۷

تنها نبود مغربی، از نرگس اومست
 در هر طرف از نرگس اومست و خرابی است
 و در بعضی از غزلیات « شمس مغربی » آورده و گفته است^۱ :
 مغربی را یار شمس مغربی خواند به نام
 گرچه شمس مغربی اندر جهان مشهور نیست

و ظاهراً بهمین جهت او به شمس مغربی نیز شهرت یافته و دیوان اشعار او هم
 به نام کتاب شمس^۲ مغربی به چاپ رسیده است. علت اشتباه به « مغربی » و گرفتن این
 تخلص را سیاحت و سفر او به مغرب نوشته اند چنانکه جامی در نفحات الانس که قدیم ترین
 مأخذ شرح حال اوست، می نویسد^۳ : « می گویند در بعضی سیاحات به دیار مغرب
 رسیده است و آنجا از دست یکی از مشایخ که نسبت وی به شیخ بزرگوار شیخ محیی -
 الدین العربی قدس الله سره می رسد خرقه پوشیده است » .

جامی در نفحات الانس و خوند میر در حبیب السیر^۴ نوشته اند که مغربی مرید
 شیخ اسماعیل سیسی و او مرید نورالدین عبدالرحمن اسفراینی بوده که از بزرگان
 مشایخ به شمار می آمده و در سال ۷۹۵ از جانب سلطان احمد به رسم رسالت
 پیش امیر تیمور گورکان رفته است. و جامی ذکر کرده که وقتی شیخ اسماعیل سیسی
 درویشان را در اربعین می نشانده و شیرین مغربی را نیز به اربعین خوانده و او این
 غزل را ساخته است^۵ :

ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم
 از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم

۱- دیوان ص ۱۶

۲- در ریحانة الادب ج ۵ ص ۳۵۳ لقب او «شمس الدین» ذکر شده

۳- چاپ هند ص ۴۰۰؛ چاپ توحیدی پور ص ۶۱۳

۴- چاپ کتابفروشی خیام ج ۳ ص ۵۴۹

۵- دیوان ص ۶۶

در خلوت تاریخ ریاضات کشیدیم
 در واقعه از سبع سماوات گذشتیم
 با ما سخن از کشف و کرامات مگوئید
 چون ما ز سر کشف و کرامان گذشتیم
 اینها بحقیقت همه آفات طریق‌ند
 ما در طلب از جمله آفات گذشتیم
 ما از پی نوری که بود مشرق‌انوار
 از مغربی و کوکب و مشکات گذشتیم
 و چون شیخ ابن غزل‌را شنیده وقت او خوش شده و استحسان نموده‌است.
 حافظ حسین کربلائی سلسله توبه و تلقین و ارادت مغربی را از خط
 امیر صفی‌الدین شاه مجتبی (مخدومی) ^۱ یکبار از بهاء‌الدین الهمدانی تا معروف
 کرخی و امام علی بن موسی الرضا می‌رساند، و نیز از شیخ سعدالدین تابی النجیب-
 السهروردی و هم‌چنین می‌نویسد. «اخذ الشیخ المذکور (شیخ محمد شبرین مغربی)
 من الشیخ اسماعیل السیسی، و هو من الشیخ برهان‌الدین الساعرجی، و هو من الشیخ
 علاءالدوله سمناهی، و هما من الشیخ نورالدین عبدالرحمن الاسفر اینی المشهور
 ببغدادی...» و این سلسله تا شیخ نجم‌الدین کبری می‌رسد از طرف دیگر از طریق
 عبدالؤمن السراوی، سلسله‌ای ذکر کرده که به ابی‌النجیب سهروردی پیوسته
 است.

حافظ حسین کربلائی نقل از (امیر صفی‌الدین) نوشته که پدرش
 امیر بدرالدین احمد گفته است وقتی به تبریز آمده و تفحص از عزیزان می
 می‌کرده که به خدمت اکابر و بزرگان روزگار رسیده باشند، به مولانا عوض‌شاه

برخورد کرده که او به خدمت مولانا محمد مغربی رسیده بوده و از جمله
مخصوصان آن شاعر صوفی بوده است و از مغربی و حالات و رفتار او حکایات عجیبه
و روایات غریبه بیان می کرده و يك حکایت را از آن جمله در کتاب آورده
است .

و حکایتی دیگر نیز در همین کتاب از قول امیر صفی الدین شاه مجتبی از کرامات
مولانا محمد مغربی آورده که عالمی را به مناسبت اینکه در برابر او در مجاسی از جای بر
نخاسته، سخت تنبیه نموده است .

در طرائق الحقایق^۱ ضمن شرح حال ابو عبدالله مغربی و ابو محمد مغربی و
ابو محمد بکری مغربی و خواجه عبدالله متخلص به مغربی، شرح حال «شیخ محمد
شیرین مغربی» را آورده و قول نفحات الانس را ذکر کرده است . و تربیت در
دانشمندان آذربایجان^۲ برای اینکه محمد شیرین مغربی را از دیگران جدا کند، ذکر
کرده است که، او غیر از ابو عبدالله مغربی (متوفی ۲۷۹) و ابو الحسن الاقطع مغربی
(۳۴۳) و ابو عثمان مغربی (وفات ۳۷۳) و ابو مدین مغربی (۵۹۰) و عبدالرحیم مغربی
(۵۹۲ هـ . ق) و ابو الحسن مغربی (۶۵۴) و ابو محمد مرجانی مغربی (۶۹۹) و شیخ
اسحاق مغربی (۷۷۶ هـ . ق) است، که همه از معاریف صوفیه بوده اند .

مشرّب تصوف مغربی «وحدت وجود» است و در همه اشعارش همین وحدت
وجود به تکرار آمده ، هدایت در مجمع الفصحاء می نویسد^۳ : « مذهبش وحدت
وجود است و مشربش اذت شهود و به جزیک معنی در همه گفتارش نتوان یافت »
مغربی از شعرای پیشین به دو عارف بزرگ یعنی «سنائی» و «عطار» نظر داشته

۱- چاپ محمد جعفر محبوب ج ۲ ص ۲۲۲- ۲۲۴

۲- ص ۳۵۳

۳- ص ۵۸ ج ۴

و غالباً در شعرش به نام آنان اشاره می کند چنانکه می گوید^۱ :

این کثرتی است لبك ز وحدت شده عیان

این وحدتی است لبك به تکرار آمده

تکرار نیست چونکه کتابی است مختلف

وین موج ها ز قلزم زخار آمده

از موج او شده است عراقی و مغربی

وز جوش او سنائی و عطار آمده

و نیز می گوید^۲

نقش این موج بحر بی پایان مغربی و سنائی است و سنا

او با حافظ معاصر بوده و شاید به حافظ نیز نظر داشته^۳ و بعضی از غزلهای مغربی

ظاهرأ مانند شعر حافظ است اما نشانه ای صریح و روشن بر تقلید و تتبع او

نیست^۴.

هم چنین مغربی از همام تبریزی که پیش از این شرح حال او داده شد، تأثیر

پذیرفته و غزل ملمع همام (فارسی - آذری تبریزی) را به مطلع : «بدیدم چشم

مست رفتم از دست - گوان و ابر دلی کسویانی مست» استقبال کرده و گفته

است^۴ :

منو (هنر) گیتی نبد (نبر) اچ نیستی هست

که بد (بر) یان (و) دلم جویان سر مست

۱- دیوان ص ۹۲

۲- ص ۵

۳- در تاریخ ادبیات ص ۱۸۸ نوشته : «ملا محمد شیرین مغربی نائینی» (کذا) از پیروان حافظ»

۴- راجع به اشعار آذری مغربی رك مجله دانشکده ادبیات تبریز سال هشتم شماره دوم

مقاله ادیب طوسی «فهلویات مغربی تبریزی» يك غزل و سیزده دو بیت از شمس الدین محمد

شیرین مغربی تبریزی

آقای ادیب طوسی می‌نویسند^۱ :

«فهلویات مغربی از حیث لهجه و خصوصیات زبانی شبیه فهلویات شیخ صفی است، جز آنکه شیخ به لهجه مردم اردبیل و مغربی به لهجه حوالی تبریز شعر گفته است. مغربی همه جا به جای حق و خداوند کلمه «او یا» به کار برده و «اهنام» و «اهنامه» در شعرش زیاد به کار رفته که به معنی ولایت حقه و عشق خداوندی است.» و این دو بیتی هم از اوست :

ار بدریا رسم دریا ته و ینم ور بصحرا رسم صحرا ته و ینم
بجز تو هیچ کنجی نی بگیتی از آن هر یا رسم هر یا ته و ینم

مغربی با شیخ کمال خجندی معاصر و هم صحبت بوده و درباره آن دو حکایات و روایاتی هم نقل شده است. از جمله در نفحات الانس می‌نویسد^۲ :
شیخ کمال این مطلع گفته بوده است : «چشم اگر این است و ابرو این و ناز و غمزه این - الوداع ای زهد و تقوی، الفراق ای عقل و دین» «چون به مولانا رسیده است گفته است که شیخ بسیار بزرگ است چرا شعری باید گفت که جز معنی مجازی محملی دیگر نداشته باشد، شیخ آنرا شنیده و از وی استدعای صحبت کرده و خود به طبخ قیام نموده و مولانا نیز در آن خدمت موافقت کرده، در آن اثنا شیخ آن مطلع را خوانده است و فرموده که چشم، عین است پس می‌شاید که ذات به آن تعبیر کنند و ابرو، حاجب است پس می‌تواند بود که آن را اشارت به صفات که حجاب ذات است دارند، خدمت مولانا تواضع نموده است و انصاف داده»
حکایت دیگری در لطائف الطوائف^۳ آمده که میرزا میرانشاه فرزند تیمور

۱- همان مقاله «فهلویات مغربی تبریزی»

۲- چاپ هندس ۴۰۰

۳- چاپ گلچین معانی ص ۲۲۹

گورکان در حکومت تبریز به مولانا محمد شیرین مغربی ارادت می‌ورزید، اما چون به صحبت خواجه کمال خجندی رسید از ارادت مولانا محمد دامن باز چید و هر هفته دوبار به خدمت کمال می‌رفت و مغربی به غایت رنجید، و کمال هر صبح سفره می‌نهاد و اکابر و بزرگان به آن سفره می‌رفتند و خرج زیاد برای کمال داشت، روزی میرانشاه کمری زرین مرصع به جواهر قیمتی به طریق نذر پیش خواجه کمال فرستاد که خرج سفره کند، آن را فروختند و تمام خرج سفره کردند و همه خواص و عوام تبریز بر آن سفره حاضر شدند جز مولانا محمد شیرین و اتباع او که از آن سفره تخلف نمودند؛ «در آن مجلس میرزا میرانشاه از بزرگی پرسید که جهت چیست که مولانا محمد نیامده‌اند؟ گفت غالباً دردمندی دارند، میرزا از خواجه پرسید که مولانا چه دردی دارد؟ خواجه گفت: درد کمر»

و صاحب حبیب السیر^۱ از قول پدرش ضمن شرح حال کمال خجندی داستان کمر زرین میرانشاه را به شکل دیگری نقل کرده و نقل او ارتباطی به مغربی پیدا نمی‌کند و «درد کمر دارند» به یاران و اصحاب کمال مربوط می‌شود.

آثار مغربی

دیوان اشعار او به فارسی و عربی و تعدادی شعر به زبان آذری تبریزی است، و یک نسخه خطی آن که حدود ۲۸۰۰ بیت آن عربی است در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود^۲ است، غزل‌های او چندبار به چاپ رسیده، و یکی از آن چاپها به اهتمام شهید محمد میر کمالی خونساری انجام گرفته و به نام «شمس مغربی»

۱- ج ۳ ص ۵۴۹

۲- ریحانة الادب ج ۵ ص ۳۵۴، فهرست نسخه‌های خطی فارسی تألیف احمد منزوی ج ۳ ص ۲۵۴۰ و آقای منزوی جز این همه نسخه‌های دیوان مغربی در کتابخانه‌های ایران و سایر نقاط جهان را معرفی کرده است ج ۳ ص ۲۵۳۹-۲۵۴۲

است^۱، این کتاب ۱۸۵ غزل و دو ترجیع بند دارد که یکی در وحدت وجود و توحید است و ترجیع آن این است^۲ :

که جز او نیست در سرای وجود به حقیقت کسی دگر موجود
و نظیر ترجیع بند هاتف اصفهانی است و هاتف بدان نظر داشته است .
و نیز در این دیوان مقداری ازربا عیات او نقل شده است .

شعر مغربی عارفانه است، البته عالی نیست اما بعضی غزلهای لطیف و جالب دارد و دریک مضمون یعنی همان توحید و مشرب وحدت وجود اشعار مکرر بسیار گفته است و وجود و حقیقت آن و پرتو و تجلی ذات حق را گاهی تعبیر به موج کرده و گفته^۳ :

ز دریا مسوج گوناگون بر آمد
ز بیچو نی برنگ چون بر آمد
چو نیل از بهر موسی آب گردید
برای دیگران چون خون بر آمد
و در پایان گفته :

چو شعر مغربی در هر لباسی به غایت دلبر و موزون بر آمد .
و گاهی پرتو و نور آنرا بیان داشته و گفته^۴ :
آن مهر سپهر ازلی کرده تجلی

تا مغربی و مشرقی و شمس و ضیاء شد
و ظاهراً در بیت ذیل به رؤیت حق و مخالفت معتزله با آن عقیده اشارت

۱- دیوان چاپ میر محمد کمالی ص ۱۱۰

۲- دیوان ص ۴۵

۳- ص ۴۶

مغربی دیده به دیدار تو دارد روشن

گرچه باور نکند فلسفی و معتزلی

مرجوم تربیت^۲ به دیوان مغربی اشاره کرده و عبارت عربی آغاز آن را نقل نموده: «الحمد لله الذي انشأ عروض الكون بسبب الجسم الثقيل و الروح الخفيف و فرق و جمع بوتدى المفروق و المجموع ... الخ» و چهار بیت عربی و سه بیت فارسی نیز از او نقل کرده است.

دیگر از آثار او مرآة العارفين^۳ در تفسیر سورة فاتحة الكتاب است که «اسرار فاتحه»^۴ نیز نامیده شده، دیگر جام جهان نما^۵، و دیگر در الفرید فی معرفة التوحید^۶ که مشتمل بر سه اصل توحید و افعال و صفات خدا، به زبان فارسی است و در گیلان تألیف کرده اوله «سجان ربك رب العزة عما يصفون» است، کتاب دیگر او «نزهت ساسانیه» نام دارد.

درباره تأثیر او در دیگران تربیت^۷ می نویسد که اسیری لاهیجی در مفاتیح الاعجاز هرجا سخن از تجرد و توحید گفته شواهد مطالبش از ابیات مغربی است، و شیخ عبدالله شطاری مؤسس شطاریان خرقه از دست مغربی پوشیده و او کتاب اشتغال

۱- ص ۹۹

۲- دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۲

۳- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۲ ص ۱۱۳۹

۴- ریخانه الادب ج ۵ ص ۳۵۵

۵- این کتاب بنا به نوشته سعید نفیسی (تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲ ص ۷۶۳)

۶- کلیات علم توحید یا مراتب وجود ترجمه و تلخیص از مشارق الدرداری الزهر فی کشف حقایق نظم الدرس عبدالدین سعید فرغانی است

۷- دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۲

۷- ص ۳۵۳

شطاریه را تألیف کرده و برای ارشاد به جانب‌هند رفته و در ۸۳۳ آنجا در گذشته است .

سال وفات مغربی

به تحقیق سال ۸۰۹ هـ . ق ، سال فوت مولانا محمد مغربی است چنانکه در نفحات الانس نوشته^۱ : « خدمت مولانا در سن شصت سالگی وفات کرد در سنه تسع و ثمانمانه رحمه الله تعالی » و در حبيب السیر نوشته^۲ : « وفاتش در سنه تسع و ثمانمائه روی نمود، مدت عمرش شصت سال بود » هم چنین در مجمع الفصحاء^۳ ۸۰۹ است و فرهنگ سخنوران^۴ و سایر آخذ^۵ همین ۸۰۹ را ضبط کرده اند و بعضی تواریخ دیگر که نوشته اند درست نیست مثلاً در ریحانة الادب^۶ ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۹ نوشته است، بعضی^۷ ۸۰۷ نیز نوشته اند ولی سال صحیح همان است که گفتیم، در کتاب شاهد صادق^۸ نیز در حوادث سال ۸۰۹ می نویسد: « محمود شیرین مغربی در گذشت »

۱- چاپ هند ص ۴۰۰

۲- ج ۳ ص ۵۴۹

۳- ج ۴ ص ۵۸

۴- ص ۵۵۶

۵- تذکره نتایج الافکار ص ۶۱۶، تذکره روز روشن ص ۷۵۳، سفینه الشعر که به غلط

« محمد شریف مغربی » ضبط کرده همان سال ۸۰۹ را نوشته (رک ریحانة الادب ج ۵ ص ۳۵۳)

۶- ج ۵ ص ۳۵۵

۷- در تاریخ ادبیات دکتر صفانقل شده

۸- مجله یادگار سال دوم شماره ۸ ص ۳۹

که «محمود» اشتباه است .

روضات الجنان^۱ از گفته خواجه عبدالرحیم خلوتی تاریخ فوت او را در دو بیت نقل کرده که سنهٔ عشر و ثمانمیه می‌شود (۸۱۰) و کلمهٔ «خیر» ماده تاریخ است و حافظ حسین کربلایی نوشته که چون در آخر سال ۸۰۹ وقوع یافته در این باره تسامحی روا داشته است. و ملاحشری^۲ بنا بر همین قول شهر سنهٔ عشر و ثمانمیه نوشته و اضافه کرده که «خیر» تاریخ وفات اوست .

هم چنین حافظ حسین کربلایی دربارهٔ فوت مولانا داستانی نقل می‌کند^۳ که از کشف و کرامت او نشان دارد و خلاصه اش این است که میرزا ابابکر پسر میرانشاه از سپاه قرا یوسف شکست خورده و در صدد انتقام از تبریزیان برمی‌آید که گفته بودند با قرا یوسف همدست بوده اند، پس سوگند می‌خورد که از تبریز و تبریزیان اثر نمی‌گذارد، مردم تبریز مضطرب شده نزد مغربی می‌روند و او پس از مدتی مراقبه سر برمی‌آورد و می‌گوید نگران نباشید، خداوند قربانی طلب داشتند تا این بلا دفع گردد، ما خود را قربان ساختیم، فردا ما از این دار فنا رحلت کنیم ... و پیش‌بینی می‌کند که لشکر ابابکر منهزم خواهد شد و به گدایی به در خانهٔ آنان خواهد آمد، همینکه جنگ درمی‌گیرد، ابتدا ابابکر غالب می‌شود و بعداً سپاه قرا یوسف قلب سپاه او را درهم می‌شکنند و در همین حال پدر ابابکر یعنی میرانشاه هم کشته می‌شود و این واقعه در او اخر سنهٔ تسع و تسعمایه روی داده و ماقبلا در مورد مرگ میرانشاه و دفن شدنش در سرخاب و بیرون بردن استخوانش از آنجا به ماوراءالنهر صحبت کرده ایم .

۱- ج ۱ ص ۷۵

۲- چاپ تبریز ص ۱۱۲

۳- ج ۱ ص ۷۳-۷۵

مدفن مغربی

درروضات الجنان نوشته که مغربی به مریدانش گفته است^۱ : « نعش مارا به سرخاب می برید و در حظیره بابامزید مدفون می سازید » و حافظ حسین نوشته^۲ : « مرقد و مزار قدوة العارفين وزبدة الواصلين، مولانا محمد شیرین المشتهر بالمغربی قدس الله تعالی سره در حظیره مقدسه بابا مزید است » و ملاحشری نوشته^۳ : « مزار فیض آثار کثیر الانوار مولانا محمد مغربی قدس سره العزیز در حظیره باباست » اما درگذشت او نیز در تبریز مسلم است و غالباً ذکر کرده اند چنانکه صاحب آتشکده آذر می نویسد^۴ : « در زمان شاه رخ بن تیمور گورکان در تبریز وفات یافته و در آنجا مدفون است » و همین مطلب در تذکره روز روشن^۵ نیز آمده است .

اما بعضی مولدش رانائین^۶ شمرده و او را نائینی اصل^۷ پنداشته و مدفن او را نیز در اصطهبانات دانسته اند و خود رضاقلی خان هدایت که این مطلب را در مجمع الفصحا^۸ نقل کرده در ریاض العارفين^۹ نوشته است بعضی گفته اند مرقدش در سرخاب

۱ - جزء اول ص ۷۳

۲ - ص ۶۶

۳ - چاپ تبریز ص ۱۱۵

۴ - چاپ دکتر شهیدی ص ۳۵

۵ - ص ۷۵۳ چاپ کتابخانه رازی

۶ - مجمع الفصحاء ، تذکره نتایج الافکار ص ۶۱۶

۷ - فرهنگ سخنوران دکتر خیامپور، تاریخ ادبیات ص ۱۸۸

۸ - ج ۴ ص ۵۸

۹ - چاپ کتاب فروشی محمودی ص ۲۱۳

تبریز است، همانا چون شیخ مغربی نام متعدد بوده اند مردم اشتباه نموده اند، غالباً در باب تعیین مضجع آن جناب قول اول مقرون به صواب باشد و قول اول او این است : «مولدش قریه نائین و مرقدش در اصطهبانات فارس است» .

در قصبة اصطهبانات فارس بقعه ای به نام مزار شیخ مغربی هست و سنگ قبری دارد و روی آن ایاتی نوشته شده^۱ که غزلی از مغربی است به مطلع :
بیا بر چشم عاشق کن تجلی روی زیبارا

که جز وامق نداند کس کمال حسن عذرا را

اما بیشتر مآخذ مرگ او را در تبریز و مدفن او را در سرخاب دانسته اند و مطابق قول حافظ حسین کربلائی در حظیره بابامزید است و ماقبلا در باره مدفن همام صحبت کردیم و ثابت نمودیم که میتوان آنانرا از مدفونان مقبرة الشعراء سرخاب دانست ، پس مغربی نیز از مدفونان مقبرة الشعراء است و در این تردیدی نیست. در سلسله الاولیاء سید محمد نوربخش آمده^۲ : «توفی فی تبریز سنة عشر و ثمانمائه»

مرحوم سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران^۳ در باره شمس الدین محمود شیرین مغربی (که محمود غلط و محمد صحیح است) نوشته «بعضی مرقدوی را در محله سرخاب تبریز و بعضی در اصطهبانات فارس دانسته اند» اما در حاشیه مربوط به این شرح حال^۴ نام و نسب و مولد او و تاریخ ۸۰۹ سال وفات او و محل دفن او را در محله سرخاب ذکر کرده و نوشته «اینک قبروی در اصطهبانات معروف است». و نادر میرزا^۵ هم او را از شاعران تبریز شمرده است .

۱- حاشیه آقای علی اصغر حکمت بر تاریخ ادبیات برون ج ۳ (از سعدی تاجامی)

ص ۴۴۵ ح ۱

۲- ص ۶۶ ج ۱ روضات الجنان ح ۲

۳- ج ۱ ص ۲۱۰

۴- ج ۲ ص ۷۶۳

۵- تاریخ و جغرافی دارالسلطنة تبریز ص ۱۳۹

از مدفونان سرخاب و مقبرة الشعرا یکی مانی شیرازی است که در دوره شاه اسماعیل صفوی می زیسته و شرح حال او در تحفه سامی^۱ بیش از جاهای دیگر دیده می شود، و او نوشته است که مولانا مانی شیرازی در ابتدا به برزگری روزگار می گذرانیده و در اواخر بواسطه شهرت شاعری و لطف طبع وارد سپاهیگری شده و اوایل زمان شاه اسماعیل مراتب عالی یافته و بنابه سعایت امیرنجم زرگر به قتل رسیده است و نوشته سام میرزا در این مورد این است: «در اوایل زمان صاحب قران مغفور به مراتب عالی صعود کرد اما به موجب القاص لایحب القاص به سعایت امیر بهجم زرگر که در آن و لاسهم سعادتش به کمان خانه اقبال رسیده بود هدف تیر غضب او گشته و کشته شد، در محل رفتن غزلی که این دوبیت از آنست در سلك نظم کشید و یادگار بر صفحه روزگاری اعتبار گذاشت:

مرا بجور بکشتی، طریق داد این بود

ز پادشاهی حسن توام مراد این بود

چو در به سینه من چاکها فراوان است

دری که بر رخم از عاشقی گشاد این بود»

و غزلی دیگر نیز از او در تحفه سامی ثبت شده به این مطلع:

حدیث درد من گر کس نگفت افسانه ای کمتر

و گر منهم نباشم در جهان دیوانه ای کمتر

و این غزل شش بیت دارد و بیت مقطع آن این است:

۱- تصحیح همایون فرخ ص ۱۹۹-۲۰۰

مکن مانی عمارت در سرای دهر، بیرون شو

برای این دو روزه عمر محنت‌خانه‌ای کمتر

و بعد تحفه سامی نوشته : « قبرش در گورستان سرخاب تبریز است ، چون
مصور بی بدل و نقاش بی نظیر بود اشعارش خالی از صورتی نیست ، چنانکه
می‌گوید :

صورت مجنون کشم در عاشقی تمثال خویش

تا بدان بدخو نمایم صورت احوال خویش»

و دوبیت دیگر از «مطالعیات» او را ذکر کرده و جز این مطلبی در تحفه سامی
نیامده است .

در تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی^۱ راجع به او نوشته است : « درسلک
ناظمان مناظم سخندانان انتظام داشته و مستجمع بسیاری از صفات نیکو بوده ، در
آخر عمر ملازمت شاه اسماعیل ماضی را ملازم گرفته ، نوعی صاحب‌دخل گردید که
محسود همگان گشت و به موجب القاص لایحب القاص میر نجم‌زرگر که در آن ولا سهم
سعادتش به کمانخانه اقبال رسیده بود وی را هدف تیر غضب ساخته به قتل آورد و او در
آن روز غزلی بگفت که مطلعش این است :

مرا به ظلم بکشتی طریق داد این بود

ز پادشاهی حسن توام مراد این بود »

و بعد چهار بیت از همان غزل ثبت شده در تحفه سامی را آورده است

در تذکره روز روشن^۲ تألیف محمد مظفر حسین صبا درباره مانی شیرازی
نوشته است : « در نقاشی و مصوری دستش برمانی و بهزاد می‌چربید و در سخن
سازی و نکته پردازی با او دیگری کمتر می‌رسید و در اکثر علوم و فنون یگانه زمان

۱- چاپ هند جلد اول ص ۲۷۶، چاپ جوادفاضل ج ۱ ص ۲۲۹

۲- چاپ کتابخانه رازی ص ۷۰۳

بود ... » و بعد نوشته است که چون شاه اسماعیل به سلطنت رسید ، روزی مانی را حضور طلبیده و علت شیفتگی و عشق او را نسبت به خود پرسیده و به او اجازه پای بوس داده و او به ساق پای شاه بوسه زده ، نمانان او را به بی ادبی و گستاخی متهم کرده و شاه را به غضب آورده اند پس حکم قتل او را داده است و میر نجم الدین زرگر و کیل السلطنه مأمور قتل او شده و دوستان مانی پول زیادی صرف کرده و تاسه روز قورچی را که از طرف نجم مأمور قتلش شده بود از خونریختن او باز داشتند اما روز چهارم او را به قتل آورده و هنگامی که عفو شاه را گرفته بودند او به قتل رسیده بوده است .

و بعد اضافه می کند: « قبرش در گورستان سرخاب تبریز است و به وقت مرگ غزلی به رشتۀ نظم کشیده که این چند بیت از آن است :

مرا به ظلم به کشتی طریق داد این بود

ز پادشاهی حسن توام مراد این بود

بروز حشر کنم داد و دامنم گیرم

که آنکه داد غمش خاک من بیاد این بود

سری جدا شده از تن به خاک راه افتاد

سمند ناز تو هر جا که پا نهاد این بود

شنیده ای سخن غیر در حق مانی

مرا کجا به توای دوست اعتماد این بود»

و جز این چهار بیت، هشت بیت دیگر از او نقل کرده که یکی این است:

به مجلسی که دهی می ز چشم مست آنجا

اگر فرشته بود می رود زدست آنجا

در آتشکده آذر^۱ نوشته است که مولانا مانی در اوایل حال به برزگری

۱- تصحیح دکتر شهیدی ص ۲۹۹

اشتغال داشته و از همت بلند به آن شغل نساخته و وارد سپاهیگری شده و بر اقران سرآمده و در خدمت سلطان اعتبار یافته و بارها حکومت ایالات و ولایات به او داده شده و نپذیرفته در ملازمت شاه باقی مانده، و اشفاق و لطف پادشاه موجب حسد دیگران مخصوصاً نجم ثانی شده و حکم قتل او را گرفته است.

و در این کتاب پنج بیت از مانی آمده که درمآخذ دیگر نیست و از جمله این

بیت است :

گل را که وفایی نبود بوی تو دارد

عمری که نماند به کسی خوی تو دارد

و نیز :

مانی شبی که بی او باید به روز کردن

آن شب مباد هرگز ، آن روز من نبینم

در شرح احوال خوشنویسان^۱ نیز آمده: «میرزا حبیب گوید که در ابتدا برزگر بود و بعد سپاهی شد و در رکاب شاه اسماعیل اول صفوی به مقامات عالیّه رسید، شعر می گفت و خوش می نوشت و در تبریز مقتول و در سرخاب مدفون شد.»

در باره مدفن او در سرخاب تبریز همه تذکره نویسان اتفاق دارند و حافظ حسین کربلایی در روضات الجنان می نویسد:^۲ «در پای مزار پیرقندیلی مزار عزیزی است اسدی تخلص و بر لوح مزار او این دو بیت مرقوم است : معنی طلبان بادیه عمر بریدند ...» و پیش از این ما دو بیت را نقل کرده ایم ، و بعد می نویسد: « و در آن طرف راه به جانب دست راست، مزار مولانا مانی شاعر نقاش شیرازی است که در اوایل سلطنت شاه اسماعیل صفوی نشو و نما یافت و خالی از تقریبی نبود تا آخر به اغوای مغویان کشته گشت و آنجا مدفون است و حال از قبرش اثر پیدانیست (امید که از جمله کسانی باشد که در تحت : انا عند المنکسرة قلوبهم و المندرسة قبورهم

۱- تألیف دکتر مهدی بیانی ج ۱ ص ۶۱۰ شماره: ۸۲۲ مانی شیرازی

۲ - جزء اول ص ۲۱۱

مطوی اند) . وی را اشعار خوب است و دیوان وی در عراق و خراسان مشهور است .

در فرهنگ سخنوران نوشته^۱ : «مانی زرگر از مقربان شاه اسماعیل اول - دهم» و بدیهی است که «زرگر» اشتباه و «برزگر» درست است .

سعید نفیسی هم در تاریخ نظم و نثر در ایران^۲ می نویسد مولانا مانی شیرازی از شعرای نامی قرن دهم ایران بوده و در اوایل عمر از فارس به اصفهان رفته و نخست زرگری می کرده و بعد وارد سپاهی گری شده و به درجه امیری رسیده و از آن کار نیز دست کشیده و شوریده و عاشق پیشه شده و به ملازمت شاه اسماعیل رسیده .

و او اضافه می کند به دست میرنجم زرگر معروف به نجم ثانی از اعیان دربار صفوی به تیری کشته شده و به قول صحیح تردر ۹۱۳ قتل او اتفاق افتاده و بعضی هم ۹۲۷ ضبط کرده اند، و در پایان اظهار نظر می کند که : «مانسی شیرازی از غزل سرایان خوب قرن دهم بوده و اشعار بلند و شورانگیز بسیار دارد»

و در حاشیه این مطلب اضافه کرده^۳ «نقاش ماهری بوده است و در تبریز کشته شده و در سرخاب او را به خاک سپرده اند» .

نکته قابل ذکر این است که مانی شیرازی شاعر و نقاش دیگری در زمان شاه عباس بزرگ و در دستگاه امام قلیخان در فارس بوده^۴ که نباید بامانی شیرازی مورد بحث ما اشتباه شود .

و نیز از يك مانی شیرازی طبیب و شاعر نام برده اند که ظاهرأ حدود ۱۰۹۰ فوت^۵

۱ - ص ۵۰۵

۲ - ج ۱ ص ۴۴۵

۳ - ج ۲ ص ۸۲۶

۴ - تذکره تحفه سامی تصحیح همایون فرخ، ص ۱۹۹ ح ۱

۵ - پزشکان نامی فارس تألیف دکتر محمدتقی میرص ۱۴۴

شده و نصرآبادی نوشته «قبل از حالت تحریر فوت شده مردی آرام و بی آزار بوده و در علم طب و سایر علوم عصر خود دست داشته است»

امادر این میان مانی شیرازی مورد بحث ما که قبرش در سرخاب است و از مدفونان مقبرة الشعرا به شمار می آید خط نویس و شاعر و نقاش بوده چنانکه میرزا حبیب در تذکرة الخطاطین از او شرح حالی آورده که ما از کتاب شرح حال خوشنویسان نقل کردیم. آقای ه. مایسون فرخ در کتاب سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط^۱ جزء شاگردان سلطانعلی مشهدی ملقب به سلطان الخطاطین متوفی بسال ۹۱۹ ه. ق، از مانی شیرازی هم نام برده اند که شاید همین شخص مورد بحث ما باشد زیرا از جهت زمان زندگی نیز بیشتر وفق می دهد.

و درباره سعایت نجم الدین مسعود گیلانی معروف به نجم زرگر نسبت به مانی شیرازی بیشتر تذکره نویسان اشاره کرده اند^۲ و چون او در سال ۹۱۵ ه. ق هنگام سفر شاه اسماعیل به آذربایجان درگذشته^۳ و در سال ۹۱۳ به زمامداری رسیده است^۴ اگر سعایت او درست باشد قتل مانی شیرازی در ۹۱۳ چنانکه سعید نفیسی نیز نوشته، یا ۹۱۴ اتفاق افتاده، اما اینکه سعید نفیسی میرنجم زرگر را معروف به نجم ثانی نوشته درست نیست زیرا نجم ثانی لقب یار احمد خوزانی^۵ است که در سال ۹۱۵ ه. ق

۱- ص ۸۱۸

۲- پیش از ابن قول آنان را ذکر کردیم

۳- زندگانی شاه اسماعیل تألیف رحیم زاده صفوی ص ۲۱۸

۴- همان کتاب ص ۱۸۹، روملو در وقایع سال ۹۱۴ نوشته که منصب امیرالامرائی به نجم

زرگر داده شده (احسن التواریخ چاپ کتابفروشی شمس ص ۱۰۷)

۵- اسناد و مکاتبات شاه اسماعیل به کوشش عبدالحسین نوایی ص ۲۴۰ ج ۱

به وزارت رسیده و در سال ۹۱۸ ه. ق در ماوراءالنهر به دست ازبکان^۱ مقتول شده و شرح حال و قدرت و کیفیت جنگ و درگیری او با ازبکان در تواریخ^۲ آمده است. در میان تذکره نویسان صاحب آتشکده آذر نوشته : «موجب حسد دیگران مخصوصاً نجم ثانی شده» و بقیه همان نجم زرگر را نوشته اند، و در هر حال تاریخ قتل مانی ۹۱۳ یا ۹۱۴ است و اگر قبول کنیم که مسأله سعایت نجم زرگری بنا بر قول آتشکده نجم ثانی، در کار نبوده، ممکن است تاریخ قتل او را سال ۹۲۷ بدانیم که سعید نفیسی نیز احتمال داده است .

حسن روملو در احسن التواریخ ضمن حوادث سال ۹۱۵ ه. ق نوشته^۳ است : «نجم الدین مسعود که و کیل خاقان اسکندرشان بود در موضع خامنه نواحی تبریز به مرض ذات الجنب درگذشت و جسد او را حسب فرمان به نجف اشرف حمل کردند و منصب او را به امیر یار محمد خوزانی من اعمال اصفهان شفقت فرموده او را نجم ثانی^۴ لقب کردند» .

از دیوان مانی شیرازی چند نسخه در کتابخانه سلطنتی و کتابخانه ملی و مجلس^۵ موجود است .

۱- اسناد و مکاتبات شاه اسماعیل ص ۱۲۴- ۱۳۲ و نیز زندگانی شاه اسماعیل ص ۲۷۹ -

۲۸۷ ، در شاهد صادق حوادث ۹۱۸ (مجله یادگار سال دوم شماره ۹ ص ۳۶)

۲- علاوه بر آن در بدایع الوقایع زین الدین محمود و امفی ج ۱ ص ۱۵۵ به بعد نیز

هست ، هم چنین در احسن التواریخ ص ۱۳۱ به بعد و ذکر قتل او ص ۱۳۷

۳- ص ۱۱۰

۴- شمس الشعرا سروش اصفهانی (متوفی ۱۲۸۵ ه. ق) سلسله نسب خود را به نجم

ثانی می رسانده است (مقدمه استاد همائی بر دیوان سروش تصحیح دکتر محبوب ص ۲)

۵- فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی ج ۳ ص ۲۵۰۷

مولانا وجیه‌الدین لسانی شیرازی، از شاعرانی است که در سرخاب، در مقبرة الشعرا، دفن شده است، تخلص اولسانی است چنانکه در شعرش آمده^۱ :

لسانی از پی وصلت اگر زیاده رود

متاع زندگی اش مختصر توان کردن

و در بیشتر کتب تذکره و تواریخ بهمین تخلص و نسبت « شیرازی » شهرت دارد و بعضی^۲ لقب یا نام « وجیه‌الدین » برای او ذکر کرده‌اند و سعید نفیسی نام و نسب ورا اینگونه ذکر کرده^۳ : « مولانا وجیه‌الدین عبدالله لسانی^۱ شیرازی » و اگر این درست باشد « وجیه‌الدین » لقب : و « عبدالله » نام و « لسانی » تخلص اوست. ضمناً در معرفی نسخه‌های دیوان او نامش « عبدالعزیز » ذکر شده^۴ .

در شیرازی بودن او سخنی نیست و همه تذکره نویسان نقل کرده‌اند چنانکه سام میرزا معاصر او در تحفه سامی نوشته است^۵ : « در اصل شیرازی است اما اکثر اوقات در بغداد و دارالسلطنه تبریز بسر می‌برد » و سعید نفیسی نوشته : « پدرش میر محمد مشک فروش شیرازی بوده » در هر حال مدتی مدید در تبریز بسرده به این جهت به قول صاحب آتشکده^۶ جمعی ویرا تبریزی می‌دانند .

از آغاز زندگی و تحصیلات او اطلاعی زیاد در دست نیست و ظاهراً در جوانی ترك شیراز کرده و به بغداد و تبریز رفته و کسب کمال و دانش کرده است و چون

۱- تحفه سامی تصحیح همایون فرخ ص ۱۸۰

۲ - تاریخ ادبیات اته ترجمه دکتر شفق ص ۱۹۲

۳- تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۴۳۶

۴- فهرست نسخه‌های خطی فارسی تألیف منزوی ج ۳ ص ۲۵۰۶

۵- ص ۱۷۹

۶ - چاپ دکتر شهیدی ص ۲۹۹

داستانی دربارهٔ ارتباط او با امیرنجم ثانی وصله گرفتن از این امیر نقل کرده‌اند و امیرنجم ثانی چنانکه پیش از این در شرح حال مانی شیرازی گفتیم مابین سالهای ۹۱۵ و ۹۱۸ وزارت داشته، اگر لسانی در این زمان در تبریز بوده باشد، مسافرت او از شیراز چند سال پیش از سال ۹۱۵ بوده زیرا چنانکه نوشته‌اند ابتداء بغداد و از آنجا به تبریز رفته و ساکن این شهر شده است.

دربارهٔ لسانی آنچه بیشتر نوشته‌اند اعتقاد مذهبی او و تعصب شدیدش به شیعی‌گری است تا حدی که ادوارد برون نوشته است: «لسانی شیرازی آخرین شخص از بیست و دو شاعر شیعه است که در مجالس المؤمنین مذکور شده و بواسطهٔ صمیمیتی که نسبت به مذهب خود داشته بیشتر قابل ذکر است تا به سبب رتبهٔ شاعری‌اش».

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین می‌نویسد: «بواسطهٔ اخلاصی که به حضرت ائمهٔ انبی عشر علیهم السلام داشت تاج دوازده ترک شاهی را از سر نمی‌نهاد تا آنکه وقتی که سلطان سلیمان رومی متوجه تسخیر تبریز بود چون خبر قرب وصول او به مولانا رسید، اتفاقاً مولانا در مسجد جامع به تعقیب نماز مشغول بود، چون استماع آن خبر نمود دست برداشت و دعا کرد که خدایا این متغلب به تبریزی آید و من تاج از سر نمی‌توانم نهاد و مشاهدهٔ استیلای او به خود قرار نتوانم دامنمیران و به درگاه رحمت خود و اصل گردان و این مضمون گفت و سر سجده برد و در آن سجده جان به جان آفرین سپرد» و این داستان را کسان دیگر هم در مورد مرگ لسانی آورده‌اند که به جای خود به آن‌ها اشاره خواهد شد.

بعد از این مطلب در مجالس المؤمنین قصیده‌ای در منقبت آورده و نوشته است که در نجف اشرف گفته، و مطلع قصیده این است:

۱- تاریخ ادبیات برون ترجمه رشید یاسمی ص ۱۷۹ چاپ دوم

۲- چاپ کتابفروشی اسلامیه ج ۲ ص ۶۹۶

میرسم از گرد راه رقص کنان چون صبا
باد جنون در دماغ ، عاشق سر در هوا
و این قصیده چهل و هفت بیت است .

و ظاهراً این قصیده در منقبت حضرت علی مشهور و مورد توجه بوده زیرا
در تذکره میخانه^۱ می نویسد که سلطان ابراهیم میرزا به خواجه حسین ثنائی
پیشنهاد می کند این قصیده را استقبال کند و او قصیده ای می سازد به این مطلع :

در روش حسن و ناز هست بسی خوش نما
غمزه به طرز مستم ، عشوه به رنگ جفا
و لسانی در دو بیت دیگر عقیده اش را اینطور اظهار می کند :

گر بند لسانی گسلد از بندش
در خاک شود وجود حاجتمندش
بالله که ز مشرق دلش سر نزنند

جز مهر علی و یازده فرزندش
و پاکدلی و فقر و درویش نهادی او غالباً ذکر شده است چنانکه ضام میرزا
نوشته : « بسیار فقیر و درویش نهاد بود » و صادقی کتابدار در مجمع الخواص
می نویسد : « عاشق مستحق محروم مانند وی کم پیدا می شود ولی عقیده پاکی
داشت و مستجاب الدعوه بود » در تاریخ ملاحشری هم نوشته^۲ : « مولانا لسانی متقی
و مستجاب الدعوات بوده است و هیچ وقت تیردعای بی ریایش از هدف اجابت
خطاننده ، یکی از آن جمله حکایت مولانا شریف تبریزی است که شاگرد مولانا بوده
و آخر سر کشی و خود پسندی چنانکه دأب بعضی شعر امت آغاز نموده ، سهو اللسان
جهة مولانا ساخته و آن بی ادبی را که از شریف می بیند ویرانفرین می کند ، هم در

۱- تصحیح گلچین معانی ص ۲۰۲

۲- متن ترکی و ترجمه به کوشش دکتر خیامپور ص ۱۲۲

۳- چاپ تبریز ص ۹۷

در آن ایام، شریف جوان مرگ می‌شود» و همین کتاب داستان هنگام مرگ او را که مجالس المؤمنین آورده با آب و تاب بیشتر نقل کرده است. در عرفات العاشقین^۱ صفات: درویش نهاد، پاکیزه اعتقاد، متقی، عارف، عاشق پیشه، از خود گذشته برای او ذکر شده است.

يك داستان معروف درباره زندگی لسانی که مجمع الخواص و تذکره نتایج الافکار^۲ و آنشکده آذر و تذکره روز روشن^۳ نقل کرده اند اینست که لسانی معشوقی داشته و او از شاعر زر طلب کرده و لسانی قصیده ای در مدح امیرنجم ثانی ساخته و در حمام رفته و برای او خوانده است.

پای ناسرمنم آورده به شمشیر جفا
از جفا کاری جور فلک بی سرو پا
پای بی قوت من بادیه پیمای عدم
دست بی قدرت من سلسله جنبان بلا
می من صافی و ارباب مروت بی ذوق
زر من بی غش و صراف سخن نابینا

و گفته اند که امیرنجم از شعر سوم رنجید اما سی تومان تبریزی^۴ و خلعتی گران بها بخشید و چون لسانی وجه را نزد محبوب برد او شرمسار شد. البته داستان در مآخذ مختلف به صورتهای گوناگون نقل شده و غالباً باهم اختلافی دارند. امیر علیشیر در مجالس النفائس^۵ او را خوش محاوره دانسته و گفته اکثر خطوط را

۱- نقل از کتاب مکتب و قوع تألیف گلچین معانی ص ۳۹۰

۲- ص ۶۱۱

۳- ص ۷۰۰

۴- روز روشن ص ۷۰۰

۵- ترجمه مجالس النفائس چاپ علی اسفر حکمت ص ۱۶۰

خوب می نویسد .

شعر لسانی-سام میرزا که معاصر لسانی است و به گفته خودش با او بسیار صحبت داشته و شعر هم باهم خوانده اند، می نویسد^۱ : «شاعری نکته دان و شیرین بود، اشعار او شتر گربه واقع شده، چه يك غزل او که تمام خوب باشد کم است، اما آنچه خوب است بسیار خوب واقع شده، من با او بسیار صحبت داشته ام و شعر هم باهم خوانده ایم» .
در تذکره هفت اقلیم^۲ نوشته است : « به وفور سخندانسی و فضایل نفسانی معتقد فیه افاصلی و ادانی میزیسته و واضع زبان و وقوع بوده»

آذر در آتشکده^۳ می نویسد : « به فصاحت لسان و عذوبت بیان از معاصرین خویش بیش، به عاشقی شهره و از معشوقان بی بهره ...»
روز روشن نوشته : « فصاحت لسانی و عذوبت بیانی وی مسلم الثبوت نکته پژوهان است» .

و نتایج الافکار^۴ می نویسد : « در اقسام سخن به فصاحت رطب اللسان و به زلال نظم آبدار عذب البیان، به خوش کلامی در عهد خود یگانه و به سخن سنجی منتخب زمانه بوده »

اما پیش از همه تقی الدین اوحدی در عرفات العاشقین^۵ راجع به او بحث کرده و نوشته است : « شاعری قادر، کامل بیان، باطلاقت لسان، عالی طبیعت، بامزه فکرت

۱- چاپ همایون فرخ س ۱۷۹

۲- ۲۶۲ ج ۱ چاپ هند، ج ۳ ص ۲۱۷ چاپ جواد فاضل

۳- چاپ دکتر شهیدی ص ۳۹۹

۴- ص ۶۱۱

۵- مکتب وقوع تألیف گلچین معانی ص ۳۹۰

است، در طرز متأخرین آن نادر زمان خود تصرفات عظیمه نموده، سخن را در تازه گوئیها به این طرز اول وی در رسانیده و بعد از وی هر کس مرتبه مرتبه طرزها اختراع نمودند و او در این امر اقتدا به بابا فغانی و شهیدی و خواجه حافظ کرده، و الحق اقسام سخن را خصوص غزل و قصیده چنان گفته که شاید و باید، در مغالست سحر سازی بل معجزه پردازی فرموده» و در همین کتاب نوشته است: «شعراى متأخرين چون شرف و شریف و وحشی و محتشم و ضمیری و غیرهم تتبع طرز و روش کلام او کردند، چه روش مجدد، وی بهم رسانیده و شیوة متوسطین را به سوهان طبیعت انگاره وار به اصلاح آورد، تا بعد از وی پایه افکار اعزه رسید به جایی که رسید.»

در عرفات دو یست و هفت بیت منتخب از لسانی هست و داستانی هم در پایان آورده که وقتی لسانی در نجف اشرف صد تومان از مولای متقیان طلب کرد که وام خود ادا کند، در واقعه به او نمودند که تسبیحی در سوراخ دیواری است صد دانه و هردانه یک تومان، و او آن شب تسبیح را بدست آورد و از فروش آن قرض خود را ادا نمود.

اشعار لسانی را تا صد هزار ذکر کرده اند، اما آنچه در تذکره ها نقل شده این است که صاحب عرفات العاشقین می نویسد: «دیوان غزل مولانا لسانی قریب به ده هزار بیت نزد بنده موجود است، و دیوان قصاید و مقطعات علی حده دارد» و صاحب آتشکده می نویسد: «قریب به دوازده هزار بیت دیوانش ملاحظه شد» و در تذکره های دیگر اشعارش را کم و بیش نقل کرده اند چنانکه مجمع الخواص ۷۴ بیت از او نقل نموده، و از مجموع این اشعار تا اندازه ای لطافت طبع و تازه گوئی او نمودار است.

آقای گلچین معانی در کتاب مکتب وقوع^۱ پس از نقل گفته امین احمد رازی در هفت اقلیم که لسانی را واضع زبان وقوع دانسته، اظهار نظر کرده اند که شهیدی قمی در این طرز بر او تقدم دارد و لسانی در مرحله ابتدائی این مکتب است و میرزا شرفجهان قزوینی فردا جلای وقوعیون است.

در همین کتاب مکتب وقوع راجع به خواری تبری نویسته^۲: «در میان غزل گویان به مولانا لسانی اعتقاد تمام داشت و اشعار او را بر شعر سایر سخنوران مل فغانی و شهیدی و اهلی و امثال ایشان ترجیح می داد.»

بعضی از شاعران مانند ضمیری اصفهانی در جواب لسانی شعر دارند از جمله ضمیری (وفات ۹۸۷ هـ. ق) «انیس لیال»^۳ را در جواب لسانی سروده است.

لسانی به جمع و تدوین اشعارش علاقه ای نداشته و تذکره نویسان نوشته اند که شریف تبریزی از شاگردان لسانی دیوانی از اشعار او مرتب کرده که سست و بد زیاد دارد و آنرا «سهو اللسان» نام نهاده است، و سهو اللسان مقدمه ای منشور دارد و اشعار سست لسانی را شامل است که شریف (متوفی ۹۵۶) با هجو استادش لسانی، تضمین کرده است^۴ و در هر حال عمل مغرضانه شریف تبریزی شاگرد لسانی را نسبت به استادش غالباً ذکر کرده اند و رشکی همدانی «لسان القول»^۵ را ساخته و به اسم محتشم کاشانی در رنگ سهو اللسان مشهور ساخته است. سام میرزا نوشته: «شعری چند که شاگرد او شریف مشهور ساخته موسوم به سهو اللسان از روی ستم ظریفی است، از

۱ - ص ۳

۲ - ص ۹۲

۳ - مکتب وقوع ص ۲۹۲

۴ - همان کتاب ص ۱۱۹ ح ۱ و نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶

۵ - مکتب وقوع ص ۱۲۰

اکثر آن شعرها و ارا خبری نیست .»

وسلم السموات^۱ می نویسد: «مدتی شریف تبریزی در تبریز شاگردی او نموده و بالاخره راه معارضه و مقابله پیموده و از دیوان غزلیات لسانی بیتی چند جدا کرده که بی معنی است و آنرا سهو اللسان لسانی نام کرده؛ ایراد احدی از آن مستحسن نیست .»

یکی از اشعار معروف لسانی «شهر آشوب» اوست موسوم به مجمع الاصناف که رباعیانی است با عناوین منظوم در تعریف و توصیف حرفه ها و صنایع شهر تبریز که برای هر یک رباعی دارد و یک بیت، مثنوی در بحر رمل مسدس مخبون اصلم و به نام شاه طهماسب صفوی و منشی مجلس او یعنی خواجه علاء الدین منصور کرهرودی مصدر است، و نسخه ای از آن که پانصد و چهل رباعی دارد با تصحیح آقای گلچین معانی در کتاب شهر آشوب در شعر فارسی به چاپ رسیده^۲ است .

یک نسخه دیگر از شهر آشوب لسانی شیرازی توسط آقای دکتر سید علی رضا مجتهدزاده گردآوری شده و به چاپ رسیده^۳ که با نسخه چاپ شده توسط آقای گلچین اختلاف دارد. و در چاپ آقای دکتر مجتهدزاده آغازش این است : «شهر آشوب خطه تبریز از فرموده ملالسانی شیرازی» .

و بعد :

ای نغمه سرا زبان او صاف از تو
وی جوهر مرآت دل صاف از تو
از نور ازل شمع شبستان مراد
افروخته در مجمع اوصاف از تو

۱- مرقوم پنجم چاپ دکتر یحیی قریب ص ۸۴

۲- مکتب وقوع ص ۳۹۲

۳- چاپ دانشگاه مشهد سال ۱۳۴۵ ه. ش

وبعد مناجات و نعت پیامبر و منقبت حضرت امیر و مدح پادشاه و صفت عشق
 و دل و ساقی و مغنی و بعد وصف شهر تبریز است :
 تبریز که گشت ساحتش مغتنم است
 بستان بهشت بسی وجود عدم است
 تعریف سوادش ز خرد پرسیدم
 فرمود که خال رخ باغ ارم است

-

تبریز که هست رشك بتخانه چین
 تا برد سبق به خوبی از خلد برین
 هر صبح ستارگان چو برگ از سر شاخ
 آیند ز آسمان به گلگشت زمین
 و پس از آن بیست و شش حرفه و شغل را وصف می کند و قسمت بعد تعریف
 شهر اصفهان و اصناف آنجا است که چهل و چهار حرفه و شغل و صنف ، وصف
 شده است .

از دیوان لسانی شیرازی چند نسخه در کتابخانه های آصفیه، ملی تهران ،
 سپهسالار، دانشگاه تهران، مجلس و بنگال^۱ موجود است .

سال وفات لسانی - تاریخ وفات لسانی را اکثر تذکره نویسان و مورخان ۸۹۴۱ هـ ق
 نوشته اند چنانکه تحفه سامی نوشته : « وفات او در تبریز واقع شد در شهر سنه احدى و
 اربعین و تسعمائه و در سرخاب مدفون است » و هفت اقلیم نوشته : « اکثر ایام را در تبریز
 بسر برده و هم در تبریز سنه احدى و اربعین و تسعمائه از این جهان فانی به عالم

۱- فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف منزوی جلد سوم ص ۲۵۰۶

جاودانی نقل کرد» کتاب شاهد صادق^۱ نیز در سال ۹۴۱ نوشته : « بابا لسانی شیرازی درگذشت »

تذکره روز روشن و نتایج افکار و تاریخ ادبیات اته و تاریخ نظم و نثر در ایران همه سال ۹۴۱ را ضبط کرده اند، در قاموس الاعلام ترکی نیز نوشته^۲ : « مولانا لسانی از شعرای مشهور ایران و از مردم شیراز است و در تبریز و بغداد می زیسته و به سال ۹۴۱ در تبریز در گذشته است » و در این کتاب مطابق آنچه در لغت نامه نقل شده عبارت « اشعاروی شترگر به است » که تحفه سامی ذکر کرده ، به اشتباه « به گفته دولتشاه در تذکره » نقل شده است .

اما بعضی از مآخذ سال ۹۴۰ را تاریخ وفات لسانی نوشته اند از جمله احسن التواریخ^۳ حسن روملو در پایان متوفیات سال ۹۴۰ می نویسد : « مولانا لسانی در سلك اعظم مناظم سخن گذاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور و ابیات بلاغت آثارش برالواح خاطر فضلا مسطور، درین سال از عالم رفته در سرخاب مدفون گشت » .

حافظ حسین کربلائی می نویسد^۴ : « در ذی حجه اربعین و تسعمائه وفات نمود به فجأة در روزی که الامه سلطان تكلو که از قزل باش گریخته و به روم رفته، به امداد رومیان آمده در تاریخ مذکور تبریز را گرفت و در احدی و اربعین سلطان روم آمد به تبریز... »

قاضی نورالله هم ۹۴۰ را سال وفات ذکر کرده، نادر میرزا هم در تاریخ و

۱- مجله یادگار سال ۲ شماره ۱۰ ص ۲۳

۲- لغت نامه

۳- چاپ افست ص ۲۵۶

۴- روضات الجنان جزء اول ص ۱۶۸

جغرافی دارالسلطنه تبریز^۱ همین اربعین و تسعمائه (۹۴۰) را آورده، و صاحب طرائق^۲ نیز وفاتش را در سال ۹۴۰ دانسته، و محمدعلی مدرس در ریحانة الادب^۳ همان آمدن سلطان سلیمان خان قانونی و مطلبی را که مجالس المؤمنین گفته، نقل نموده و تاریخ وفات را سال نهصد و چهل و نهصد و چهل و یکم آورده است، و فرهنگ سخنوران^۴، ۹۴۲، ۹۴۱ و ۹۴۰ نوشته است. ضمناً ماده تاریخ وفات لسانی را « ابیات عاشقانه » یافته اند^۵ که ۹۴۰ می شود، در حالیکه ۹۴۱ را بیشتر نقل کرده و طرف اعتماد دانسته اند و ممکن است وفات او در ذی حجة ۹۴۰ یا آغاز ۹۴۱ روی داده باشد .

مدفن لسانی - درباره مدفن لسانی در سرخاب تبریز بحثی نیست و علاوه بر اشاراتی که همه جاشده است، صاحب روضات الجنان پس از شرح درباره مزار اخی خیرالدین در سرخاب نوشته : « قبر مولانا لسانی شاعری بدل نیز در آن حوالی است » و ملاحشری نوشته^۶ : « مزار مولانا لسانی بامزار شاگردش مولانا مشفق در محوطه واقع است » و این شرح ضمن شرح مقابر سرخاب و پس از مزار مولانا فانی در حوالی بابا حسن نوشته شده است . نادر میرزا هم نوشته در سرخاب تبریز مدفون شده است و مجمع الخواص^۷ نوشته : « در تبریز در گذشت و قبرش در جوار بابا حسن است » نتایج افکار و ریحانة الادب و مجالس المؤمنین و احسن التواریخ همه نوشته اند که در سرخاب

۱- ص ۱۲۴

۲- ج ۳ ص ۱۳۲

۳- ج ۵ ص ۱۳۳

۴- مکتب وقوع ص ۱۳۳۹۰

۵- ص ۹۷

۶- ترجمه دکتر خیامپور ص ۱۳۵

دفن شده است و سعید نفیسی در حواشی مربوط به شرح حال لسانی نوشته^۱: «لقب وی را کمال الدین هم نوشته‌اند، نخست در خراسان ملازم سام میرزا صفوی بوده است، نوشته‌اند اشعارش به اندازه‌ای بود که نمی‌توانست ضبط کند و بهر شاعری که نزاد او می‌رفت از اشعار خود می‌بخشید تا به تخلص خود بخواند. روزی دوستان را به طعام دعوت کرده بود پس از طعام از ایشان بحلی خواست و همان شب در صحبت ایشان درگذشت و در قبرستان سرخاب مدفون شد» اما کیفیت مرگ او آنگونه بوده که از کتب دیگری نقل کردیم و شاید مطلب راجع به تعداد اشعار مربوط به این باشد که گفته‌اند به جمع و تدوین اشعارش علاقه‌ای نداشت. در هر حال بنا بر آنچه گفتیم لسانی شیرازی در سال ۹۴۱ یا ۹۴۰ ه. ق در گذشته و از مدفونان مقبرة الشعراى تبریز است، بنابراین آنکه مدفنش را در سرخاب در حظيرة بابا حسن نوشته‌اند.

چون از کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران تألیف سعید نفیسی مطلبی نقل کردیم پیش از آنکه به شرح حال آخرین شاعر مدفون در مقبرة الشعراى سرخاب یعنی شکیبی تبریزی بپردازیم باید اشاره کنیم که سعید نفیسی در شماره ۹۲۸ ضمن شاعران قرن دهم هجری نوشته است^۲: «مولانا هجری مروزی، مردی درویش مشرب بوده و به هندوستان هجرت کرده و از آنجا به آذربایجان رفته و در تبریز در گذشته و در پشته سرخاب مدفون شده و غزل را خوب می‌گفته است» و اما از این شخص هیچگونه اطلاعی نداریم و آنچه در تذکره هاست مربوط است به: هجری افشار^۳ (قرن دهم

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲ ص ۸۲۵ حاشیه ص ۴۳۶ ش ۱۹

۲- ج ۱ ص ۶۱۸

۳- فرهنگ سخنوران، لغت نامه، مجمع الخواص

قاسم بیگ) وهجری جامی^۱ از فرزندان شیخ جام (قرن دهم) وهجری طهرانی^۲
 (برادر زاده امیدی - قرن دهم) وهجری قمی^۳ (قرن دهم) وهجری هروی^۴ (ملا-
 هجری افیون خور - آغاز قرن دهم) ودیگران مانند : هجری تفرشی^۵ وهجری
 اندجانی (فرغانی)^۶ وهجری مشهدی^۷ وهجری گنابادی^۸ که در قرنهای یازدهم و
 دوازدهم بوده اند، وخود سعید نفیسی^۹ نیز از هجری بلخی نام برده که برادر قاضی
 بلخ بوده ودراقسام شعر دست داشته است .

۱ و ۲ و ۳ - فرهنگ سخنوران

۴ و ۵ - فرهنگ سخنوران، لغت نامه نگارستان دارا ص ۲۷۸

۶ و ۷ - فرهنگ سخنوران

۸ و ۹ - تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۶۱۸

شکبیه تبریزی

مقصود علی^۱ شکبیه تبریزی از شاعران قرن دهم است و باید او را آخرین شاعری دانست که در مقبرة الشعراء سرخاب دفن شده است. شرح حالش به اختصار در بعضی کتب آمده چنانکه در تحفة سامی^۲ نوشته : « مولانا شکبیه تبریزی، اوقات به زرکشی می گذراند و گاهی به گفتن اشعار اشتغال می ورزد این مطلع از اوست :

بهر طریق که باشم خلاف رای تو باشد

کسی چه کار کند کان به مدعای تو باشد

مجمع الخواص می نویسد : « متخلص به شکبیه است، پدرش بسیار ساده لوح بوده و می گفته من برای این جوانمرگ نامی مثل آدم نهادم، اورفته برای خود نام گربه گذاشته است » و مقصود او « بیشیکی » بوده است که در لغت جغتائی به معنی گربه و محرف « شکبیه » است. و صادق اضافه می کند که چون در تبریز اقامت داشت

۱- فرهنگ سخنوران، ریحانة الادب ج ۲ س ۲۳۳، مجمع الخواص ص ۱۲۳، تاریخ

نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۵۰۶

۲- چاپ همایون فرخ ص ۳۲۳

اورا تبریزی می‌دانند .

شکبیه در عهد شاه طهماسب وارد قزوین شد، اتفاقاً در آنجا شاعران در صدد جواب گفتن به غزل حسن دهلوی بودند به مطلع^۱ :

ای شهد نوشین لبِت پاک از همه آلودگی

بنشین که تابا زایستد چشم ز خون آلودگی

و شکبیه گفت :

گل گل شده پیراهنم از درد می پالودگی

گل‌های رسوائی شکفت آخر از این آلودگی

و چون این مطلع مورد پسند آمد، خواجه اسماعیل گیلانی دویست مقال طلا

جائزه داد^۲ .

در هر حال نوشته‌اند اشعارش در تبریز شهرت داشته است. صاحب‌خلاصه^۳ الاشعار^۴ او را از موزونان لطیف طبع انگیز و مردی سلیم ذات درویش صفات دانسته و نوشته طبعش در شاعری مرتبه عالی یافته و اشعار او در تبریز و نواحی آن شهرت کلی گرفته، گویند وقتی میان او و مولانا شریف نزاع شد، شریف از خود غزلی به وی داد که جواب گوید و غزل به این مطلع بود :

مجموع آورد غم، طوفان بیداد است پنداری

مرا وقت و داع این غم آباد است پنداری

و مشارالیه آن غزل را جواب گفت و خوش فهمان متفق گشته گفتند به از

شریف گفته :

چو عالم را نمی‌دانی دلم شاد است پنداری

همه کس چون تو از بند غم آزاد است پنداری

۱- دیوان حسن دهلوی چاپ هندس ۳۷۳، مصرع دوم : « بنشین مگر باز ایستد... »

۲- خزانه عامه آزاد بلگرامی (دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۱)

۳- دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۰

یاداشتهای تکمیلی و تصحیح چند غلط چاپی

ص ۱، س ۱۲ - بیت از حدیقه سنائی است (چاپ استاد مدرس رضوی ص ۴۹۳)

ص ۵، س ۳- جستان نزدیک شهر زوردينور در كردستان است (لغت نامه)

ص ۹، س ۸ - « مزارات » درست است

ص ۵۰، س ۷- « ميرزاداعی » صحيح است - و حاشیه ۲ « تعليقات روضات - الجنان ج ۱ ص ۵۹۷ » درست است .

ص ۵۲، س ۹ - « ثمار » درست است .

ص ۵۸، س ۱۳ - مصراع ششم قطعه به این صورت درست است : « باد بر تبریز و بر تبریزیان »

ص ۶۴، س ۱۶ - حدیث به صورتی که نقل شده در ح ۱ ص ۵۰۵ تاریخ ادبیات ادوارد برون ج ۳ (از سعدی تا جامی) ترجمه استاد علی اصغر حکمت ، آمده اما شکل صحیح حدیث این است : « خلق الله آدم علی صورته » که در احادیث مشنوی جمع و تدوین فروزانفر (ص ۱۱۵ - انتشارات دانشگاه تهران) ذیل این بیت نقل شده : « خلق ما بر صورت خود کرد حق - وصف ما از وصف او گیرد سبق »

ص ۶۶، س ۸- صحیح اختیار الدین است

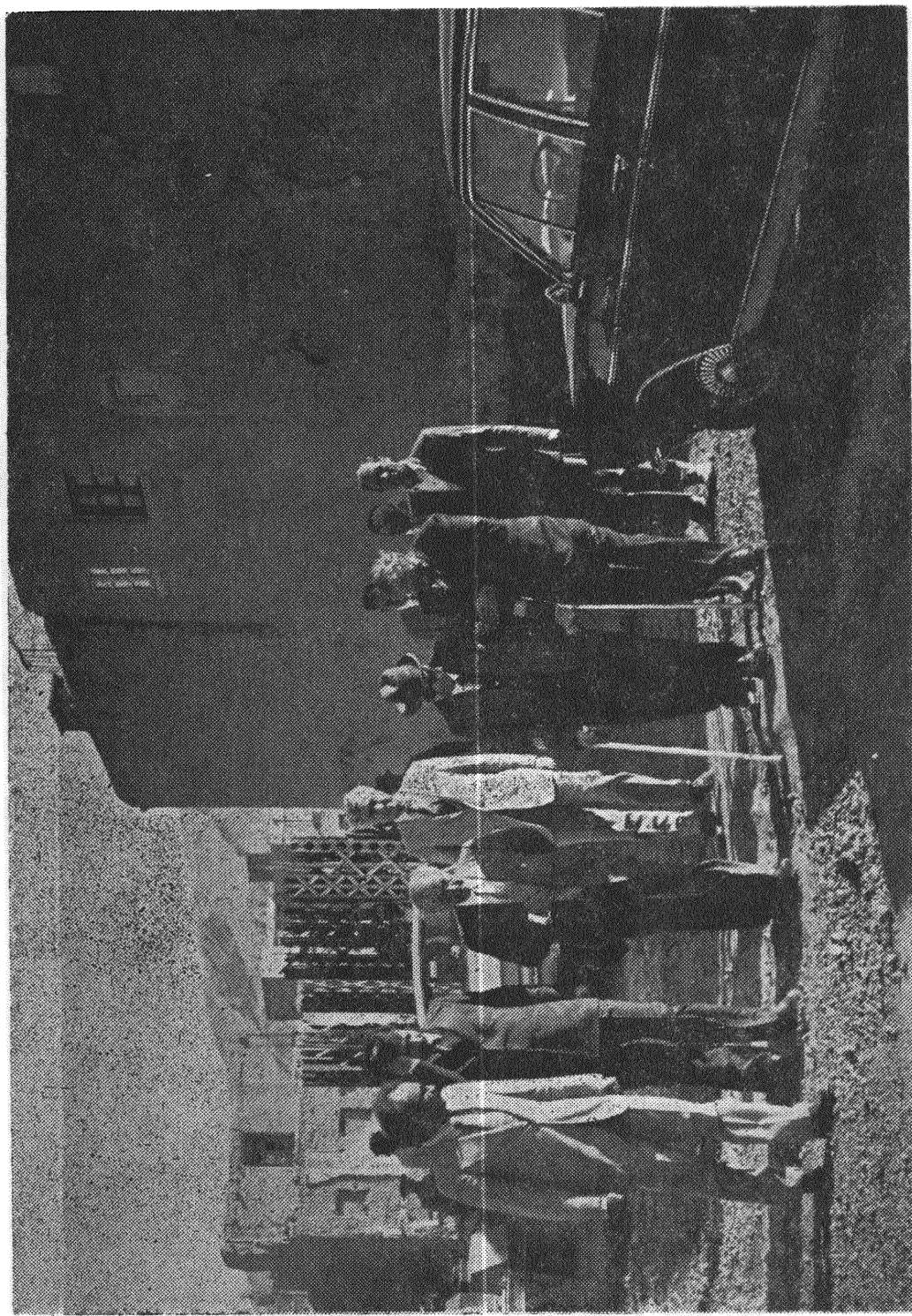
ص ۱۱۰، س ۱۴ - « یکی از اکابر رهروان » درست است

ص ۱۱۵، س ۱۰ - « نکولای پاولیچ » درست است .

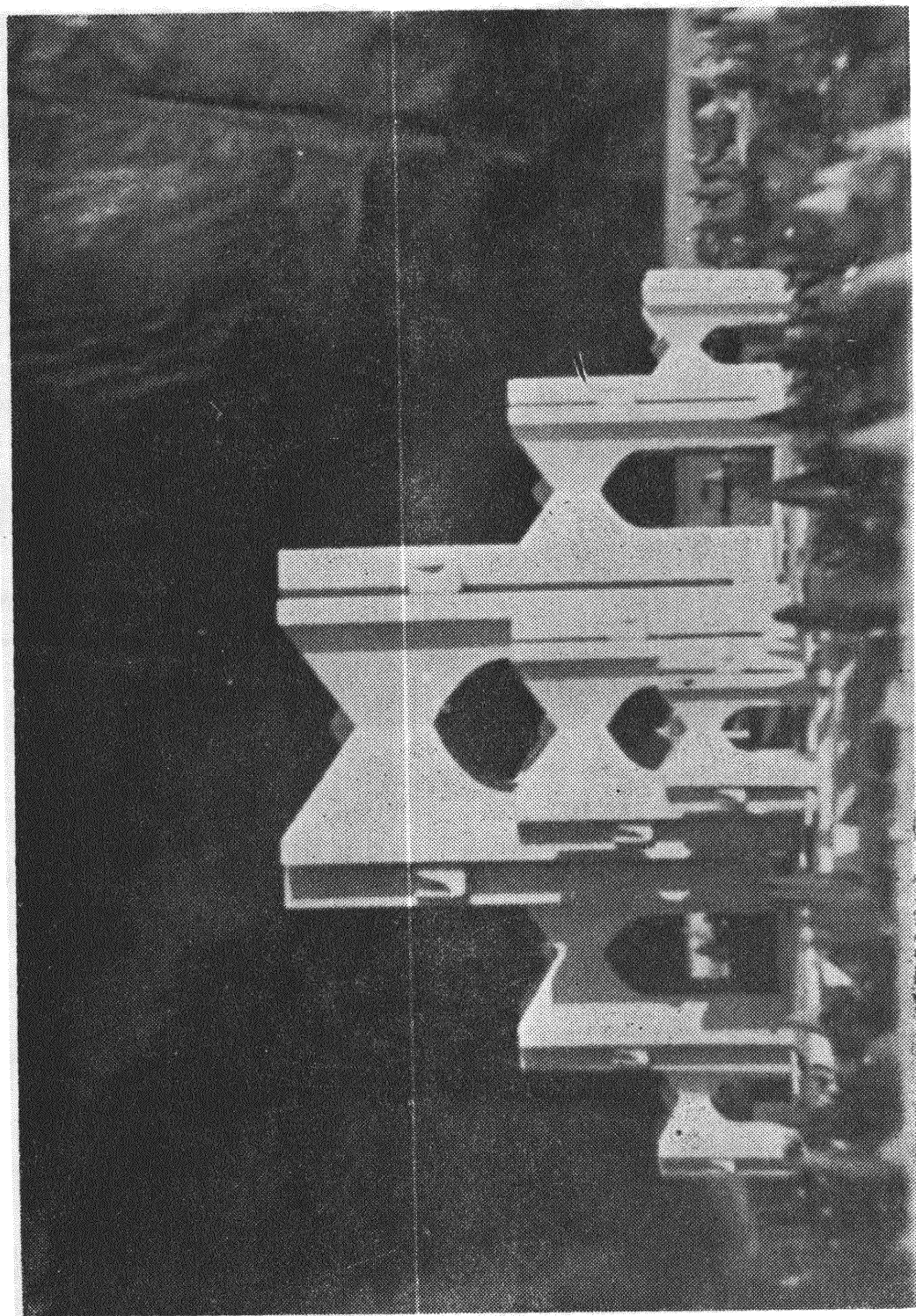
- ص ۱۳۰ ، س ۱۹ - «بابا فرج تبریزی» درست است.
- ص ۱۴۱ ، س ۱۱ - «در باره قطران» درست است.
- ص ۱۴۳ ، س ۲ - «تاریخ بناکتی» درست است.
- ص ۱۴۳ ، س ۱۰ - «جعفری یزدی» درست است زیرا نام و نسب مؤلف تاریخ کبیر «جعفر بن محمد بن حسن» و تخلص او «جعفری» بوده (رك مقدمه ایرج افشار بر تاریخ کبیر - فرهنگ ایران زمین دفتر ۲ و ۳ ج ۶) ما هم در ص ۳۴۹ «جعفری یزدی» آورده ایم
- ص ۱۵۲ ، س ۲ - «تسعین» درست است و به جای «۵۹۲» باید «۵۹۵» باشد
- ص ۱۶۷ ، س ۱۶ - «آق قویونلوها» درست است.
- ص ۱۶۷ ، س ۱۹ - «حسن پادشاه» درست است.
- ص ۱۷۰ ، س ۱۱ - «فرمان» و «۱۱۴۶» درست است.
- ص ۲۰۴ ، س ۷ - «ارتحال امیر بدر الدین احمد لاله‌ای» درست است.
- ص ۲۱۶ ، س ۳ - در ظفر نامه شرف الدین علی یزدی (ج ۱ ص ۲۹۰ چاپ محمدعباسی) نوشته است: «حضرت صاحب قران ممالك آذربایجان را به تحت تسخیر و تصرف در آورد و به حوالی شنب غازان نزول فرمود ، اکابر و اشراف آنجا مثل سید رضی و خواجه حاجی محمد بندگیر خطاط و قاضی غیاث الدین و قاضی عبداللطیف و غیر هم کمر بندگی بسته مراسم عبودیت به تقدیم رسانیدند و بر حسب فرمان مال امان بر اهالی تبریز حواله رفت ...»
- ص ۲۲۲ ، س ۱۶ - «چر نداب» درست است.
- ص ۲۳۰ ، س ۱۴ - «امیر محمد بدر الدین تبریزی» درست است.
- ص ۲۵۸ ، س ۸ - «سالهای ۴۱۰ و ۴۵۰ هـ ق» درست است.
- ص ۲۵۸ ، س ۹ - «پس از پدرش امیر مملان» درست است.
- ص ۲۷۱ ، س ۱۵ - سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران دوشنوی

«کوش نامه» و «وامق و عذرا» به قطران نسبت داده اما در مآخذ دیگر نیست و ظاهراً این انتساب مردود است زیرا خود سعید نفیسی در احوال و آثار رودکی (ج ۲ ص ۷۸۱) «کوش نامه» را همان «قوس نامه» دانسته و نوشته است: «می‌نویسند این منظومه را به نام امیر احمد محتاج یا امیر احمد بن کماج پرداخته ...» و اضافه کرده که اگر این شخص در زمان سنجر بوده باشد ممکن نیست قطران با او معاصر باشد، ما نیز بنا بر اقوال مختلف بیان داشتیم که قوس نامه از قطران ترمذی است و قول دولتشاه که آنرا از قطران تبریزی دانسته اشتباه است. اما مثنوی وامق و عذرا هم در جای دیگر به قطران نسبت داده نشده و مرحوم سعید نفیسی در کتاب احوال و آثار رودکی (ج ۲ ص ۷۸۱) آن را به اشتباه از قول دولتشاه سمرقندی نقل کرده در حالیکه دولتشاه (تذکره الشعرا چاپ هند ص ۳۵- چاپ مؤسسه خاور ص ۵۶) و امق عذرا را به فصیحی جرجانی نسبت داده که بنام کیکاوس بن اسکندر بن قابوس به نظم آورده و سعید نفیسی این مطلب را مربوط به قطران دانسته و خود او هم بنابر دلایل تاریخی معاصر بودن قطران را با اسکندر بن قابوس (در احوال و آثار رودکی اینطور است) رد کرده است. اما در اشعار قطران يك مورد از وامق و عذرا نام برده شده که در قصیده‌ای در مدح ابو نصر مملان است با مطلع: (در دیوان قطران چاپ نخجوانی ص ۳۳۱) «منم غلام خداوند زلف غالیه‌گون» که هست چون دل من زلف او نوان و نگون» و ضمن آن گوید: «فروغ لاله چو عذرا به جلوه وامق - خروش ابر چو لیلی به گریه مجنون» ص ۲۷۶، س ۳- این مصراع مطابق ضبط مونس الاحرار است که اگر چه «معین» معنی درست دارد اما ظاهراً «مهین» یعنی بزرگترین نیز به نظر درست می‌آید و در چاپ تقی یینش مصراع اینطور است: «بذات پاک مهین، بفر عز علا» و هیچ يك نسخه بدلی ندارند.

- ص ۳۰۸ ، س ۱۸- «محمد بن عبدالرزاق اصفهانی» درست است .
- ص ۳۱۷ ، س ۱۰- «سال ۵۹۵ را» درست است .
- ص ۳۳۵ ، س ۱۱- «آذربایجان و عراق» درست است .
- ص ۳۶۶ ، س ۹- «محمد بن بدر جاجرمی» درست است .
- ص ۳۷۳ ، س ۹- «تلخیص مجمع الاداب» درست است .

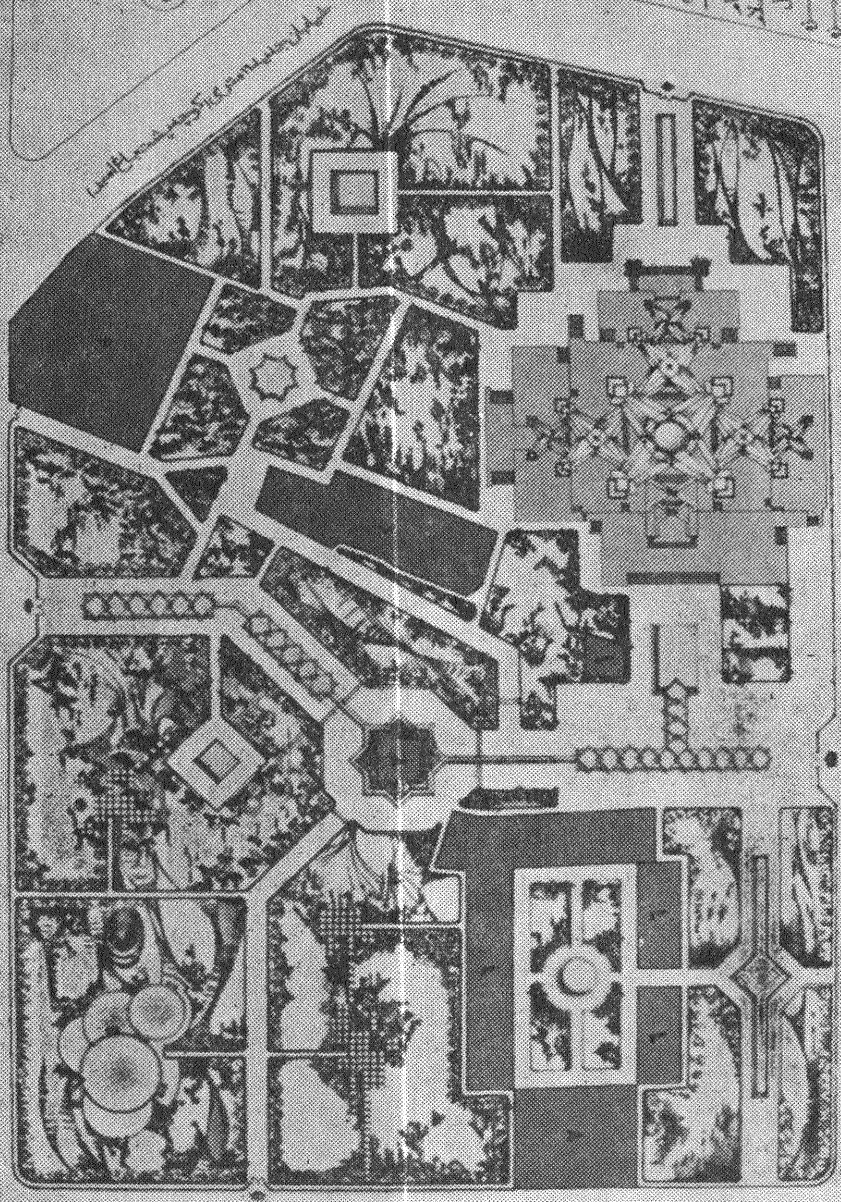


خرداد ۲۵۳۳ شاهنشاهی (۱۳۵۳ خورشیدی) - ضمن بازدید هیئت مؤسس انجمن آثار ملی از کار ساختمان بنای یادبود مقبرة الشعراء، شادروان سبهد فرج الله آقاولی باکھولت سن و ناراحتی جسمی باعث سرشار از بنای نامبرده که درمرحله نیمه تمام بود بازدید می کند



تصویر ماکت بنای یادبود مقبره الشعراء

- توضیحات
- ۱- مقبره قاسم خان
 - ۲- مقبره آقاخان
 - ۳- مقبره آقاخان
 - ۴- مقبره آقاخان
 - ۵- مقبره آقاخان
 - ۶- مقبره آقاخان

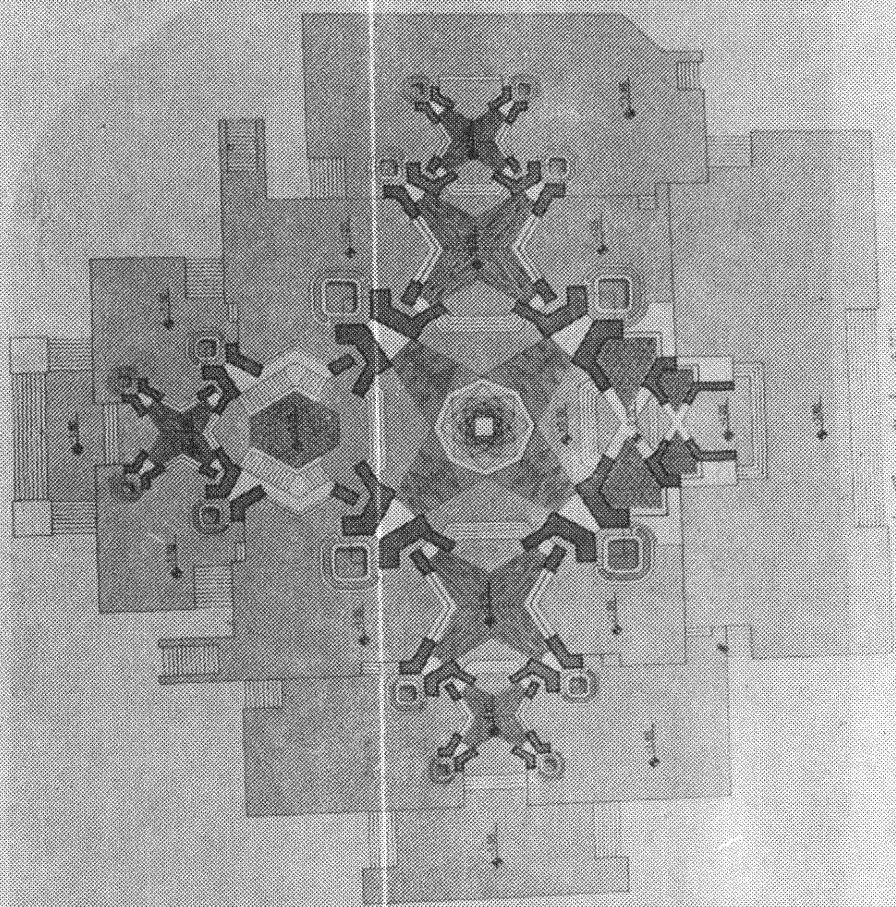


خیابان قاسم خان

خیابان قاسم خان

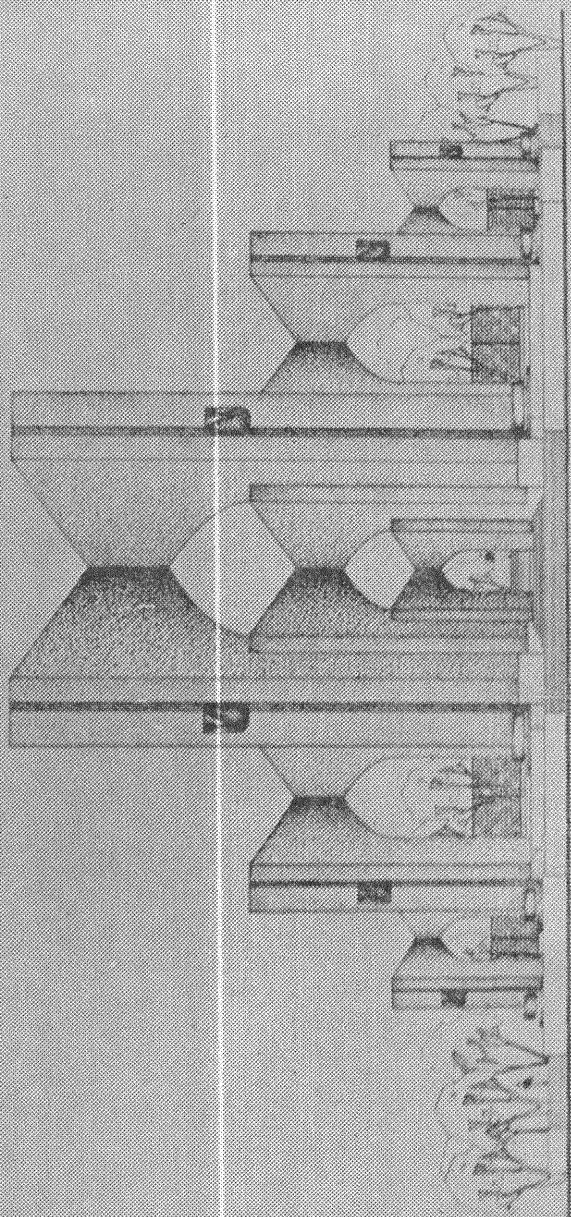
خیابان قاسم خان

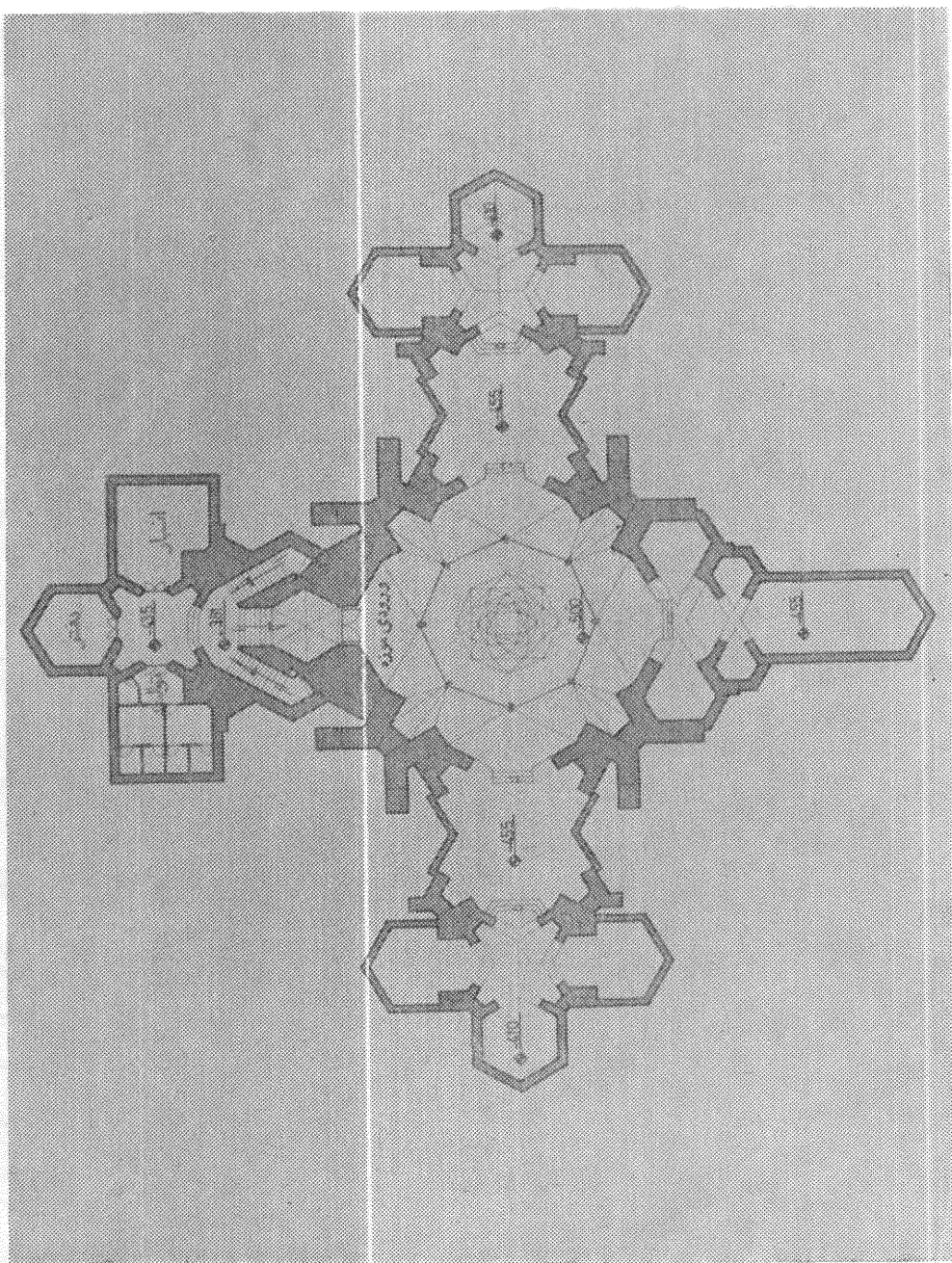
نقشه



مخطط تخطيطي للمبنى

نمایی بوی ویدی





بنای یادبود مقبرة الشعراء - نقشه زیر زمین

فهرست نام اشخاص

آندرو نیکوس کممنوس : ۲۹۶-۳۰۱

۳۰۷

« الف »

اباقاخان : ۳۶۳-۳۷۲-۳۸۵-۳۸۶

ابراهیم ادهم : ۲۲۱-۲۳۳

ابراهیم پیامبر : ۲۴۰-۲۸۱

ابراهیم (برادر محمدصادق) : ۵۱

ابراهیم (ازکنگریان) : ۲۶۳

ابراهیم بن شاهرخ : ۳۶۴

ابرامیم بن شریف : ۲۶۴

ابراهیم حسنی : ۲۴۰-۲۴۶-۲۴۷

ابراهیم شاه : ۱۹۵

ابراهیم صفوی : ۱۸۷

ابراهیم طباطبای : ۱۶۵-۱۶۶-۱۶۹

« آ »

آتش (احمد) : ۲۴۵

آدم : ۶۴

آذر (لطفعلی بیك) : ۲۸۱ - ۲۹۰ -

۳۴۲-۳۶۳-۳۶۵-۳۷۰-۳۷۱-۴۲۵

آذری طوسی : ۳۱۳

آروق : ۳۷۹

آزر : ۲۸۱

آصف : ۸۹

آغازاده (نوروز) : ۱۵۰ - ۱۵۱ -

۳۲۴

آقا بزرگ تهرانی : ۱۲۳

آقا خان نوری : ۱۱۵-۱۱۷

آمبروز یوکنتادینی : ۱۰

ابراهيم نواهان : ۱۲۷
 ابراهيم ميرزا : ۴۲۳
 ابن اثير : ۳۳۴
 ابن اسفنديار : ۳۳۴
 ابن بزاز : ۲۹
 ابن بی بی : ۳۳۷
 ابن حوقل : ۲۷۳
 ابن خردادبه : ۳۵
 ابن خلکان : ۳۰۸-۱۸۷
 ابن طاووس : ۱۰۴
 ابن طباطبا (ابوالحسن محمد بن احمد
 اصفهانی) : ۱۶۹
 ابن عدنان : ۱۶۷
 ابن الفقيه : ۳۵
 ابن الفوطی : ۳۷۳
 ابو ايوب انصاری : ۱۶۸
 ابوبکر (ابا بکر - فرزندان ميرانشاه) :
 ۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-
 ۱۶۴-۱۶۵-۴۱۱
 ابوبکر بيشکين : ۳۳۶-۳۷۷
 ابوبکر تهرانی : ۱۹۶-۱۹۷
 ابوتراب نخشبی : ۱۷۷
 ابو جعفر بن موسی : ۲۴۴
 ابوالحسن : ۷۴
 ابوالحسن خرقانی : ۲۵۱
 ابوالحسن علی بن زيد بيهقی : ۱۷۱.
 ۱۷۲
 ابوالحسن لشکری : ۲۵۸
 ابوالخلیل : ۲۷۰
 ابو دلف : ۲۳۹-۲۴۰-۲۴۶-۲۶۲
 ابوسعید حفده : ۱۷۷
 ابوسعید بهادر : ۲۴-۲۶
 ابوسفیان : ۹۷
 ابوشکور : ۲۴۵
 ابوطالب : ۸۳
 ابوطاهر منجم : ۳۵-۵۶-۲۶۰
 ابوطاهر بن محمد : ۳۶۴
 ابو عبد الرحمن حسين : ۲۰۰
 ابوالملاء گنجوی : ۲۸۲-۲۹۲-۲۹۳-
 ۲۹۷-۲۹۸-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۸-
 ۳۰۹
 ابو عمر و اسعد : ۳۱۵
 ابو الفرج : ۲۶۴
 ابو الفضل : ۲۴۴
 ابو القاسم (قائم مقام) : ۹۷-۹۸-
 ۹۹-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۹
 ابو القاسم ايروانی : ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۶
 ۱۰۷-۱۰۸
 ابو المعالی کریم الشرق : ۳۵۵
 ابوالمکارم (اسماعیل بن علاء الدين) : ۲۸۸
 ابوالمکارم سراج الدين : ۱۹۷

اجمال الملك : ۷۲-۷۵
 احمداده گرزفخرالدین: ۲۱۷-۲۱۸
 احمد شیرازی : ۳۴۷
 احمد (سلطان - گوده احمد) : ۲۰۱
 احمد بن عنبه : ۸۲
 احمد بن محمد بن عبدالکریم بزازی
 ۲۰۰
 احمد تفرشی : ۷۵-۷۶
 احمد تگودار : ۳۷۹-۳۸۳
 احمد جام : ۲۲۷-۲۲۸-۴۳۳
 احمد جلایر : ۱۶۱-۱۸۲-۲۰۵
 ۲۱۰-۴۰۲
 احمدالحکیم رومی : ۲۲۱
 احمد خان : ۴۰
 احمد سهروردی : ۲۳۰
 احمد غزالی : ۱۹۹
 احمد قمچی باف : ۲۲۸
 احمد کور پایي : ۱۹۹
 احمد لاله‌ای (امیر بدرالدین) : ۱۳۱
 ۱۳۳ - ۱۳۷ - ۱۹۷ - ۲۰۳ - ۲۰۴
 (به اشتباه صفی الدین) - ۲۱۹-۲۵۲
 ۴۰۳
 احمد لر : ۶۶
 احمد یسوی : ۴۹
 اخستان بن منوچهر : ۳۰۱ - ۳۰۵
 ۳۰۶-۳۱۷-۳۳۷

ابوالمؤید بلخی : ۲۴۸
 ابونصر احمد بن علی : ۲۴۲-۲۴۴
 ابونصر البخاری : ۱۶۶
 ابونصر میلان : ۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰ -
 ۲۶۱-۲۶۶
 ابو نعیم : ۹۶
 ابوالیسر سبھسالار : ۲۵۷-۲۵۸ -
 ۲۶۳-۲۶۴-۲۶۸
 ابویوسف میرزا : ۱۹۶
 ابی بکر نساج : ۱۹۹
 ابی السوار شاوور : ۲۶۲
 ابی عثمان مغربی : ۱۹۹
 ابی علی رود باری : ۱۹۹
 ابی علی الکاتب : ۱۹۹
 ابی القاسم انصاری کازرونی : ۳۷۰
 ابی القاسم الکرکائی : ۱۹۹
 ابی نجیب سهروردی (ابوالنجیب) :
 ۱۹۹-۲۱۱-۲۱۴-۴۰۳
 اتسز : ۲۹۵ - ۳۰۶
 اته (هرمان) : ۲۳۸-۲۴۴-۳۱۴-
 ۳۴۲-۳۵۰-۳۶۰-۳۶۵-۳۷۱
 اثرت (اثرط) : ۲۴۸
 اثیرالدین اخسیکتی : ۱۴۹-۱۵۰-
 ۱۵۳-۱۵۴-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۷-
 ۲۸۲-۲۸۳-۳۰۹-۳۳۹-۳۵۱-۳۵۸

ادوارد برون : ۳۱-۶۴-۷۵-۷۷-
 ۱۵۱-۲۳۸-۳۱۴-۳۲۳-۳۳۳-۳۳۷
 ۳۴۰-۳۴۳-۳۵۳-۴۲۲
 ادیب طوسی (محمد عای) : ۴۰۶
 ادیب الممالک (میرزا صادق) : ۹۸
 اردشیر بن حسن : ۳۳۴-۳۳۵
 اردشیر بن دیلمسپار : ۲۳۷-۲۴۴
 ارسلان بن طغرل : ۸۳
 ارغون : ۲۳۰-۳۷۹-۳۸۳
 اسامه : ۱۹-۲۰
 اسحق پاشا : ۸۷
 اسحق مراغی : ۲۱۰
 اسحق واغظ : ۱۹۸
 اسدالله ضمیری : ۱۲۲
 اسدی طوسی : ۱۴۸-۱۵۰-۱۵۵-
 ۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۲-
 ۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶ ۲۴۷-۲۴۸
 ۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۶۳
 ۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۳۲۰-۴۱۷
 اسکندر میرزا : ۴۸-۱۳۷-۱۹۱
 اسکندر بن قرا یوسف : ۱۸۶
 اسکندر بیک : ۱۳-۲۸
 اسما (بنت عمیس) : ۱۶-۱۸-۱۹-۲۰
 اسماعیل (حاجی) : ۱۸۶
 اسماعیل (بابا) : ۱۶۵-۲۲۷
 اسماعیل (امیر لشکر) : ۲۲

اسماعیل (سید) : ۱۲۰
 اسماعیل خان (امیر) : ۲۲
 اسماعیل حصی : ۲۴۶-۲۴۷
 اسماعیل دیباج : ۴۲-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۹
 اسماعیل سیسی : ۴۰۲-۴۰۳
 اسماعیل صفوی : ۵۰-۶۷-۱۶۷-
 ۱۷۸-۲۰۲-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-
 ۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹
 اسماعیل قلیخان : ۱۲
 اسماعیل گیلانی : ۴۳۵
 اسیری لاهجی : ۴۰۹
 اشرف چوپانی : ۲۷
 اشرف تیمورتاش (ملک) : ۲۰۴
 اشهر سبزواری : ۱۴۹
 اصحم : ۹۷
 اعجاز حسین : ۱۲۳
 اغرلو محمد : ۱۹۱
 افراسیاب : ۵
 افضل الدین (ابی حامد) : ۲۲۳
 افضل الدین ساوی : ۱۴۷-۳۱۰
 افضل الدین کرمانی : ۱۸۱-۳۳۴
 اقبال (عباس) : ۱۷۱-۲۳۶-۲۳۷
 ۲۴۵-۲۹۶-۳۵۴-۳۷۵-۳۹۸
 الامه سلطان : ۴۳۰
 القاص میرزا : ۷

اوحداالدین احمد بن حسن : ۱۸۰
 اوحداالدین کرمانی : ۱۷۸ - ۱۷۹ -
 ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۲۲۵ - ۳۶۲
 اوحدی مراغه‌ای : ۴ - ۲۶ - ۵۴
 اوروخش : ۲۴۸
 اولجایتو : ۸۱ - ۱۷۲ - ۲۱۶
 اویس (سلطان) : ۲۷
 اولیا چلبی : ۹ - ۳۳ - ۳۹ - ۴۷ - ۴۹
 اهلی شیرازی : ۳۶۵ - ۳۷۰ - ۴۲۷
 ایسین قتلغ نویان : ۱۷۲
 ایلخان : ۸۳
 ایلدگز : ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸

«ب»

باب (پیر) : ۱۷۶
 بابای مراغی : ۲۲۴
 باب فرغانی (عمر) : ۱۷۶
 بادامچی : ۷۲
 بازرگان (دکتر مهدی) : ۱۵۶
 بختیار بن سلمان : ۲۶۴
 بداغ (بوداق) خان : ۱۳ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۲
 ۱۹۵
 بدر : ۵
 بدر الدین : ۱۷۷
 بدیع الزمان میرزا : ۱۶۷
 برهان الدین بابل : ۱۹۱

الوجنا : ۳۵
 امام قلیخان : ۴۱۸
 امامقلی میرزا : ۴۴
 امامی هروی : ۳۴۳
 امامی هروی : ۳۴۳
 ام البنین : ۱۶
 امیه بن عمرو بن امیه : ۹۵ - ۹۷ - ۱۷۴
 ۱۷۵ - ۲۲۵
 امید : ۴۳۳
 امیر بهادر : ۷۱
 امیر خیزی : ۷۲
 امیر علیشیر : ۴۲۴
 امیر کبیر (میرزاتقی خان) : ۱۱۴
 امیری (دکتر منوچهر) : ۱۰
 امیر نوروز : ۳۸۳
 امین احمد رازی : ۲۷۷ - ۲۸۷ - ۳۱۹ -
 ۳۸۳ - ۴۱۵ - ۴۲۷
 امین الدین باله (بوله) : ۳۷۸ - ۳۹۰
 امین السلطان : ۱۱۷
 امینی (فخرالدین) : ۳۶۸
 انوار (سید عبدالله) : ۱۵ - ۱۶
 انوری (اوحداالدین) : ۳۷ - ۱۴۲ - ۱۴۴
 ۲۵۵ - ۲۶۷ - ۲۸۶ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۳
 ۳۳۸ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۶
 ۳۸۰ - ۳۶۰
 انصاری (صادق) : ۱۵۴
 انوشیروان (نوشیروان) : ۵

برهان الدين الساعرجى : ٤٠٣

برهان الدين واغظ : ٢٠٥

برهان الدين ابراهيم جمبرى : ٢١٧

بسحق اطعمه : ٢٢٠

بسطام جاگير : ١٦٢-١٦٣

بشاربن برد : ٢٤٣

بقائى يدخشى : ٣٦

بلاذرى : ٣٥

بوبك (پير) : ١٥٥-٢٢٧

بويكر (خليفه) : ٣٢٨

بو نصر خليل : ٢٤٤

بهاءالدين بغدادى : ٣٠٧

بهاءالدين محمدخاكي : ٢٢٤

بهاءالدين عاملى : ١٠٤

بهاءالدين همدانى : ٤٠٣

بهرام گور : ٣٠٥

بهرام ميرزا : ١١٤-١١٦-٢٠٧

بهزاد (كمالالدين) : ١٥٦-٤١٥

بهلول : ٢١٩

بيانى (مهدى) : ٢٦٧

بى بى چه خلوتى : ٢٢٩

بيگى : ١٨٤-١٨٥

بينش (تقى) : ٣٣٨-٣٤٠-٣٤٧

٣٦٠

« پ »

پادرى : ١٠٠

پادشاه خاتون : ٣٦٤

پاول هرن : ٢٤٤-٢٤٥

پوربهاى جامى : ٣٨٨

پور داود (ابراهيم) : ٢-٢٣٩

پور سيناء (بوعلى) : ٣٧٠

پيرك (تيزك ديزك) : ١٦٢-١٦٣-١٦٤

« ت »

تاج الدين : ٣٥٥

تاج الدين ستاجى : ٢١٤

تاج الدين على منشارى : ٢١٧

تاورنيه : ١٩-٥١

تربيت (محمد على) : ١١١-١٣٠-

١٥٢-١٦٩-٢٠٩-٢١٥-٢٣١-٢٣٣

٢٤٨-٢٥٦-٣٢٢-٣٦٦-٣٧٢-٣٧٤

٣٧٨-٣٨٢-٣٩٨-٤٠٤-٤٠٩

ترخان (پير) : ١٣٣

ترك (پير) : ١٤٩-٢٢٦-٢٢٧

تقماش خان (تقماش) : ٦٠-٢٠٥

تقى الدين اوحدى : ٤٢٥

تقی الدین کاشانی : ۱۵۴-۳۶۸-۴۲۶

تقی زاده (سید حسن) : ۱۱۲-۲۶۹

تقی مسکر : ۷۰

تکشی بن ایل ارسلان : ۱۴۵-۳۱۹

تور (پسر جمشید) : ۲۴۷

تور : ۲۴۸

تورا نشاه بن قاورد : ۱۸۳

تورک : ۲۴۸

توگه : ۲۴۸

تیمور گورکان : ۶۲-۶۴-۱۵۹-۱۶۰

۱۶۱-۱۶۷-۲۱۶-۲۳۱-۲۷۲-۳۴۰

۴۰۶

تیمور پاشا : ۱۴

« ث »

ثریا (مؤلف تاریخ تبریز) : ۴۱

ثقة الاسلام (حاج میرزا شفیع) : ۱۱۰ -

۱۲۰

ثقة الاسلام (حاج میرزا علی آقا) : ۲۰ -

۲۳-۷۳-۸۶-۹۰-۹۲-۱۲۰-۱۲۱

۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۳۶-۱۳۷-۱۵۸

۱۷۰-۴۰۰

ثنائی (حسین) : ۴۲۳

« ج »

جاماسب بن فیروز : ۵

جامی (نورالدین عبدالرحمن) :

۱۳۱-۱۴۷-۱۷۶-۱۹۷-۲۰۰-۲۱۹-

۲۶۲-۲۹۸-۳۱۲-۳۲۲-۳۳۷-۳۴۲-

۳۴۵-۳۴۶-۴۰۲

جستان : ۲۴۱-۲۶۳

جمعه (امام) : ۱۲۷

جعفر (ابوالخیل) : ۲۶۳

جعفر (ابوالفضل) : ۲۵۱

جعفر بد خشی (نورالدین) : ۲۱۶

جعفر خور موجی (وقایع نگار) : ۱۰۰

۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷

جعفر بن علی ابودلف (ابوالفضل) :

۱۶۴

جعفر بن علی التبریزی : ۳۹۳

جعفر بن عمرو : ۹۶

جعفر بن محمد جعفری یزدی : ۱۴۳

۳۱۹-۳۴۹

جعفر صادق (امام) : ۱۸۵

جعفر قلی خان دنبلی : ۶-۹۱

جلال الدین خوارزمشاه : ۳۵۲-۳۵۳-

۳۵۵

جلال الدین عقیقی : ۲۴

جلال عضد : ۴

جمال الدین اصفهانی (محمد بن عبد-

الرزاق) : ۲۷۹-۲۸۰-۲۸۸-۳۰۸

جمال الدین (امیر قواس) : ۲۱۷

جمال الدین حسن : ۳۴۰

جمال الدین صدر : ۳۳۰

جمال الدین موصلی : ۲۹۹-۳۰۷

جمشید : ۲۴۷

جنید : ۱۹۹

جواد خان : ۳۹-۷۶

جوانشیر : ۲۶۴

جوق (اخی) : ۲۷

جهان پهلوان : ۲۸۳

جهانشاه بن قریوسف : ۶۲-۶۳-۱۹۱

۱۹۵-۱۹۶-۲۰۵-۲۲۲-۲۲۹

« ج »

چایکین : ۲۳۸

چوپان (امیر) : ۳۰-۲۰۴

« ح »

حاتم اسم : ۱۷۷

حاجی خلیفه : ۱۸۰-۲۷۱-۳۶۰-۳۶۱

حارث : ۱۷۵

حارث بن ابی شمر : ۹۶

حارث بن امیه : ۱۷۴

حاطب بن ابی بلتمه : ۹۶

حافظ شیرازی (شمس الدین محمد) :

۱۰۹-۱۲۰-۲۰۹-۳۱۱-۳۴۵-۳۹۵

۴۰۵-۴۲۶

حافظ ابرو : ۸۲

حامد بن فضل الله جمالی : ۱۸۱

حبیب (میرزا) : ۴۱۷-۴۱۹

حبیب عجمی : ۱۹۹

حبیب عودی : ۱۶۰

حسان : ۱۴۶-۳۲۰

حسن (بابا) : ۴-۹-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹

۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۶

۱۳۷-۱۴۹-۱۵۸-۱۷۴-۱۷۷-۲۱۱

۲۲۱-۳۲۰-۴۳۱

حسن بن سید محمد : ۸۱

حسن بصری : ۱۶۱

حسن بیگ : ۱۹۷

حسن بلغاری : ۱۳۲-۱۳۵-۱۳۶-

۱۳۹-۱۴۰-۲۰۷-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-

۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۲۷-۳۹۰

حسن پادشاه (اوزون) : ۴۶-۱۶۷-

۱۹۱-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۲۰۱

۲۰۷-۲۲۰

حسین بن علی (امام) : ۱۷
 حسین بن امیر محمود : ۳۰
 حسین (سید) : ۸۴-۸۹-۹۱
 حسین (اسکویی) : ۲۳۲
 حسین التبریزی البزازی : ۱۹۹
 حسین (درویش) : ۱۴۸
 حسین بایقرا : ۱۶۷
 حسین پروانان : ۲۱۱
 حسین سر پلی : ۱۷۷
 حسین سقاء : ۲۱
 حسین خان مقدم مراغه‌ای (نظام‌الدوله)
 ۱۱۴
 حسینعلی شاه : ۱۰۴-۱۰۸
 حشری (ملا) : ۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲
 ۲۹-۴۳-۸۳-۹۶-۱۲۵-۱۳۱-۱۳۶-۱۴۰
 ۱۴۸-۱۴۹-۱۵۴-۱۷۱-۱۷۴-۱۷۵-
 ۱۷۶-۱۷۷-۲۰۹-۲۵۲-۲۹۰-۳۲۰-
 ۳۲۳-۳۵۶-۴۱۱-۴۱۲-۴۳۱-
 حفده (ابومنصور محمد بن اسعد) :
 ۱۷۶-۲۲۲-۳۰۲-۳۰۸-۳۱۶
 حمدالله مستوفی : ۱۱-۲۵-۳۷-۹۰-
 ۱۲۷-۱۴۱-۱۴۵-۲۵۹-۳۱۸-۳۱۹-
 ۳۵۴-۳۶۰-۳۶۱
 حمدالله نورالدین : ۲۰۰
 حمزه (سید) : ۷۵-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴

حسن پلاسی : ۲۲۹
 حسن خلیلی : ۲۲۳
 حسن دهلوی : ۴۳۵
 حسن روملو : ۱۹۴-۲۲۰-۴۳۰
 حسن زال : ۱۳۸-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵
 حسن صدر (قاضی) : ۱۹۱-۱۹۷
 حسنعلی خان (امیر نظام) : ۱۲۳
 حسن غزنوی : ۲۸۶
 حسن کمانکش (حافظ) : ۲۲۳-۲۲۴
 حسن مثنی : ۱۳۹
 حسن مجتبی (امام) : ۱۷-۱۶۶-۱۶۷
 ۲۱۵
 حسن (امیر شیخ) : ۳۰
 حسن (فرزند قائم مقام) : ۱۰۱
 حسین کر بلائی (حافظ) : ۴-۱۶-۲۳-
 ۳۰-۴۳-۴۶-۴۸-۵۵-۵۶-۶۳-۸۰-۹۵-
 ۱۲۴-۱۲۵-۱۲۷-۱۳۲-۱۴۶-۱۴۷-
 ۱۴۸-۱۴۹-۱۶۳-۱۶۵-۱۶۸-۱۷۱-
 ۱۷۴-۱۷۶-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۲-
 ۱۸۳-۱۸۵-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۷-۱۹۸-
 ۲۰۲-۲-۳-۲-۲-۲۰۶-۲۱۲-۲۱۴-
 ۲۱۷-۲۲۰-۲۳۲-۲۳۶-۲۵۲-۳۱۹-
 ۳۴۵-۳۴۹-۳۵۵-۳۸۴-۳۹۰-۳۹۱-
 ۳۹۹-۴۰۱-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۷-
 ۴۳۰

۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۲-۹۵-

۹۷-۱۰۰-۱۰۲-۱۲۴-۱۵۸-۳۲۲

حمزه میرزا : ۱۱۵

حیدر : رك على بن ابي طالب

حیدر (بابا) : ۴۸

حیدر (سلطان) : ۵۰

حیدر ترك (قطب الدین) : ۵۰

حیدر تونی : ۴۳-۴۸-۴۹-۱۲۰-۱۲۵

حیدر گنده نویس : ۲۳۰

« خ »

خاقان : ۲۹۴

خاقانی : ۶-۲۷-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-

۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۰-

۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۷۷-

۲۲۲-۲۲۴-۲۵۲-۲۶۷-۲۷۳-۲۷۷-

۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۴-

۲۸۵-۲۸۶-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۵-

۲۹۷-۲۹۸-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-

۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-

۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-

۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-

۳۲۴-۳۲۵-۳۳۰-۳۳۷-۳۳۸-۳۴۱-

۳۴۲-۳۴۳-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۳-۳۵۵-

۳۵۹-۳۶۰-۳۶۳-۴۷۰-۴۰۰

خالد شمس الدین : ۲۲۲

خانیكوف : ۵۱-۲۹۴-۳۱۳-۳۱۷-

۳۲۴

خسرو (کاتب) : ۱۲۰

خسرو آرشاگی : ۴

خسرو پرویز : ۹۶

خسرو دهلوی (امیر) : ۲۸۶-۳۱۲-

۳۴۶-۳۸۸

خضر : ۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۲۸۲

خطیب (میر محمد) : ۱۸۴-۲۰۰

خلوتی (عبدالرحیم) : ۱۳۹-۱۶۵-۱۸۵

۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۳۱۱

خلیل الله (پسر خلوتی) : ۱۸۹

خواری تبریزی : ۲۲۷

خواند میر : ۵۰-۳۱۹-۴۰۲

خیام : ۳۵۳-۳۵۶-۳۵۷

خیامپور (دکتر عبدالرسول) : ۲۸۹

خیر الدین (اخی) : ۲۱۹-۲۲۰

« د »

داود طائی : ۱۹۹

دیرسیاقی (دکتر محمد) : ۲۴۶

دحیه کلبی : ۹۶

دده علی (سلطان) : ۲۳۲-۲۳۳

دقیقی : ۲۶۵

دور شاسب : ۲۴۸

دوستم (بابا) : ۲۲۴

دولت آبادی (عزیز) : ۱۵۰-۱۵۶

دولت‌شاه سمرقندی : ۲۵-۱۴۴-۱۴۷-

۲۳۸-۲۵۳-۲۵۶-۲۷۱-۲۷۷-۲۷۸-

۲۷۹-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۸-۲۹۱-۳۶۰-

۳۱۸-۳۱۹-۳۲۷-۳۲۸-۳۳۶-۳۴۱-

۳۴۹-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۹-۳۶۴-۳۶۵-

۳۶۸-۳۶۹-۳۷۷-۳۷۹-۳۸۸-۳۸۹-

۳۹۸-۳۹۹-۴۳۰

« ذ »

ذوالریاستین (نعمت‌الهی) : ۱۰۴

ذوالفقارشروانی : ۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-

۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰

« ر »

رازیار (پیر) : ۱۳۳-۲۲۵

راوندی : ۲۸۳

رحیم‌خان : ۷۶-۷۷

رستم : ۲-۳-۴-۱۴-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹

رستم (قاضی) : ۱۹۱

رستم بیک ، ۸۴-۸۸

رستم پادشاه : ۱۹۸

رشکی همدانی : ۴۲۷

رشیدالدین فضل‌الله : ۱۰-۲۴-۲۵-۲۶-

۲۷-۲۹-۳۰-۳۱-۳۳-۳۸-۵۴-۱۶۰-

۱۷۲-۱۷۳-۲۶۷-۳۷۴-۳۷۶-۳۷۷-

۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۹۱-۳۹۳

رشیدالدین وطواط : ۱۴۷-۲۹۶-۲۹۷

۳۰۴-۳۰۸-۳۶۵

رشیدالدین (فرزند خاقانی) : ۳۰۲

رشیدی سمرقندی : ۳۳۹-۳۶۷

رضا (میرزا) : ۱۱۲

رضای نقیب (سید) : ۲۱۶

رضی مستوفی (میرزا) : ۱۷۰

رضی‌الدین : ۲۲۸

رفیع مستوفی (میرزا) : ۴۴-۱۷۰

رکن‌الدین ارسلان بن طغرل : ۲۷۴

رکن‌الدین خوبی : ۲۵۹

رکن‌الدین رفیع کرمانی : ۳۶۱

رکن‌الدین سجاسی : ۱۷۸-۱۸۲-۳۶۲

رکن‌الدین سلیمان‌شاه : ۳۳۶

رکن‌الدین هروی : ۳۶۱

روادادی : ۳۵-۲۶۱

روحی ولوالجی : ۲۶۶

رودکی : ۲۴۵-۲۶۱

روشن (محمد) : ۳۱۴

ریحانی سمرقندی : ۳۶۵

« ز »

زال : ۶

زالمان : ۲۱۴

زاهد گیلانی (ابراهیم) : ۲۲۴

زبیده ، ۳۵

زرین کوب (دکتر عبدالحسین) : ۳۱۴

زکریای قزوینی : ۲۷۹

زو : ۲۴۹

زید : ۲۰

زید بن علی : ۱۷-۲۱-۸۰

زین الدین خوانی : ۱۸۵-۲۰۵-۲۱۸

زین الدین اصفهانی : ۱۰۹

زین العابدین (میرزا) : ۱۱۰

زین العابدین شیروانی : ۶-۵۰-۱۰۳

۱۰۴-۱۰۶-۱۰۸-۱۵۲-۲۹۴-۳۲۱

۳۵۸-۳۶۱-۳۷۲

زین العابدین مازندرانی : ۱۲۱

زین علی : ۹-۱۸-۱۹

« ژ »

ژول مول : ۲۵۰

« س »

سارکن : ۳۴

سام : ۲۴۸

سام میرزا : ۴۲۱-۴۲۳-۴۲۵-۴۲۷-

۴۳۲

سپانیاسب : ۲۴۸

سحبان : ۱۴۶-۳۲۰

سروش اصفهانی : ۱۱۸

سری سقطی : ۱۹۹

سرخاب : ۲-۳-۴-۵-۶-۱۴-۱۴۸

سرخاب (ابوالمظفر) : ۶-۲۶۴

سرخاب بن بدرگرد : ۵

سرخاب بن مهر مردان : ۵

سرخاب دیام : ۵

سرخه : ۵

سعدالدین : ۱۹۰-۴۰۳

سعدالدین حموی : ۱۳۲-۲۱۱-۲۱۵-

۲۲۴

سعدالدین (فرزند میر محمد) : ۲۰۱

سعدالدین ابوسعید (فرزند صنع الله) :

۲۰۲

سعدالدین کاشغری : ۲۰۰

سعدالدین محمد ساوجی : ۲۴-۸۱-

۸۲-۸۶-۲۲۷

سعدالدین مستوفی : ۳۷۹-۳۸۳

سعد بن مهدی : ۲۶۴

سعدی : ۱۱۸ - ۳۳۵-۳۴۳-۳۴۶-

۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۸۴ - ۳۸۵ -

۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۹۴-۳۹۶

سعید فرغانی : ۳۹۰

سعیدی تبریزی : ۳۹۷

سلطانملی مشهدی : ۴۱۹

سلطان القرائی (جعفر) : ۱۱-۴۳-

۴۸-۹۶-۱۱۹-۱۲۵-۱۳۶-۱۳۷-

۱۴۶-۱۵۰-۱۵۱-۲۳۱-۲۶۷-

۴۰۰

سلطان پیرخواجه : ۲۲۴

سلطانحسین صفوی : ۲۲

سلم : ۲۴۸

سلامان : ۳۶۹-۳۷۰

سلامانان : ۲۱۰

سلامان ساوجبی : ۳-۳۶۵-۳۶۸

سلیط بن عمرو عامری : ۹۶

سلیم (سلطان) : ۶۷-۶۸-۱۶۷

سلیم (شیخ) : ۶۹-۷۰-۷۳-۷۴-۷۶

سلیمان صفوی : ۶۰-۹۱

سلیمان (سلطان) : ۴۲۲-۴۳۱

سلیمان (شاه) : ۱۶۸

سلیمان (رکن الدین) : ۳۳۸

سلیمان شاه جوهری : ۲۲۲

سنائی غزنوی : ۳۰۸-۳۱۱-۳۸۸-

۴۰۴-۴۰۵

سنجر سلجوقی : ۲۵۶-۲۷۱

سنقر بن مودود : ۳۶۴

سهراب : ۲-۳-۴-۶-۷-۹-۱۴

سهراب (پیر) : ۱۵۵-۲۵۲

سیدالمحققین : ۷۲

سیف الدین اتابک : ۳۷۸

سیف الدین ارسلان : ۲۷۷

سیف الدین خان : ۱۱۳

سیف الدین مظفر : ۲۷۸-۳۰۷

سیف الدین منصور : ۳۰۷

سیف الله خان : ۱۱۹

سیفی : ۲۲۹

سیورغتمش (جلال الدین) : ۳۶۴-۳۷۱-

۳۷۲

«ش»

شادی آبادی : ۳۱۳

شاپور تهرانی : ۳۵۸

شاردن : ۱۱-۱۲-۲۰-۲۸-۴۰-۴۱-

شاهرخ بن تیمور : ۶۶-۴۱۲

شاهرخ بن سلطان فرخشاه : ۳۰۵

شاهفور (شاهپور نیشابوری) : ۳۷ -

۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷--

۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳--

۲۵۲-۲۷۳-۲۷۷-۳۱۹-۳۲۰-

۳۲۳-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-

۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-

۳۵۹

۳۸۹
 شمس الدين حامدى : ۲۰۸
 شمس الدين رازى : ۱۳۲-۲۱۱-۲۱۲
 ۲۱۳
 شمس الدين سجاسى : ۳۷-۱۴۲-۱۵۲
 ۳۲۱-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲
 شمس الدين طوطى : ۲۹۰
 شمس الدين محمد غورى : ۱۶۰-۱۶۲-
 ۱۶۳-۱۶۴
 شمس الدين لاهيجى : ۳۱۳
 شمس الدين محمد تبريزى (معرف) : ۱۷۶
 ۲۰۵-۲۰۶-۲۱۹-۲۲۲-۲۲۳-
 ۲۲۷
 شمس الدين محمد خطاط : ۱۲۸-۲۰۸
 ۲۰۹-۲۱۱
 شمس الكفات بوعلی : ۲۶۴
 شمس طبسى : ۳۴۷
 شمس فخرى : ۳۶۹
 شمس قيس رازى : ۳۴۳-۳۶۷
 شهاب الدين ابوسميد : ۱۷۳
 شهاب الدين اسمعيل : ۲۲۷-۲۲۸
 شهاب الدين عمر سهروردى : ۱۳۴-
 ۱۸۳-۲۱۸-۲۲۱-۳۶۲
 شهاب الدين محمد خرندى : ۳۵۴
 شهيد : ۲۴۵

شبلى نعمانى . ۳۴۲
 شجاع بن وهب اسدى : ۹۶
 شرف : ۴۲۶
 شرفجهان قزوینى : ۴۲۷
 شرف الدين : ۲۶۴
 شرف الدين شفروه : ۲۷۹-۲۸۸-۳۳۹
 شرف الدين نورى : ۲۲۹
 شرف الدين على يزدى : ۲۱۶
 شرف الدين هرون : ۳۷۹-۳۸۰
 شريف تبريزى : ۴۲۳-۴۲۵-۴۲۷
 ۴۲۸
 شريف جرجانى : ۱۸۷
 شفق (دكتور رضا زاده) : ۳-۱۵۳-
 ۱۵۷-۲۸۵-۲۸۹-۳۲۳-۳۴۲-
 ۳۵۰
 شفيع جوادى : ۱۱
 شفيع شيرازى : ۹۸
 شفيع مستوفى : ۱۷۰
 شقيق بلخى : ۱۷۷
 شكيبى : ۴۳۲-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶
 شم : ۶-۲۴۷-۲۴۸
 شمس الدين ابوالمعالي : ۲۶۴
 شمس الدين تيريزى : ۲۱۳-۲۱۶
 شمس الدين جوينى : ۳۷۳-۳۷۷-
 ۳۷۸-۳۷۹-۳۸۱-۳۸۴-۳۸۵

شهبدي قمي : ۴۲۶-۴۲۷

شيخ اردبيلي : ۱۸۷

شيخ شاطبي (محمد بن خلف بن احمد) :

۲۱۷

شيدسب : ۲۴۷

شيرو : ۲۴۸

«ص»

صادق (ميرزا) : ۵۰

صادقي كتابدار : ۴۲۳-۴۳۴

صاين الدين تبريزي : ۱۲۸-۱۳۰

صدرالدين ابوالمجامع : ۳۸۳

صدرالدين ابراهيم : ۳۸۹

صدرالدين تركه : ۳۱

صدرالدين خجندی : ۳۲۷-۳۲۸-۳۳۰

۳۳۱-۳۳۷

صدرالدين رواسى : ۲۱۸

صدرالدين محمد : ۹۱

صدقة بن مزيد : ۵

صفارزكنر ذبيح الله) : ۱۳۰-۲۵۰-

۲۸۹-۲۹۰-۳۲۳-۳۴۳-۳۵۰-

۳۵۸-۳۶۷-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۴

صفر (يور بودلف) : ۲۴۰

صفوة الدين : ۳۰۶

صفوة الدين پادشاه خاتون : ۱۷۲

صفى الدين (شيخ) : ۲۹-۲۲۹-۴۰۶

صفى الدين شاه مجتبى (امير) : ۱۸۳-

۱۹۷-۲۲۵-۲۲۶-۴۰۳-۴۰۴

صنع الله كوزه كناني : ۵۷-۲۰۰-

۲۰۱-۲۰۲

«ض»

ضميرى : ۴۲۶-۴۲۷

ضياء الدين بزازى : ۲۰۰

ضياء الدين نجفى : ۱۰۴

ضياء العلماء : ۷۴

«ط»

طالوف (عبدالرحيم) : ۷۷-۷۸-۷۹

طباطبا : ۱۶۹

طباطبائى (سيدعلى) : ۱۰۸

طباطبائى (سيد محمد رضا) : ۱۸-۱۹-

۲۲-۴۱-۸۶-۱۴۹-۱۶۵-۱۶۶

طبيبي (مير صالح) : ۳۶۸

طنان شاه (آى ابه) : ۳۲۵-۳۲۹-۳۳۳

۳۳۴

طنرل بن ارسلان : ۲۷۷-۳۳۵

۳۴۵-۳۴۶-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۲-
۳۵۳-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۹-
۳۶۰-۳۶۱-۴۰۰

«ع»

عاجز (خلیفه محمد) : ۱۵۳-۲۳۳-

۲۳۴

عادل خان : ۸۷

عباس (عم رسول الله) : ۱۹۰

عباس (شاه صفوی) : ۱۲-۱۳-۱۸-

۲۱-۲۴-۴۹-۴۱۸

عباس بن علی : ۱۸

عباس خان سرتیب : ۴۴

عباسعلی بنایی : ۱۰۸

عباس میرزا (نایب السلطنه) : ۴۶-۵۱-

۵۲-۵۳-۹۷-۱۰۸-۱۲۶-۱۳۷-

۱۵۰

عبدالباقی (میر) : ۱۶۸

عبدالحسین فیلسوف : ۱۰۸

عبدالحی منشی : ۱۸۶

عبدالحی (فرزند شمس الدین) : ۱۸۶

۱۸۷-۱۹۰

عبدالرحمن اسفراینی (نورالدین) :

۱۹۹-۳۹۳-۴۰۲-۴۰۳

طغرل سوم : ۲۷۵

طغرل بیک : ۵-۲۶۱

طلحه (امام) : ۱۷۶-۱۷۷

طوبی خانم : ۱۱۹-۱۲۰

طورك : ۲۴۷

طهماسب (نایب گرشاسب) : ۲۴۹

طهماسب صفوی : ۷-۲۰۱-۳۰۵-

۴۲۸-۴۳۵

طهماسب دوم : ۱۴-۶۸

طهماسب میرزا (مؤیدالدوله) : ۱۱۶

«ظ»

ظاهر اصفهانی : ۳۴۷

ظاهرالدین بیهقی : ۱۷۳

ظاهرالدین عبدالله شفروه : ۳۶۰

ظاهرالدین (میرزا محمدا براهیم) : ۵۰

۹۱

ظاهر فارابی : ۳۷-۱۴۱-

۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-

۱۴۷-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-

۱۵۳-۱۵۵-۲۵۲-۲۷۳-۲۷۷-۲۸۸-

۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۳-۳۲۵-۳۲۶

۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۳-

۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-

۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-

عبدالرحيم از آبادی : ۴۳-۱۲۸-

۱۳۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۱۰-۲۱۱-

۳۸۴

عبدالرحيم بزازی (نورالدين) : ۴۳-

عبدالرحيم تبریزی : ۱۳۰-

عبدالرزاق دنبلی : ۵۲-۱۰۱-

عبدالرسولی (علی) : ۲۸۱-۳۱۴-

۳۱۸-۳۲۴

عبدالرشيد باکوئی : ۳۱۸-

عبدالصمد : ۱۵۵-

عبدالصمد همدانی : ۱۰۸-

عبدالغفار (مير) : ۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-

۱۶۹

عبدالغفار (صديق الملك) : ۱۰۶-

عبدالغفار کندلی : ۱۵۰-۳۲۴

عبدالقادر نخجوانی : ۱۷۹-

عبدالقادر (ابن كريم الدين) : ۲۰۰-

عبدالکريم (حاج ميرزا) : ۱۰۲-۱۰۶-

۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-

عبدالله (شيخ) : ۲۳۱-

عبدالله یرزش آبادی : ۱۳۱-

عبدالله بن حذافه : ۹۶-

عبدالله بن عمر : ۱۹-

عبدالله بن عمر وبن اميه : ۹۶-

عبدالله بن وهسودان : ۳۶۴-

عبدالله پاشا (کوپريلي) : ۶۸-

عبدالله شطاری : ۴۰۹-

عبدالله صيرفي : ۱۹۰-۲۲۱-۲۳۰-

۲۳۲

عبدالله طبخ : ۱۹۸-

عبدالله طسوجی : ۳۶-

عبدالله کاشانی (ابوالقاسم) : ۳۲-۸۶-

عبدالله لاله ای : ۲۳-

عبداللطيف خجندی : ۳۳۴-

عبدالمؤمن السراوی : ۴۰۳-

عبدالمؤمن مغنی : ۱۶۰-

عبدالواسع : ۱۸۷-

عبدالوهاب (مير) : ۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-

عبدالوهاب حسینی : ۳۱۳-

عبدالله احرار : ۱۶۷-

عبید زاکانی : ۳۴۵-۳۹۴-

عثمان پاشا : ۱۲-۱۳-

عراقی (فخر الدين) : ۴۰۵-

عزالدين يحيى : ۳۴۸-۳۷۳-۳۸۱-

عزالدين قزوینی : ۲۱۰-

عزيزخان (سردار كل) : ۸۵-۱۱۲-

۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-

۱۳۰

عسجدی : ۱-۲-

عصار تبریزی (محمد) : ۱۵۵-۳۴۵-

عصمة الدين : ۳۰۶-۳۰۰
 عضدالدوله دیلمی : ۲۵۵
 عضدالدین (امیر) : ۲۶۴
 عضدالدین : ۶۶
 عطار (فریدالدین محمد) : ۴۰۵-۴۰۴
 عظاملك جوینی : ۳۸۳-۳۷۹-۳۵۴
 ۳۸۵
 علاء الدوله سمنانی : ۴۰۳-۲۱۳-۲۱۲
 علاء الدین (پدر همام) : ۳۲۴
 علاء الدین فریدون : ۳۷۳
 علاء الدین محمد : ۲۳۱-۸۶
 علاء الدین محمد (آپیزی) : ۲۰۰
 علاء الدین منصور : ۴۲۸
 علی (امیر المؤمنین ع) : ۱۸-۱۷-۱۶
 ۲۰-۲۱-۶۵-۸۱-۸۲-۸۴-۸۷-۹۹-
 ۱۲۰-۱۶۸-۱۹۹-۲۱۲-۳۶۹-۴۲۳-
 ۴۲۹-۴۲۶
 علی بن الحسین (ع) : ۹۹
 علی بن موسی الرضا (ع) : ۴۰۳
 علی اکبر خان (میر بنجه) : ۸۷
 علی سلطان قوچین : ۶۶
 علی لشکری (ابوالحسن) : ۲۶۳-۲۵۷
 علی (ابوالفتح) : ۲۴۴
 علی (امیر) : ۳۸۲

علی (حافظ اخی) : ۱۸۴
 علی بن احمد بیستون : ۳۸۵
 علی بیك (علاءالدین) : ۲۰۸-۲۳۰-
 ۲۳۱-۲۳۳
 علی جان قوسی (درویش) : ۲۱۹
 علی حقیری : ۲۲۷
 علیشیر نوائی : ۳۸۷-۳۶۶
 علی صفوی (سلطان) : ۱۸۵
 علی کججی : ۲۱۸
 علی لالا : ۱۹۹
 علی نجار : ۲۹۲
 علینقی (حاج میرزا) : ۷۲
 علی نوروزی (آقامیر) : ۱۱۰
 علی همدانی (میرسید) : ۲۰۳-۲۱۷
 علی یزدی (حاج شیخ) : ۱۲۱
 عمادالدین (سید) : ۱۶۹
 عماد الدین (پیر) : ۲۱۸-۲۱۹
 عمادالدین ابونصر : ۲۶۴
 عمادالدین سمنانی : ۸۶
 عمارالبدلیسی : ۱۹۹
 عمر بن خطاب : ۲۰-۳۲۸
 عمر (پدر قاسم) : ۱۹۰-۱۹۱
 عمر (پدر حسن بلفاری) : ۲۱۱
 عمر (میرزا) : ۱۶۰-۱۶۱
 عمر اطرف : ۱۷
 عمرزین الدین : ۴۴

«ف»

- فاصل اردکانی : ۱۲۱
 فاطمة زهرا : ۱۰۶
 فاتی : ۴۳۱
 فتح الله (حاجی) : ۲۱۹
 فتحعلی خان شیرازی (میرزا) : ۱۱۶
 فتحعلی شاه : ۴۶-۵۲-۱۷۰
 فخرالدین (سید) : ۱۶۹
 فخرالدین علی صفی : ۳۵۳
 فخرالدین مستوفی : ۳۷۹
 فرج (بابا) : ۱۲۷-۱۳۰-۲۰۶
 فرج زنجانی (اخی) : ۲۰۸
 فرج خان : ۱۱۳
 فرخ (ملك) : ۲۳۱
 فرخی سیستانی : ۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷
 ۲۸۵-۲۶۸
 فردوسی : ۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۳
 ۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۳
 فروزانفر (بديع الزمان) : ۱۵۴-۱۷۸
 ۱۷۹-۱۸۰-۱۸۲-۲۱۳-۲۳۷-۲۳۸
 ۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۵۰-۲۵۱
 ۲۵۳-۲۵۴-۲۶۵-۲۷۸-۲۸۴-۲۹۵
 ۳۰۳-۳۱۰-۳۳۸-۳۴۰-۳۴۲-۳۸۶

عمرو بن أمیه : ۹۵-۹۶-۹۷-۱۷۴

عمید الملك (ابونصر) : ۲۶۴

عنصری : ۲۶۵-۳۱۹

عوض شاه : ۴۰۳

عوفی (محمد) : ۳۷-۱۴۱-۱۷۸-۲۵۳-

۲۷۷-۳۲۶-۳۴۱-۳۵۸

عون بن علی : ۸-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-

۲۱-۸۰

عیسی (میرزا) : ۱۰۶

عیسی (میرزا بزرگ قائم مقام) : ۹۷-

۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۸-۱۵۰-

عیوضی (دکتر رشید) : ۳۹۳-۴۰۰

«غ»

غازان : ۱۰-۱۲-۲۴-۲۹-۳۳-۳۸-۳۹

۴۰-۸۳-۸۴-۲۱۰-۲۱۶-۳۸۳

غریب (خواجه) : ۲۱۴

غزالی (امام محمد) : ۱۷۶-۲۲۴

غیاث الدین محمد : ۲۵-۲۶-۳۱-۵۴

۱۷۲-۳۶۸-۳۶۹

غیاث الدین محمد (نقاش) : ۲۱۷

غیاث الدین محمد (مولانا) : ۲۲۰

غیاث الدین محمد بن محمود : ۳۰۶

غیب (پیر) : ۲۲۷

فرهاد پاشا : ۲۲

فرهاد میرزا : ۱۱۸-۳۲۱

فریدون : ۲۴۸

فصیحی خوافی : ۱۴۴-۱۷۳-۳۴۸

فضل الله استرابادی : ۶۲-۶۳-۶۵-۶۶

الفضل بن عمرو : ۹۶

فضل بن قاورد : ۲۶۴

فضلی آقا (میرزا) : ۷۴-۱۱۱

فضلون (ابوالفضل) : ۲۶۲-۲۶۴-

۲۶۶-۲۶۷-۲۷۲

فغانی شیرازی (بابا) : ۴۲۶-۴۲۷

فقیه زاهد : ۱۲۷

فلك الدين سنقر : ۳۳۰-۳۳۴

فلکی شروانی : ۳۷-۱۴۲-۱۵۲-۱۵۵

۲۹۸-۳۰۹-۳۲۲-۳۶۳

فیروز میرزا : ۱۱۵

فیوضات : ۷۲

«ق»

قاآنی : ۱۱۸-۳۱۲

قارن : ۵-۲۴۸

قاسم (سراج الدین) : ۱۳۹-۱۹۰-۱۹۱

۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-

۱۹۸

قاسم انوار (معین الدین علی) : ۶۶-۶۷

۱۶۶

قاسم عشقی : ۲۰۸-۲۰۹

قاسم (ابوالمعمّر) : ۲۶۴

قاضی زاده انصاری : ۱۳۸-۱۸۱-۱۹۹-

۲۰۵

قاضی کردستانی : ۱۹۰

قباد می فروش : ۲۲۶

قدرت الله گوپالاموی : ۱۵۲-۳۲۰-

۳۲۲-۳۴۸-۳۵۰-۳۵۶

قراعثمان : ۴۶

قرايوسف : ۴۸-۴۹-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱

۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۹۱-۴۱۱

قریب (دکتر یحیی) : ۳۱۴

قزل ارسلان : ۲۷۵-۲۷۷-۲۸۰-۲۸۳

۲۸۹-۲۹۰-۳۰۶-۳۳۲-۳۳۵-۳۳۶-

۳۴۵-۳۴۹-۳۵۱-۳۵۸-۳۶۷

قزوینی (محمد) : ۱۲۳-۱۲۴-۲۵۴-

۳۴۵-۳۵۴-۳۶۰-۳۸۶

قصاب (شیخ) : ۱۶۱

قطب الدین حیدر : ۴۹

قطب الدین شیرازی : ۳۷۶-۳۸۴

قطب الدین عتیقی یزدی : ۳۸۸

قطب الدین نای : ۱۶۰

قطران تبریزی: ۳۵-۳۶-۱۴۱-۱۴۹-

۱۵۰-۱۵۵-۲۴۰-۲۴۱-۲۵۳-۲۵۴-

۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-

۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-

۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲

قطران ترمذی: ۲۵۶-۲۷۱

قماج (امیر): ۲۵۴-۲۵۶-۲۷۱

قنبوری (پیر): ۲۲۵-۲۲۶

قندیلی (پیر): ۹۶-۱۵۵-۲۲۵-۲۲۶-

۲۵۲

قوام الدین (ابوالمعالی): ۲۶۴

قوامی کنجه: ۳۶۵-۳۶۷

قهرمان میرزا: ۱۸-۲۲-۱۱۶

« ک »

کارری: ۵۱

کارنگه (عبدالعلی): ۱۰-۲۱-۳۳-۴۶-

۵۲-۹۳-۱۰۲-۱۱۹-۱۲۵-۱۵۴-۱۵۵-

۴۰۰

کاظم (حاج میرزا): ۱۶۶

کاظم زاده (ایران شهر): ۱۱۲

کافی الدین عمر بن عثمان: ۲۹۲-۲۹۶-

۳۰۱-۳۰۳

کاهران میرزا: ۱۱۳

کراثاسب: ۲۴۸

کریم (برادر سلیم): ۷۵

کریم خان زند: ۱۷۰

کسروی (سیداحمد): ۶۸-۶۹-۷۰-

۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۸-۱۲۰-۲۵۵-

۲۶۱-۲۶۸

کمال خجندی: ۴-۶۰-۱۸۷-۱۸۸-

۲۱۸-۲۳۰-۳۹۵-۴۰۶

کمال الدین اسمعیل: ۲۸۷-۳۵۴

کمال الدین نخجوانی: ۱۸۲

« گ »

گراثاسب: ۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-

۲۵۰

گلچین معانی (احمد): ۳۴۸-۳۷۸-

۴۲۷-۴۲۸

گورنگ شاه: ۲۴۷

گیخاتو خان: ۳۷۱

« ل »

لسانی: ۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۳۲۵-

۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲

لیاواشیر (نصرت الدین): ۳۰۷

۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۳۰۹-۳۲۱-

۳۳۶-۳۳۹-۳۴۸-۳۵۱-۳۵۸-

محشم : ۴۲۷

محشم السلطنه : ۷۱

محسن کاشانی : ۱۰۴

محمد (مولانا) : ۱۲۱-۱۳۲

محمد (خواجه) : ۱۷۷

محمد (پیرممد) : ۱۳۳-۱۷۷

محمد (پیری حمامی) : ۲۲۴

محمد (میر) : ۲۰۳

محمد حلونی (پیر) : ۱۳۳

محمد (رسول الله ص) : ۵۵-۶۴-۸۳-

۹۵-۹۶-۹۷-۱۳۲-۱۸۱-۱۹۲-۱۹۹-

۲۲۰-۲۹۲

محمد بن ابراهیم : ۱۷۳

محمد بن احمد اصفهانی (ابوالحسن) :

۱۶۹

محمد بن اسماعیل حصی : ۲۴۰-۲۴۷

محمد بن ایلدگز : ۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-

۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۹۰

محمد بن بدر جاجرمی : ۲۷۵-۲۸۶-

۳۴۵-۳۵۲-۳۶۶-۳۶۷-۳۹۶

محمد (بدرالدین) : ۲۳۰-۲۳۱

محمد تبریزی (افضل الدین) : ۲۲۲

محمد حنفیه : ۱۷-۱۹-۲۰

لیفی (پیر) : ۱۲۸-۱۳۲-۲۲۱-۲۲۲

لیلی (بنت مسمود) : ۱۶

« م »

مازیار : ۵

ماقوئل : ۳۰۷

مانی (نقاش) : ۴۱۵

مانی شیرازی : ۱۴۹-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-

۴۱۷-۴۱۹-۴۲۰-۴۳۲

مانی شیرازی (زمان شاه عباس) : ۴۱۸

مانی شیرازی (طیب) : ۴۱۸

مبارک شاه بن عبدالله : ۲۳۰

مجتهد زاده (دکتر علیرضا) : ۴۲۸

مجدالدین بغدادی : ۱۹۹

مجدالدین خلیل : ۱۴۷-۳۱۰

مجدالدین محمد انصاری : ۲۰۵

مجد همکر : ۳۴۳

مجدوب تبریزی (محمد بن محمد رضا) :

۵۸-۵۹-۱۰۵

مجلسی : ۱۰۴

مجنون : ۴۱۵

مجیر بیلقانی : ۱۴۹-۱۵۰-۱۵۲-

۱۵۳-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۷-۲۷۸-

۲۷۹-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-

محمد حسن خان (اعتماد السلطنه) : ۴۹

۱۱۷

محمد حسين اصفهانی : ۱۰۸

محمد خان قراگوزلو : ۱۰۶-۱۰۳

محمد خان كشيک چى باشى : ۱۱۵

محمد خدا بنده : ۳۸۳

محمد خطيب (مير) : ۲۲۴

محمد خليلی : ۲۲۳-۱۸۷-۱۳۹

محمد خوارزمشاه : ۳۷۲-۳۷۰-۳۶۴

محمد رضا مهندس : ۴۴

محمد سلجوقی : ۲۹۹

محمد سلطان مكرى : ۱۱۲

محمد شاه : ۱۱۳-۹۸

محمد شفيع (پرفسور) : ۳۷۸-۳۱

محمد صادق (ميرزا) : ۵۱

محمد عثمانی (سلطان) : ۱۹۱

محمد علی (ملا باشی) : ۱۱۱

محمد علی آقا (حاج ميرزا) : ۱۶۸

محمد علی حسینی القزوينی : ۱۰۱-۱۰۰

۱۰۳

محمد علی ميرزا : ۷۵-۷۲-۷۰-۶۹

محمد قارى (شيخ) : ۱۹۸-۱۳۹

محمد قارى (درويش) : ۲۰۲-۲۰۱

محمد كاخكى : ۱۶۰

محمد كيججانی : ۲۲۹-۱۳۰-۱۲۸

محمد بن الرواد : ۳۵

محمد بن محمود بن ملك شاه : ۲۷۸

محمد بن قاسم بن حمزه : ۸۲-۸۱

محمد بن هندو شاه نخجوانی : ۲۷۰

محمد بن يحيى : ۳۰۷-۲۹۹-۲۹۸

محمد بن يزید : ۳۰۵

محمد ابراهيم (ميرزا) : ۹۳-۸۵

محمد ابرقوئی : ۳۱

محمد اسکوئی (عمو اعلی) : ۷۷

محمد اقبال : ۲۸۳

محمد بند گیر (حاجی) : ۲۳۱-۱۹۰

محمد بيك : ۱۹۷

محمد ايلطفان بردسيری (شمس الدين) :

۱۷۹-۱۷۸

محمد (فرزند ابی حامد افضل الدين) :

۲۲۳

محمد تعال (شيخ ملك) : ۱۷۷

محمد تقی كاشانی : ۲۵۰

محمد تكش : ۳۶۳-۳۵۸-۳۵۶-۳۵۲

محمد تيلي : ۶۳

محمد جعفر خان كبودر آهنگی (مجذو-)

بعلی شاه) : ۵۹-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴

۳۲۲-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵

محمد جعفر خوئی : ۸۷

محمد حامدی (شمس الدين) : ۱۸۳

مخلص کاشی : ۲
 مدرس (محمد علی) : ۳۶۶-۳۵۰-۳۲۲
 ۴۳۶-۴۳۱-۳۹۸-۳۷۲
 مراد پاشا : ۲۲-۱۳-۱۲
 مرتضی قلی خان : ۱۲۶
 مرتضی میرزا : ۸۴
 مزید (بابا) : ۱۳۳-۱۳۲-۱۲۸-۹
 ۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴
 ۱۵۵-۱۷۵-۱۷۸-۱۷۱-۱۸۱-۱۸۳-۲۰۳
 ۲۰۶-۲۱۱-۲۲۷-۲۳۲-۳۹۹
 المشتضی : ۳۲۲
 مستعم بالله : ۲۰۷
 مستوفی (عبدالله) : ۱۱۸-۱۱۷
 مستوفی الممالك : ۱۷۰-۱۱۳
 مسعود بن محمود : ۲۵۱
 مسعود سعد سلمان : ۲۶۶
 مسعودی : ۳۰۵
 مسلم ایروانی (میرزا) : ۳۶
 مسیح : ۲۸۲
 مشرقی (شمس الدین محمد) : ۱۸۵-
 ۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۰
 مشرقی (بیر) : ۲۲۱
 مشفق : ۴۳۱
 مشکى (امیر) : ۲۰۶
 مشیر الدوله ! ۷۱-۷۲

محمد کججی (سید) : ۱۶۱
 محمد ماستری : ۳۶۳-۳۶۶-۳۶۸-۳۶۹
 محمد مجذوب : ۲۰۶
 محمد مشک فروش (میر) : ۴۲۱
 محمد مظفر حسین صبا : ۴۱۵-۲۸۷
 محمد میرزامهندس . ۴۴
 محمد واعظ (نورالدین) : ۱۳۹
 محمدی میرزا : ۱۹۶
 محمد نوربخش (سید) : ۲۰۳-۱۶۴
 ۴۱۳
 محمود اژآبادی : ۲۲۸
 محمود (شیخ) : ۲۲۲
 محمود تبریزی (میرزا) : ۱۱۰
 محمود خان صوفی اغلی : ۱۲
 محمود شبستری (سعدالدین) : ۱۲۹-
 ۱۳۰
 محمود غزنوی : ۲۴۰
 محمود مستوفی : ۸۵
 محیط طباطبائی (سید محمد) : ۱۶۹
 محیی الدین عربی : ۴۰۲-۲۲۴
 محیی الدین محمد : ۳۸۴-۲۸۵
 محیی السنه (امام) : ۲۲۲
 مخبر السلطنه (مهدیقلی) : ۶۸-۶۹-۷۱
 مخلص الدین مستوفی : ۳۴۱

مغربی (ابو محمد مرجانی) : ۴۰۴
 مغربی (محمد شیرین) : ۱۳۸-۱۳۹-
 ۱۵۵-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۸۲-۱۸۵-
 ۱۸۶-۲۲۱-۳۹۵-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۴-
 ۴۰۵-۴۰۶-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-
 ۴۱۲-۴۱۳
 مغربی (عبدالله) : ۴۰۴
 مغربی (عبدالرحیم) : ۴۰۴
 منید (شیخ) : ۱۹
 مقدسی : ۹۶
 مقوقس : ۹۶
 ملاقهوہ چی : ۱۲۰
 ملکشاہ : ۲۴۱
 منجیب الدین : ۱۷۲
 منجیک : ۲۶۵
 منزوی (احمد) : ۳۶۱
 منصور : ۱۶۹
 منصور شیرازی : ۲
 منوچہر (پسرایرج) : ۲۴۸-۲۴۹
 منوچہر بن وهسودان : ۲۶۴
 منوچہر بیک : ۱۳
 منوچہر شاوور : ۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲
 منوچہر شروانشاہ : ۲۹۲-۲۹۳-۲۹۷-
 ۲۹۸-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۵
 منوچہری : ۱-۲۸۵

مشیرالسادات : ۷۱
 مصطفی عزیز کندی (شیخ) : ۲۲۴
 مصطفی قلی خان : ۱۰۶
 مصطفوی (سید محمد تقی) : ۱۵۷
 مظفر بزازی : ۱۳۸-۱۳۹-۱۹۸-۱۹۹
 مظفرالدین میرزا : ۴۴-۱۱۶
 معاویہ : ۹۶
 معتمدالتجار : ۷۲
 معروف گرجی : ۱۹۹-۴۰۳
 معروفی خطاط : ۶۶
 معزی : ۲۶۶
 معصوم (میرزا) : ۹۸
 معصومعلی شاہ : ۵۰-۱۰۶-۲۹۴
 معین (دکتر محمد) : ۲۹۰
 معین الدین صفار : ۱۳۴-۱۳۸-۱۳۹-
 ۱۷۸-۱۷۹-۱۸۱
 معین الدین : ۳۷۸
 مغربی (ابوالحسن) : ۴۰۴
 مغربی (ابوالحسن الافطع) : ۴۰۴
 مغربی (شیخ اسحاق) : ۴۰۴
 مغربی (ابوعبدالله) : ۴۰۴
 مغربی (ابوعثمان) : ۴۰۴
 مغربی (ابومدین) : ۴۰۴
 مغربی (ابو محمد) : ۴۰۴
 مغربی (ابو محمد بکری) : ۴۰۴

موسی بن عمران : ۲۸۲

موسی انصاری: ۳۴۷

موسی سراپی (شیخ) : ۱۲۸

موسی بن فضلون : ۲۵۷

موسی کاظم (امام) : ۸۱-۸۳-۸۷-۹۲-

۱۲۴-۱۲۵

موسی (میرزا): ۹۸

موفق بن علی هروی: ۲۳۶

مولوی (جلال الدین محمد): ۵۵-۵۸-

۲۱۳-۳۱۱-۳۹۱

مؤید الدوله (طهماسب میرزا): ۱۱۲-۱۱۶-

۱۱۷

مؤید ثابتي : ۳۹۳

مهدی ترکان: ۱۹۲-۱۹۳

مهدیخان استرآبادی : ۱۴

مهدی حسنی (سید) : ۱۲۵

مهدی حفار : ۱۳۸-۱۸۵

مهدی نراقی : ۱۰۳

مهدی نقیب (جلال الدین) ۲۱۵-۴۱۶

مهراب : ۳

مهرداد (میر): ۹۹

مهر علی فدوی : ۱۰۱

میرانشاه : ۳۰-۶۲-۶۴-۱۵۹-۱۶۰-

۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-

۴۰۶-۴۱۱

میرداماد : ۱۰۴

میرعماد : ۲۳۳

میرکترسا: ۱۹۲

میرک چهار مناری : ۲۲۰

میرکمال خونساری (سید محمد) : ۴۰۷

مینورسکی : ۱۰-۳۴-۲۹۶-۳۰۷-

۳۱۴-۳۱۳

میغوی (مجتبی) : ۳-۱۵۱-۳۵۵

«ن»

نادر شاه: ۱۴-۱۵-۱۷۰

نادر میرزا: ۸-۱۷-۲۸-۳۶-۳۸-۳۹-۴۰-

۴۱-۴۵-۴۶-۴۷-۵۱-۵۲-۸۲-۸۶-

۹۰-۹۷-۱۱۲-۱۱۷-۱۱۸-۱۴۷-

۱۵۰-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۰-۱۹۴-۳۷۴-

۳۷۵-۴۱۳-۴۳۰-۴۳۱

ناصرالدینشاه : ۴۰-۸۴-۸۸-۹۳-

۱۱۳-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۶

ناصرالدین محمد بن برهان : ۱۷۲

ناصرالدین منشی کرمانی : ۱۷۱-۱۷۲

۱۷۳

ناصر خسرو : ۳۵-۳۶-۵۶-۲۵۴-

۲۵۸-۲۵۹-۲۶۳-۲۶۵-۳۲۶

ناصر للحق : ۱۶۶

نایب الایاله : ۷۲

نایب الصدر : ۱۰۳-۳۲۱

نائینی (میرزارضا) : ۳۶۰

نبی خان : ۱۱۳

نثار گرمودی : ۱۱۹-۱۲۰

نجاشی : ۹۶-۹۷

نجفقلی خان دنبلی : ۳۹-۱۲۶

نجم الدين اسكوي : ٦٣

نجم ثانی : ٤١٧-٤١٨-٤١٩-٤٢٠

٤٢٤-٤٢٢

نجم زرگر : ٤١٤-٤١٥-٤١٦-٤١٨

٤١٩-٤٢٠

نجم الدين سمساری : ٢٠٤

نجم الدين سيمگر : ٣١٠

نجم الدين طارمی : ٢٢٩-٢٣٠

نجم الدين عبدالغفار : ٣٨٤-٣٨٩

نجم الدين كبرى (شيخ) : ١٩٩-٤٠٣

نجيب الدين على بزغش : ٣١٨

نخجوانی (حاج حسين) : ١٢٢-٣٩٨

٣٩٩

نخجوانی (محمد) : ٢٧٠

نریمان : ٢٤٨

نصر آبادی : ٤١٩

نصر الله طبيب : ٢٣٠

نصر بن احمد سامانی : ٢٦١

نصرت الدين هزاراسب : ٣٦٤

نصير الدين طوسی (خواجہ) : ١٠٤-

٣٧٤-٣٧٥-٣٧٦-٣٧٧

نظام الدين غوری : ٥٦-٥٧-١٣٥-

١٩٩-٢٠٣-٢٠٤-٢٠٥-٢٠٦

نظامی گنجوی : ٣٠٦-٣٠٩-٣٣٠

٣٣٣-٣٣٩-٣٤١-٣٨٩

نظامی عروضی : ٣٦٥

نظر علی حکیم باشی (میرزا) : ١١٣-

١١٤

نظیری نیشابوری : ٢٩٤

نعمت الله بواب : ١٨٧-٢٠٨

نعمت الله ولی (شاه نورالدين) : ١٦

نفیسی (سعید) : ٦٧-١٤٤-١٧١-٢١٥-

٢٣٩-٢٤٥-٢٥١-٢٥٥-٢٦١-٢٧٠-

٢٧١-٢٨٧-٢٨٩-٢٩٠-٣٢٣-٣٤٧-

٣٥١-٣٥٧-٣٦١-٣٧٢-٤١٣-٤١٨-

٤١٩-٤٢٠-٤٢١-٤٣٢-٤٣٣-٤٣٦

نوائی (دکتر عبدالحسين) : ١٩٦

نورالدين يزازی : ١٩٩

نيکلويچ (آلکساندر) : ١١٤

نيکولای پاوليچ : ١١٥

نورالدين بيمارستانی : ٢١٦-٢٢٧

نورالدين منشی : ٣٥٢-٣٥٣-٣٥٤-

٣٥٥

نورالله شوشتری (قاضی) : ٤٩-١٤٦

٢٣٧-٣٠٣-٣١٨-٣٢١-٣٢٢-٤٣٠-

نورعلی شاه : ١٠٤-١٠٦

نوقا : ٣٧٩

«و»

الواقدي : ٩٦

وجيه الدين زنگی : ٣٨٨

وجیه‌الدین نسفی : ۳۹۰

وحشی : ۴۲۶

وحیدالدین : ۳۰۲-۳۰۳

ولاش : ۵

وهسودان : ۲۴۰-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۸

۲۶۳-۲۵۹

ویابر : ۲۹

«ه»

هاتف اصفهانی : ۴۰۸

هارون الرشید : ۳۵

هاشم‌دوہ چی (میر) : ۶۸-۶۹-۷۰-۷۱

۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷

هامان بن مہریار : ۱۹

ہجری افشار : ۴۳۲

ہجری اندجانی : ۴۳۳

ہجری بلخی : ۴۳۳

ہجری تفرشی : ۴۳۳

ہجری طہرانی : ۴۳۳

ہجری جامی : ۴۳۳

ہجری قمی : ۴۳۳

ہجری گنابادی : ۴۳۳

ہجری مروزی : ۴۳۳

ہجری مشہدی : ۴۳۳

ہجری ہروی : ۴۳۳

ہدایت (رضاقلی خان) : ۵۲-۵۹-۱۰۹

۱۳۰-۱۵۳-۱۷۰-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۳

۲۶۱-۲۸۸-۳۱۸-۳۵۷-۳۷۲-۴۰۱

۴۰۴-۴۱۲-۴۴۲

ہرقل : ۹۶

ہمام تبریزی : ۱۵۰-۱۵۵-۳۷۲-۳۷۳

۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹

۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵

۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱

۳۹۲-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸

۳۹۹-۴۰۰-۴۰۵-۴۱۳

ہمایون فرخ (رکن الدین) : ۴۱۹

ہوذة بن علی بن حنفی : ۹۶

«ی»

یاد گارشاه : ۱۶۲-۱۶۴

یارمحمد خان : ۱۱۳

یاقوت حموی : ۵-۳۵-۲۷۳

یاقوت مستعصمی : ۱۸۶-۱۹۸-۲۰۸

۲۰۹-۲۱۰-۲۳۰-۲۳۱

یحیی بن علی : ۱۶-۱۸

یحیی (پیامبر) : ۲۸۲

يوسف اعتصام الملك : ٧٨
يوسف بيك : ٢٠٧
يوسف شاه بن حسن : ١٦٨
يوسف شاه لر : ٣٦٣-٣٦٤
يوسف مشهدي : ٢٣٠

يزدگرد : ٣
يزدگردی (دکتر حسن) : ٣٥١
يعقوب بن حسن (سلطان) : ٥٢
يعقوب ميرزا : ٢١٢
يوستی : ٢
يوسف : ٦٢
يوسف (ميرزا) : ١٩١-١٩٥
يوسف (سيد) : ١٣٧

فهرست نام جایها و خاندانها

۲۶۳-۲۶۸-۲۷۰-۲۷۴-۲۸۸-۳۰۸-

۳۲۶-۳۲۸-۳۳۴-۳۳۵-۳۵۸-۳۷۷-

۴۱۹-۴۳۲

آسیای صغیر: ۱۶۰

آغمیون: ۷

آق قویونلو: ۸۸-۱۹۲-۲۰۴-۲۱۹-

۲۲۴

آل سلجوق: ۲۷۶

آل طباطبائی: ۱۶۹

آلعبا: ۲۱

آلعباس: ۳۶۴

آل مظفر: ۳۶۱

« آ »

آب شور: ۱۷۵-۱۹۳

آب نهند: ۴۷

آجی چای: ۸-۱۲-۱۳

آخونی: ۴۱-۴۴

آذر آباد: ۱۹

آذربایجان: ۱۲-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-

۲۳-۲۷-۳۵-۵۰-۵۷-۷۶-۸۳-۸۵-

۹۱-۹۳-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۵-۱۱۶-

۱۱۷-۱۱۸-۱۲۳-۱۳۰-۱۳۱-۱۶۰-

۱۶۶-۱۶۷-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-

۱۷۷-۱۸۶-۱۹۱-۲۰۱-۲۳۹-۲۵۷-

آنی : ۲۴۰

«الف»

اجاباد (اڙا باد) : ۴۳-۱۸۶-۲۰۶

۲۰۷

اختيار الدين (قلعه) : ۴۶

اران : ۲۷۳-۲۹۳

اربيل : ۵

ارجان : ۵۲

اردبيل : ۶-۲۵۹-۴۰۶

اردلان : ۷

ارمن : ۳۱۶-۳۱۷

ارمنستان : ۳۴

ارمينيه كبرى : ۲۷۳

ارونق : ۲۰۰

ازبكان : ۴۲۰

اسپهان : رك اصفهان

استاجلو : ۱۲

استانيول (اسلامبول - اصطنبول) : ۴-

۴۱-۱۶۸-۲۰۲

استرآباد : ۲۷۲

اسحق آباد : ۵۰

اسكندريه : ۹۶

اصطهبانات : ۴۱۲-۴۱۳

اصفهان : ۵۹-۶۴-۱۰۳-۱۰۸-۱۱۴-

۱۴۵-۱۶۱-۱۶۷-۲۶۳-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۷

۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۳۰۰-۳۰۹-۳۱۹-

۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۳۰-۳۳۴-۴۱۸-

۴۲۰-۴۲۹

افشاريه : ۱۲-۹۹

افشاريه ساوجبلاع : ۶

النجق : ۶۴

اليزابت پول : ۲۹۳

اممند ، ۱۳۱

امند (انبنده انبد) : ۴۰۱

اميرخير : ۴۲-۴۴-۷۳

انبار : ۱۶۹

انجمن آثار ملي : ۱۵۷-۴۰۰

انجمن اسلاميه : ۷۰-۷۴-۷۶

انزاب : ۲۰۵

انگليس : ۷۴

اوجان : ۱۴

اوجان عباس : ۸

اورارتو : ۳۴

اورومي : ۲۵۶

اورونت : ۱۱

اورونات : ۱۱

اوشكا (اوسكويه) : ۳۴

اھر : ۴۹-۸

اھراب : ۴۱

اھل الحق : ۶۲

ایازسرخاب : ۱۱

ایران : ۲۱-۷۸-۹۸-۱۱۲-۱۱۵-

۱۱۹-۱۲۱-۳۶۸-۳۶۹-۴۳۰

ایروان : ۶۸-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۴

ایلخانان : ۲۹-۳۸۱

اینال زینال (کوه) : رك عينال زینال

« ب »

باب الالواب : ۲۷۳

بایه : ۱۱۴

بادکوبه : ۱۵۱

بارنج : ۴۶

بارونات (بارونت) : ۱۱

باریاب : رك فاریاب

بازارچه درب اسلامبول : ۴۰

بازارچه درب باغمیشه : ۴۰

بازارچه درب گجیل : ۴۰

بازارچه رنگی خیابان : ۴۰

بازارچه سرخاب : ۴۰-۴۴-۴۵-۵۰--

۷۳-۹۳

بازارچه سید حمزه : ۴۴-۴۵-۸۷-۹۱-

بازارچه شتریان : ۴۰

بازارچه نوبر : ۶۳

باغ بیشه : ۱۰

باغ بیگم : ۱۴۶-۱۴۷-۲۲۵-۳۲۰

باغ شمال : ۵۲-۵۳-۷۷

باغ شیرین اکجی : ۳۲

باغ میرزا داعی : ۵۰

باغ صفا : ۵۱-۵۲-۵۳

باغ کمال : ۱۵۶

باغمیشه : ۲۵-۴۰-۴۱-۴۲-۴۴-۴۶-

۴۷-۷۲-۷۷-۱۰۰-۱۲۴-۱۵۶

باغ نصریه : ۱۹۵

باغ نگارستان : ۹۸

باکو : ۴۸-۴۹-۱۵۰-۳۲۴

بانینج : ۱۲

باوند : ۶

بحرخزر : ۶۸

بخارا : ۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴

بدر : ۹۷

بردعه : ۲۷۳

برکشاط قرا باغ : ۲۰۵

برلین : ۱۱۱-۱۱۲

برمکیان : ۳۸۱

بزغوش : ۸

بغداد : ۵-۳۸-۱۶۱-۱۸۳-۲۱۰-

۴۳۰-۴۲۲-۴۲۱-۳۸۳-۳۸۲-۲۶۲

بقعة نقعة الاسلام : ۱۰۲

بقعة زين على : ۲۳

بقعة سيد حمزة : ۸۰-۵۰-۴۵-۴۴-۳۹

۱۱۲-۱۰۷-۱۰۲-۱۰۱-۹۷-۹۴-۹۱

۱۱۳-۱۱۷-۱۲۱-۱۵۰-۱۵۴-۱۵۵

۴۰۰-۱۵۹

بقعة عون على : ۲۳-۲۱-۱۶

بقيع : ۱۳۲

بلخ : ۳۲۶-۳۲۵-۲۵۶-۲۵۴

بلغار : ۲۱۳-۲۱۲

بليانكوه : رك وليانكوه

بليانكوى : ۱۱

بنگال : ۴۲۹

بنى هاشم : ۱۶۶

بوزنطيا : ۳۰۷

بيرجند : ۶

بيلان كوه : رك وليانكوه

بيلانكى : رك وليانكوى

بيلقان : ۲۷۹-۲۷۳

بين النهرين : ۱۶۹

بيهق : ۳۲۶

«پ»

پارسوا : ۳۴

پای منار سرخاب : ۴۳-۱۶۶-۱۶۷

پطروگراد : ۱۱۱

پل باغ : ۳۹

پل سنگى : ۴۱

پل قارى : ۱۲۵-۴۸

پل ميرزاضى : ۴۵

پنه شلوار : ۲۵۶

پيرانوند : ۶

پيشاور : ۶

«ت»

تاروى (تاروئى) : ۳۵-۳۴

تبريز : ۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۴-۳

۲۷-۲۶-۲۲-۱۹-۱۸-۱۵-۱۴-۱۳

۳۸-۳۷-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۰-۲۸

۴۷-۴۶-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹

۵۸-۵۷-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۴۹-۴۸

۶۸-۶۷-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹

۸۴-۸۰-۷۸-۷۷-۷۵-۷۲-۷۱-۷۰

۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۸-۹۷

۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱

۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹

۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱

۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲

تکیه شاه حسین سربلی : ۲۱۹
 تکیه ملاباشی : ۱۰۳
 تکیه میرحیدر تونی : ۱۲۵-۴۹-۴۸
 تکیه میرمهدی : ۴۳
 تمرخان شوره : ۷۷
 توران : ۳۶۹-۲۴۹-۲۱
 توری : ۱۰
 تهران (طهران) : ۶-۶۹-۷۰-۷۲-
 ۷۳-۷۴-۷۶-۷۷-۷۸-۱۱۴-۱۱۵-
 ۱۱۶-۱۱۷-۱۲۴۶-۳۱۴-۲۲۹-
 ۳۴۷
 نیزمژاد : ۲۲۲
 تیموریان : ۱۶۷

«ج»

جام : ۲۲۸-۶۶
 جامع رشیدی : ۲۹
 جامع نصریه : ۱۹۲
 جرفادقان : ۳۶۳
 جستان : ۵
 جستانیان : ۲۶۳
 جوزجان : ۳۲۶
 جوی پیرآباد : ۳۲

۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۰-
 ۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷-
 ۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۵-
 ۱۷۷-۱۷۹-۱۸۳-۱۸۷-۱۹۲-۱۹۷-
 ۱۹۸-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-
 ۲۰۷-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-
 ۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۳-
 ۲۲۷-۲۳۴-۲۵۶-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-
 ۲۶۱-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۹-۲۷۲-۲۸۸-
 ۲۸۹-۲۹۰-۳۰۸-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-
 ۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-
 ۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۳-۳۵۶-
 ۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۷۲-۳۷۵-
 ۳۷۶-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۲-
 ۳۹۷-۳۹۹-۴۰۱-۴۰۶-۴۱۱-۴۱۲-
 ۴۱۳-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۲۰-
 ۴۲۱-۴۲۲-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-
 ۴۳۲-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶
 تـبـت حیدریه : ۴۹-۷
 ترکیه : ۲۴۵
 ترماکس : ۳۵
 ترمذ : ۲۵۶-۲۵۴
 تفلیس : ۲۵۸-۷۷
 تکریت : ۵

جیحون : ۳۲۶

«ج»

چالداران : ۱۶۷

چپاقچور : ۱۹۵-۱۹۶

چرنداب : ۴-۱۲-۳۷-۳۸-۳۹-۴۱

۴۷-۵۷-۶۰-۶۲-۱۲۷-۲۲۲-۲۳۱

چمن سلطانیہ : ۱۱۷

چوران داغ : ۱۲

چوست دوزان : ۴۴

چهاربخش : ۴۴

چهارسوی عربان : ۲۰۰

چهارمنار : ۴۲-۴۳-۲۱۸-۲۱۹

چین : ۲۸۲

«ح»

حبشه : ۹۶-۹۷

حجاز : ۱۳۰-۱۹۷-۲۲۰-۳۴۶

حروفیان : ۶۳

حروفیہ : ۶۲-۶۳-۶۷

حظیرہ باباحسن : ۱۲۷-۴۳۲

حظیرہ بابافرج : ۱۴۰

حظیرہ بابامزید : ۱۳۴-۱۳۸-۱۴۰

۱۶۳-۱۷۸-۱۸۵-۱۹۰-۱۹۸-۱۹۹-

۲۰۰-۴۱۲-۴۱۳

حظیرۃ الشعرا : ۱۴۳-۱۴۴-۲۳۵

حظیرۃ القضاۃ : ۲۳۵

حکم آباد : ۴۴

حمام گرو (گراہ) : ۱۳۶-۱۵۵

حوض پریان (پیران) : ۱۷

حیدر تکیہ سی : ۴۹

حیدریان : ۴۸-۴۹

«خ»

خامنہ : ۲۲۰

خانقہ رشیدیہ : ۲۹

خانۃ میرزا ابوالحسن حکیم یاشی : ۴۵

خانۃ میرزا ابوالقاسم مستوفی : ۴۵

خانۃ امامقلی میرزا : ۴۴

خانۃ باقر میرزا : ۴۵

خانۃ حاج جبار توپچی : ۴۵

خانۃ میرزا جایل چاہار یاشی : ۴۵

خانۃ حسین قلی میرزا : ۴۵

خانۃ میرزا رضی : ۴۵

خانۃ ساربانقلی : ۴۳-۲۲۴-۲۲۶

خانۃ حاج میرزا شفیع مجتہد : ۴۵

خانۃ حاج میرزا صادق خان : ۴۵

خانه میرزا عبدالرحیم خان : ۴۵
خانه میرزا عبدالرحیم میرزا آقاسی :

۴۴

خانه محمد اسمعیل خان : ۴۵

خانه محمد خان مهندس : ۴۴

خانه مرتضی میرزا : ۴۵

خانه مهدیخان فراشیانی : ۴۵

خانه نظام العلماء : ۴۵

خانه میرزا هاشم خان : ۴۵

خجندیان : ۳۲۷

خراسان : ۳۸-۴۹-۵۰-۶۷-۸۱-

۱۶۷-۱۷۰-۱۸۶-۱۹۱-۱۹۷-۲۰۰-

۲۲۳-۲۳۹-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۸-۲۷۰-

۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۱۰-۳۳۴-۳۴۰-

۳۵۸-۳۶۴-۴۱۸-۴۳۲

خرجرد : ۶۶-۶۷

خرم آباد (قلعه) : ۱۹

خشبیه : ۵

خفتیان : ۵

خلیجان : ۱۸۴

خنجت : ۱۷

خواجه مرجان (کوه) : ۱۵-۱۶

خوارزمشاهیان : ۳۶۳

خواف : ۸۱-۸۴

خوزستان : ۳۶۳

خوی : ۱۱۵-۲۱۱-۲۱۳-۳۴۸

خیابان : ۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۶۹-۷۱-

۷۳-۷۷-۱۴۶

خیابان ثقة الاسلام : ۴۲-۸۷-۹۳

خیابانی خاقانی : ۴۲

خیابان شمس تبریز : ۵۲

« ۵ »

دارالفنون : ۱۱۴

داغستان : ۷۸

دانشگاه آذربایجان : ۳۹۳

دانشگاه پنجاب : ۳۱

دانشگاه تبریز : ۴۳

دانشگاه تهران : ۳۱۴

دایی وریز : ۳۴

درب اسلامبول : ۴۰

درب اعلی : ۴۰-۴۳-۴۴-۴۸-۴۹-

۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶

درب سرخاب : ۴۰-۱۵۵

درب سرد : ۴۰

درب شتربان : ۴۰

دربند : ۲۰۵-۲۷۳-۳۰۷

درب نویر : ۴۰

درگاه سرخاب : ۱۵۵

درگزین : ۱۶۲-۲۱۰

دروازه امیر باقر : ۳۹

دروازه باغمیشه : ۱۲۶

دروازه چارمنار : ۳۹

دروازه خیابان : ۳۹-۴۰

دروازه دستی شاه : ۳۸

دروازه دمشقیه : ۳۹

دروازه روم : ۳۲

دروازه ری : ۳۸-۱۳۶

دروازه سرخاب : ۳۹

دروب (درجو-ورجو) : ۳۸

دریاچه اُرومیه : ۳۴

دریاچه شاهی (رضائییه) : ۱۰

دروازه کجیل : ۴۴

دروازه مغان : ۳۲

دره گراب : ۴۳-۱۳۶-۱۳۷-۱۵۵ -

۱۷۶-۲۱۰-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۴۰۰

دشت قیچاق : ۲۱۲

دمدم : ۱۴

دمشق : ۱۴۸

دمشقیه : ۱۵۶

دولتخانه جدید : ۴۳

دوله عرب : ۱۷۶-۱۷۷-۲۱۹-۲۲۰

دومنار سرخاب : ۱۶۵-۲۲۷-۲۲۸-

۲۲۹

دومچی : ۴۰-۶۸-۶۹-۷۱-۷۲-۷۳-

۷۴-۷۵-۷۷

دمخوارقان : ۱۴-۱۹

دیار بکر : ۱۶۶-۱۹۱-۳۷۹

دیرانی : ۲۴۰

دیلمستان : ۲۶۳

دیک : ۳۹

دینور : ۵

« ر »

ربع رشیدی : ۱۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-

۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۹-۱۹۰-۳۸۱

رشت : ۷-۱۰۴

رشیدییه : ۲۸

رشیدییه (قلعه) : ۳۳

روادیان : ۲۶۱

رودارس : ۸

رودقات : ۱۱-۱۳۱-۴۰۱

روس : ۶۹-۷۲-۱۱۵

روسیه : ۶۸-۱۱۴-۱۱۵-۱۲۱

روم : ۷-۱۲-۹۶-۱۱۵-۲۰۱-۲۱۳-

۳۷۸-۳۸۶-۴۳۰

رومیه : ۱۲-۱۵

ری : ۱۶۰-۲۷۰-۲۹۸-۲۹۹

«ز»

زاویه جهانشاهی : ۲۰۶

زرجو : ۳۹

زنجان : ۱۱۴-۳۶۱-۳۶۲

زندیه : ۹۸

زواره : ۱۶۷

زندیه : ۵

زین علی (کوه) : ۲۰۰

«س»

سادات ارزل : ۶۹

سادات عریضی : ۲۳۲

سادات نقیب : ۲۱۶

سادات وهابیه : ۱۶۹

سامانی : ۲۴۴

ساوجبلاغ مکرری : ۱۱۳

سبزوار : ۶

سپاهان : رك اصفهان

سجاس : ۳۶۱-۳۶۳

سجاس رود : ۳۶۱

سراب : ۷-۸-۶۷-۲۳۳

سراورود : ۳۲-۱۷۵

سرای : ۶۰-۶۱

سرخ (کوه) : ۸-۱۷۵

سرخاب : ۱-۳-۴-۶-۷-۸-۹-۱۴-

۲۶-۲۷-۳۲-۳۳-۳۴-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-

۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۶-۴۷-۴۸-۵۰-۵۴-

۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۲-۶۳-

۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۴-۷۵-

۷۶-۷۷-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-

۸۷-۹۲-۹۳-۹۵-۹۷-۱۱۹-۱۲۴-

۱۲۵-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۴-

۱۳۷-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-

۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-

۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۹-۱۶۲-۱۶۳-

۱۶۴-۱۶۶-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-

۱۷۶-۱۷۷-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۶-۲۱۳-

۲۱۴-۲۱۵-۲۱۷-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۴-

۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-

۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۵۲-۲۵۳-

۲۷۲-۲۹۰-۳۱۵-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-

۳۲۱-۳۲۲-۲۲۳-۳۲۵-۳۴۹-۳۵۰-

۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۶-۳۵۷-

۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۷۲-۳۹۹-

۴۰۰-۴۰۱-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۵-

۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۹

۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۴-۴۳۶

سرخاب (کوه) : ۳-۷-۸-۱۰-۱۱-

۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۹-۲۰-

۲۱-۲۴-۲۵-۲۸-۳۲-۳۳-۳۵-

۴۵-۴۶-۴۷-۵۱-۵۲-۵۵-۱۳۵

سرخاب گلد مکیلان (کذا-قلعه) : ۷

سرخاییه : ۵

سرخس : ۱۱۸

سرد : ۳۸

سردرود : ۱۶۲-۱۶۴

سردشت ساوجبلاغ : ۱۱۲-۱۱۵-۱۱۹

سلاجقه : ۳۳۵

سلاجقه کرمان : ۱۸۳

سلجوقیان : ۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۳۰۶

سلطان آباد : ۱۱۷

سلطانیه : ۱۶۱-۱۶۳-۳۶۲

سلیمانیه : ۳۴

سمنان : ۶

سمرقند : ۱۶۲-۱۶۷

سنجاران : ۳۸

سنجران : ۱۰-۴۴

سهراب (قلعه) : ۷

سهراب (تیره-قبیله) : ۱۷۵

سهراب (سرخاب) : ۱۷۵

سهرورد : ۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳

سهند : ۱۹-۴۳

سیاران : ۳۷-۱۲۷

سیاوان : ۱۳۵

سیستان : ۲۴۷

سیسی جان : ۲۰۵

سیلاب : ۴۱-۴۲-۵۲

سیلاب قوشخانه : ۱۳۶

سیلاب مازینال : ۱۳۶

«ش»

شاد آباد : ۲۵۶

شادی آباد : ۲۵۵-۲۵۶

شارع باباحسن : ۴۳-۱۳۲

شارع بابامزید : ۴۳

شام (شنب) : ۱۳-۲۷-۳۷-۶۸-۹۶-۱۲۷-

۱۳۰-۱۶۱

شاملو : ۱۲

شبلی (کوه) : ۸

شتریان : ۹-۳۹-۴۱-۴۲-۴۴-۴۵-

۴۶-۴۷-۷۴-۷۶-۷۷-۱۳۶-۱۳۷-

۴۰۰

شتر بانان : ۴۱-۴۲

صفویه : ۱۲-۲۷-۴۰-۵۰-۵۹-۶۸-

۳۰۵-۹۹

« ط »

طاهم : ۱۹۶-۲۶۳

طاق : ۳۸

طاق کسری : ۲۶

طبرستان : ۲-۵-۳۰۷

طسوج انزاب : ۲۰۵

طوس : ۱۷۶-۲۲۸-۴۴۹

« ض »

ظهیریه (موقوفات) : ۸۷-۹۲-۹۳

« ع »

عالی قاپو : ۱۲۶

عباسیان : ۳۳۶

عتبات ۱۰۸-۱۲۱-۱۲۴-۱۹۱

عثمانی : ۱۳-۲۱-۲۲-۳۹-۴۹-۶۷

۱۱۵-۱۱۴-۱۰۸

عجم : ۵۷

شدادیان : ۲۴۰

شروان (شیروان) : ۵-۷-۶۴-۱۶۰-

۲۲۳-۲۷۳-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۹۳-

۲۹۴-۲۹۶-۳۰۰-۳۰۶-۳۰۷-۳۱۶-

۳۶۹-۳۷۰

شروانشاهان : ۴-۳۰۵-۳۰۶

شش کلان (شش گیلان) : ۲۵-۳۸-۴۱-

۴۲-۴۷-۴۸-۷۲-۱۱۸-۱۲۵

شطاریان : ۴۰۹

شعوبیه : ۲۴۲-۲۴۳

شلوار جق : ۲۵۶

شماخی : ۱۵۳-۱۵۵-۲۷۸-۲۹۳-

۳۰۷

شمس العمارة تبریز : ۱۲۵-۱۲۶

شمس العمارة تهران : ۱۲۶

شوراب : ۱۲

شهرزور : ۵

شیخیان : ۱۲۰

شیراز : ۱۹۱-۱۹۵-۳۸۶-۴۲۱-

۴۲۲-۴۳۰-۴۳۶

شیعه : ۱۲۳

« ص »

صاحب آباد : ۱۹۲

عراق : ۳۸-۴۰-۱۴۵-۱۶۹-۱۷۲-

۱۷۳-۱۹۱-۲۰۱-۲۶۵-۲۶۶-۲۷۰-

۲۷۴-۲۹۹-۳۰۶-۳۱۹-۳۲۷-۳۳۳-

۳۳۵-۳۴۱-۳۵۸-۳۶۴-۳۷۹-۴۱۸

عراقین : ۳۶۸

عرب : ۵-۷۹

عمارت بیگم : ۴۳

عمارت مظفریه : ۱۱

عمارت نصریه : ۱۹۴

عمود زج : ۹-۱۳۳-۱۵۵-۱۳۵

عینالی : ۲۰

عنبال زینال : ۲۳

عون علی (عینلی-کوه) : ۸-۹-۱۰-

۱۱-۱۳-۱۶-۱۹-۴۲

عینای زینلی (کوه) : ۱۰

« غ »

غز : ۱۷۶-۲۹۸

غزان : ۲۲۳-۳۰۷-۳۵۸

غزنویان : ۲۳۹

غور : ۲۰۳

« ف »

فارس : ۱۱۳-۱۱۴-۴۱۳-۴۱۸

فاریاب (فیریاب) : ۳۲۵-۳۲۶

فاریاب بیهق : ۳۲۶

فاریاب نیشابور : ۳۲۶

فرات : ۱۹۵

فرغانه : ۱۷۶

فیداکران : ۲۷۳

فیروزان : ۳۶۳

« ق »

قاجاریه : ۴۹-۵۱-۶۸-۸۲-۸۸-۱۱۳-

۳۱۲

قبة الخضراء کش : ۱۶۰-۱۶۴

قبحاق : ۶۰

قبر میرزا ابراهیم : ۹۳

قبر سید حمزه : ۱۴۷

قبر عزیزخان : ۱۱۹

قبر کمال : ۱۵۶

قبر ملا محمد باقر : ۹۲

قبر بابا مزید : ۱۳۶-۱۳۷-۴۰۰

قرا آقاج : ۴۴

قراخانیان کرمان : ۱۷۱-۳۶۴

قراداغ : ۸

قراگوزلو : ۱۰۳

قراولخانه : ۴۵

قراقویونلو : ۱۹۶

قره اسکندر : ۴۹

قرل اوزن : ۱۴

قرلباش : ۴۳۰-۱۲

قرالو مسجد (قرللی مسجد) : ۹۰-۸۶

۹۱

قزوین : ۴۳۴-۳۸۴-۱۶۲

قصر زر : ۱۹۵

قلعه : ۳۸

قلندریه : ۴۸

قله اخی سعدالدین : ۱۵۶

قم : ۱۹۱

قنات حسن پادشاه : ۴۶

قنات شاه چلبی : ۴۵

قنات خواجه علی بیگ : ۴۷

قیدار : ۳۶۱

« ک »

کابل : ۶

کاروانسرای آجودانباشی : ۴۵

کاروانسرای فراشباشی : ۴۵-۴۴

کاروانسرای مرتضی قلی : ۴۵

کاروانسرای مشیرالدوله : ۴۵-۴۴

کاروانسرای مهدیخان فراشباشی : ۴۵

کاشان : ۱۰۳

کبودر آهنگ : ۱۰۷

کتابخانه آستان قدس : ۳۶۱-۳۶۰

کتابخانه آصفیه : ۴۲۹-۱۸۹

کتابخانه رشیدییه : ۲۹

کتابخانه سلطنتی : ۴۲۰-۱۱۷

کتابخانه غرب همدان : ۱۰۷

کتابخانه لالا اسمعیل : ۳۹۶

کتابخانه مجلس : ۴۲۹-۴۲۰-۱۸۹

کتابخانه مدرسه سیهسالار : ۴۰۷-

۴۲۹

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران :

۴۲۹-۳۹۳

کتابخانه ملی پاریس : ۳۵۵-۲۸۷

کتابخانه ملی تبریز : ۱۹۰

کتابخانه ملی تهران : ۴۲۰-۳۹۳-

۴۲۹

کجیل (گجیل) : ۴-۳۷-۴۰-۴۱-۶۰-

۲۰۴-۱۲۷

کدکن : ۳۵۵

کربلا : ۱۰۴-۲۰-۱۷-۱۶

کربی (قلعه) : ۷۵

کرج : ۶

کردستان : ۲۶۳-۱۹۱-۳۴

کرمان : ۲۱۳-۲۱۲-۱۷۲-۱۶۲-

۳۶۴-۲۱۵

کاش : ۱۶۳

کنان کوه : ۳۲

کندرود : ۴۶

کنگریان : ۲۶۳

کوثر : ۲۶

کوچه باغ صفا : ۴۴

کوچه بطلال آباد : ۴۳-۴۴

کوچه جاروب بندان : ۴۳

کوچه حسین بیگ : ۴۳

کوچه دراز : ۶۳

کوچه سرخاب : ۴۳

کوچه میرزا علی اکبر خان منشی : ۷۲

کوره پزخانه ولیانکوی (محلہ) :

۱۵۶

کوزه کنان : ۲۰۰

کومرچای : ۸

کوه کیلویه : ۳۶۳

که بازار : ۱۸۳-۱۸۴

کهریز علاء الدین : ۳۲

کهریز نزهة : ۲۲

کیوسیه : ۵-۴

« گ »

گرجستان : ۳۱۱

گرمروود : ۲۲۳

گنبد سفید : ۲۲۸

گنبد عرب : ۲۱۹-۲۲۰-۱۷۶

گنجه . ۲۵۷-۲۵۸-۲۶۲-۲۷۲-

۲۹۴

گوتینگن : ۲۴۵

گود عرب : ۴۳-۱۷۷

گور بابا حسن : ۱۲۹

گورستان چرنداب : ۱۵۵

گورستان سرخاب : ۴-۸۰-۱۶۰-

۱۷۵

گورستان کمال : ۱۵۶

گورستان کجیل : ۵۷

گیلان : ۱۶۰-۴۰۹

« ل »

لاهیجان : ۷

لرستان : ۳۶۳-۳۶۴

لکنه : ۳۱۴-۳۴۷

لیقوان : ۳۶۳-۳۶۴

لیل آباد : ۴۱

« م »

ماد : ۲۰

ماردین (در متن بعلط: ماروین): ۲۷
 مازندران : ۱۱۲-۱۱۷-۳۲۶-۳۲۷-
 ۳۳۴-۳۲۸
 مالمیر : ۲۲۹
 ماوراءالنهر : ۱۶۰-۱۶۳-۱۶۴-۱۹۱
 ۴۱۱-۴۲۰
 محله خطیب : ۴۴
 مداین : ۳۰۰-۹۶
 مدرسه صادقیه : ۵۰
 مدرسه نصریه : ۱۶۷
 مدینه : ۱۶۶
 مذهبیان : ۲۲۸
 مراغه : ۱۴-۱۶۱-۲۱۲-۳۴۸
 مرالان : ۴۱
 مرقد ابو محمد عبدالرحیم بزازی : ۴۳
 مرند : ۱۶۱-۳۴۸
 مرو : ۱۱۸
 مروه : ۱۹۵
 مزار ابوالمحجن : ۱۷۵
 مزار امیه بن عمرو : ۹۵
 مزار پیر باب : ۱۷۶-۲۱۷
 مزار باباحسن : ۱۳۱-۱۳۲-۱۴۶-
 ۱۴۷-۱۵۲-۱۵۵-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۷-
 ۳۲۲-۴۰۰
 مزار شیخ حسن بلغاری : ۲۱۶
 مزار سید حمزه : ۱۱۹

مزار میرحیدر تونی : ۴۳
 مزار اخی خیرالدین : ۴۳۱
 مزار سهراب : ۱۷۴
 مزار طلحه : ۱۷۷
 مزار خواجه عبدالرحیم : ۲۰۸
 مزار علمدار : ۱۷۵
 مزار پیرقندیلی : ۲۵۲-۴۱۷
 مزار بابا مزید : ۱۳۱-۱۸۲-۲۱۰-
 ۳۹۹
 مزار مظفر بزازی : ۱۸۱
 مزار شیخ معینالدین : ۳۹۹
 مزار هفت خواهران : ۱۲۴
 مسجد استاد وشاگرد : ۱۹۰
 مسجد امیر خیز : ۷۶
 مسجد جهانشاهی : ۲۰۸
 مسجد حاجی کاظم : ۱۳۶-۱۳۷
 مسجد حسن سلطان : ۶۷-۱۹۴
 مسجد خلیلان : ۴۳-۱۳۵-۱۳۶
 مسجدشاهی : ۲۲۲
 مسجد کهنه فروشان : ۲۲۲
 مسجد هروی : ۲۰۵
 مشهد : ۱۷۰-۳۴۷
 مصر : ۱۳۰-۲۳۱-۳۴۸
 مصلی شش کلان : ۳۲
 معتزله : ۴۰۸

معدآ باد جام : ۲۲۸

مغرب : ۴۰۲

مغول : ۲۴-۲۹-۳۸-۴۰-۸۳-۹۹-

۲۷۳-۲۱۱

مقبرة الشعرا : ۳۷-۹۷-۱۱۲-۱۳۱-

۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-

۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-

۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۲۳۴-۲۳۵-

۲۳۶-۲۵۲-۲۷۲-۲۷۳-۲۸۸-۲۸۹-

۲۹۰-۲۹۱-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-

۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۴۹-۳۵۰-

۳۵۱-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-

۳۶۳-۳۷۲-۴۰۰-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۹-

۴۲۱-۴۳۲-۴۳۴-۴۳۶

مقبرة پير ترابی : ۶۳

مقبرة سيد حمزه : ۴۸-۴۹-۵۹-۱۰۵-

۱۲۵

مقبرة سرخاب : ۹۵-۱۵۳-۱۷۰

مقبرة عزيز خان مكرى : ۱۱۲

مقبرة قائم مقام : ۱۰۲-۱۵۴

مقبرة ميرزا مسلم ارموى : ۱۰۳

مقبرة ملا باشى : ۱۰۲-۱۰۶-۱۰۹-

۱۱۲

مقصوديه : ۴۱

مكه : ۵۷-۱۶۶-۱۹۸-۲۹۹-۳۰۰-

۳۱۹-۳۲۱-۳۹۰

ملا متيه : ۴۸-۲۲۴

ملهملو (قریه) : ۲۹۴

موزه بریتانیا : ۳

موصل : ۱۹۱-۲۹۹-۳۰۷-۳۷۹

موغان : ۲۵۸-۲۵۹

موکله (هوکله) : ۳۸

مهاده مهين : ۴۰-۴۱-۴۲-۴۴

مهرانرود : ۱۳-۴۲-۴۸-۷۲-۱۲۵-

۲۵۶

می خواران (دروازه) : ۳۹

میدان مشق تبریز : ۱۲۱

«ن»

نارمیان (شارمیان- مارمیان) : ۳۸

نایین : ۴۰۱-۴۱۲-۴۱۳

نبطی : ۱۶۱

نبطیان : ۱۶۶

نجف : ۵۹-۴۲۰-۴۲۲-۴۲۶

نخجوان : ۶۸-۱۶۱-۱۸۰-۱۸۲-

۱۸۳-۲۰۵-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۳-۲۱۴-

۲۳۹-۲۶۲

نعمت اللهی (طریقه) : ۱۰۲-۱۰۹

نوبر : ۳۸-۴۱-۴۲-۴۴-۶۹-۷۳-

۲۰۰-۲۰۴

نهند : ۱۲۸-۱۳۳-۱۵۵

نهر سرخاب : ۴۷

نیر (دهستان) : ۶

نیشابور : ۱۷۶-۳۰۸-۳۱۶-۳۲۵-

۳۲۶-۳۲۷-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۴-۳۵۵

«و»

ولیان کوه (بلیان - بیلان کوه) : ۱۰-

۱۱-۲۵-۲۷-۳۷-۳۸-۳۹-۴۴-۵۵-۶۰-

۶۱-۶۴-۱۲۷-۱۵۶

ولیان کوی : ۱۱

ولی دوله (کوی) : ۶۴

ویجویه : ۴۱-۴۲-۴۴-۷۳-۲۱۷

«ه»

هرات : ۶۶-۶۷-۱۱۳-۱۹۷-۲۰۰-

۳۹۰

همدان : ۶-۱۰۳-۱۶۲-۲۱۱-۳۶۴

هفت خواهران : ۱۲۵

هند : ۲۵۰-۲۵۸-۳۵۹-۴۱۰

هندوستان : ۳۴۷-۴۲۲

«ی»

یزد : ۱۹۶

یزیدیان : ۳۰۵

یمامه : ۹۷

فهرست نام کتابها

۲۳۹
اثبات النبوة : ۹۹-۱۰۵
احسن التواريخ : ۱۶۰-۱۶۲-۱۶۴-
۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۴۲۰-۴۳۰-۴۳۱
احکام الجهاد : ۹۹
احوال و آثار خوشنویسان : ۴۱۷-۴۱۹
الاحياء والآثار : ۲۹
ارشاد : ۱۹
استوانامه : ۶۵
اسد الغابه : ۹۶
اشتغال شطاریه : ۴۹۹
اصول الفصول : ۱۰۹
انجمن آرا : ۱۰

« آ »

آتشکده آذر : ۱۵۲-۲۳۸-۲۸۰-
۲۹۰-۲۹۴-۳۲۰-۳۳۰-۳۴۹-۳۵۶-
۳۶۳-۳۶۵-۳۷۰-۳۷۴-۳۷۵-۴۱۲-
۴۱۶-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-
آثار باستانی آذربایجان : ۳۳-۴۶-
۱۱۹-۱۵۴-۱۵۷-۴۰۰
آثار البلاد : ۲۷۹-۲۸۷-۲۹۴

« الف »

الابنیه عن حقایق الادویه : ۲۳۶-۲۳۷

الانساب سمعانی : ۱۷۹-۲۳۷-۲۹۴

انیس السالکین : ۲۰۳

انیس العاشقین : ۶۶

اوستا : ۲۴۸

ایضاح الانباء : ۱۲۳

« ب »

بحر الانساب : ۱۹-۲۰

بحر المعارف : ۱۰۸

البدء والتاریخ : ۹۶

برگزیده مشترک یاقوت : ۵

برهان قاطع : ۸-۶

بستان السباحه : ۶-۱۰۳-۱۰۸-۲۹۴

۳۶۱-۳۲۱

بوستان : ۳۴۳

بهارستان جامی : ۳۳۷-۳۴۲

بهرام نامه : ۲۴۰

بیان الحقایق : ۲۹

« پ »

پایمخت های شاهنشاهی ایران : ۱۱

« ت »

تاریخ ادبیات اته : ۲۴-۲۴۴-۴۳۰

تاریخ ادبیات برون : ۳۱-۳۱۴

تاریخ ادبیات دکتر شفق : ۱۵۳-۲۸۳

۳۲۳

تاریخ ادبیات در ایران : ۱۳۰-۲۸۹

۳۵۸-۳۲۳

تاریخ اولاد الاطهار : ۱۸-۲۲-۸۶

۳۲۵-۱۵۵-۱۴۹

تاریخ اولجایتو : ۳۲-۸۶

تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته :

۲۰-۲۳-۹۰-۱۲۳

تاریخ بناکتی (روضة اولی الالباب) :

۳۷-۱۴۲-۳۲۲-۳۴۹-۳۵۹

تاریخ تبریز دکتر مشکور : ۸-۲۱-۴۱

تاریخ تبریز ثریا : ۴۱

تاریخ تبریز میهنورسگی : ۱۰

تاریخ جهان آرا : ۵-۷

تاریخ جهاننگشا : ۳۵۴

تاریخ حبیب السیر : ۱۸-۶۶-۸۶-۱۴۵

۱۶۰-۱۶۴-۱۶۸-۲۰۲-۳۱۹-۳۲۲

۴۱۰-۴۰۷-۴۰۲-۳۸۶-۳۴۹

تاریخ ملاحشری (روضة اطهار) : ۱۰

۱۸-۲۲-۳۸-۵۸-۸۲-۹۱-۱۳۶-۱۳۷

۱۴۰-۱۵۵-۱۵۹-۲۰۹-۲۱۴-۲۹۰

۴۲۳-۴۰۰-۳۹۹

تاریخ خلاصة الاخبار : ۱۷

تاریخ رشیدی : رك جامع التواریخ
 تاریخ سلجوقیان و غزدر کرمان : ۱۷۳
 تاریخ سیستان : ۲۴۸
 تاریخ شاهى : ۱۷۳-۱۷۴
 تاریخ طبرستان : ۳۳۴-۶
 تاریخ عالم آرای عباسی : ۷-۱۲
 تاریخ عتبی : ۱۲۳
 تاریخ کبیر : ۱۴۳-۳۴۹-۴۱۹
 تاریخ کرمان : ۱۷۱
 تاریخ گزیده : ۲۵-۳۷-۹۵-۹۷
 ۱۴۱-۱۴۲-۱۴۵-۲۸۸-۳۱۸-۳۲۱
 ۳۴۸-۳۴۹-۳۵۱-۳۵۴-۳۶۰
 تاریخ مختصر اسلام : ۷۸
 تاریخ مشروطه : ۶۸-۷۰-۷۲-۱۲۰
 تاریخ مغول : ۳۵۴-۳۷۵-۳۹۸
 تاریخ ملازاده : ۲۱۴
 تاریخ نظم و نشر در ایران : ۱۴۴-
 ۱۷۱-۲۱۵-۲۳۹-۲۵۱-۲۸۹-۳۲۳-
 ۳۵۱-۳۵۷-۴۱۳-۴۱۸-۴۳۰-۴۳۲
 تاریخ نوحها نگیری : ۵۳
 تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز : ۸-
 ۲۸-۳۸-۴۱-۸۲-۱۹۶-۳۷۴-۴۳۱
 تاریخ و صاف : ۳۷-۸۶
 تبریز و پیرامون : ۱۱-۹۹
 تتمه صوان الحکمه (درة الاخبار و لمعة-

الانوار) : ۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳
 تحفة العراقین : ۲۹۱-۲۹۳-۲۹۷-
 ۳۰۰-۳۱۱-۳۱۴-۳۲۱-۳۷۰
 تحفة سامی : ۴۱۴-۴۱۵-۴۲۱-۴۲۹-
 ۴۴۰-۴۳۴
 تذكرة الخطاطین : ۴۱۹
 تذكرة الشعرا (تذكرة دولتشاه) : ۲۵-
 ۱۴۵-۱۴۷-۳۲۲-۳۲۳-۳۵۲-۳۵۸-
 ۳۵۹-۳۶۴-۳۸۵
 تذكرة روز روشن : ۲۸۹-۲۸۷-۴۱۲-
 ۴۱۵-۴۲۴-۴۲۵-۴۳۰
 تذكرة میخانه : ۳۴۸-۳۵۸-۳۷۸-
 ۴۲۳
 تذكرة نصر آبادی : ۳۱۸
 ترجمان البلاغه : ۲۴۵
 ترجمه بٹ الشکوی : ۱۲۳
 ترجمه پندنامه قیصر : ۷۸
 تذهیب الکمال : ۹۶
 تفاسیر فی لغة الفرس : ۲۷۱
 تفسیر رشیدالدین : ۳۸۲
 تلخیص الآثار : ۳۱۸
 تلخیص مجمع الاداب : ۳۷۳
 «ج»
 جام جم اوحدی : ۲۶-۵۴

جام جهان نما : ۴۰۹

جامع التصانيف الرشيدية : ۲۹

جامع التواريخ : ۲۹ - ۳۰

جاويدان كبير : ۶۵

جغرافياى سياسى كيهان : ۷

الجهادية الصغرى : ۹۱

جهادية كبرى : ۹۹

جهانگشاى نادرى : ۱۴-۱۵-۱۶

الحاوى الصغير فى الفروع : ۳۸۴

«ح»

حدائق السحر : ۲۳۷-۲۶۷-۲۹۶

حدايق المعارفين : ۱۱۱

حديقة سنائى : ۱۳۰

حقايق الاخبار : ۱۰۰-۱۱۵

حقيقت نامه : ۶۵

«خ»

خاطرات و خطرات : ۶۸-۷۱

ختم الغرائب : ۳۱۵

خلاصة الاشعار : ۱۵۴-۲۵۰-۳۶۸-

۴۳۵-۴۳۶

خلاصة المقالات : ۲۲۷

«د»

داستان جم : ۳

داستان رستم وسهراب : ۳

دانشمندان آذربايجان : ۱۳۰-۱۳۱-

۱۵۲-۱۵۳-۱۶۹-۲۰۹-۲۱۵-۲۳۱-

۲۳۳-۲۵۶-۲۸۹-۲۹۳-۲۹۴-۳۲۲-

۳۶۶-۳۷۴-۳۹۸-۴۰۴

دررالفريد : ۴۰۹

دره نادره : ۱۴

دقايق در معرفت حقايق : ۱۸۹

ديوان خاقانى : ۲۸۱-۲۸۲-۳۱۴

ديوان خلوتى : ۱۹۰

ديوان ذوالفقار : ۳۷۱

ديوان رودكى : ۲۶۱

ديوان ظهيرفاريابى : ۳۴۷-۳۶۰

ديوان قاسم انوار : ۶۷

ديوان قطران : ۲۵۵-۲۷۰

ديوان كمال خجندى : ۱۵۶

ديوان لسانى : ۴۲۹

ديوان مانى شيرازى : ۴۲۰

ديوان مجير : ۲۸۹

ديوان مغربى : ۴۰۹

ديوان همام : ۳۹۲

«ر»

راحة الصدور : ۲۸۳-۳۱۳

رسالة توضيحات . ٢٩-٣٨١

رساله در احكام وبا : ١١٢

رساله در تقيه وبدا : ١١٢

رسالة سنة سرمديه : ١٨٩

رسالة السلطانيه : ٢٩

رسالة شاهفوري : ٣٥٢-٣٥٧

رسالة قلب المتقلب : ٢١٥

رسالة لالان : ١٢٤

رشحات عين الحياة : ١٩٧

روزنامه اخبار مشروطيت : ٧٥-٧٦

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه : ١١٧

روضات الجنات في اوصاف مدينة -

الهرات : ٢٢٨

روضات الجنان و جنات الجنان : ٤-

٨-١١-٣٨-٤٣-٤٦-٤٨-٥٥-٦٧-

٨٠-٨١-٨٢-٩٠-٩٥-٩٦-١٢٤-

١٢٥-١٣١-١٣٤-١٣٦-١٣٧-١٣٨-

١٤٦-١٤٧-١٤٨-١٥١-١٥٤-١٥٥-

١٥٩-١٦٣-١٦٥-١٦٨-١٧٤-١٧٥-

١٧٧-١٧٩-١٨٠-١٨١-١٨٢-١٨٣-

١٨٦-١٩٠-١٩٩-٢٠٢-٢٠٨-٢١٠-

٢١١-٢١٢-٢١٣-٢١٤-٢١٥-٢١٦-

٢١٧-٢١٨-٢١٩-٢٢٠-٢٢٢-٢٢٣-

٢٢٤-٢٢٥-٢٢٦-٢٢٧-٢٢٨-٢٢٩-

٢٣٢-٢٣٣-٢٣٤-٢٣٥-٢٣٦-٢٣٧-

٢٣٨-٢٣٩-٢٤٠-٢٤١-٢٤٢-٢٤٣-

٢٤٤-٢٤٥-٢٤٦-٢٤٧-٢٤٨-

روضة الشهداء : ١٦

روضة الصفا : ٥٢

رياض الازهار : ١١١

رياض السباحه : ١٥٢-٢٩٠-٢٩٤-

٣١٨-٣٢٢-٣٥٨-٣٧٢

رياض العارفين : ٥٩-١٠٥-١٥٣-

٣٧٣-٣٩٨-٤١٢

ريحانة الادب : ١٠٠-١٠٥-٢٧٣-٢٨٩

٣٢٢-٣٥٠-٣٥٦-٣٥٧-٣٧٢-

٣٩٨-٤١٠-٤٣١

«ز»

زندگانی وآثار مولانا جلال الدين :

٢١٤-٣٣٨-٣٨٦

زنبيل : ٣٢١

«س»

سخن وسخنوران : ١٥٤-٢٣٧-٢٣٨-

٢٤٤-٢٥١-٢٥٣-٢٧٨-٢٩٥

سعادت نامه : ١٢٩-١٣٠

سفرنامه آمبرزو كنتاريني : ١٠

سفرنامه اولياچلبى : ٩

سفرنامه کربلا : ۱۱۳

سفرنامه ناصر خسرو : ۳۵-۲۵۴-

۲۶۵-۲۶۳-۲۵۸

سفرنامه وینچنتودالساندری : ۴۱

سفینه الاولیا : ۲۱۴

سلامان و ابسال : ۲۶۲

سلسله الاولیا : ۱۶۴-۴۱۳

سلسله الذهب : ۳۴۵-۳۴۶

سلم السموات : ۳۷۸-۳۸۸-۴۲۸

« م »

سمط العلی للحضرة العلیا : ۱۷۱-۱۷۲-

۱۷۳-۱۷۴-۳۱۳

سهم ایرانیان در آفرینش خط : ۲۳۰-

۴۰۹

سهو اللسان : ۴۲۷-۴۲۸

« س »

سیرت جلال الدین مینکبرنی : ۳۵۵

« ش »

شاهد صادق : ۲۵۱-۲۸۸-۲۸۹-۴۱۰-

۴۳۰

شاهراه نجات (مثنوی) : ۵۸-۵۹

شاهنامه : ۵-۲۳۸-۲۴۳-۲۴۷-۲۴۸-

۲۴۹-۲۵۰

شذالازار : ۳۶۱

شرح ایات گلشن راز : ۱۸۹

شرح اصطلاحات عبدالرزاق : ۱۸۹

شرح رباعی حورائیه : ۱۸۹

شرح زیارت جامعه : ۱۰۵

شرح قصیده ممیمیه ابن فارض : ۱۸۹

شرح کبیر : ۱۰۸

شرح لمعه : ۱۰۵

شرح نصوص صدرالدین : ۱۸۹

شرف نامه : ۳۰۶

شش جاویدان : ۶۵

شعر المعجم : ۳۴۲

شهر آشوب در شعر فارسی : ۴۲۸

شهریاران گمنام : ۲۶۸

« ص »

صحاح الفرس : ۲۷۰

صحبت نامه : ۳۸۰

صحف ابراهیم : ۳۹۰

صفوة الصفا : ۲۹

« ط »

طبقات سبکی : ۱۷۹

طرائق الحقایق : ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-

۱۰۶-۱۰۸-۲۹۴-۳۰۳-۳۲۱-۳۲۲-

۴۰۴-۴۳۱

« ض »

ظفرنامه : ۲۱۶

« ع »

عرفات الماشقین : ۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶

عشاق نامه : ۳۹۴

عقدالعلی : ۳۳۴

عمدة الطالب : ۸۱-۱۶۶

« ف »

فتوحات : ۱۳۰

فرهنگ آبادیهای ایران : ۶

فرهنگ آندراج : ۲-۳-۴-۸-۱۰-

۲۲۰-۲۱۹

فرهنگ ایران زمین : ۳۱۴-۳۱۵

فرهنگ جغرافیایی ایران : ۷

فرهنگ جهانگیری : ۱-۴-۸-۲۲۰-

۲۶۱

فرهنگ رشیدی : ۸

فرهنگ سروری (مجمع الفرس) : ۲-

۸

فرهنگ سخنوران : ۲۸۹-۳۹۸-۴۱۰-

۴۱۸-۴۲۱

فرهنگ کوههای ایران : ۹

فرهنگ لغات شاهنامه : ۳

فرهنگ لغت قطران : ۴۷۰-۴۷۱

فرهنگ معین : ۲۹۰

فرهنگ نفیسی : ۸-۲۲۰

فصوص الحکم : ۱۳۰-۱۸۹

الفصول الفخریه : ۸۲

فهرست نسخه های خطی فارسی : ۳۶۱

فیزیک مختصر : ۷۱

فیه مافیه : ۳۱۳

« ق »

قابوسنامه : ۲۶۴

قاموس الاعلام : ۳۵۸-۴۳۰

قرآن کریم : ۹۲-۱۰۱

قواعد فارسی : ۱۱۱

قوسنامه : ۲۵۵-۲۵۶-۲۷۱

« ک »

کتاب احمد : ۷۸

کتاب جهاد : ۱۰۰

کتاب خاندان عبدالوهاب : ۱۶۸

کتاب دیار بکریه : ۱۹۶

کتاب گرشاسب : ۲۴۸

کتاب المواريث : ۱۰۷

کتاب نبوت خاصه : ۱۰۰

کشف الحجب والاستار : ۱۲۳

کشف الظنون : ۱۸۰-۲۷۱-۳۶۰

کشف المحجوب : ۱۳۶

کشکول : ۱۱۱

کفاية المقصد : ۱۰۴-۱۰۷

کلیات سعدی : ۳۸۵

کلیات فخرالدین عراقی : ۳۷۸

کوش نامه : ۲۷۱

« گ »

گرشاسبنامه : ۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰

۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸

۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳

گلستان ارم : ۲۹۴

گلشن راز : ۱۲۹

« ل »

لامية السفر : ۱۱۱

لیاب الالباب : ۳۷-۱۴۱-۱۷۸-۲۵۵

۲۸۷-۲۹۳-۳۵۱-۳۶۰-۳۶۱-۴۲۶

اللباب فی الفقه : ۳۸۴

لسان القول (کذا) : ۴۲۷

لطائف الطوائف : ۳۳۹-۳۵۳-۳۵۴

۳۵۵-۳۵۸-۴۰۶

لغت فرس اسدی : ۱-۴-۲۳۶-۲۳۷

۲۳۸-۲۳۹-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶

لغت نامه : ۲-۷-۸-۱۰-۵۳-۱۲۳

۱۷۰-۳۵۸-۴۳۰

لبلی ومجنون نظامی : ۳۸۹

« م »

مآثر سلطانیه : ۵۲

مجالس المؤمنین : ۱۴۶-۲۳۷-۲۳۸

۳۰۳-۳۱۸-۳۲۱-۳۲۲-۴۲۴-۴۳۱

مرآت الحق : ١٠٢
 مرآة المبدأ في معرفة المعاد : ١٨٩
 مرآت البلدان : ١١-١٥-٤١-٥١-
 ٨٩-١١٨
 مرآة العارفين (اسرار سورة فاتحه) :
 ٤٠٩
 مرآت الكتب : ١٢٣-١٢٤
 مراحل السالكين : ١٠٢
 مرصد : ٢٩٤
 مرزبان نامه : ٢-٣١٣
 مرصاد المبدأ : ٣١٣
 مروج الذهب : ٣٠٥
 مزارات تبريز : رك تاريخ حشرى
 مزارات حشرى : رك تاريخ حشرى
 مسائل الحيات ٧٨
 مسائل المحسنين : ٧٨
 مطرح الاقطار في تراجم اطباء الاعصار :
 ١٠٨
 مطلع السعدين : ٢٧-٣٠
 مصباح الارواح : ١٧٨-١٧٩-١٨٠-
 ١٨١
 مصنفى علم الرجال : ١٢٣
 المعجم في معاني اشعار المعجم : ٣١٣-
 ٣٤٣-٣٦٧
 معجم البلدان : ٢٧٣-٢٩٤

مجالس النفائس : ٣٨٧-٢٢٤
 مجلة يادگار : ١١٩
 مجلة ينما : ١٥٧
 مجمع ادباب الملك : ٢٥٩
 مجمع الاصناف (شهر آشوب) : ٢٢٨
 مجمع التواريخ : ٨٢
 مجمع الخواص : ٤٣٣-٤٢٤-٤٢٦-
 ٤٣١-٤٣٤
 مجمع الفصحاء : ١٥٣-٢٤١-٢٥٠-
 ٢٥١-٢٥٣-٢٥٥-٢٦١-٢٧٢-٢٧٩-
 ٢٨٠-٢٨١-٢٨٩-٢٩٤-٢٩٨-٣٢٩-
 ٣٥٧-٣٦٣-٣٦٥-٣٧١-٤٠٤-٤١٠-
 ٤١٢-٤٢١
 مجمع التواريخ والقصص : ٥
 مجمل فصيحى : ٦٦-١٤٣-١٦٢-١٧١-
 ٢١٣-٢١٤-٢١٧-٢٢٧-٢٨٨-٢١٩-
 ٣٤٩-٣٧٥-٣٩٧
 المجموعة الرشيدية : ٣٩١
 مجموعة نامه هاى خاقانى : ٣١٤
 محبوب القلوب : ٣٩٢-٣٩٣
 مختصر العروس : ١١١
 محرم نامه : ٦٤-٦٥
 مخطوطة سلسلة الاولياء : ٢١٣
 مدار الافاضل : ٤
 مدارك الاحكام : ١٠٢

معجم المؤلفين : ۱۲۳

معماری اسلامی در دوره ایلخانان : ۲۹

مفاتیح الاعجاز : ۴۰۹

مفاتیح الغیب : ۱۸۹

مفتاح المفتاح : ۳۷۶

مقالة سلطان القرائی : ۱۲۰

مقامات الدارقین : ۶۶

مکاتیب رشیدی : ۳۱

مکتب وقوع در شعر فارسی : ۴۲۷-

۴۳۶

مناقب اوحدالدين : ۱۷۸ - ۱۸۲-

۲۲۶

منتخب مشیخة سمانی : ۱۷۹

منشآت خاقانی : ۳۱۴

منظومة تأییدات : ۶۰

مواد التواریخ : ۲۱-۱۰۱-۳۹۸

مواقع الوقایع : ۱۳۱

مونس الاحرار : ۲۶۵-۲۷۵-۲۷۶-

۲۸۶-۲۸۷-۳۴۵-۳۵۲-۳۶۶-۳۶۷-

۳۶۸-۳۹۶

« ن »

ناسخ التواریخ : ۱۸

نام نامه ایرانی : ۲

نامه های اذربیز : ۷۵-۷۷

نتایج الافکار (تذکره) : ۱۵۲-۳۲۰-

۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۴۸-۳۵۰-۳۵۶-

۴۲۴-۴۲۵-۴۳۰-۴۳۱

نخبه سپهری : ۷۸

نزهت ساسانیه : ۴۰۹

نزهة القلوب : ۱۱-۳۷-۴۹-۹۵-۱۲۷-

۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۲۵۹-۳۱۳-۳۵۹

نصائم الاسحار من لطائف الاخبار : ۱۷۲

نقطة المصدور : ۳۵۴-۳۵۵

نفعات الانس : ۱۴۷-۱۷۶-۲۹۸-

۳۲۲-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۶-۴۱۰

نقشة دارالسلطنة تبریز : ۴۲

نقشة راهنمای تبریز : ۴۳

نگارستان دارا : ۱۰۱-۲۳۳-۲۳۴

نہ سپهر (مثنوی) : ۳۸۸

نهایة المقصد : ۱۰۷

نهج البلاغه : ۱۰۶

« و »

وامق وعذرا : ۲۷۱

وسائل الرسائل : ۳۵۵

وقف نامه صادقیه : ۵۱

الوقفية الرشيدية : ٣١

« ه »

هفت اقلیم : ٢٨٧-٣١٩-٣٦٢-٣٦٣-

٢١٥-٢٢٥-٢٢٧-٢٢٩

هیئت فلاماریون : ٢٨

« ی »

یادداشت‌های گاتها : ٢

یشت ها : ٢٣٩

فهرست انتشارات انجمن آثار ملی

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱-	فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲-	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	مهرماه ۱۳۰۴
۳-	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴-	کشف دولوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد ترجمه - آقای مجتبی مینوی)	اسفندماه ۱۳۰۵
۵-	سه خطابه درباره آثار ملی و تاریخی ایران (از محمدعلی فروغی و هرتسفلد و هانی بال)	مهرماه ۱۳۰۶
۶-	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (نوشته پرفسور هرتسفلد)	اسفندماه ۱۳۱۲
۷-	کنفرانس محمدعلی فروغی راجع به فردوسی	بهمنماه ۱۳۱۳
۸-	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح)	۱۳۱۳
۹-	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره اجلاس یونسکو در فلورانس	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰-	رساله جودیة ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۱-	رساله نبض ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۲-	منطق دانشنامه علایی ابن سینا (بتصحیح آقایان سید محمد مشکوة و دکتر محمد معین استادان دانشگاه)	۱۳۳۲
۱۳-	طبیعیات دانشنامه علایی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة)	۱۳۳۱

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۴-	ریاضیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی)	۱۳۳۱
۱۵-	الهیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین)	۱۳۳۱
۱۶-	رساله نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷-	رساله‌ای در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات (به تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸-	ترجمه رساله سرگذشت ابن سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۱۹-	مراج نامۀ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۰-	رساله تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۱-	رساله قراضه طبیعیات منسوب بابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۲-	ظفر نامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	۱۳۴۸
۲۳-	رساله کنوز المعزمین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی)	۱۳۳۱
۲۴-	رساله معیار العقول - جرثقیل ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵-	رساله حی بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (به تصحیح آقای هانری کربن)	۱۳۳۱
۲۶-	چشم نامۀ ابن سینا (مجلد اول - سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۲۷-	ترجمه مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیله آقای سعید نفیسی)	۱۳۳۱
۲۸-	ترجمه اشارات و تنبیهاات (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر)	۱۳۳۲
۲۹-	پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۳۰-	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد)	۱۳۳۳ بهمن ماه
۳۱-	جشن نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنکرة ابن سینا)	۱۳۳۲
۳۲-	جشن نامه ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنکرة ابن سینا	۱۳۳۵
۳۳-	جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطابه‌های اعضای کنکرة ابن سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳۲
۳۴-	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سر لشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵-	جبر و مقابله خیام (به تصحیح و تحشیه آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶-	شاهنامه نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح و تحشیه آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷-	اشتر نامه شیخ فریدالدین عطار (بتصحیح و تحشیه آقای دکتر مهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸-	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹-	نادرشاه تألیف آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰-	دره نادره تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تحشیه آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۱۳۴۰
۴۱-	شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۴۰
۴۲-	خسرو نامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۴۰
۴۳-	نامه‌های طبیب نادرشاه ترجمه آقای دکتر علی اصغر حریری (با اهتمام	

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
	آقای حبیب یغمائی	۱۳۴۰
۴۴-	دیوان غزلیات و قصائد عطار (باهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی	۱۳۴۱
۴۵-	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی (باتصحیح و تملیقه آقای سید عبدالله انوار)	۱۳۴۱
۴۶-	طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف یاراحمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه و تصحیح و تحشیه آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۴۲
۴۷-	نادره ایام، حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی	۱۳۴۲
۴۸-	اقلیم پارس (آثار باستانی و ابنیه تاریخی فارس) تألیف سید محمد تقی مصطفوی	۱۳۴۳
۴۹-	سفارش نامه انجمن آثار ملی	۱۳۴۲ اردیبهشت
۵۰-	یادنامه شادروان حسین علاء	۱۳۴۲
۵۱-	ذخیره خوارزمشاهی، تألیف زین الدین ابوالبراهیم اسمعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری (به اهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمد حسین اعتمادی- دکتر محمد شهراد- دکتر جلال مصطفوی)	۲۵ شهریور ۱۳۴۲
	(کتاب نخستین)	
۵۲-	دیوان صائب، با حواشی و تصحیح بخط خود استاد - مقدمه و شرح حال بخط و خامه استاد امیری فیروزکوهی	۱۳۴۵
۵۳-	عرائس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی بسال ۷۰۰ هجری به کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۵۴-	ری باستان (مجلد اول) مباحث جغرافیایی شهر ری به عهد آبادی تألیف دکتر حسین کریمان	۱۳۴۵

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۵۵-	خیامی نامه (جلد اول) تألیف استاد جلال‌الدین همائی	آبان ۱۳۴۶
۵۶-	فردوسی و شعر او تألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	آبان ۱۳۴۶
۵۷-	خردنامه تألیف و نگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی بکوش	
	آقای عبدالملی ادیب برومند	فروردین ۱۳۴۷
۵۸-	فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمدعلی	
	امام شوشتری	تیرماه ۱۳۴۷
۵۹-	کتابشناسی فردوسی. فهرست آثار و تحقیقات درباره فردوسی و	
	شاهنامه، تدوین آقای ایرج افشار	مرداد ۱۳۴۷
۶۰-	روزبهان نامه بکوش آقای محمدتقی دانش‌پژوه	اسفند ۱۳۴۷
۶۱-	کشف‌الایات فردوسی (جلد اول) بکوش دکتر محمد دبیرسیاقی	اردیبهشت ۱۳۴۸
۶۲-	زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه نگارش دکتر محمد علی	
	اسلامی ندوشن	خرداد ۱۳۴۸
۶۳-	آثار باستانی کاشان و نظنز تألیف آقای حسن نراقی	مهر ۱۳۴۸
۶۴-	بزرگان شیراز تألیف آقای رحمت‌الله مهرآز	آبان ۱۳۴۸
۶۵-	آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای	
	عمان تألیف آقای احمد اقتداری	آذر ۱۳۴۸
۶۶-	تاریخ بناکتی بکوش دکتر جعفر شمار	دی ۱۳۴۸
۶۷-	عهد اردشیر بر گرداننده بفارسی سید محمدعلی امام شوشتری	دی ۱۳۴۸
۶۸-	یادگارهای یزد (جلد اول) تألیف آقای ایرج افشار	بهمن ۱۳۴۸
۶۹-	ری باستان (مجلد دوم) تألیف آقای دکتر حسین کریمان	خرداد ۱۳۴۹
۷۰-	از آستارا تا استارباد (جلد اول بخش اول) آثار و بناهای تاریخی	
	گیلان بیه‌پس، تألیف دکتر منوچهر ستوده	مرداد ۱۳۴۹

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۷۱-	یادنامه فردوسی، حاوی مقالات و چکامه‌ها به مناسبت تجدید آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی	آبان ۱۳۴۹
۷۲-	فردوسی و شاهنامه او باهتمام آقای حبیب یغمائی	آذر ۱۳۴۹
۷۳-	فیلسوف ری-محمد بن زکریای رازی تألیف آقای دکتر مهدی محقق	آذر ۱۳۴۹
۷۴-	سرزمین قزوین تألیف آقای دکتر پرویز ورجاوند	آذر ۱۳۴۹
۷۵-	یادنامه شادروان سید حسن تقی‌زاده به‌اهتمام حبیب یغمائی	بهمن ۱۳۴۹
۷۶-	ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسمعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری به اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی (کتاب دوم)	بهمن ۱۳۴۹
۷۷-	نظری اجمالی به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن تألیف آقای دکتر محمد جواد مشکور	بهمن ۱۳۴۹
۷۸-	تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان	فروردین ۱۳۵۰
۷۹-	نوشتۀ آقای یحیی ذکاء کشف الایات شاهنامه فردوسی جلد دوم - بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی	خرداد ۱۳۵۰
۸۰-	آثار باستانی و تاریخی لرستان - جلد نخست - تألیف آقای حمید ایزدپناه	تیر ۱۳۵۰
۸۱-	در دربار شاهنشاه ایران- تألیف ا. کمپفر آلمانی - ترجمۀ آقای کیکاوس جهاننداری	مرداد ۱۳۵۰
۸۲-	نگاهی به شاهنامه، تألیف آقای پرنسور فضل‌الله رضا	شهریور ۱۳۵۰
۸۳-	مونس الاحرار فی دقایق الاشعار (جلد ۲) تألیف محمد بن بدر جاجرمی سال ۷۴۱ هجری با تحشیه و تفسیر آقای میر صالح طبیبی	شهریور ۱۳۵۰

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۸۴-	مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی تألیف سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی	شهریور ۱۳۵۰
۸۵-	فرهنگ شاهنامه تألیف دکتر رضا زاده شفق	مهر ۱۳۵۰
۸۶-	دانش و خرد فردوسی فراهم آورده دکتر محمود شفیع	مهر ۱۳۵۰
۸۷-	وقفنامه ربع رشیدی (چاپ عکسی) از روی نسخه مورخ به سال ۷۰۹ قمری زیر نظر آقایان مجتبی مینوی و ایرج افشار	اسفند ۱۳۵۰
۸۸-	ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو مورخ دوران تیموری با مقدمه و تعلیقات آقای دکتر خانبابا بیانی	اسفند ۱۳۵۰
۸۹-	از استاد تا استارباد (مجلد دوم) آثار و بناهای تاریخی گیلان، بیه پیش تألیف دکتر منوچهر ستوده	خرداد ۱۳۵۱
۹۰-	نصیحة الملوك تألیف امام محمد غزالی با مقدمه و تصحیح و تحشیة استاد جلال الدین همایی	آذرماه ۱۳۵۱
۹۱-	آثار باستانی آذربایجان (جلد اول آثار تاریخی شهرستان تبریز)	آذرماه ۱۳۵۱
۹۲-	تألیف آقای عبدالملی کارنگ	دی‌ماه ۱۳۵۱
۹۳-	مجموعه انتشارات قدیم انجمن مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی به اهتمام آقای حبیب یغمائی	بهمن‌ماه ۱۳۵۱
۹۴-	داستان داستانها (داستان رستم و اسفندیار) تنظیم متن و شرح و توضیح به کوشش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	اسفندماه ۱۳۵۱
۹۵-	فردوس در تاریخ شوستر تألیف علاءالملک حسینی شوشتري (قرن ۱۱ هجری) با مقدمه و تصحیح و تعلیق آقای جلال محدث	خرداد ۱۳۵۲
۹۶-	تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری تألیف دکتر محمد	

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
	جواد مشکور	تیرماه ۱۳۵۲
۹۷-	ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین ابوالبراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری باهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی (جلد سوم)	شهریور ۱۳۵۲
۹۸-	ترجمه يك فصل از آثار الباقیه ابوریحان بیرونی بخامه علیقلی میرزا اعضادالسلطنه و ملاعلی محمد اصفهانی بکوشش آقای اکبر دانا سرشت با مقدمه و الحاقاتی از ایشان	آبان ۱۳۵۲
۹۹-	مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران تألیف آقای جلیل ضیاءپور	بهمن ۱۳۵۲
۱۰۰-	سیر فرهنگ ایران در بریتانیا یا تاریخ دوست ساله مطالعات ایرانی تألیف آقای دکتر ابوالقاسم طاهری	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۱-	آثار ملی اصفهان تألیف آقای ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۲-	سیراف (بندر طاهری) تألیف آقای غلامرضا معصومی	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۳-	فرهنگ فارسی به پهلوی تألیف آقای دکتر بهرام فره وشی استاد دانشگاه تهران	فروردین ۱۳۵۳
۱۰۴-	کتابشناسی کتابهای خطی تألیف شادروان دکتر مهدی بیانی استاد دانشگاه به کوشش آقای حسین محبوبی اردکانی	خرداد ۱۳۵۳
۱۰۵-	تاریخ بافت قدیمی شیراز، تألیف آقای کرامت الله افسر	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۶-	فرار از مدرسه، درباره زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی، تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۷-	بیرونی نامه، پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی	مهر ۱۳۵۳
۱۰۸-	جامع جعفری، تاریخ یزد در دوران نادری و زندیه و عصر سلطنت	

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
	فتح‌ملی‌شاه، تألیف محمد جعفر بن محمد حسین نائینی متخلص به «طرب»، به کوشش آقای ایرج افشار	آبان ۱۳۵۳
۱۰۹-	کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، تألیف ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، با تجدیدنظر و مقدمه تازه به خامه استاد جلال الدین همائی	دی‌ماه ۱۳۵۳
۱۱۰-	«دیار شهرباران» آثار و بناهای تاریخی خوزستان، جلد نخستین، بخش اول، تألیف آقای احمد اقتداری	خرداد ۱۳۵۴
۱۱۱-	«دیار شهرباران» آثار و بناهای تاریخی خوزستان، جلد نخستین، بخش دوم، تألیف آقای احمد اقتداری	خرداد ۱۳۵۴
۱۱۲-	احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی به ضمیمه «منتخب نور العلوم»، تألیف آن عارف بزرگوار، به اهتمام استاد مجتبی‌مینوی	تیرماه ۱۳۵۴
۱۱۳-	شرح احوال و آثار و دویتی‌های باباطاهر عریان به انضمام شرح و ترجمه کلمات قصار وی منسوب به عین‌القضاة همدانی (!؟) با اصل و ترجمه کتاب «الفتوحات الربانیة فی مزج الاشارات الهمدانیة» به شرح و تفسیر محمد بن ابراهیم مشهور به خطیب وزیرى به کوشش دکتر جواد مقصود	تیرماه ۱۳۵۴
۱۱۴-	کتاب «الفارات» تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی کوفی اصفهانی باهتمام و تصحیح استاد میرجلال الدین محدث (بخش نخست)	شهریورماه ۱۳۵۴
۱۱۵-	کتاب «الفارات» به شرح مذکور در شماره ۱۱۴ (بخش دوم)	شهریورماه ۱۳۵۴
۱۱۶-	یادگارهای یزد (جلد دوم با ضمیمه - شهر یزد) تألیف آقای ایرج افشار	شهریورماه ۱۳۵۴
۱۱۷-	تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس از دوران	

شماره نام کتاب تاریخ انتشار

- فرمانروائی مغولان تا پایان عهد قاجاریه تألیف و تدوین آقای
دکتر ابوالقاسم طاهری مهرماه ۱۳۵۴
- ۱۱۸- از آستارا تا استارباد (مجلد ششم) شامل اسناد تاریخی گرگان
به کوشش آقایان مسیح ذبیحی و دکتر منوچهر ستوده (بخش نخست) مهرماه ۱۳۵۴
- ۱۱۹- از آستارا تا استارباد مجلد هفتم بشرح مذکور در شماره ۱۱۸
(بخش دوم) آذرماه ۱۳۵۴
- ۱۲۰- سفرنامه حکیم ناصر خسرو به کوشش و تصحیح دکتر محمد دبیر
سیاقي بهمن ماه ۱۳۵۴
- ۱۲۱- آثار باستانی خراسان جلد اول شامل آثار و ابنیه تاریخی جام و
نیشابور و سبزوار - اثر آقای عبدالحمید مولوی اردیبهشت ۲۵۳۵
شاهنشاهی
(۱۳۵۵ خورشیدی)
- ۱۲۲- تاریخ باستانی ایران بر پایه باستان شناسی تألیف پرفسور هرتسفلد
ترجمه آقای علی اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه تهران اردیبهشت ۲۵۳۵
شاهنشاهی
(۱۳۵۵ خورشیدی)
- ۱۲۳- آثار باستانی و تاریخی لرستان (جلد دوم) تألیف آقای حمید
ایزد پناه خردادماه ۲۵۳۵
شاهنشاهی
(۱۳۵۵ خورشیدی)
- ۱۲۴- تحریر کتاب استخراج الاوتار تألیف استاد ابوریحان بیرونی
پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی تیرماه ۲۵۳۵
شاهنشاهی
(۱۳۵۵ خورشیدی)

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۲۵-	تاریخ نیشابور - تألیف آقای سیدعلی مؤید ثابتی	تیرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۶-	وادی هفتواد - بحثی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان (جاد اول) تألیف آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی	بهمنماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۷-	مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام شهید تبریزی - به کوشش آقای نصرت الله فتحی	بهمنماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۸-	المختارات من الرسائل، مجموعه اسناد و وثایق تاریخی از روی نسخه خطی کتابخانه وزیر یزد با مقدمه و زیر نظر آقای ایرج افشار	بهمنماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۹-	آثار باستانی آذربایجان - آثار و ابنیه تاریخی شهرستانهای اردبیل - ارسباران - خاخال - سراب - مشکین شهر - مغان تألیف آقای سیدجمال ترابی طباطبائی	اسفند ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۳۰	از استادان تا استادان (مجلد سوم) آثار و بناهای تاریخی مازندران غربی تألیف دکتر منوچهر ستوده	اسفندماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۳۱	کارنامه انجمن آثار ملی از آغاز تا ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۰۱- تا ۱۳۵۵ خورشیدی) تألیف دکتر حسین بحر العلوم دانشیار	اسفندماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۳۲	هنر گره‌سازی در معماری و درودگری تألیف و تحقیق آقای جواد شفائی	مهرماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)